

بسم الله الرحمن الرحيم
ما اصابك من حسنه فمن الله و ما اصابك من سيئه فمن نفسك

الفوائد الرضويه فى ضرورة احياء الحكمة الاسلاميه

فوائد رضوى در ضرورت احیاء هستی شناسی اسلامی

چهارمین طرح علمی پیشنهادی شاخه پژوهشی گروه طلبگی تا اجتهاد - نسخه پیش نویس شماره ۰۱ :

بررسی ضرورت تشکیل دروس طبیعیات در حوزه های علمیه و

تولید منظومه هستی شناسی اسلامی

عنوان نهایی:

درآمدی بر منظومه هستی شناسی اسلامی و ضرورت احیای آن

در حوزه های علمیه

پاییز ۹۹ تا زمستان ۱۴۰۰

شهر مقدس قم

<http://tt-ej.ir>

متاسفانه از بعد از جناب خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله که نقش قویمی در تقویت علوم طبیعی با حمایت‌های ویژه از فلسفه ایفا نمود، روز به روز فلسفه و خصوصاً طبیعیات فلسفی در عالم اسلامی مهجور شده است و به دلایل مختلف از جمله محدودیت‌های ایجاد شده برای علما و فقهای شیعه و ضرورت صرف توان محدود آنها برای علوم مهمتری چون فقه و کلام از یک طرف و ظاهرگرایی‌ها و فلسفه ستیزی‌ها و منطق ستیزی‌های علمای اهل سنت از طرف دیگر رشد طبیعیات اسلامی کمتر و کمتر شده است.

الحمدلله با طلوع خورشید انقلاب اسلامی و تناور شدن درخت حوزه‌های علمیه شیعی امید می‌رود که این حوزه‌ی رشید و عریق بتواند در طبیعیات اسلامی نیز به قدر وسع و توان و کفایت ورود نماید و جلوی بلایای ناشی از کم‌کاری‌های گذشته در این حیطة را گرفته و در مقابل هجوم طبیعیات توحیدگریز و توحید ستیز غربی سدّی محکم و استوار ایجاد نماید. در این نوشتار دلایل ضرورت ورود حوزه‌های علمیه شیعی به بخش طبیعیات و علل منزوی شدن این علوم در حوزه‌های علمیه ارائه شده است. در پایان نیز سازوکاری برای ورود به این حیطة از علوم تقدیم شده است که امید است مورد عنایت مسئولین امروز حوزه قرار گیرد و این فرایند به گونه‌ای عاقلانه و مدبرانه تسریع شود و گرنه دیر یا زود اگر عنایات الهی و مدد رحمانی به داد حوزه نرسد طبیعیات اسلامی جعلی توسط خناسان در جامعه رایج می‌شود و وقوع این حقیقت باز هم به تاخیر می‌افتد.

کلمات کلیدی:

حکمت طبیعی، نفوذ علمی، حوزه انقلابی، هستی‌شناسی قرآنی، طبیعیات قرآنی، طبیعیات روایی، هستی‌شناسی روایی، فلسفه قرآنی، فلسفه روایی، هستی‌شناسی اسلامی، حکمت قرآن‌محور

فهرست مطالب

چکیده.....	۲
داستان این نوشته.....	۹
مقدمه.....	۱۰
تقدیم.....	۱۱
تشکر.....	۱۲
بخش اول: دلایل ضرورت حضور طبیعیات در حوزه.....	۱۳
۱: خدانمایی علوم طبیعی - تقویت نگاه توحیدی.....	۱۳
۲: ضرورت طبیعیات برای عمل به آیات و روایات عمران زمین.....	۱۸
۳: مطلوبیت ذاتی علم و رشد علمی.....	۲۰
۴: نقش طبیعیات در ترویج دین الهی.....	۲۴
۵: مطلوبیت ذاتی تجربه ورزی.....	۲۹
۶: ضرورت نگاه جامع هستی شناختی برای فهم دقیق قوانین الهی و اجرای بهتر آنها.....	۳۰
۷: جلوگیری از قرار گرفتن علوم طبیعیات در دست نا اهلان.....	۳۴
۸: وجود هزاران آیه و روایت مرتبط با طبیعیات و تعطیل شدن فهم دقیق و منظومه ای آنها.....	۳۹
۹: جلوگیری از ورود بی ضابطه و افسار گسیخته حوزویون در طبیعیات و اظهار نظرهای غیرکارشناسی برخی دغدغه مندان احادیث و قرآن در علوم طبیعیات.....	۴۲
۱۰: تقدم طبیعیات بر الهیات به دلیل مطلوبیت حرکت از محسوس به معقول.....	۴۴
۱۱: وجود قرائنی برای فهم سایر علوم اسلامی در طبیعیات مثل تعریف عقل و نفس و حیوان و جسم.....	۵۱

- ۱۲: محدود نبودن طبیعیات به عالم ماده..... ۵۵
- ۱۳: پیشتازی انبیاء و ائمه علیهم السلام در علوم و فنون و زمینه شدن این موضوع برای جذب مردم به دین و محبوبیت آن..... ۵۵
۱۴. سریان داشتن مبانی متافیزیکی و فراطبیعی در علوم طبیعیاتی..... ۶۰
۱۵. رواج بیشتر طبیعیات امروزی در جامعه نسبت به علوم دینی اسلامی..... ۶۸
۱۶. بیان ضرورت تحصیل طبیعیات در حوزه های علمیه توسط فضای حوزوی..... ۶۸
۱۷. عنایت اهل بیت علیهم السلام به علوم طبیعیات..... ۷۴
- ۱۸: ضرورت طبیعیات برای موضوع شناسی مباحث فقهی..... ۷۸
- ۱۹: ضرورت پیگیری تلاش حکمای اسلامی برای جمع بین حکمت و معارف عقلی اسلامی..... ۹۱
- ۲۰: لزوم جامعیت دانشمند اسلامی و مفید بودن هر علم در علوم دیگر..... ۹۴
- ۲۱: ضرورت تغذیه شدن دانشگاه ها با علوم اسلامی..... ۹۶
- ۲۲: لزوم پیش دستی در دادن نظام فکری هستی شناختی به اذهان عموم و خصوصا نوجوانان..... ۹۷
- ۲۳: لزوم پیشگیری از سوء استفاده های دین ستیزان از طبیعیات..... ۹۸
- ۱: مانتیس..... ۹۸
- ۲: خرس مهربون و مرد عنکبوتی..... ۱۱۰
- ۳: فرگشت..... ۱۱۲
- ۴: مهبانگ..... ۱۱۲
- ۵: سایر موارد..... ۱۱۳

- بخش دوم: علل منزوی شدن علوم طبیعی در حوزه و رویگردانی علما از طبیعیات قدیم ۱۱۴
- ۱: تعبیر به کفریات از این علوم و بی اهمیت جلوه دادن آنها در کنار عرفان و اخلاق و فقه و حدیث و قرآن..... ۱۱۴
- ۲: بی اعتنایی به دانش دیگران و غربی ها..... ۱۱۵
- ۲: توطئه استعمار برای نفوذ از طریق طبیعیات در کشور و اخراج علما از طب و طبیعیات ۱۲۳
- ۳: وجود انحرافات و کج فهمی ها و اعوجاجات و عدم تلاش برای تصفیه ی آنها ۱۲۹
- یک : خلط طبایع اربعه وجود انسان با عناصر اربعه و انوار اربعه وجود عالم..... ۱۳۴
- دو: عدم توان تصور مخلوق بودن زمان به دلیل انس با زمان مندی..... ۱۳۹
- سه: خلط هیولای وجودی و ماء وجودی عوالم علمیه با عوالم کونیه..... ۱۴۱
- چهار: افلاک تسعه و عقول عشره و خلط مرکزیت زمین در عوالم غیبی با مرکزیت زمین در سماء دنیوی و نظام کهکشانی..... ۱۴۸
- پنج: خلط مسطح بودن ربع معموره با مسطح بودن ارض..... ۱۶۷
- شش: فهم اشتباه پدیده ابصار..... ۱۶۸
- هفت: فهم دوری و دورانی آفرینش..... ۱۶۹
- هشت: خلط عدم وجود خلأ کونی و وجودی با خلأ مادی و قائل شدن به جزء لایتجزی ۱۷۰
- نه: بی حرکت بودن عوالم فوقانی..... ۱۷۴
- ده: خلقت بر اساس خزائن و نوع مجرده عند الله..... ۱۷۸
- یازده: روح الهی حیات بخش به انسان و نار الهی درون او و مجرد نفس ۱۷۸
- دوازده : بحث اصالت وجود و ماهیت..... ۱۷۹

- سیزده: فلک محدد الجهات ۱۸۱
- چهارده: حیات ملکوتی اجسام و حقایق غیبیه و ماورائی آنها و قائل شدن به ربوبیت دنیوی آنها ۱۸۳
- پانزده: نفی حرکت درون بنیاد موجودات به تصور نقض ربوبیت الهی ۱۸۴
- شانزده: ربط متغیر به ثابت و حادث به قدیم ۱۸۹
- هفده: خلط تفکیک امر و خلق و صور منفوخه و یصور کیف یشاء با صورت مادی و هیولای مادی ۱۹۱
- ۴: محدود بودن نیرو و توان علما شیعه و تهدیدات علیه آنان و اولویت فقه و قرآن و حدیث و کلام ۱۹۳
- ۵: سنگین و صعب بودن روایات طبیعات و هستی شناسی و سختی تفکیک بین تلفیقات روایی حقایق غیبیه و طبیعیه ۱۹۴
- ۶: زیبانمایی و نظام مندی و ساختار مندی علمی طبیعیات غرب ۱۹۸
- ۷: محصول دهی فراوان طبیعیات در غرب و انفعال علمای شیعه در مقابل رشد فناوری غرب و نگاه سلبی ۱۹۹
- ۸: حکمت ستیزی ها و تحریمهای تعلیم علوم و دشمنی ها با علوم قدیم و متهم شدن افراد مشغول به غیر از فقه و اصول و ادبیات ۲۰۰
- ۹: تعصب و افراط ها در فلسفه گرایی و سریان دادن تحلیل عقلی در همه ی حیظه ها ۲۰۵
۱۰. عقب کشیدن فلاسفه از پیگیری مباحث طبیعیات در کتب خود ۲۱۲
- ۱۱: وجود نیتهای شوم برای واردات علوم طبیعیات از سایر ملل ۲۱۶
- ۱۲: یونانی بودن چارچوب اولیه ی حکمت ۲۱۹
- ۱۳: قدیمی بودن متون حکمت و فلسفه ۲۲۰

- ۱۴: رعایت نکردن حیطة بندی علوم..... ۲۲۲
- ۱۵: دست مایه ی اختلافات شدن مطالب فلسفی..... ۲۲۳
- بخش سوم: ساختار پیشنهادی طبیعیات حوزوی جدید..... ۲۲۵
- بخش چهارم: مشکلات نظام هستی شناختی کنونی..... ۲۲۸
- مشکلات مدل فلسفی جوهر و عرض و گزینش علامه از آن در بدایه و نهاییه..... ۲۲۹
- مشکلات مدل اسماء و فیوضات و تجلیات در عرفان نظری..... ۲۲۹
- مشکلات مدل‌های غربی جدید..... ۲۲۹
- مدل اتمی یا ماده - انرژی..... ۲۲۹
- مدل غیب گرایی افراطی - اثر پروانه ای..... ۲۲۹
- مدل زمان گرایی افراطی - نظریه نسبیت..... ۲۲۹
- مدل آمارگرایی افراطی - نظریه کوانتوم..... ۲۲۹
- مدل حروف گرایی افراطی - حروفیه و نقطویه..... ۲۲۹
- مدل عددگرایی افراطی - نظریه فیثاغورس..... ۲۲۹
- مدل نظریه ریسمان..... ۲۲۹
- بخش پنجم: ضرورت کشف نظام هستی شناختی مبتنی بر قرآن کریم و روایات شریفه..... ۲۳۰
- بخش ششم: سازوکار احیای طبیعیات در حوزه علمیه - بررسی حرکات حوزویون برای احیای طبیعیات..... ۲۳۳
- بخش هفتم: پاسخ به برخی شبهات فلسفه و نقل کلام فلسفه ستیزان..... ۲۳۴
- بخش هشتم: نه مکتب تعطیل و نه مکتب تفکیک بلکه فقط مکتب تطهیر..... ۲۳۵
- بخش نهم: تعریف طبیعت و ریشه طبع در قرآن و روایات..... ۲۳۹

٢٤٣ جمع بندی

٢٤٤ منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آنکه ضرورت احیای طبیعیات اسلامی سالها ذهن برخی اعضای گروه را به خود مشغول کرده بود این ایده با برخی اساتید بزرگوار مطرح و قرار شد کارهایی انجام شود. در همین راستا در جلسه ای در جوار مضجع شریف رضوی از یکی از اساتید خوش فکر و دارای ذهنی حکیمانه و تیزبین نیز برای همکاری در این فعالیت علمی دعوت شد اما ظاهرا آن جلسه افاقه نکرد و اقناع کافی حاصل نشد. هدف از این نگاشته ابتدائا اقناع تکمیلی آن استاد عزیز بود و ابتدا قرار بود مقاله ای ده صفحه ای آماده گردد اما از باب اقتضای موضوع و اهمیت آن و انجام نشده بودن کاری که بی نیازکننده از پژوهش مجدد باشد، این نگاشته تبدیل به یک رساله مفصل گردید. در هر حال با توجه به مهجوریت مباحث طبیعیات اسلامی در حوزه ی علمیه به نظر می رسد این نگاشته شامل نکات جدید فراوانی برای طلاب دغدغه مند در موضوع طبیعیات اسلامی باشد. مجموعا تا کنون طی بیش از ۱۵ ماه بیش از ۱۰۰۰ ساعت روی این پژوهش وقت گذاشته شده است. البته صدها نقل قول دیگر نیز تهیه شده است که ان شاء الله در نسخه های بعدی به مرور اضافه خواهد شد. در مدتی که این پژوهش به سمت نسخه نهایی در حرکت است عزیزان علاقه مند به شراکت در ثواب رساله می توانند نقل قول های مناسبی که در دست دارند یا نکاتی انتقادی و تحلیلی و پیشنهادی خود را برای گروه طلبگی تا اجتهاد ارسال فرمایند تا در نسخه های بعدی رساله ان شاء الله استفاده شود. امید که این بضاعة مزجاة مرضی رضای حضرت حجت ارواحنا لتراب مقدمه الفداء قرار گیرد.

(شاخه پژوهشی گروه طلبگی تا اجتهاد)

اولین سوالی که با دیدن عنوان این مقاله به ذهن می رسد آن است که با وجود دانشگاه ها و تلاش نظام برای اسلامی شدن دانشگاه ها دیگر چه نیازی به ورود حوزه به علوم طبیعی است؟ سوال دوم این است که طبیعیات جدید، طبیعیات قدیم را به کلی از صحنه خارج کرده است و دیگر احیای این طبیعیات که کاری لغو و بیهوده است چه ضرورتی دارد؟ سوال سوم آن است که سهم امام که منشا تامین مالی حوزه های علمیه است برای فقه و نهایتا کلام و تفسیر و حدیث است و از حیث شرعی، تولید و تعلیم علوم طبیعیات که هزینه برای آن از سهم امام مشروع نیست چه علتی می تواند داشته باشد؟ به نظر می رسد با مطالعه ی این مقاله که البته حالا دیگر رساله شده است پاسخ این سوالات داده خواهد شد و در انتها مجدد به این سوالات باز خواهیم گشت.

این رساله تقدیم می شود به پرچم دار و مشعل دار طبیعیات و ریاضیات در حوزه علمیه بعد از انقلاب مرحوم علامه حسن زاده اعلی الله مقامه الشریف که غریبانه و مظلومانه این پرچم را بالا نگه داشت و نگذاشت این مشعل در حوزه خاموش شود. بخشی از رساله در زمان حیات شریف ایشان و بخش دیگری بعد از رحلت جانشوزشان تنظیم شده است و لذا در برخی موارد پس از نام ایشان تعبیر حفظه الله و در برخی موارد رحمه الله آمده است و به پاسداشت یاد این عزیز بعد از نهایی شدن پیش نویس اول، یکسان سازی نشد و این دو دعا به همین حال باقی گذاشته شد.

از همه ی طلاب و خانواده های طلاب بزرگواری که در تهیه و تنظیم رساله مشارکت فرمودند و اساتیدی که مذاکرات پیرامون موضوعات را بزرگوارانہ شنیدند و نکات زیبا و ارزشمندشان را درباره رشد اثر ارائه فرمودند خاصه حضرت استاد شهاب الدین علائی نژاد زید عزه نهایت سپاس و تشکر را داریم.

بخش اول: دلایل ضرورت حضور طبیعیات در حوزه

در ادامه ادله ای که ضرورت حضور طبیعیات در حوزه های علمیه را خاطر نشان می کند تقدیم می شود:

۱: خدانمایی علوم طبیعی - تقویت نگاه توحیدی

شناخت آفرینش نقش کلیدی در افزایش نگاه توحیدی انسان دارد و لذا قرآن کریم مملو است از آیاتی که به آفرینش طبیعی حضرت حق اشاره دارد و جا به جا قرآن کریم به نظر و تامل در آفرینش طبیعی فرا می خواند و امر می فرماید.

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت : ۵۳)

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ (الأعراف : ۱۸۵)

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (ق : ۶)

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (الأنعام : ۹۹)

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالتُّدْرِعُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (يونس : ۱۰۱)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (العنكبوت : ۲۰)

الَّذِينَ يُدْكِرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران : ۱۹۱)

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (غاشية ۲۰)

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (الروم : ۵۰)

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أُغْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صُنُونٌ وَ غَيْرُ صُنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضُلٌ
بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (الرعد : ٤)

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (٣٣) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أُغْنَابٍ وَ
فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (٣٤) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (٣٥) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا
مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (٣٦) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (٣٧) وَ
الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (٣٨) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (٣٩) لَا
الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (٤٠) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي
الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ (يس ٤١)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (١٠) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ
وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (١١) وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ
التُّجُومَ مُسَحَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (نحل ١٢)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا
وَ غَرَابِيبُ سُودٌ (٢٧) وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ غَفُورٌ (فاطر ٢٨)

حضرت اميرالمومنين على عليه السلام می فرماید:

اخْتَجَّ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَوْضَحَ الْحُجَّةَ وَ أَبَانَ الدَّلِيلَ وَ أَثَبَّتَ الْبُرْهَانَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِنَ الْآفَاقِ وَ مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ دَلَائِلِ الْبُرْهَانِ وَ أَوْضَحَ الْبَيِّنَاتِ فِي تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ كُلُّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى الصَّانِعِ الْقَدِيمِ الْمُدَبِّرِ
الْحَكِيمِ الْخَالِقِ الْعَلِيمِ الْجَبَّارِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (بحار الانوار ج ٩٠ ص ٣٤)

شريف شيرازي رحمه الله در شرح اصول كافي مي نويسد:

و بالجمله، جميع أجزاء العالم منبهات على وجود المبدأ الأول الصانع الواحد العالم . ونعم ما قال: (برگ درختان
سبز در نظر هوشيار *** هر ورقش دفترست معرفت كردكار) والله ولي الهداية. (الكشف الوافي في شرح أصول
الكافي ص: ٣٦٨)

در يك نقل تاريخي آمده است:

روى أن عمر بن الحسام كان يقرأ كتاب المجسطي على عمر الأبهري، فقال بعض الفقهاء يوما: ما الذي تقرأه فقلت: فقال: أفسر آية من القرآن، و هي قوله تعالى: أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا [ق: ٦] فأنا أفسر كيفية بنيناها، و
لقد صدق الأبهري فيما قال فإن كل من كان أكثر توغلا في بحار مخلوقات الله تعالى كان أكثر علما بجلال الله تعالى
و عظمتة (التفسير الكبير فخر رازی، ج ٤، ص: ١٥٤)

ابن رشد در مقدمه ی کتابش در جمع شریعت و حکمت به نام فصل المقال فیما بین الحکمة و الشریعة من الاتصال می نویسد:

ان کل فعل الفلسفة لیس شیئا اکثر من النظر فی الموجودات و اعتبارها من جهة دلالتها علی الصانع اعنی من جهة ما هی مصنوعات، فان الموجودات انما تدل علی الصانع بمعرفة صنعتها و أنه كلما كانت المعرفة بصنعتها اتمّ كانت المعرفة بالصانع اتمّ. (فصل المقال ص ۲۲)

علامه شعرانی رحمه الله در شرح کشف المراد ذیل جمله ی " و الإحکام و التّجرّد و استناد کلّ شیء إلیه دلائل العلم " می نویسد:

این جمله در اثبات علم خدا است و در آن بسه وجه تمسک جست: اول آنکه افعال او را در کمال اتقان و محکم می بینیم یعنی هر چیز موافق مصلحت و چنین عمل محکم از غیر عالم صادر نمیشود و حکما در این باب بسیار نوشته و شواهد آورده اند و اشارتی بدان در مبحث غایت گذشت (صفحه ۱۴۸ تا ۱۵۳) و هیچ کتابی پس از آیات کتاب و سنت مانند توحید مفضل و امثال آن بهتر از تتبع کتاب طبیعیات شفای ابو علی بن سینا و قانون وی در طب نیست که بسیاری از این حکم و مصالح را در آفرینش اشیاء بیان کرده است و هر کس خواهد بدانها رجوع کند. (کشف المراد شرح فارسی تجرید الاعتقاد شعرانی، متن، ص: ۳۹۵)

قواعد یکپارچه ی ساری و جاری در همه مخلوقات کمکی است برای انسان تا بفهمد ناظم و خالق یکی است و قوانین موجود در همه ی عالم یکسان است و این انسان است که باید خود را با نوا و خواست خالق خویش هماهنگ سازد تا بتواند در عالم راحت تر به رشد و تعالی خود دست یابد. ممکن است گفته شود این هدف در دانشگاه ها هم محقق می شود اما پاسخ آن است که در دانشگاه ها متأسفانه علوم طبیعی غربی تدریس می شود و در این علوم مبدا و معاد آفرینش قطع شده است. به تعبیر آیت الله جوادی آملی حفظه الله:

عقل بیگانه شده از دین، عالم آفرینش را دیگر «خلقت» نمی داند، بلکه آن را «طبیعت» می نامد و مبدأ فاعلی و غایی ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ را از آن می گیرد و علم طبیعی مثله شده و معیوبی را که منقطع الاول و الآخر است، تحویل می دهد. عقلي که دیگر حاصل تلاش خود را نقاب برگرفتن از چهره خلقت و فعل الله نمی داند، بلکه صرفاً به تبیین طبیعت می نشیند. (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی ص ۶۳ از ۱۳۴)

در ادامه کتاب ایشان می فرماید:

علم حسی و تجربی معیوب حاضر که منقطع الاول و الآخر است و مبدأ فاعلی و غایبی برای طبیعت نمی بیند اولاً باید حدّ خود را بشناسد و از نظام خلقت به عنوان طبیعت یاد نکند و درصدد ارائه جهان بینی بر نیاید، زیرا فلسفه علمی و بنا نهادن جهان شناسی بر پایه دانش تجربی خطای بزرگی است (همان ص ۸۰ از ۱۳۴)

اگر خواستیم علوم تجربی و متون درسی دانشگاهها اسلامی گردد باید اولاً عنوان «طبیعت» برداشته شود و به جای آن عنوان «خلقت» قرار گیرد؛ یعنی اگر عالمی بحث می کند که فلان اثر در فلان ماده معدنی هست یا فلان گونه گیاهی چنین خواص و آثاری دارد، با تغییر عنوان یاد شده این گونه می اندیشد و آن را تبیین می کند که این پدیده ها و موجودات چنین آفریده شده اند. ثانیاً عنوان خالق که مبدأ فاعلی است ملحوظ باشد؛ یعنی آفریدگار حکیم صحنه خلقت را چنین قرار داده است که دارای آثار و خواص ویژه ای باشند. ثالثاً هدف خلقت که پرستش خدا و گسترش عدل و داد است به عنوان مبدأ غایبی منظور شود. رابعاً محور بحث دلیل معتبر نقلی؛ مانند آیه قرآن یا حدیث صحیح قرار گیرد. خامساً از تأییدهای نقلی یا تعلیلهای آن استمداد شود. سادساً در هیچ موردی دعوی «حسبنا العقل» نباشد، چنان که ادعای «حسبنا النقل» مسموع نشود. سابعاً تفسیر هر جزئی از خلقت با در نظر گرفتن تفسیر جزء دیگر آن باشد تا از سنخ تفسیر تکوین به تکوین به شمار آید؛ نظیر تفسیر تدوین به تدوین، زیرا هر موجودی از موجودهای نظام آفرینش آیه، کلمه و سطری از آیات، کلمات و سطور کتاب جامع تکوین الهی است. در این صورت ارتباط موضوع دانش عالمان علوم طبیعی با خالق هستی بخش هم به لحاظ مبدأ آفرینش و هم به لحاظ مقصد و منتهای آن و هم به جهت صراط مستقیم محفوظ می ماند؛ اما اگر این نظم خاص اتفاق نیفتد و همچنان بر آن نگاه معیوب که طبیعت را منقطع الاول و الآخر تصور می کند، اصرار ورزیده شود چاره ای جز آن نیست که همچنان به شانس و تصادف بسنده کنند یا کار را به خود طبیعت استناد دهند و از این نکته که کسی طبیعت را به این صورت درآورده، غفلت ورزند و جهان را مانند انسان و انسان را بسان جهان، پوچ و بی معنا تفسیر کنند. انسان به دنیا می آید و رشد می کند و می پوسد؛ مانند دیگر پدیده های طبیعی بی آنکه از پوست به در آید و غایت و هدفی متعالی را تعقیب کند. (همان ص ۸۱)

وجود مبارك موساي کلیم(علیه السلام) هم به نظام فاعلی و هم به نظام غایبی و هم به نظام داخلی عالم اشاره کرد زمانی که فرعون از او پرسید که ما را به چه کسی فرا می خوانی و ربّ تو کیست؟ ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾. جمله ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾ اشاره به مبدأ فاعلی عالم دارد و فقره ﴿كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ﴾ ساختار هماهنگ و منسجم را که درونش با هم هماهنگ، راهیاب باشد می رساند و جمله ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ به مبدأ غایبی برمی گردد. حال اگر کسی همانند موسای کلیم(علیه السلام) معتدل و جامع نبود و حقیقت نظام را مثلثه کرد و ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾ را که راجع به مبدأ فاعلی است، نادیده گرفت و ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ را نیز که ناظر به مقصد غایبی است کنار زد و فقط بر نظام داخلی اشیاء و عالم متمرکز شد و تلاش کرد تا نظم درونی اشیاء و اسرار نهفته در دل مواد و

موجودات و روابط پیچیده و محیرالعقول آنها را کشف کند، نمی‌توان و نباید به جرم غفلت او از دیگر بخش‌های حقیقت، این بخش از نظام هستی را نامعتبر و ناصواب دانست، (همان ۸۳)

اگر فحول و بزرگانی مانند شیخ انصاری و آخوند خراسانی نبودند آیا تنبیهات استصحاب و فروع بحث برائت و اشتغال به شکل کنونی آن مبین و آشکار می‌شد؟ اینها با تأمل و تدقیق در روایت «لاتنقض الیقین بالشک» و حدیث «رفع» توانستند فروع و ظرائف فراوانی را استنباط کنند، چنان‌که همه فقه معاملات بر پایه روایات اندکی استوار است، لیکن اجتهاد پویای فقیهان گستره مطالب را تأمین کرد، بنابراین سخن از نبودن مواد و منابع استخراج مطالب علمی در روایات اسلامی نیست. سخن در پیگیری نکردن عالمان است. اگر همان‌طور که فقهای عظام در این دست روایات فقهی و اصولی تأمل می‌کنند، عالمان علوم طبیعی نیز در مورد روایات و آیات کیهان‌شناختی و مربوط به طبیعت تأمل کنند برکات زیادی نصیب علم تجربی خواهد شد. (همان ۸۶)

عبرت و اعتبار از طریق مشاهده یکی از مهمترین ابواب علم و فهم و بصیرت است:

تفسیر ابن کثیر عن مالک بن دینار: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ يَا مُوسَى اتَّخِذْ نَعْلَيْنِ مِنْ حَدِيدٍ وَعَصَاً، ثُمَّ سِجْ فِي الْأَرْضِ وَاطْلُبِ الْأَثَارَ وَالْعَبْرَةَ حَتَّى تَتَخَرَّقَ النَّعْلَانِ وَتُكْسِرَ الْعَصَا.^۱

الإمام علي عليه السلام: مَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَفَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ.^۲

عنه عليه السلام: مَنْ اعْتَبَرَ بِعَقْلِهِ اسْتَبَانَ.^۳

عنه عليه السلام: رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ.^۴

عنه عليه السلام: دَوَامُ الْأَعْتَابِ يُؤَدِّي إِلَى الْأَسْتِبْصَارِ، وَيُثْمِرُ الْأَزْدِجَارَ.^۵

عنه عليه السلام: فِي كُلِّ اعْتِبَارٍ اسْتِبْصَارٌ.^۶

عنه عليه السلام: الْأَعْتَابُ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ.^۷

^۱ (۳). تفسیر ابن کثیر: ج ۵ ص ۴۳۵، الدر المنثور: ج ۶ ص ۶۱ و فيه «تنكسر» بدل «تكسر».

^۲ بحار الأنوار: ج ۷۰ ص ۷۳ ح ۲۷.

^۳ غرر الحکم: ج ۸۲۹۶

^۴ غرر الحکم: ج ۵۲۰۶

^۵ غرر الحکم: ج ۵۱۵۰

^۶ غرر الحکم: ج ۶۴۶۱

^۷ بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۹۲ ح ۱۰۱

عنه عليه السلام: الاعتبارُ يُفيدُكَ الرِّشَادَ.^٨

مصباح الشريعة- فيما نسبته إلى الإمام الصادق عليه السلام:- العبرةُ تورثُ ثلاثةَ أشياء: العِلْمَ بما يَعْمَلُ، وَالْعَمَلَ بما يَعْلَمُ، وَعِلْمَ ما لم يَعْلَم.^٩

و فيه: وَ كُنْ مُتَّفَكِّرًا فِي مَشِيكَ وَ مُعْتَبِرًا لِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيُّمَا بَلَغْتَ (مصباح الشريعة، ص: ١١)

عنه عليه السلام: ظَهَرَتْ فِي بَدَائِعِ الَّذِي أَحَدَتْهَا آثَارُ حِكْمَتِهِ، وَصَارَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ مُنْتَسِبًا إِلَيْهِ؛ فَإِنْ كَانَ خَلَقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً فِيهِ. (التوحيد (للصدوق)، ص: ٥٢)

عن الإمام الرضا عليه السلام: سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ اتَّقَنَ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ، وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ، سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (التوحيد (للصدوق)، ص: ١٣٧)

در مقدمه ی عجایب نگاری ها و علم الحيوان نگاری ها و علم النبات نگاری ها نقل قول های خوبی برای اشاره به این ضرورت که منشا نگارش این آثار شده است وجود دارد که در نسخه های بعدی افزوده خواهد شد ان شاء الله.

٢: ضرورت طبیعیات برای عمل به آیات و روایات عمران زمین

انسان مامور به عمران و آبادانی زمین است و زمین شناسی و طبیعت شناسی ضرورتا از لوازم این عمران است.

عن امیرالمومنین علی علیه السلام: إِنَّ مَعَايِشَ الْخَلْقِ حِمْسَةٌ: الْإِمَارَةُ، وَالْعِمَارَةُ، وَالتَّجَارَةُ، وَالْإِجَارَةُ، وَالصَّدَقَاتُ ... وَ أَمَّا وَجْهُ الْعِمَارَةِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»، فَأَعْلَمْنَا سُبْحَانَهُ أَنَّهُ قَدْ أَمَرَهُمْ بِالْعِمَارَةِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا لِمَعَايِشِهِمْ بِمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ؛ مِنَ الْحَبِّ، وَالتَّمْرَاتِ، وَ مَا شَاكَلَ ذَلِكَ مِمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَايِشَ لِلْخَلْقِ (وسائل الشيعة؛ ج ١٩؛ ص ٣٥)

البته باید دقت داشت که در روایت شریفه منظور از عمران در آیه در وهله ی اول کشاورزی بیان شده است هر چند می توان با توجه به تعبیر "ما شاکل ذلك" در روایت، بسیاری فعالیت های صالحه

^٨ غرر الحکم: ح ١٠٣٧

^٩ بحار الأنوار: ج ٧١ ص ٣٢٦ ح ٢١

مانند آبرسانی و مرتع سازی و دامپروری و راه سازی و بیابان زدایی و ... را نیز با لحاظ اهداف عمران به کشاورزی افزود.

کسی نگوید که غیرحوزوی ها هم با هدف عمران زمین تلاش می کنند و زمین شناسی و طبیعیات آنها هم برای این کار کافی و رهگشاست. زیرا چنین پاسخ داده می شود که اهداف مهندسی طبیعی با مهندسی اسلامی متفاوت است. خدای متعال می فرماید:

الَّذِينَ إِذْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (الحج
: ۴۱)

مهندس اسلامی واقعی کسی است که اولویت او در طراحی اش این باشد که در قدم اول با امکاناتش به فکر ترویج و گسترش صلات در جامعه و هماهنگی با امام باشد نه این که در طراحی هایش بدترین طبقات و تنگ و تاریکترین مکان ها را بعد از اصرار زیاد ستاد اقامه نماز و نهادهای مشابه بالاتر به نمازخانه اختصاص دهد. لذا عمده ی کار مهندسی و عمران شهری باید به دست دغدغه مندان صلات در جامعه یعنی حوزه های علمیه باشد.

کشور ما و جامعه ی اسلامی آن وقتی پیشرفته است که نه فقط دنیای مردم را آباد کند، بلکه آخرت مردم را هم آباد کند. پیغمبران این را میخواستند: دنیا و آخرت. نه دنیای انسان باید مغفول عنه واقع بشود به توهم دنبالگیری از آخرت، نه آخرت باید مغفول عنه واقع بشود بخاطر دنبالگیری از دنیا. این بسیار نکته ی مهمی است. اساس، این است. آن پیشرفتی که در جامعه ی اسلامی مورد نظر است، اینچنین پیشرفتی است. چند جور انحراف ممکن است در اینجا بوجود بیاید: یکی این است که کسانی دنیا را اصل بدانند و از آخرت فراموش کنند؛ یعنی همه ی تلاش جامعه و برنامه ریزان و سیاست گذاران و حکومت، برای این باشد که زندگی مردم را از لحاظ دنیائی آباد کنند: مردم پول داشته باشند، ثروت داشته باشند، راحت باشند، مشکل مسکن نداشته باشند، مشکل ازدواج نداشته باشند، مشکل بیکاری نداشته باشند؛ فقط همین! اما از لحاظ معنوی در چه وضعی باشند، مطلقاً مورد توجه قرار نگیرد. این یک انحراف است. یک انحراف دیگر این است که از دنیا غفلت کنند؛ از دنیا غفلت کردن یعنی از مواهب حیات و مواهب زندگی غفلت کردن و به آن بی اعتنائی کردن؛ این هم یک انحراف دیگر است. مثل بسیاری از گرفتاری هائی که در مجموعه ی دینداران در گذشته اتفاق افتاده: اقبال به مسائل اخروی و دینی، و بی توجهی به مواهب عالم حیات و استعداد هائی که خدای متعال در این عالم قرار داده است؛ این هم یکی از انحرافهاست. (هو الذی انشأکم من الارض و استعمرکم فیها)؛ خدا شما را مأمور کرده است به آبادی زمین. آبادی یعنی چه؟ یعنی استعدادهای بی پایانی که در عالم ماده وجود دارد را یکی یکی کشف کردن، آنها را در معرض استفاده ی انسان قرار دادن و انسان را به این وسیله به جلو بردن. این مسئله ی علم و تولید علم و این مسائلی که ما میگوئیم، ناظر به

این است. یک انحراف دیگر هم این است که انسان در زندگی شخصی خود، مواهب حیات و نیازهای مادی را دست کم بگیرد و مورد بی‌اعتنائی قرار بدهد؛ این هم در اسلام گفته نشده، خواسته نشده؛ بلکه عکسش خواسته شده: (لیس من ترک آخرته لدنیاه و لا من ترک دنیاه لآخرته). اگر آخرت را به خاطر دنیا ترک کردید در این امتحان مردودید؛ اگر دنیا را هم به خاطر آخرت ترک کردید در این امتحان مردودید. این خیلی مهم است. امیرالمؤمنین به کسی برخورد کرد که زن و زندگی و خانه و همه چیز را کنار گذاشته بود و به عبادت پرداخته بود؛ فرمود: (یا عدی نفسه)، ای دشمن کوچک خویشتن! با خودت داری دشمنی میکنی؛ خدا این را از تو نخواست. (قل من حرم زینة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق). این هم این مطلب است. بنابراین تعادل دنیا و آخرت و نگاه به دنیا و آخرت - هم در برنامه‌ریزی، هم در عمل شخصی و هم در اداره‌ی کشور - لازم است. این هم یک شاخص عمده‌ی پیشرفت است. (بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان کردستان ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۸)

۳: مطلوبیت ذاتی علم و رشد علمی

در روایات فراوانی علم به عنوان مطلوب بالذات معرفی شده است و مستقل از عمل دارای ارزش معرفی شده است:

قال الله تعالى وَيَلُ لِمَنْ سَمِعَ بِالْعِلْمِ وَلَمْ يَطْلُبْهُ، كَيْفَ يُحْشَرُ مَعَ الْجُهَالِ إِلَى النَّارِ؟! اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَعَلَّمُوهُ، فَإِنَّ الْعِلْمَ إِنْ لَمْ يُسْعِدْكُمْ لَمْ يُشَقِّكُمْ، وَإِنْ لَمْ يَرْفَعْكُمْ لَمْ يَضَعَكُمْ، وَإِنْ لَمْ يُغْنِكُمْ لَمْ يُفْقِرْكُمْ، وَإِنْ لَمْ يَنْفَعْكُمْ لَمْ يَضُرَّكُمْ، وَلَا تَقُولُوا: نَخَافُ أَنْ نَعْلَمَ فَلَا نَعْمَلْ، وَلَكِنْ قُولُوا: نَرْجُو أَنْ نَعْلَمَ وَنَعْمَلْ، وَالْعِلْمُ يَشْفَعُ لِصَاحِبِهِ، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُخْزِيَهُ.^{۱۰}

عن الرسول صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، فَاعْدُوا أَيُّهَا الْعَبْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا وَلَا خَيْرَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ^{۱۱}

عنه صلى الله عليه وآله: قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبَيْتِ حَرْبٍ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا، وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَعْزِرُ عَلَى الْجَهْلِ^{۱۲}

عنه صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ^{۱۳}

۱۰ بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۸۶ ح ۱۱۰.

۱۱ کنز العمال: ج ۱۰ ص ۱۵۹ ح ۲۸۸۲۴.

۱۲ کنز العمال: ج ۱۰ ص ۱۴۷ ح ۲۸۷۵۰.

۱۳ بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۲۶.

عن ابن عباس: «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ ...»... يَا بُنَيَّ، إِنْ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْعِلْمِ بَحْرٌ مِنْ نَارٍ يُحْرِقُكَ وَبَحْرٌ مِنْ مَاءٍ يُغْرِقُكَ، فَانْقُدْهُمَا إِلَى الْعِلْمِ حَتَّى تَقْتَسِبَهُ وَتَعَلَّمَهُ، فَإِنَّ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ دَلِيلُ الْإِنْسَانِ، وَعِزُّ الْإِنْسَانِ، وَمَنَارُ الْإِيمَانِ، وَدَعَائِمُ الْأَرْكَانِ، وَرِضَا الرَّحْمَنِ.^{١٤}

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ: إِنْ أَمَقَّتْ عِبِيدِي إِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخْفُ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِكُ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ. وَإِنْ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ، الْأَلَزِمُ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ.^{١٥}

عن الصادق عليه السلام: لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالِنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطًا، فَإِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ، وَإِنْ ضَيَّعَ أَتَمَّ، وَإِنْ أَتَمَّ سَكَنَ النَّارَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ.^{١٦}

عن الرسول صلى الله عليه و آله: اطلُّوا العلم؛ فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عِزِّ وَجَلِّ.^{١٧}

عنه صلى الله عليه و آله: مجالس العلم عبادة.^{١٨}

عنه صلى الله عليه و آله: العالمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَلَا خَيْرَ فِي سَائِرِ النَّاسِ.^{١٩}

عن اميرالمومنين على عليه السلام: كُنْ يَا حَمَّادُ طَالِبًا لِلْعِلْمِ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ.^{٢٠}

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَى الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْعِلْمَ قَالَ: مَرَحَبًا بِكُمْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، مَصَابِيحَ الظُّلَمِ، حُلُقَانَ الثِّيَابِ، جُدُدَ القُلُوبِ، رِيحَانَ كُلِّ قَبِيلَةٍ.^{٢١}

عنه صلى الله عليه و آله: مَنْ حَرَجَ يَطْلُبُ أَبَا مِنْ عِلْمٍ لِيُرَدَّ بِهِ بِاطِلًا إِلَى حَقِّ أَوْ ضَلَالَةً إِلَى هُدًى، كَانَ عَمَلُهُ ذَلِكَ كَعِبَادَةِ مُتَعَبِّدٍ أَرْبَعِينَ عَامًا.^{٢٢}

^{١٤} الفردوس: ج ٤ ص ٤٢٢ ح ٧٢٣١.

^{١٥} بحار الأنوار: ج ١ ص ١٨٥ ح ١٠٩.

^{١٦} بحار الأنوار: ج ١ ص ١٧٠ ح ٢٢.

^{١٧} بحار الأنوار: ج ١ ص ١٧٢ ح ٢٥.

^{١٨} جامع الأحاديث للقمي: ص ١١٦ و غرر الحكم: ح ٩٧٦٥ وفيه «غنيمة» بدل «عبادة».

^{١٩} كنز العمال: ج ١٠ ص ١٥٤ ح ٢٨٧٩١، بحار الأنوار: ج ١ ص ١٧٦ ح ٤٦.

^{٢٠} الخصال: ص ١٢٢ ح ١١٣، بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٤١٦ ح ٨.

^{٢١} كنز العمال: ج ١٠ ص ٢٦٠ ح ٢٩٣٨١.

^{٢٢} بحار الأنوار: ج ١ ص ١٨٢ ح ٧٢.

عنه صلى الله عليه وآله: إِذَا جَلَسَ الْمُتَعَلِّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْعَالِمِ فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَاباً مِّنَ الرَّحْمَةِ، وَلَا يَقُومُ مِنْ عِنْدِهِ إِلَّا كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، وَأَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ سِتِّينَ شَهِيداً، وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَدِيثٍ عِبَادَةَ سَبْعِينَ سَنَةً، وَبَنَى لَهُ بِكُلِّ وَرْقَةٍ مَدِينَةً، كُلُّ مَدِينَةٍ مِثْلَ الدُّنْيَا عَشْرَ مَرَّاتٍ.^{٢٣}

عنه عليه السلام: طَلَبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَةِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».^{٢٤}

رسول الله صلى الله عليه وآله: طَالِبُ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ.^{٢٥}

عنه صلى الله عليه وآله: طَالِبُ الْعِلْمِ مَحْفُوفٌ بِعِنَايَةِ اللَّهِ.^{٢٦}

عن الرسول صلى الله عليه وآله: طَالِبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ وَالْمُرَابِطِينَ وَالْحُجَّاجِ وَالْعُمَّارِ وَالْمُعْتَكِفِينَ وَالْمُجَاوِرِينَ، وَاسْتَعْفَرَتْ لَهُ الشَّجَرُ وَالرِّيَّاحُ وَالسَّحَابُ وَالْبِحَارُ وَالنُّجُومُ وَالنَّبَاتُ وَكُلُّ شَيْءٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.^{٢٧}

عن اميرالمومنين على عليه السلام: إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ لَيُسَيِّعُهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِّنْ مُّقَرَّبِي السَّمَاءِ.^{٢٨}

عن الإمام الصادق عليه السلام:- لَيْسَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى طَرِيقٌ يُسَلِّكُ إِلَّا بِالْعِلْمِ^{٢٩}

عن الرسول صلى الله عليه وآله: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ يُحْيِي بِهِ الْإِسْلَامَ، لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا دَرَجَةٌ.^{٣٠}

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لَهِ عِزٌّ وَجَلٌّ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابٌ إِلَّا زَادَ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا، وَ لِلنَّاسِ تَوَاضَعًا، وَ لِلَّهِ خَوْفًا، وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَادًا، فَذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَتَعَلَّمْهُ.^{٣١}

عنه صلى الله عليه وآله: قَالَ الْخَضِرُ: ... يَا مُوسَى تَعَلَّمْ مَا تَعَلَّمَنْ لِتَعْمَلَ بِهِ، وَلَا تَعَلَّمْهُ لِتُحَدِّثَ بِهِ، فَيَكُونَ عَلَيْكَ بَوْرُهُ وَ يَكُونَ لِعَيْرِكَ نَوْرُهُ.^{٣٢}

^{٢٣} الفردوس: ج ١ ص ٣٢٠ ح ١٢٦٩ إرشاد القلوب: ص ١٦٦ عن الإمام على عليه السلام.

^{٢٤} بحار الأنوار: ج ٦٩ ص ٨٠ ح ٢٩

^{٢٥} بحار الأنوار: ج ١ ص ١٧٨ ح ٦٠

^{٢٦} بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ١٦٥ ح ٢.

^{٢٧} إرشاد القلوب: ص ١٦٤.

^{٢٨} الخصال: ص ٥٠٤ ح ١

^{٢٩} بحار الأنوار: ج ٢ ص ٣٢ ح ٢٥

^{٣٠} كنز العمال: ج ١٠ ص ١٦١ ح ٢٨١٣٣

^{٣١} بحار الأنوار: ج ٢ ص ٣٤ ح ٣٣: كنز العمال: ج ١٠ ص ٢٦٠ ح ٢٩٣٨٤.

^{٣٢} كنز العمال: ج ١٦ ص ١٤٥ ح ٤٤١٧٦ بحار الأنوار: ج ١ ص ٢٢٧ ح ١٨.

عنه صلى الله عليه و آله: المؤمن ... لا يتعلم إلا يعلم، ولا يعلم إلا يعمل.^{٣٣}

جاء أعرابيُّ إلى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فقال: يا رسولَ الله، علّمني من غرائبِ العلم. قال: ما صَنَعْتَ في رَأْسِ العِلْمِ حتّى تَسألَ عَن غَرائِبِهِ؟! قالَ الرَّجُلُ: ما رَأُسُ العِلْمِ يا رسولَ الله؟ قالَ: مَعْرِفَةُ اللهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ. قالَ الأعرابيُّ: وما مَعْرِفَةُ اللهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قالَ: تَعْرِفُهُ بِلا مِثْلِ ولا شِبهِ ولا نِدٍّ، وأنَّهُ واحدٌ أحدٌ ظاهرٌ باطنٌ أوَّلٌ آخِرٌ، لا كُفُوَ لَهُ ولا نَظيرٌ، فَذلكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.^{٣٤}

در یکی از کتب علامه حسن زاده حفظه الله^{٣٥} آمده است:

هیچگاه انسان از تحصیل معارف فارغ نبوده است و همواره در کار کاوش و پژوهش و بینش بوده و هست. بقول متین شیخ بزرگوار ابن سینا در تعلیقات: النفس الانسانية مطبوعة على أن تشعر بالموجودات. یعنی انسان بر پی بردن به هستیها سرشته شده است که موشکافی کند تا به تار و بود و نهران و آشکار هر چیز آگاه شود و به فرموده دیگرش در آغاز شناختن قیاس دانشنامه علائی: به هر نادانسته راهی است که به وی دانسته شود. از آن جمله انسان همواره در راه چاره بیماریها و در اندیشه و کار یافتن درمانها که بخش بسیار بزرگ آن وابسته به علم آناتومی است بوده و هست و می‌داند که هر دردی را درمانی است. به فرموده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تداووا فان الذي أنزل الداء أنزل الدواء و نیز فرموده است: ما أنزل الله من داء إلا أنزل له شفاء و همچنین از امام صادق علیه السلام است که: ما خلق الله داء إلا جعل له دواء (ده رساله فارسی، ص: ۳۹۷ و ۳۹۸)

ملاصدرا رحمه الله در رد کسانی که به دلیل ترس از کسادى بازار عالم نماییشان با علوم دیگر ستیهندگی دارند می نویسد:

و من اعظم الفتن و المصائب أنهم مع هذه العقول الناقصة والآراء السخيفة يخاصمون و يعادون الحكماء و العرفاء أكثر من الخصومة و العدوارة مع الكفار و اليهود و النصارى، و يعدّون هذا من تقوية الدين و حفظ عقائد المسلمين، و غاية تقويتهم للدين أن يقولوا: «إن الحكمة ضلال و اضلال، و ان تعلّمها بدعة و وبال، و ان علم النجوم باطل في اصله، و ان الكواكب جمادات، و إن الأفلاك لا حيوة لها و لا نطق، و إن الطب لا منفعة فيه، و إن الهندسة لا حقيقة لها، و إن علوم الطبيعيات و الآلهيات أكثرها كفر و زندقة و اهلها ملاحدة و كفر، الى غير ذلك من مقالاتهم و هوساتهم المشحونة بالتدليس و التلبيس، المخالفة أكثرها لما في كتاب الله و سنة نبيه من تعظيم الحكمة و توقير أهلها، و تعظيم النجوم و السماء، و الاقسام في كثير من الآيات بها، و مدح الناظرين المتفكرين في خلقها، و ذمّ المعرضين عن آياتها لقوله: الذين يتفكرون في خلق السموات الآية، و قوله: و كآين من آية في السموات و الأرض يَمرون عليها و هم عنها معرضون؛ فاذا جاءوا الى دفع مثل هذه المشكلات عن الدين وقعوا في العجز كالحمار في

^{٣٣} بحار الأنوار: ج ٦٧ ص ٣١١ ح ٤٥.

^{٣٤} التوحيد: ص ٢٨٤ ح ٥ بحار الأنوار: ج ٣ ص ٢٦٩ ح ٤.

^{٣٥} این رساله در زمان حیات ایشان تالیف شده است هر چند در زمان بعد از رحلت جانشوز ایشان منتشر می شود.

الوحد و الطین (الأسفار، الطبع الأول، ج ۴، ص ۱۵۱. به نقل از عیون مسائل النفس - شرح العیون فی شرح العیون، النص، ص: ۱۵۴ - همچنین ببینید المبدأ و المعاد ملاصدرا، ص: ۳۹۸)

۴: نقش طبیعیات در ترویج دین الهی

نگاه انسان به طبیعت و آفرینش الهی می تواند موجب رشد معنوی و توحیدی او شود. همچنین نگاه انسان به عالم و تفسیر او از آفرینش نقش اساسی در اعمال و رفتار او دارد. ظنون آدمی تا بدانجا اهمیت دارد که خدای متعال درباره علت جهنمی شدن جهنمیان می فرماید:

وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (فصلت : ۲۳)

حضرت علامه جوادی آملی حفظه الله در این باره می فرماید:

اسلامی کردن علوم در گرو تغییر اساسی در نگاه به علم و طبیعت و تدوین متون درسی سرآمد و صاعد و هماهنگ دیدن حوزه‌های معرفتی و بازگشت طبیعیات به دامن الهیات است. تا هنگامی که علوم و دانشگاهها از سیر محدود و افقی خویش دست برداشته و در مسیر صعودی گام برندارند، هرگونه کار و اقدام شکلی و ظاهری، تغییر ماهوی در ساختار معیوب علوم ایجاد نمی‌کند. این نگاه معیوب به علم است که ضنع خدا در عالم را نمی‌بیند و همه چیز را به شانس و اتفاق و تصادف وامی‌نهد و سخن گفتن از تأثیر و دخالت خداوند در حوادث عالم را خرافه و افسانه می‌پندارد. علمی که بخواهد همه هستی و طبیعت و حوادث آن را از دریچه تنگ علل و اسباب مادی قابل مشاهده و تجربه پذیر بفهمد و تحلیل کند کجا خواهد توانست به این نکته بلند و عمیق بار یابد که در کنار تقسیم علوم به لحاظ موضوعات و روش، تقسیم دیگری هست که به لحاظ معلّم انجام می‌پذیرد. (منزلت ۷۸ از ۱۳۴)

استاد علامه جوادی آملی حفظه الله یعنی علامه شعرانی رحمه الله پیشتر در این باره فرموده است:

مردم امروز در این علوم (طبیعیات تجربی) وقت بسیار صرف می‌کنند اما از دو غرض مهم که باید ما بدان متوجه باشیم خالی است یکی آنکه مردم امروز چنان نمی‌آموزند که این قوی آلت نفس مجرد است از عالم امر تا خواننده عارف مقام خود گردد و نفس را بشناسد و در صدد تهذیب آن برآید و بالجمله بیاد آخرت افتد. دیگر آنکه متوجه حکمت و عنایت پروردگار و مصالحی که در آن بکار رفته میشوند تا خالق آن را بشناسند و آن را نسبت بطبیعت ندهند. و نظر علمای کلام از این بحث بچیزی است که در روش آموزش زمان ما بکار نمی‌برند بر خلاف کتب کلام و حکمت قدیم و بالجمله باید طبیعیات را نیز بروش قدیم خواند. (کشف المراد شرح فارسی تجرید الاعتقاد علامه شعرانی، متن، ص: ۲۶۷)

در روایات تفسیری و تاریخ آمده است که فرعون با فناوری مردم را به بردگی کشیده بود

الزخرف : ۵۱ وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ

در روایت آمده است که فرعون وقتی در میان مردم قرار می گرفت در اتاکی زیر گنبدی نقره گون و آینه مانند در روزهای آفتابی چنان ظاهر می شد که هیچ کس تاب دیدن او را از شدت انعکاس تابش خورشید نداشت.

و الیوم هم همین است و غربی ها با کمک فناوری و تهی کردن علوم طبیعی از معنویت مردم را به مادی گرایی کشانده اند و از خدا و انبیاء دور ساخته اند.

در تاریخ و آیات و روایات آمده است که انبیاء از فناوری برای ترویج دین خداوند و اشعار حضور الهی استفاده می فرمودند کما اینکه در زمان حکومت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام این قضیه به اوج خود رسیده بود و در عصر ظهور بار دیگر به نحو کامل تری محقق خواهد شد. رویارویی فناورانه ی حضرت سلیمان و بلقیس در داستان سنگ فرش طلا و انتقال تخت و کاخ شیشه ای نیز دیده می شود.

حجت الاسلام سلیمان خاکبان در مقاله ای می نویسند:

امروزه وضع علوم تجربی در حوزه ها به قدری اسفبار است که گویی اساساً هیچ ربطی میان حوزه های علمی امروز و حوزه های علمی پیشین وجود ندارد:

مسلمانان از دنیای قدیم چیزی را نجات دادند که ارسطو علیرغم نبوغش کاملاً در آن ناقص بود: علم ریاضی و مکانیکی. آن ها دانش ریاضی و طبی یونانیان را جذب کردند؛ چیزی که مورد تحقیر رومیان و بی توجهی مسیحیان بود. آن ها صبورانه به یک فرآیند طولانی توسعه تدریجی و تطبیق عملی که یونانیان آن را در بهترین شرایط خود محقر شمرده بودند، پرداختند. آنان از هند، علامت گذاری ضروری «عربی» و صورت بندی جبری را که بدون آن متجددین نمی توانستند بر کار یونانیان بیفزایند گرفتند و در اسپانیای قرن دهم، تمدنی را به وجود آوردند که دانش صرف نبود؛ بلکه در مورد هنرها و فنون حیات علمی به کار گرفته می شد. به طور خلاصه، آنان در قرون وسطی نوعی تفکر علمی و حیات علمی صنعتی را که ما به آلمان جدید نسبت می دهیم، دارا بودند. به نظر می رسد آنان برخلاف یونانیان، آزمایشگاه و آزمایشگری صبورانه را تحقیر نکردند و در طب، مکانیک، و در واقع، تمامی هنرها، علم را در خدمت بدون واسطه زندگی قرار دادند؛ به جای این که آن را به عنوان یک هدف نهایی حفظ کنند. اروپا از آن ها چیزی را که ما دوست داریم «روحیه بیکنی»

بنامیم، به میراث برد؛ روحیه ای که در مقام توسعه دادن کرانه های امپراتوری انسان بر طبیعت است. (J.H. Randall, The Naking of the Modern Mind) به نقل از: علم سکولار تا علم دینی، مهدی گلشنی، ص ۹۴).

با آن که بخش عظیمی از آیات و احادیث، ناظر به مقوله هایی است که ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با علوم طبیعی و انسانی دارد، اما حوزه های علمیه برای درک علمی آن مقوله ها یا را از دایره تنگ پژوهش های لغوی، فراتر نگذاشته اند. به هر حال با توجه به این نکته که بخش زیادی از آیات و احادیث، ناظر به مقوله های طبیعی است، آشنایی با علوم تجربی برای حوزویان یک ضرورت اجتناب ناپذیر است؛ تا آن جا که مقام معظم رهبری نیز در این باره معتقد است:

قم و همه حوزه های دیگر نایستی از تحولات عالم برکنار بمانند. کسانی که تدبیر امور حوزه را به دست خواهند داشت باید فکری بکنند و ترتیبی بدهند که طلاب در جریان مسایل عالم قرار بگیرند. این طور نباشد که این ها از پیشرفت ها و حوادث عالم و از موضوعات علمی و اکتشافات جدید در زمینه های مختلف چه در زمینه های علوم طبیعی، چه به خصوص در زمینه های علوم انسانی برکنار و دور باشند. چرا؟ به خاطر این که یک رکن مهم برای فتوا، اطلاع از موضوع است. اگر فقیه موضوع را نشناسد، نخواهد توانست کما هو حقه از دلیل شرعی، حکم الهی را استنباط کند. (حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳).

البته کاربرد علوم تجربی و انسانی، منحصر به تشخیص موضوعات فقهی و حوزه استنباط احکام الهی نیست؛ بلکه دارای دایره ای گسترده می باشد؛ که لازم است برنامه ریزان حوزه، پس از بررسی گستره ربط این علوم با متون اصیل دینی (کتاب و سنت)، جایگاه مناسب آن را در هندسه علوم حوزوی ترسیم نمایند. روی کرد علمای دین به علوم تجربی و انسانی، منحصر به روحانیت اسلام نیست؛ بلکه علمای سایر ادیان، از جمله مسیحیت نیز سال ها است که به این ضرورت پی برده و در این مسیر برنامه های قابل توجهی نیز پیاده کرده اند؛ به عنوان نمونه:

جهان مسیحیت متوجه خسارت هایی شده است که روی قضیه گالیله و امثالش داد؛ بنابراین، جداً دارد کار می کند. خود پاپ هر سال یک هفته را با علما خلوت می کند که مسایل روز را به او بگویند؛ مشکلاتی را که علم یا تکنولوژی و غیره متوجه دین کرده با او مطرح بکنند. او در محل اقامت تابستانی اش یک هفته با این ها صحبت می کند. او یک آکادمی علوم پاپی دارد که بعضی از برجستگان علم عضو هستند. گاهی هم آدم های ملحدی آن جا می نشینند و این ها با هم مبادله افکار می کنند. به هر حال، جهان مسیحیت از این جهت متوجه شده و هم چنین دارد بین فرقه های خودش مثل پروتستان و ارتودکس و کاتولیک، تقارب ایجاد می کند؛ برای این که احساس می کند در مقابل جبهه بزرگ الحاد قرار دارد. (گلشنی، مهدی، دین پژوهی (۱)،

(موانع، تنگناها و بایسته ها)، جستارهایی...، تهیه و تنظیم: دبیرخانه دین پژوهان کشور، ص ۱۳۱

و ۱۳۲).

... هنوز که هنوز است در لابه لای دست آوردهای علمی کهن حوزه های مقدس علمیه (علاوه بر آیات و احادیث بسیاری که می تواند موضوع و راهنمای پژوهش های تجربی قرارگیرد)، ایده های بسیار باارزش علمی وجود دارد که می تواند نقش رهبری علمی در برخی از حوزه های علوم جدید، به ویژه علوم انسانی را عهده دار شود؛ به عنوان نمونه:

بنده خودم از یک فیلسوف آمریکایی شنیدم و هم در مقاله او دیدم که می گفت: «اگر کیهان شناسی معاصر را از حالا بگیریم و به طرف عقب برویم، از هاوکینگ که به طرف ابن سینا می رویم، از آشفنگی به طرف وضوح می رویم». و به من در آمریکا می گفت: «به ملاها بگو که ابن سینا را ترجمه کنند». و می گفت: «وقتی من مقایسه می کنم وضعیت فعلی را با وضعیت تامس آکویناس، بعد تامس را مقایسه می کنم با ابن سینا، می بینم هر چه به طرف عقب می رویم، وضوح، بیشتر و بیشتر می شود. الآن عمقی که باید باشد، نیست. (گلشنی. مهدی، دین پژوهی (۱)، (موانع، تنگناها و بایسته ها)، جستارهایی...، تهیه و تنظیم: دبیرخانه دین پژوهان کشور/ ص ۱۳۴)

برای توانایی بالقوه حوزه و روحانیت در زمینه علوم تجربی و انسانی، می توان نمونه های بسیاری را ارائه داد که خود این موضوع می تواند به عنوان یک طرح مستقل پژوهشی مطرح شود.

یکی از نکاتی که می تواند حوزه های مقدس علمیه را نسبت به ضرورت اجتناب ناپذیر رویکرد به علوم تجربی، بیش از پیش توجیه کند، توجه به گستره کاربردهای دینی علوم روز است، که به عنوان نمونه به برخی از موارد آن اشاره می شود:

۱. کاربرد کلامی علوم روز: یکی از برهان های اثبات وجود خداوند متعال، برهان گویا و همه فهم نظم است. با توجه به این واقعیت که اکثر مخاطبان حوزه و روحانیت، نسل تحصیل کرده و جوان هستند، و چون در پرتو علمی از قبیل فیزیک، شیمی و زیست شناسی، به خوبی می توان به توضیح و تبیین این برهان پرداخت، لذا می توان گفت: آشنایی با علوم از این دست برای حوزویان عزیز، یک ضرورت، بلکه تکلیف الهی و دینی است؛ چرا که براساس منطق عقلی و نقلی تبلیغ، یکی از شرط های اصلی تبلیغات اثربخش، هم زبانی مبلّغ با مخاطب است؛ چنان که خداوند متعال نیز می فرماید: و ما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه. خوشبختانه عده زیادی از شخصیت های برجسته علمی و تبلیغی معاصر، با توجه به همین نکته ضروری، در بسیاری از آثار کلامی خود به سراغ علوم روز رفته و با زبان نسل جدید که زبان علم (Science) است، به ارشاد آن ها پرداخته و در پرتو همین هم زبانی توانسته اند نقش مؤثری در جذب و هدایت نسل جوان به سوی حقایق و ارزش های بلند الهی ایفا کنند. حتی امروز نیز بخش های بسیاری از بحث اثبات وجود خداوند متعال در کتاب های تعلیمات دینی نظام تعلیم و تربیت ما، مبتنی بر برهان نظم و شواهد علوم تجربی است.

هرچند این مقدار آشنایی با علوم روز برای حوزویان، به عنوان کم ترین نیاز آنان لازم است، اما کافی نیست؛ زیرا ظرفیت ارشادی دست آوردهای علوم روز خیلی بیشتر از آن است که تا کنون علمای بزرگوار حوزه های مقدس علمیه از آن استفاده کرده اند، و واقعاً حیف است؛ بلکه چه بسا حاکی از ناشکری و قدرناشناسی باشد که از این همه امکانات هدایتی که در دسترس حوزه امام صادق(علیه السلام) قرار دارد، بهره برداری کامل نشود.

بی شک برای رسیدن به این درجه از بهره برداری از علوم روز، لازم است رشته هایی از این علوم، به صورت منظم در برنامه درسی طلاب و فضایی گران قدر گنجانده شود.

۲. کاربرد تفسیری علوم روز: یکی دیگر از کاربردهای علوم روز، مربوط به حوزه تفسیر است. البته ممکن است در ابتدای امر، این شبهه به ذهن برخی خطور کند که تفسیر علمی (Scientific) آیات الهی یا احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(ع)، ممکن است به علت تحول پذیری و عدم ثبات نظریه های علمی، منجر به ضعف اعتقادی مردم شود! در حالی که اگر در نوع استفاده از علوم روز، دچار افراط و علم زدگی نشویم، به هیچ وجه چنین آفتی در پی نخواهد بود؛ زیرا: اولاً، علم تفسیر نیز مانند سایر علوم دینی، دارای تحولی رو به رشد است؛ لذا از این جهت، هیچ تفاوتی میان تفسیر ادبی، تفسیر قرآنی، تفسیر روایی، تفسیر فلسفی، تفسیر عرفانی و سایر انواع تفسیر قرآن مجید با تفسیر علمی (Scientific) وجود ندارد؛ یعنی همان گونه که همه انواع تفسیر، پیوسته در حال تحول است، تفسیر علمی (Scientific) نیز می تواند متحول باشد.

ثانیاً، تحول علوم بر دو نوع است: تحول ابطالی و تحول استکمالی. به عبارت دیگر، آنچه که می تواند مورد مناقشه باشد، تحولات ابطالی علوم است که مربوط به فرضیه های احتمالی است؛ نه دست آوردهای قطعی متکامل. در واقع همه دست آوردهای علوم روز، محکوم به تحول ابطالی نیست؛ لذا در تفسیر علمی قرآن مجید و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) می توان به آن بخش از دست آوردهای علمی استناد جست که از قطعیت ۱۰۰٪ برخوردار است. اما این که برخی گمان کرده اند که می توان با استناد به نظریه نسبیت انیشتین، اعتبار دست آوردهای قطعی علوم روز را مخدوش کرد، توهمی بیش نیست؛ زیرا نظریه نسبیت، بیان گر این نکته است که در صورت تغییر شرایط، از جمله شرط سرعت، همه قوانین دچار تحول خواهد شد. البته این سخنی کاملاً معقول و مبرهن است؛ اما نتیجه آن، این نیست که در شرایط موجود نیز، قوانین علمی فاقد اعتبار است؛ و حال آن که ما در این شرایط زندگی می کنیم و قرآن مجید نیز برای نظام موجود و در نظام موجود، نازل شده است.

تنها اشکالی که می توان بیان کرد این است که بگوییم: در صورت تحول نظام این عالم به آخرت، قوانین این عالم، در آن عالم اعتباری نخواهد داشت. البته این نیز سخن درستی است؛ چرا که با تحول نظام فعلی (دنیا) و ورود به نظام جدید (آخرت)، کاملاً طبیعی و بدیهی است که قانون مندی ها نیز عوض شود. بنابراین، اگر حوزه های مقدس علمیه دور از افراط و علم زدگی، درصدد شناخت صحیح علوم و دست آوردهای آن و ارزش علمی هر یک از دست آوردها برآیند و به صورت معقول و متین و متناسب، از علوم روز در تفسیر آیات و احادیثی که به معارف طبیعی می پردازد استفاده کنند، می توانند قدمی مثبت در جهت فهم و معرفی بهتر کتاب و سنت بردارند.

۳. کاربرد فقهی علوم روز: یکی دیگر از حوزه های قابل بهره برداری از علوم روز، مربوط به مباحث فقهی است، که برخی از نمونه های آن را می توان در تشخیص موضوعات فقهی مشاهده کرد. البته چنان که پیش از این نیز گذشت، کاربرد دینی علوم روز، منحصر به موارد یادشده نیست؛ لذا لازم است که برنامه ریزان حوزه، پس از پژوهش در باره گستره ربط علوم روز به مباحث دینی، درصدد برنامه ای جامع برای آشنایی و بهره برداری صحیح و هرچه بیشتر حوزویان از علوم روز برآیند.

خلاصه، با توجه به این نکته که بخش عظیمی از آیات و احادیث، به مقوله های طبیعی می پردازد، و نیز با اطمینان به منشأ قدسی و خطاناپذیر آیات و احادیث، بی شک، ورود حوزه به طرح و تبیین علمی این مقوله ها، هم می تواند راهی نو به سوی توسعه علوم و گسترش مرزهای دانش بگشاید، و هم بر باور و اعتقاد دینی نسلی که گرفتار پوزیتویسم کور و بی منطق هستند، بیفزاید.

۵: مطلوبیت ذاتی تجربه ورزی

تجربه ورزی ذاتا دارای ارزش است زیرا موجب افزایش علم و بصیرت انسان می گردد و اصولاً اولین راه شناخت انسان و رشد عقلی انسان تجربه است. کودکی که هنوز مشاعر حسی اش و مغزش درست کامل نشده است به کمک تجربه پس از یک بار لمس بخاری عقال دور نگه داشتن خود از اجسام داغ را بر جانش می نشاند و دیگر به بخاری نزدیک نمی شود.

عن الإمام الرضا عليه السلام: أما اللطيف فليس على قلة وقصافة وصغر، ولكن ذلك على التفاضل في الأشياء، والامتناع من أن يدرك، أما الخبير فالذي لا يعزب عنه شيء ولا يفوته، ليس للتجربة ولا للاعتبار بالأشياء، فعند التجربة والاعتبار علمان، ولولهما ما علم؛ لأن من كان كذلك كان جاهلاً (منتخب میزان الحكمة، ج ۲، ص: ۸۲۰)

در موسوعه ی عقاید اسلامیة ی دارالحدیث آمده است:

الإمام عليه السلام يعتبر العلم الذي يحصل عن طريق التجربة أدق من العلم الذي يُحصَل في قاعة الدراسة، وفي رأيه عليه السلام أن الطبَّ التجريبي أقرب إلى الحكمة وعلم الطبِّ من الطبِّ النظري والدراسة النظرية. ولذلك قال عليه السلام: المُجَرَّبُ أَحْكَمُ مِنَ الطَّبِيبِ ففي رأي الإمام بشكل عام أنه لو توقّرت التجربة الكافية في أي عمل لكان ذلك العمل صحيحاً وقد انجز على الوجه الذي ينبغي له، إذ يقول عليه السلام: من حَفِظَ التَّجَارِبَ أصابَت أفعالُهُ. (موسوعة العقائد الإسلامية، ج ۱، ص: ۸۷)^{۳۶}

^{۳۶} برای روایات بیشتر درباره تجربه به آدرس های داده شده مراجعه فرمایید. همچنین در رساله ی فوائد المعصومیه در رد شبهات اخباریه مفصل به این روایات پرداخته شده است.

۶: ضرورت نگاه جامع هستی شناختی برای فهم دقیق قوانین الهی و اجرای بهتر آنها

حضرت آقا درباره ضرورت امتداد فلسفه معتقدند هستی شناسی حکمی کنونی حوزه در خدانشناسی و وجود شناسی متوقف شده است و باید کشیده شود آورده شود در همه علوم.

دو سه نکته در خصوص آموزش فلسفه و پژوهش فلسفی عرض می‌کنم، که خوشبختانه دیدم در ذهن بعضی دوستان هم هست. یکی مسأله‌ی امتداد سیاسی- اجتماعی فلسفه است که من مکرر به دوستان گفته‌ام و الآن هم در تأیید فرمایش بعضی از آقایان عرض می‌کنم؛ منتها نه با تعبیر رنسانس فلسفی؛ نباید به این معنا مطرح شود. ما به رنسانس فلسفی یا واژگون کردن اساس فلسفه‌مان احتیاج نداریم. نقص فلسفه‌ی ما این نیست که ذهنی است- فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد- نقص فلسفه‌ی ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه‌ی مسائل زندگی مردم، کم‌وبیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفه‌ی ما به‌طور کلی در زمینه‌ی ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند. شما بیاید این امتداد را تأمین کنید، و این ممکن است؛ کما اینکه خود توحید یک مبنای فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا إله إلا الله» فقط در تصوّرات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی‌ماند؛ وارد جامعه می‌شود و تکلیف حاکم را معین می‌کند، تکلیف محکوم را معین می‌کند، تکلیف مردم را معین می‌کند. می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریانهای بسیار فیّاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء»، از مبانی ملاً صدرا،- اگر نگوئیم از همه‌ی این‌ها، از بسیاری از این‌ها- می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه‌های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی اقتصاد و این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ‌کس غیر از شما نمی‌تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸)

آیت الله حسن زاده رحمه الله درباره ضرورت جامعیت در تحصیل علوم برای حوزویون در سوال و جواب زیر بیان زیبایی دارند:

از محضر حضرت علامه حسن زاده رحمه الله سوال شده بود که از ایام قدیم، طلبه در مقابل این سوال بوده است که بعد از گذراندن مقدمات، به دنبال جامعیت برود یا دنبال تخصص؟ ذی فن شود یا ذی فنون؟

ایشان چنین پاسخ فرمودند: ما هدفمان چیست؟ هدف ما رسیدن به منطق وحی و دستورالعمل مدینه فاضله الهی است و آن دستور، قرآن و سنت است. جوامع روائی ما شعب قرآن هستند و از آن نشات می‌گیرند و به تعبیر من

قرآن متنزل هستند. از شما می‌پرسم آیا قرآن و جوامع روائی ما چگونه هستند؟ آیا اختصاصی هستند؟ یا همه چیز در آنها هست؟ چگونه ممکن است که آخوند فقط یک رشته بداند؟ او ادبیات می‌خواهد، منطق و فلسفه می‌خواهد، عرفان لازم دارد. یک آخوند باید آنچه را از ائمه معصومین علیهم السلام در زمینه عرفان وجود دارد که از بیان هر عارفی سنگین تر است بفهمد. همینطور آخوند فقه می‌خواهد، اصول می‌خواهد و ... دین ما یک مجموعه دائرة المعارف الهی است که باید آخوند ما این دائرة المعارف را حل کند و به زبانش آشنا باشد، طلبه اگر حقیقتاً بخواهد درس بخواند، به خوبی این دائرة المعارف را فرا می‌گیرد و در هر فن هم، مرد آن فن می‌شود! همانگونه که بزرگانی را داریم. مرحوم فاضل تونی رحمه الله نقل می‌فرمود که آدم وقتی که به کتاب ارث جواهر می‌رسد، می‌بیند که صاحب جواهر یک ریاضی دان توانائی بوده که خوب از عهده تقسیم بندیها و محاسبات برآمده است. مگر می‌شود یک فقیه ریاضیات نداند؟ هیات و نجوم نداند؟ لمعه را ببینید! مستند مرحوم نراقی را ببیند که در بحث قبله چگونه بحث کرده اند؟ جناب شیخ بهائی رحمه الله در مفتاح الفلاح که بحث صبح صادق و صبح کاذب را مطرح می‌کند، وقتی می‌خواهد بحث ریاضی اش را مطرح کند، با آنکه خود خربت فن است اما از کتاب تذکره علامه حلی رحمه الله که کتاب فقهی است بحث ریاضی را نقل کرده است. مرحوم علامه حلی را ببینید. مرحوم استاد ما علامه شعرانی می‌فرمود: اگر در هر فنی ما بخواهیم فرد اعلی را به عنوان نمونه به قلم بیاوریم باید به سراغ علامه حلی رحمه الله برویم. طلبه اگر واقعا بخواهد درس بخواند می‌تواند هم ادیب بشود، هم فقیه بشود، هم ریاضی دان بشود و هم می‌تواند طبیب بشود. همین گونه که بوده اند. مثلا حضرت استاد شعرانی رحمه الله را در نظر بگیرید. از یک طرف المدخل الی عذب المنهل را در اصول نوشته اند، از یک طرف کفایه را شرح کرده اند، از یک طرف قواعد مرحوم علامه را حاشیه زده اند و بر وافی مرحوم فیض تعلیقه دارند و همینطور بر مجمع البیان حواشی دارند و رسائل دیگر که از ایشان به یادگار مانده است. از طرفی قانون تدریس می‌کرد و اسطرلاب و زیج و مجسطی می‌گفت. زبان فرانسه و انگلیسی و عبری را کاملاً مسلط بود. آقایان دیگری هم به نوبه خود همین گونه بودند. این گونه که من بگویم فقط عالم یک فن بشوم این ترس و وحشت از درس خواندن است. در یک جای شفا شیخ عنوان می‌کند که کسانی که از تحصیل می‌ترسند و می‌گویند بسمان است و نمی‌خواهد ما همه چیز را بدانیم، این افراد مزاج معتدل ندارند. یعنی مریض است.، یک بیماری روانی و روحی یا بیماری دنیا زدگی، این بیماری او را به سوی دنیا و ماده می‌کشاند و او خود متوجه نیست. این باید خودش را معالجه کند. انسان نباید از تحصیل خسته بشود. بخصوص کسی که می‌خواهد با منطق وحی و زبان ولایت آشنا بشود. زبان طلبه باید این باشد: مراتب جان بود در تن بکوشم*** مگر از جام او، یک قطره نوشم. طلبه اگر حواسش جمع باشد خوب درس می‌خواند و در علوم و فنون گوناگون صاحب ابداع هم می‌شود. (مجله حوزه مرداد و شهریور ۱۳۶۶، شماره ۲۱ - مصاحبه با حضرت استاد آیت الله علامه حسن زاده آملی رحمه الله)

یکی از عللی که در داستان تنباکو و توتون و قهوه و چای علمای شیعه و سنی فریب غربی ها را خوردند بی اطلاعی از طبیعیات روز بود، آیت الله بروجردی رحمه الله درباره ی این که بحث دخانیات ریشه ی دعوی اصولی و اخباری در عصر صفویه بود^{۳۷} می فرماید:

و عمدة ما ألجأ الأخباريين المتأخرين إلى القول بلزوم الاحتياط في الشبهات التحريمية، ما رواه من شيوخ الدخانيات بين الناس وكونها بنظرهم امرا عجيبا فشاعت بينهم زمزمة حرمتها ثم تفحصوا فوجدوا روايات يمكن بنظرهم استفادة وجوب الاحتياط فيها و لم يقولوا بالحرمة في الشبهات الوجوبية لما رأوا من ان القول بوجوب كل ما احتل به وجوبه، يوجب اختلاف النظام و اشتغال الناس بسبب إتيانها عن إمرار المعاش و هذا بخلاف موارد الشبهة التحريمية. و بالجملة، فالقول بالاحتياط في الشبهات التحريمية قول مستحدث في الأعصار المتأخرة و منشأ حدوث مثل التنبك و نحوه^{۳۸}

مرحوم ملاصدرا و حضرت امام خمینی رحمه الله نیز درباره لزوم جامعیت طلبه بیانات قویمی دارند که در رساله فوائد معصومیه بر رد شبهات اخباریه تقدیم شد.

در طراحی هندسه علوم، باید دو نکته مورد توجه قرارگیرد: یکی علوم مورد نیاز، و دیگری جایگاه هر علم در مجموعه خانواده علوم و ربط منطقی اعضای خانواده با یکدیگر. هر گاه عضوی از اعضای خانواده غایب شود، علاوه بر آن که رشد آن عضو با رکود مواجه خواهد شد، به علت نقش معرفتی علوم نسبت به یکدیگر، فهم درست سایر علوم نیز با آفت کج اندیشی مواجه خواهد شد. و نیز اگر عضو غایب دارای کارکرد اجتماعی باشد، علاوه بر رکود و کج اندیشی، آفت اجتماعی هم رخ خواهد داد. (درآمدی بر ضرورت بازسازی هندسه علوم حوزوی(۱)، فصلنامه پژوهش و حوزه، شماره ۹، خاکبان، سلیمان)

تصور عدم وجود مبانی دینی در علوم طبیعی و مهندسی بسیاری از دانشجویان متدین این رشته ها را آزار می دهد، حجت الاسلام ابوالفضل کیشمشکی در این زمینه می فرماید:

یکی از معضلاتی که در جامعه دانشجویی مهندسی و طلاب وجود دارد، نسبت بین علوم طبیعی و ریاضی با دین و اندیشه توحیدی است. به نظر می رسد گسستی معرفتی در ذهن بسیاری از طلاب و دانشجویان وجود دارد که فکر می کنند بین علوم طبیعی، ریاضی و مهندسی و همچنین اندیشه های توحیدی و دینی ارتباط علمی و ساختاری وجود ندارد. به طور مثال یکی از دانش آموزان بسیار متدین که از دوستان ما هم بود و در المپیاد جهانی کامپیوتر مدال نقره کسب کرده بود و طبعاً می توانست در این حوزه برای کشور خیلی مثر ثمر باشد به این دلیل که فکر

^{۳۷} در این باره در رساله ی درآمدی بر فقه طاعون و شیوه مواجهه با آن در حالت طبیعی و نظامی مفصل بحص شده است.

^{۳۸} بروجردی، حسین؛ نه‌ایه الأصول؛ جلد؛ نشر تفکر؛ تهران - ایران؛ ص ۵۷۸ و ۵۷۹

می‌کرد در زمینه علوم مربوط به کامپیوتر نمی‌تواند در جهت اسلامی شدن و توحیدی شدن علوم حرکت کند، به راحتی رشته خود را تغییر داد و در دانشگاه رشته اقتصاد اسلامی را ادامه داد!... معروف است در کتب علم و دین که باربور هم نقل می‌کند یکی از عوامل شکل‌گیری علم جدید ایده‌هایی مانند ایده‌های گالیله بوده که طبیعت هم کتاب خداست. (بیانات^{۳۹} در گفتگو با خبرگزاری حوزه در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۹۴)

³⁹ <https://www.hawzahnews.com/news/369602/>

حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله در این باره می فرماید:

در گذشته علوم و معارف مختلف در يك جا مجتمع، از حال هم باخبر بودند و در تلاؤم با یکدیگر رشد می کردند. در حوزه ها و مراکز علمی آن زمان، هم طبیعیات تدریس می شد و هم ریاضیات و فلسفه و کلام و دیگر علوم و معارف رایج بود. اینها همه در يك مجموعه بودند و محتوای خود را با هم هماهنگ می کردند. معارف عهده دار تبیین جهان شناسی و جهان بینی، مبادی و مبانی و پیش فرضها را تحلیل و تثبیت می کردند و در اختیار شاخه های دیگر دانش؛ نظیر علوم طبیعی قرار می دادند و علوم طبیعی به استناد و اتکای آن مبانی و پیش فرضهایی که در حکمت و الهیات فلسفه مدلل و تنقیح شده بود به کار خویش ادامه می داد؛ اما پس از قرن سیزدهم میلادی به تدریج شاخه های علوم از یکدیگر جدا و مستقل شدند و جریان تخصصی شدن علوم، آرام آرام دامن گستر شد و حوزه های معرفت و دانش از هم گسیخت و علوم طبیعی کاملاً از جهان بینی جدا شد و علم مصطلح؛ یعنی دانش تجربی از فلسفه بیگانه گشت و خود را از الهیات و حکمت بی نیاز دید. علم دوران مدرن مانند علم دوران گذشته باورمند و معتقد به نظام علی و معلولی است. با این تفاوت که چون خود را از فلسفه الهی و دین جدا کرده، به علت فاعلی و علت غایی عالم کاری ندارد و دایره نظام علی را در حصار تنگ حس و تجربه محدود می سازد. همه همت عقل حسی و تجربی کاوش در علل قابل است؛ یعنی فلان چیز پیش از این چه بوده و اکنون چه هست و سرانجام تحت تأثیر عوامل طبیعی دیگر چه خواهد شد. این مسئله به معنای محدود شدن دانش تجربی در سیر افقی اشیاء و پدیده ها و غفلت تام از سیر عمودی و صعودی طبیعت و جهان است. اساس نظام علی مبتنی بر در نظر گرفتن علت فاعلی و غایی است که نه علم محدود شده به عقل حسی و تجربی، توان اثبات و بحث و فحص در آن را دارد و نه می تواند از جایی دیگر وام بگیرد. این ناتوانی در استمداد از منابع معرفتی دیگر محصول و نتیجه جدا شدن علم تجربی و طبیعیات از دین و فلسفه الهی است. شگفت اینک برخی از شیفتگان این نگاه استقلالی به علم، پا را از مرزهای واقعی علم تجربی فراتر نهاده و دعوی ارائه فلسفه و جهان بینی الحادی را داشته اند! حال آنکه عقل حسی و تجربی در قالب محدود خویش از اساس نمی تواند جهان بینی ارائه دهد. حس و تجربه ای که در کمال توفیق خویش تنها می تواند بینشی خاص درباره موجودی مخصوص مانند دریایی، صحرائی، گیاه و جانورشناسی و اخترشناسی داشته باشد، کجا می تواند عهده دار هستی شناسی به معنای وسیع آن (جهان بینی) باشد؟ (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی ۶۱ از ۱۳۴)

هر فضای علمی که حوزه در آن عقب نشینی کند نااهلان آن فضا را دست خواهند گرفت:

یکی از علوم غفلت شده، دانش فلسفه بود. غیبت فلسفه از مجموعه علوم حوزوی، علاوه بر عوارض دین شناختی، دارای آسیب های اجتماعی گسترده ای از قبیل خودباختگی بخش کثیری از قشرهای فکری جهان اسلام در برابر ایسم های شرقی و غربی، نیز بوده است. (درآمدی بر ضرورت بازسازی هندسه علوم حوزوی (۱)، فصلنامه پژوهش و حوزه، شماره ۹، خاکبان، سلیمان)

ریشه التقاط و وابستگی به مکتب های غلط و کم عمق در جامعه ما، آن وقتی رویش پیدا کرد که اصول دین و معارف اسلامی در دست غیرفقها قرار گرفت. حرف من این نیست که آن روز فقها معارف اسلامی را می گفتند و غیرفقها آمدند و خودشان را داخل در معرکه کردند، بلکه الحق و الانصاف باید بگوییم آن روز که تفکرات و فلسفه ها و جاذبه های جدید فکری به وجود آمد، فقهای اسلام باید کمر همت می بستند و در گود استدلال و بحث و انتقاد می افتادند... تا جاذبه های دیگر را از مغزها بگیرند و یا کم و ضعیف کنند. (حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۲، ص ۲۸۹)

دکتر گلشنی، رئیس گروه فلسفه علم شریف می گویند سال ها پیش نامه ای به مقام معظم رهبری نوشته و از معظم له خواسته دروس علوم جدید مانند ریاضیات و فیزیک در حوزه علمیه تدریس شود و ایشان هم در پاسخ، موافقت خود را اعلام داشته اند و برای اجرا به حوزه فرستاده اند. دکتر گلشنی می گوید دست خط مقام معظم رهبری را هم دارد. (از جملات بیان شده توسط دو مصاحبه کننده مهدی زارعی و کاظم افشین پور در مصاحبه خبرگزاری حوزه نیوز با دکتر کیاشمشکی^{۴۰} و در صورت امکان از کتب دکتر گلشنی هم مستند شود)

کفریات هم باید در حوزه جزو دروس باشد و اگر نباشد دست نا اهل می افتد لذا حتی طبیعیات و هندسه و ریاضیات و حساب و هیئت و نجوم هم که گاهی به مطایبه علامه شعرانی از آنها به کفریات تعبیر می فرمود باید در حوزه بماند تا دست نا اهل نیفتد، حضرت آقا می فرماید اگر فلسفه در دست شما نباشد به دست نا اهل می افتد:

حذف فلسفه از حوزه علمیه قم موجب خواهد شد افرادی سطحی و کم عمق، متصدی تبیین و تدریس این علم شوند، بنابراین فلسفه باید در حوزه علمیه قم و همچنین حوزه علمیه تهران که روزگاری مرکز فلسفه بوده است، رواج پیدا کند. (دیدار امام خامنه ای با دست اندرکاران همایش حکیم تهران نکوداشت مرحوم آقاعلی مدرس زنوزی)

وحدت حوزه و دانشگاهی که امام و رهبری بر آن تاکید دارند نیز از همین باب است که علوم دست نا اهل نیفتد و دانشگاه ها به سمت مادی گری و دنیاطلبی نروند که بدترین چیز برای اهل علم و چیزی که بیشترین فساد را در عالم ایجاد می کند همین دنیاطلبی و فساد اهل علم است که حضرات معصومین علیهم السلام فرمودند:

اذا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ

^{۴۰} بیشتر نشانی اینترنتی این مصاحبه ارائه شد.

زَلَّةُ الْعَالَمِ كَانْكَسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرُقُ وَ يَغْرُقُ مَعَهَا غَيْرُهَا.

کما این که امروز می بینیم که علم از معنویت جدا شده چه ضررهایی و چه بمب سازی ها و چه فناوری های مخربی تولید می کند در راستای نابودی بشر و شکنجه و آزار و نسل کشی و ترور بیولوژیک و سقط جنین و عقیم سازی و ...
آیت الله سعادت مصطفوی حفظه الله می فرماید:

فارابی کار خیلی مهمی کرده است و آن اینکه اینک به وحی توجه کرده است. در حالی که ارسطو اصلا به وحی توجهی نکرده است. فارابی معتقد بوده است که یک دستگاه ماورایی است که بشر به آن نرسیده است و آن وحی است و با وحی خیلی از مسایل را می توان فهمید. وحی هم به مردان الهی و پیغمبران اختصاص دارد. ممکن است به غیر پیغمبران هم وحی شود، اما وحی خاص با ملاحظات خاص فقط به پیغمبران صورت می گیرد... این عقیده ای که ما در اسلام داریم، اینها در فلسفه شیخ الرییس به نحو اکمل اثبات شده است. لذا حکمت شیخ الرییس را اسلامی می گوئیم و حتی طبیعیات وی را نیز اسلامی می گوئیم... این طبیعیات ابن سینا متاسفانه در حوزه های ما متروک شده است. می گویند به چه دردی می خورد اما امروز به طبیعیات ابن سینا توجه دارند. طبیعیات ابن سینا مورد توجه کشورهای دیگر قرار گرفته است. این طبیعیات بسیار ارزشمند است و موضوعاتی که از نظر ما مشکل است در طبیعیات ابن سینا قابل حل است. مثلا یکی از موضوعاتی امروز برای ما مشکل است، افسردگی است و خیلی در درمان آن با مشکل مواجه هستند اما در طبیعیات ابن سینا برای افسردگی و علت آن راه حل ارائه می کند. ما با پیشرفتی که داشتیم چرا نتوانستیم این مشکل را علاج کنیم؟ شاید اگر توجه خاصی به این طبیعیات داشتیم این مشکلات را کمتر داشتیم... کتاب حکمه المشرقیه شیخ که در آنجا ثابت کرده که حکمت ابتدا از مشرق به مغرب رفته است. یونانی ها و افلاطون بسیاری مسایل را از شرقی ها گرفته اند. افلاطون بسیاری از مسایل را از اعتقادات زردشتیان گرفته است. این حکمه المشرقیه گم شده است و نشانی از آن نداریم. البته اوایل انقلاب طبیعیات آن پیدا شد و بعضی که صاحب منصب بودند با کج سلیقگی به جای نشر، آن را فروختند. (گفتگوی مهر با آیت الله سید حسن سعادت مصطفوی حفظه الله ۱۲ دی ۹۵)

ایشان در نشست تخصصی نخستین روز همایش بین المللی روز جهانی فلسفه که در سالن همایش های کتابخانه ملی ایران برگزار شد می فرمایند:

در حفظ میراث فلسفی اسلامی خود باید تلاش کنیم. دانشجویان و جوانان فلسفه را خوب بخوانند و اجازه ندهند این میراث گرانبها به دست دیگران بیفتد... غالب جوانان ما نه فلسفه اشراق و نه فلسفه مشاء و نه فلسفه متعالیه را خوب می خوانند و این موضوع چندان جالب نیست و حتی متاسفانه می توان گفت که طبیعیات فلسفه ما از بین

رفته است... فلاسفه غربی انسان را حیوانی تکامل یافته می دانند که می تواند فکر کند و از این رو تمام امور خوب و بد را فاقد پشتوانه معرفی می کند. (سایت رسانویز آبان ۸۹)

حضرت آقا درباره جلوگیری از افتادن فلسفه در دست ناهلان در بیان دیگری می فرمایند:

نکته دوم این است که من در این برنامه هایی که ملاحظه کردم، احساس کردم خلأ حضور پرننگ فلسفه در حوزه محسوس است. وقتی که آقای بوشهری رشته های تخصصی حوزه را بر می شمردند، از ده رشته تخصصی نام بردند که من از اول گوشم را تیز کردم که ببینم فلسفه کجاست؟ ششم، یا هفتم، هشتمش فلسفه بود! در حالی که در مورد فلسفه قضیه این جور نیست. فلسفه اساس يك کار بزرگ است. درست است که حوزه ی علمیه ی ما، حوزه ی فقاقت است؛ من خودم به این اعتقاد دارم، منتها فلسفه يك جزء اجتناب ناپذیر و به يك تعبیر می توان گفت يك ابزار برش جهانی و بین المللی است؛ به قدری که فقه ما این اندازه قدرت برش و پیشرفت و نفوذ ندارد. اگر ما فلسفه ی اسلامی را در قم دنبال نکردیم، شما خیال نکنید فلسفه ی اسلامی می ماند، الان شمامی ببینید که در کشور ماکنگره ی کانت می گذارند؛ یعنی صد و پنجاه سال بعد از مردن يك فیلسوف، دارند او را در اینجا احیا می کنند! اینها حساب شده است و با ابزار فلسفه است، که حالا من در آن صحبت کلی عرض خواهم کرد. نفوذ تمدن غرب در جوامع و تحمیل فرهنگ خودشان عمدتاً با ابزار فلسفه است، ما فلسفه را دست کم نگیریم، فلسفه در گذشته این جور بود. در حوزه های علمیه و آنجایی که فلسفه ممنوع و محظور بود که هیچ؛ اما چه در حوزه ی مشهد، قبل از میرزا مهدی اصفهانی، چه در حوزه ی نجف، حتی در دورانی که فلسفه مهجور هم بود، مرحوم حاج حسین بادکوبه یی و امثال او فیلسوف بودند؛ فیلسوف های واقعی و آدم های معتبری هم بودند و آمدند بساط تدریس را در نجف پهن کردند و تربیت هم کردند. دلیلش خود آقای طباطبایی است. آقای طباطبایی فلسفه را کجا خوانده بود؟ یا مرحوم شیخ صدرا یا دیگران؟ پس اینها توانستند کار بکنند. در مشهد هم - مشهد قبل از مرحوم میرزا مهدی، مهد فلسفه بود - ملاهای فیلسوف و فیلسوف های بزرگ در آنجا بودند و کار می کردند؛ حالا قم که به برکت آمدن آقای طباطبایی و قبلش هم مقداری امام وارد میدان فلسفه شد و زمام کار را به دست گرفت. نگذارید فلسفه از دست برود؛ این خیلی مهم است. البته الآن من خبر دارم که کلاس هایی تشکیل می شود و کارهایی هست که از لحاظ کیفی الحمدلله خوب است و از لحاظ کمی هم نسبت به زمان ما خیلی خوب است. زمان ما فقط يك درس آقای طباطبایی بود و درس عمده یی در قم نبود که قابل ذکر باشد؛ ولی حالا بیشتر از این حرف هاست. حوزه بایستی به آن اهتمام کند. من خواهش می کنم که روی این مسأله تکیه و فکر کنید. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴)

در جای دیگری ایشان می فرمایند:

طلبه ی علوم دینی باید با فقه آشنا باشد، با علوم عقلی هم باید آشنا باشد. علوم عقلی راه دستیابی به ذهن مخاطبان است. امروز در دنیا در قالب فلسفه های که گاهی عمقی هم ندارد ولی صورت فلسفی دارد، ذهن انسانها را شکل میدهند؛ بعضی از اینها حتی در خدمت سیاستها قرار میگیرد. کسانی به نام فیلسوف، امروز و در گذشته ی نزدیک در غرب، وجود داشتند که بدون تردید در خدمت سیاستهای سرمایه داری کار کردند. البته اسمی از اقتصاد نیاوردند،

اسمی از نظام سرمایه‌داری نیاوردند، اما آنچه که آنها به عنوان فلسفه دادند، در خدمت نظام سرمایه‌داری است. این معنایش این است که آن کسانی که دنیا را طعمه‌ی سیاست خود میدانند، از همه‌ی راه‌ها استفاده میکنند و این یکی از راه‌های نزدیک ساختن ذهن مخاطبان و ذهن ملت‌هاست. اینها ذهنها را از این طریق منحرف میکنند. مقابله‌ی با او با جنجال و با تکفیر و با دشنام و با عصبانی شدن نیست. گره را باید باز کرد، لگد کوبیدن روی گره، گره را باز نمیکند. این احتیاج دارد به قدرت فکری. امروز حوزه‌های علمیه‌ی ما نیاز دارند به معارف عقلی. کلام باید بخوانند، فلسفه باید بدانند. البته ستون فقرات حوزه‌های علمیه فقه است بدون تردید، اما اینها در کنارش لازم است؛ دانش دین. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹)

علامه طباطبائی درباره تأثیر قرآن کریم در پیشرفت علوم طبیعیات در جهان اسلام می نویسد:

به جرئت می توان گفت که عامل اصلی اشتغال مسلمانان به علوم عقلی از طبیعیات و ریاضیات و غیر آن ها به صورت نقل و ترجمه در آغاز کار و به نحو استقلال و ابتکار در سرانجام، همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن مجید در نفوس مسلمانان فراهم کرده بود. (طباطبائی، سید محمدحسین، قرآن در اسلام، ص ۹۸، ناشر: هجرت، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۹ ش)

ایشان با شکایت از کسانی که به دلیل خطر انحراف فکری باب تفکر در آیات طبیعی و هستی شناختی که جزو متشابهات محسوب می شدند را می بندند می نویسد:

للناس في معنى العرش بل في معنى قوله: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» والآيات التي في هذا المساق مسالك مختلفة، فأكثر السلف على أنها و ما يشاكلها من الآيات من المتشابهات التي يجب أن يرجع علمها إلى الله سبحانه، و هؤلاء يرون البحث عن الحقائق الدينية و التطلع إلى ما وراء ظواهر الكتاب و السنة بدعة، و العقل يخطئهم في ذلك و الكتاب و السنة لا يصدقانهم فأيات الكتاب تحرض كل التحريض على التدبر في آيات الله و بذل الجهد في تكميل معرفة الله و معرفة آياته بالتذكر و التفكير و النظر فيها و الاحتجاج بالحجج العقلية، و متفرقات السنة المتواترة معنى توافقها، و لا معنى للأمر بالمقدمة و النهي عن النتيجة، و هؤلاء هم الذين كانوا يحرمون البحث عن حقائق الكتاب و السنة - حتى البحث الكلامي الذي بناؤه على تسليم الظواهر الدينية و وضعها على ما تفيدها بحسب الفهم العامي ثم الدفاع عنها بما تيسر من المقدمات المشهورة و المسلمة عند أهل الدين - و يعدونها بدعة فلتتركهم و شأنهم. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۱۵۳)

در قرآن کریم و روایات شریفه صدها آیه و روایت هستی شناسانه وجود دارد ولی منظومه سازی علمی از این آیات و روایات هنوز صورت نپذیرفته است. نهایت کارهایی که شده است آن است که امثال شیخ صدوق رحمه الله برخی از آنها را در توحید جمع آوری نموده است یا مثلاً در ابواب توحید کافی و وافی و امثالهم بخشی از این روایات آمده است. بزرگترین کار در این زمینه هم زحمتی است که علامه مجلسی رحمه الله کشیده است و روایات هستی شناسانه را در ده مجلد از بحار ذیل عنوان کتاب السماء و العالم که عنوان این باب متخذ از باب سماء و عالم کتب فلسفی است جمع فرموده است. در اهل سنت نیز سیوطی الهيئة السنية في الهيئة السنية را نوشته است. در دوران اخیر نیز برخی از این روایات شرح شده است مثلاً قاضی سعید قمی رحمه الله روایت عمران صابی را در ذیل حدیث دوازدهم از اربعین خود در بیست و یک هزار کلمه شرح نموده است و

همین روایت را مرحوم سید محمد کاظم حسینی حائری رشتی در ۳۴۰ صفحه شرح فرموده است. اما اینها کافی نیست و همین کافی نبودن باعث شده است فریاد حجت الاسلام مرتضی رضوی از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله بلند شود:

چرا دست بر نمی داریم و تا کی برخی از ماها خیره سرانه پای بوس ارسطو خواهیم بود؟ چرا هستی شناسی و فلسفه ی قرآن و اهل بیت علیهم السلام را نه کافی می دانیم و نه تدوین می کنیم؟ چرا؟... سرتاسر قرآن غیر از ۴۰۰ آیه که در احکام است همگی هستی شناسی، کیهان شناسی، زمین و کوه شناسی، زیست شناسی، انسان شناسی و ... است که همچنان مانند جعبه ی در بسته مانده و ما مشغول ارسطوئیات و بودائیات هستیم... صد البته اگر ما به همین حدیث هایی که در خارج از عرصه ی فقه آمده اند بپردازیم در همه ی علوم تجربی و غیر تجربی به بنیان ها و پایه های استوار و محکم علم دست پیدا می کنیم که متأسفانه این کار را نکرده ایم.. آن همه آیات کیهان شناسی قرآن و احادیث مربوطه را رها کرده و به نه فلک ارسطو چسبیده ایم.. اصل و اساس طریق خدانشناسی و توحید در اسلام اندیشه در آیات الآفاق (پدیده های جهان) و آیات الانفس (انسان شناسی) است و سپس انسان شناسی خاستگاه دیگر علوم انسانی می شود. پس پایه ی اول، اصل اول و خیزشگاه همه ی علوم، علوم تجربی است و لذا این همه آیه های آفرینش شناسی و کیهان شناسی و انسان شناسی و خلقت آدم و اعطای یک روح دیگر به او به نام روح فطرت علاوه بر روح غریزه که حیوان هم آن را دارد و اعطای توان سخن گفتن و زبان به او که علم آدم الاسماء کلها آمده است.. مگر احادیث فقهی بدون کار و زحمت تکالیف ما را تعیین می کنند؟ فقهای ما این همه زحمت طاقت فرسا را متحمل می شوند و تکالیف را معین می کنند اگر در احادیث تجربی نیز کار می کردیم به درجه ی بالاتری می رسیدیم. اگر ما تنها به همین احادیث که در علوم تجربی به دستمان رسیده اهمیت لازم را می دادیم جامعه ی اسلامی این ذلت جانسوز را در برابر غرب نداشت. برخی از افراد مستعد ما به یونانیات پرداخته و به آن افتخار می کنند و نام فرضیات را فلسفه گذاشته و عنوان فلسفه ی اسلامی به آن می دهند گویی اسلام فلسفه نیست و فلسفه ای ندارد و سفسطه است. حس خودخواهی و خود پرستی و ژست در برابر عوام این گونه منحرف شان کرده است.. کاملاً روشن است که شرف علوم عقیدتی و فقهی اشرف بودنش از علوم تجربی مسلم است لیکن باید توجه کرد اذا انتفی المقدمه انتفی ذو المقدمه و فقدان مقدمه موجب فقدان ذی المقدمه می شود و این است که فقدان علوم تجربی جامعه ی شرافتمند مسلمانان را ذلیل و خوار کرده و دیگرانی که مدعی اصالت انسان هستند برای براندازی محیط زیست همین انسان چه کارها کردند و برای سوزاندن خود همین انسان بمب اتم و سلاح های کشتار جمعی ساختند و در عین حال در مقام شرف و فخر فروی بر مسلمانان هستند (آسیب شناسی حوزه ص ۳۹ و ۷۶ و ص ۸۲ و ۸۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۴ و ۱۲۵)

علامه حکیمی رحمه الله نیز در آثار خود داد و قال های زیادی بر سر اهل فلسفه دارند که ناشی از کم توجهی آنها و عدم تولید منظومه هستی شناسی اسلامی با آیات و روایات است.

متاسفانه غالباً کسانی که می‌خواهند علوم اسلامی را از حالت سنتی خارج کنند و در مقابل منظومه‌های غربی، منظومه علوم اسلامی را احداث کنند، تخریب محور عمل می‌کنند و حال آنکه تا منظومه جدید ساخته نشده حق تخریب همین کتب موجود را نداریم کما اینکه حضرت آقا در مورد کتب درسی حوزوی چنین قائلند... به عنوان نمونه حضرات حجج اسلام مرتضی‌رضوی و سید منیرالدین هاشمی و پیروان آنها و میرزا مهدی اصفهانی و تفکیکیان و پیروان آنها عموماً کتب و اشخاص فعلی مثل ملا صدرا رحمه الله را که سعی در ارائه‌ی یک منظومه عقلی از معارف دین نموده است را تخریب می‌کنند.

باید دانست که اگر فارابی‌ها و بوعلی‌ها و خواجه نصیرها و صدراها و سبزواری‌ها هستی‌شناسی ناقص علوم اوائل را با آیات و روایات ممزوج نمی‌کردند هیچگاه این علوم در تمدن اسلامی باقی نمی‌ماند چه این که این علوم حتی با تمام این امتزاج‌ها باز هم بسیار مورد تخریب و تحریم تعلم آن توسط فقهای ظاهرگرا قرار گرفتند. این هنر این بزرگان بود که وقتی ضرورت وجود یک نظام هستی‌شناسی را در تمدن اسلامی احساس نمودند سعی فرمودند همان دستگاه هستی‌شناسی برگرفته از علوم اوائل ادریسی و سلیمانی و داوودی را که دچار تحریفات فراوان بود به هر زحمتی با داخل کردن آیات و روایات برای آیندگان حفظ نمایند. بیان علامه طباطبایی در رد اصول موضوعه‌ی طبیعیاتی این علوم نیز پیشتر ارائه شد.

علامه حلی رحمه الله و آیت الله مصباح رحمه الله نیز مکرر به رد اصول موضوعه‌ی طبیعیاتی و الهیاتی فلسفی تصریح فرموده‌اند و لذا آثار این عزیزان مطرود متعصبین فلسفی است.

بله در هر حال قطعاً تخریب کردن از ساختن راحت‌تر است و برای ساختن نظام قابل قبول هستی‌شناسی بر اساس آیات و روایات ابتدا باید کار تولید شده در حلقه‌ی شاگردان و زیر نقد و اشکال آنها چکش کاری شود و گرنه در کتابخانه شخصی چیزی نوشتن معمولاً برکتی ندارد و از علامه طباطبایی رحمه الله هم نقل است که در کنار تدریس درس تفسیرشان، پیش نویس متن المیزان را به شاگردانی همچون علامه مصباح رحمه الله می‌دادند تا تصحیح و نقد بشود. کما اینکه

آیت الله خوئی رحمه الله نیز مکتوبات خود را برای نقد و بررسی به شهید صدر رحمه الله می دادند و حضرت امام رحمه الله نیز چنین می فرمودند و حتی برای نقد های خوب انعام هم می دادند. خود حجت الاسلام مرتضی رضوی در مجموعه مقالات خود ص ۳۶۰ می نویسد:

در اینجا پیش از هر سخنی یک مطلب مهمی را می آورم: من از مجموع بیانات مقام معظم رهبری در این مسافرت (سفر سال ۸۹ به قم) درباره ی فلسفه به ویژه با توجه به آنچه در بازدید از نمایشگاه مشکات فرمودند چنین می فهمم که نمی شود یک مرکز علمی با عظمت حوزه ی علمیه فاقد فلسفه باشد و دنیا به ما بخندد که با این همه ادعایشان فاقد هر نوع فلسفه هستند. اول یک فلسفه ی نو را به طور کامل آماده کنید و سپس آن را جایگزین این فلسفه بکنید. در نمایشگاه مشکات این نظرشان را به تصریح و تنصیح فرمودند.

آیت الله جوادی آملی حفظه الله با شکایت از خاک خوردن بیش از نود درصد روایات می فرماید:

سه چهار حدیث است که آمده در بازار حوزه یکی " لا تنقض " است یکی " رفع ما لا یعلمون " است و مانند آن. آنقدر احادیث عمیق علمی که مربوط به فلسفه و کلام و عرفان هست در این روایات ، مخصوصا در جلد اول اصول کافی، در توحید صدوق، در نهج البلاغه که هنوز خاک می خورد. اگر مرحوم آخوند با آن هوشش وارد مسائل عقلی می شد، جبر و تفویض را که خیلی ها حل کردند این در قدم اول نمی گفت: قلم بدینجا رسید و سر بشکست! این را در مسئله لوح و قلم می شود گفت، در مسئله قضا و قدر می شود گفت، در بداء می شود گفت، علم ازلی می شود گفت، عالم از لا معلوم می شود گفت.... در این جاها حرفی ندارد تا می گوید قلم به اینجا رسید سر بشکست. این برای این است که همین پنج شش حدیث را دید. حداکثر ما خیلی بخواهیم احتیاط کنیم فقط ده درصد روایات، قرآن که هیچ! ده درصد روایات در حوزه آمده است، نود درصد دیگر خاک می خورد. این گوی و این میدان! شما بیابید مجلس حدیث امام رضا سلام الله علیه با عمران صابی را بحث کنید... آن علم ازلی؛ عالم از لا معلوم، علم ، کشف است، معلوم معدوم است! کشف معدوم یعنی چی؟ خیلی از مسائل، سوالاتش پیش نمی آید چه رسد به جواب! بنابر این آن نود درصدی از نصوص که دارد خاک می خورد آنها هم باید مطرح شود. نصوص که عرضه شد قرآن عرضه میشود. چون اینها شارح قرآن هستند، مرتب به قرآن ارجاع می دهند، مبین قرآن هستند. (از بیانات حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی حفظه الله در تاریخ نهم اردیبهشت ۸۹ در جمع اساتید حوزه علمیه)

۹: جلوگیری از ورود بی ضابطه و افسار گسیخته حوزویون در طبیعیات و اظهار نظرهای غیرکارشناسی برخی دغدغه مندان احادیث و قرآن در علوم طبیعیات

برخی ورود های غیر قابل دفاع حوزویون در حیطه طبیعیات مثل ورود مهدی نصیری هداه الله در کتاب اسلام و تجدد و فتوای حرمت سوسیسی و کالباس برخی فقها که در کتاب جریان شناسی

فکری حوزه علمیه آقای طباطبایی و جریان شناسی ضد فرهنگ های آقای خسروپناه آمده است و فتوای مجتهد تبریزی که منجر به تشکیل روستای ایستا در طالقان شد که همه مظاهر فناوری روز را حرام می دانند و همچنین برخی ورودهای اخباری مسلکانه در طب اسلامی، ضرورت ورود فقیهانه و اجتهادی حوزه را بیش از پیش نشان می دهد. همین ورودها نیز باعث شده است برخی کلا از ورود حوزه به طبیعیات نهی کنند و دامن مصلحت از این وادی برچینند.

۱۰: تقدم طبيعيات بر الهيئات به دليل مطلوبيت حرکت از محسوس به معقول

حضرت امام خميني رحمت الله عليه قائل به تقدم طبيعيات در تدريس حکمت بودند، ايشان اول به همسرشان درس طبيعيات و سپس رياضيات را ارائه فرمودند و بعد وارد جامع المقدمات و منطق شدند:

همسر امام نزد ايشان ابتدا هيئت خواند. سپس آموزش رياضي يك سال به درازا کشيد. پس از آن درس گيري جامع المقدمات شروع شد. (الف لام خميني ص ۸۳)

درباره ي درس فلسفه ي حضرت امام رحمه الله نيز يکي از شاگردان ايشان چنين نقل مي کند :

درس را به جاي آن که از آغاز کتاب شروع کند از طبيعيات شروع کرد و استدلال او براي اين کار روش معلم اول يعني ارسطو بود که الهيئات را پس از طبيعيات قرار داده بود و به همين جهت الهيئات را ما بعد الطبيعه ناميده بود (الف لام خميني ص ۱۰۳)

ايشان خود در اين باره مي فرمايند:

کمّ در اين نظر ابهام، جسم تعليمي و سطح تعليمي و خط تعليمي مي شود. علت آنکه تعليمي گفته اند اين است که متقدمين از فلاسفه، نخست علوم رياضي را به اولاد خود تعليم مي دادند و علم رياضي از علمي است که موضوع آنها کمّ است. و کمّ متصل موضوع دو علم هندسه و هيئت، و کمّ منفصل هم موضوع دو علم حساب و موسيقي است. لذا به اين جهت به اينها تعليمي گفته اند که اول به اولاد خود اين علوم را که موضوع آنها کمّ است تعليم مي دادند و سپس طبيعيات و بعد امور عامه و آن گاه الهيئات بالمعني الاخص را آموزش مي دادند. به خلاف متأخرين که مباحث امور عامه را جلو انداخته و بعد از الهيئات بالمعني الاخص و سپس از طبيعيات و در آخر از نفس گفتگو مي کنند. اين معني سبب شده است که به اينها تعليمي گفته اند. (تقريرات فلسفه، ج ۱، ص: ۳۶۸ و ۳۶۹)

حضرت امام در تبیین دلیل حاجی سبزواری برای تقدم الهيئات بر طبيعيات در منظومه نيز مي فرمايند:

علم الهي را مقدم داشتيم تا وضع مطالب با طبع موافق گردد؛ چرا که آفرينش از عالم بالا شروع شده است و علم الهي، علم ما قبل الطبيعه است. (تقريرات فلسفه، ج ۲، ص: ۴۱۶)

ايشان در درس فلسفه به تطبيق و بررسی نظرات فيزيک جديد هم عنایت داشتند. يکي از شاگردان چنين مي نويسد:

در هنگام تدريس مباحث هيولي و صورت که نظر ارسطويي درباره ماده و جسم است، خشم او را از اعتقاد به اتم و اجزای لا يتجزی که اساس فيزيک جديد است می دیدم. او بی آنکه منکر اساس تجربي و علمي نظريه ي اتم

باشد، اعتقاد به هیولی و صورت را برای نظام فلسفی خود لازم می دانست و آن را اساس حقیقت این جهان می دانست. چون جهان ماده را حقیر می شمرد و نامتناهی بودن آن را منکر بود و در بحث از تناهی سخت بر عقیده ی بی پایان بودن عالم مادی می تاخت و این تنها از روی براهین ریاضی که قدما برای تناهی ابعاد آورده اند نبود. او به هیئت بطلمیوسی و نظریه ی افلاک از این جهت معتقد بود که بر طبق این هیئت انسان مرکز خلقت است، اما در برابر کشفیات جدید علم نجوم و زیر و زیر شدن اساس هیئت قدیم، مساله افلاک را به نحو دیگری توجیه می کرد و آن را در ارتباط با نظریات جدید چنان تاویل و تفسیر می کرد که با نظرات فلسفی عرفانی قدما منطبق کند. در این تفسیر فلسفی عرفانی، زمین مرکز معنوی عالم آفرینش و انسان اساس خلقت و در مرکز خلقت قرار دارد و با باطل شدن مرکزیت مادی زمین، اشرف مخلوقات بودن انسان و خلیفه الله بودن او و اولیای حقیقی خداوند از میان نمی رود. (الف لام خمینی ص ۱۰۴)

مظفر اقبال در کتابش می نویسد که اصولاً نظریه خورشید مرکزی را مطرح کردند که انسان را از محوریت عالم به عنوان اشرف مخلوقات خارج کنند و راحت او را به حیوانیت و حیوان انگاری بکشند کما اینکه نظریه داروین هم در همین راستا بود و ارسطو هم حیوان انگاری انسان را با نظریه حیوان ناطق پایه ریزی کرده بود.

حضرت امام علاوه بر عنایت به طبیعیات جدید، فلسفه غرب هم خواننده بودند یکی از پژوهشگران درباره حضرت امام رحمه الله و فلسفه می نویسد:

حاج آقا روح الله همزمان با فراگیری فقه و اصول، به فراگیری ریاضیات، هیئت و فلسفه نزد مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی پرداختند. حضرت امام خمینی تقریباً چهار سال «شرح منظومه» را نزد مرحوم رفیعی قزوینی فرا گرفت و چنان دقت و ذکاوتی داشت که با خواندن شرح منظومه، از حضور در درس اسفار بی نیاز شد و به مباحثه اسفار با حاج میرزا خلیل کمره ای اکتفا نمودند. ایشان ادامه همین دروس، و عرفان را نزد مرحوم حاج میرزا علی اکبر حکیم و عروض، قوافی، فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمدرضا مسجدشاهی اصفهانی و عالیترین سطوح عرفان نظری و عملی را به مدت شش سال نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی شاه آبادی فرا گرفتند. حاج آقا روح الله ضمن تکمیل علوم حوزوی، بیشترین فرصت خویش را در تعلیم و تعلم کتب صدرالمتألهین صرف نمود.. حضرت امام، نه تنها معتقدند فلسفه اسلامی وجود دارد، بلکه فلسفه اسلامی را برتر و والاتر از همه فلسفه ها می دانند و معتقدند فاصله ای از زمین تا آسمان بین فلسفه یونانی و فلسفه بعد از اسلام که وی از آن به عنوان فلسفه اسلامی یاد می کند، وجود دارد. عبارت وی چنین است: «وقتی شما فلسفه ارسطو که شاید بهترین فلسفه ها قبل از اسلام باشد، ملاحظه کنید می بینید که فلسفه ارسطو با فلسفه ای که بعد از اسلام پیدا شده است فاصله اش زمین تا آسمان است، در عین حالی که بسیار ارزشمند است، در عین حالی که شیخ الرئیس راجع به منطق ارسطو می گوید که تاکنون کسی نتوانسته در او خدشه ای بکند یا اضافه ای بکند، در عین حال فلسفه را وقتی که ملاحظه می کنیم فلسفه اسلامی با آن فلسفه قبل از اسلام زمین تا آسمان فرق دارد.»

(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۶۳). حاج آقا روح الله در جایی دیگر ضمن ردّ سخن عده ای که می گویند فلسفه اسلامی، فلسفه ای یونانی است، فلسفه مشاء را هم ردیف فلسفه یونانی مطرح می کند، وی می گوید: «سخنی که زبان زد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرف ها سر در آورده و چه کسی سراغی از این حرف ها در کتب آنها دارد؟ این حرفها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه اش طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه یونانی است و در آن هم از این حرف ها نیست.» (تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۱، ص ۸۸-۸۷) به نظر می رسد وی بعد از آنکه فلسفه اسلامی را از فلسفه یونانی تفکیک می کند، فلسفه مشاء را هم به دلیل یونانی بودن آن مفتخر به عنوان فلسفه اسلامی نمی کند. حاج آقا روح الله در ادامه جمله بالا که در درس شرح منظومه حاج ملاهادی عنوان کرده، چنین می گوید: «باز گمان نشود که حاجی و یا حکمای اسلامی این حرف ها را از خود در آورده باشند، بلکه این حرف ها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه و قرآن، منبع و سرچشمه و مادر این حرف هاست.» (همان) از این صحبت امام چنین به ذهن می رسد که وی فلسفه ای را اسلامی می داند که از قرآن و سنت نشأت گرفته باشد.... ایشان از ارسطو به بزرگی و عظمت یاد می کنند و او را از بزرگ ترین فلاسفه جهان و مدون منطق می دانند: «ارسطو... از بزرگان فلاسفه جهان به شمار می رود و تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که پایه علم هاست، رهین زحمت های گرانبهای این مرد بزرگ است و از این سبب که بنیان تعلیم منطقیه کرد، به معلم اول مشهور شد و شیخ رئیس، اعجوبه روزگار در پیش تعلیم این بزرگ مرد، زانو به زمین زده و زمین ادب بوسیده و بگفته شیخ رئیس، تاکنون به قواعد منطقیه که ارسطو بنا نهاده، احدی را یارای اشکال نبوده و آرای متین او دستخوش نقض و ابرام نشده.» (امام خمینی، کشف اسرار، ص ۳۴) حضرت امام از افلاطون چنین یاد می کنند: «این فیلسوف بزرگ از اساطین بزرگ حکمت الهی است و معروف به توحید و حکمت است... او در باب الهیات آرای متین محکم دارد که شیخ شهاب الدین، حکیم اشراقی و صدرالمتألهین فیلسوف شهیر اسلامی بعضی از آنها را مبرهن و مدلل کرده اند، مثل قول به مثل افلاطونیه و مثل معلقه.» (همان، ص ۳۳) حضرت امام سرچشمه فلسفه یونان باستان را همچون ملاصدرا وحی الهی می داند. (الحکمه المتعالیه فی الاسفار القلیه الاربعه، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۶) ایشان می فرمایند: «صحف اعظم فلاسفه عالم، با آنکه علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است، موجود است که شاید بالاتر و لطیف ترین آنها کتاب شریف اثولوجیا تصنیف گرنامه فیلسوف عظیم الشأن و حکیم بزرگوار ...» (امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۳۰۳) به این ترتیب می توان گفت که وی تاریخی قدسی و وحیانی برای معرفت قائل است. نظر حضرت امام خمینی، راجع به فلاسفه غرب چنین است: «فلاسفه غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه شرق یاد بگیرند.» (صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۹۲) و در نقد دکارت می گویند: «پایه معلومات دکارت در این باب [منطق] و در الهیات به چه اندازه سست و بچه گانه است.» (کشف اسرار، ص ۳۴) ... علاقه امام به ملاصدرا و متأثر شدن وی از صدرا، و تدریس بیست ساله حکمت او به معنای پذیرش صددرصد مطالبی که ملاصدرا طرح کرده نیست. بلکه حاج آقا روح الله علاوه بر تدریس حکمت متعالیه به نقد ملاصدرا هم پرداخته اند از جمله در ردّ یکی از برداشت های صدرای شیرازی از قرآن کریم بی آنکه اسمی از او ببرند با صراحت می گویند: «قرآن اول کتابی است که با صراحت حرکت زمین را بیان کرده و

فرموده "جبال مثل ابرها حرکت می کنند، خیال نکنید که اینها جامدند." (سوره نمل، آیه ۸۸) منتها چون سابق هیأت بظلمیوس غلبه داشته است، بعضی از آقایان این را تعبیر کرده اند به حرکت جوهری و حال آنکه حرکت جوهری حرکتش مثل حرکت سحاب نیست؛ هیچ ربطی به او ندارد.» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۹۹). (مقاله امام خمینی و فلسفه رضا لک زایی، مجله حضور، ش ۷۶، ص ۱۲۵).

حکیم ملاصدرا رحمه الله هم با اشاره به تقدم طبیعیات بر الهیات می نویسد:

ثم العجب أن أكثر ما رأينا منهم يخوضون في المعقولات و هم لا يعرفون المحسوسات - و يتكلمون في الإلهيات و هم يجهلون الطبيعيات و يتعاطون الحجج و القياسات و لا يحسنون المنطق و الرياضيات و لا يعرفون من العلوم الدينية إلا مسائل خلافيات. و ليس غرضهم في العلم إصلاح النفس و تهذيب الباطن و تطهير القلب عن أدناس الصفات و الملكات بل طلب الرئاسة و الجاه و إرجاع الخلائق إلى فتاواهم و حكوماتهم و لأجل ذلك يضمرون النفاق و يعادون أهل الحكمة و المعرفة و من أعظم الفتن و المصائب أنهم مع هذه العقول الناقصة و الآراء السخيفة يخاصمون و يعادون الحكماء و العرفاء أكثر من الخصومة و العداوة - مع الكفار و اليهود و النصارى و يعدون هذا من تقوية الدين و حفظ عقائد المسلمين و غاية تقويتهم للدين أن يقولوا إن الحكمة ضلال و إضلال و إن تعلمها بدعة و وبال و إن علم النجوم باطل في أصله و إن الكواكب جمادات و إن الأفلاك لا حياة لها و لا نطق و إن الطلب لا منفعة له و إن الهندسة لا حقيقة لها و إن علوم الطبيعات أكثرها كفر و زندقة و أهلها ملاحدة و كفره إلى غير ذلك من مقالاتهم و هوساتهم المشحونة بالتدليس و التلبيس لمخالفة أكثرها لما في كتاب الله و سنة نبيه من تعظيم الحكمة و توقير أهلها و تعظيم النجوم و السماء و الأقسام في كثير من الآيات بها و مدح الناظرين المتفكرين في خلقها و ذم المعرضين عن آياتها لقوله تعالى - يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ الْآيَةِ و قوله وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُمُرُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ فإذا جاءوا إلى دفع مثل هذه المشكلات عن الدين وقعوا في العجز كالحمار في الوحل و الطين (الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، ج ۹، ص: ۲۰۱ و ۲۰۲ و همجنين المبدأ و المعاد صدرا، ص: ۳۹۷)

ابن مسكويه نیز می نویسد:

بالواجب يلزمنا اذا هممنا بالنظر في هذا المعنى الشريف (يقصد الامور الالهية) ان نرتاض اولاً بالطبيعات و نترج منها الى ما بعدها بالمراتب الى ان نصير الى آخر الفلسفه بالصبر الدائم و الرياضة الطويلة، عالمين انه لا طريق لنا الى ما نطلبه الا بهذا الوجه و على هذا السبيل (الفوز الاصغر ص ۳۶ و ۳۷)

در تحلیل دیگری آمده است:

گردآورندگان آثار ارسطو مباحثی را که معلم اول خود فلسفه اولی نامیده بود، پس از کتاب فیزیک قرار دادند و به همین جهت نام متافیزیک یعنی مابعدالطبیعه یا «علم آنچه سپس طبیعت است» بر آن اطلاق کردند. این مقدم قراردادن فیزیک البته امری تصادفی نبود و از روی عمد و با در نظر گرفتن نظر صاحب اثر بود و برای آن بود که جویندگان حقیقت پایه پایه از محسوس به سوی معقول فرا روند، و از مادی به سوی مفارق، و در پایان به قله

شامخ فلسفه و نقطه اوج تفکر عروج کنند، و بدانچه در غایت تجرد است و به هیچ روی مخالط با ماده و قائم بدان نیست برسند. بنابراین شیوه صحیح تعلیم اقتضای آن دارد که طالبان نخست به طبیعیات پردازند، و پس از تدریس در آن و شناخت کامل جسم از حیث سکون و حرکت و اعراض ذاتی آن به الهیات دست یازند. یعنی به اموری که هم از جهت قوام مفارق ماده‌اند و هم از جهت حد. و به همین سبب این علم را «مابعدالطبیعه» نامیده‌اند. ابن سینا دلیل دیگری نیز بر تقدم طبیعی و ریاضی نسبت به الهی می‌آورد بدین شرح: مرتبه علم الهی این است که پس از علوم طبیعی و ریاضی تحصیل شود. زیرا بسیاری از اموری که در علم الهی مسلم شمرده می‌شود، باید از آن پیش در علم طبیعی به اثبات رسیده باشد، مانند کون و فساد، و تغییر، و مکان، و زمان، و تعلق هر متحرکی به محرك، و منتهی شدن محرکات و متحرکات به محرك نخستین. اما تقدیم ریاضی بر آن از این حیث است که غرض اقصی در علم الهی معرفت تدبیر باری تعالی است و معرفت ملائکه روحانی و طبقات آنها، و معرفت نظام و ترتیب افلاک. و وصول به این معارف میسر نیست جز به علم هیئت. تحصیل هیئت هم ممکن نیست جز به مدد حساب و هندسه. (زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر محمد خوانساری، صفحه: ۱۳۶، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

در مقدمه ی شرح طبیعیات اشارات آیت الله سید حسن مصطفوی آمده است:

در فلسفه ی ابن سینا میان طبیعیات و الهیات پیوندی محکم وجود دارد و این دو رابطه ای مستقیم با هم دارند تا آنجا که فهم درست برخی از مسائل و مطالب الهیات همچون بحث از حقیقت جسم در گروه آشنایی دقیق با مباحث علم طبیعیات است. بدین سان در عصر حاضر هم بایستی مباحث طبیعیات را به طور جدی مورد پژوهش قرار داد. (شرح آیت الله مصطفوی بر طبیعیات اشارات ص ۱۵)

علامه حسن زاده حفظه الله نیز در این باره می نویسد:

انسان، چون در دامن طبیعت است و با آن خو کرده است و آشنایی دارد بلکه خود علی التحقیق جسمانی الحدود است قوای طبیعی که دریچه هایی برای انسان به سوی جهان عینی طبیعت است و آلات و ابزار شکار علمی او می باشند، سلسله‌ای از دانشهای وابسته به طبیعت و راه این قوی و آلات از طبیعت کسب می‌شود آنگاه این سلسله علوم، انسان را آمادگی می‌دهد برای علوم و معارف دیگر و به همین لحاظ فیلسوفان پیشین در کتاب فلسفی ابتدا بحث از طبیعیات و احکام آن می‌کردند و پس از آن از ماورای طبیعت. (دروس معرفت نفس علامه حسن زاده، متن، ص: ۱۷۹)

ارسطو و پیروان او که مشائین‌اند از راه حرکت به محرك رسیده و اثبات صانع کرده‌اند، و حرکت در طبیعیات است؛ و نیز شیخ رئیس و شاگردان او، در کتب فلسفی، طبیعیات را بر الهیات مقدم داشتند چنانکه شفا و اشارات و نجات و دانشنامه علائیه و تحصیل گواه‌اند. انسان، چون در دامن طبیعیات بالیده و با آنها محشور است، نخستین بار در فکر فهمیدن احوال اعیان طبیعی می‌افتد و در طبیعیات سیر عملی می‌کند و کم‌کم از طبیعیات منتهی به ماورای آنها می‌شود و به مبدأ هستی آرام می‌گیرد. و چون عالم شهادت مظاهر و مجالی آثار وجودی عالم غیب است و هر

اثری نمودار دارائی مؤثر خود است، از ظاهر به باطن و از شهادت به غیب سفر می‌کند. حکمای متأخر ما، چون صدر المتألهین و اتباعش، بحث در طبیعیات را پس از امور عامه و الهیات آورده‌اند و متأله سبزواری در حکمت منظومه به همین ممشی ممشی نموده است بلکه عمده صدر المتألهین عمده نظر او، الهیات و مسائل کلی وجود، که از آن تعبیر به امور عامه، می‌گردد، می‌باشد و چهار جلد کتاب اسفار او، بدان بزرگی، همه این چنین است. چنانکه خودش در تعلیقاتش بر الهیات شفای شیخ گوید: کتاب کبیر ما، مستی به اسفار، چهار جلد است و همه در الهیات است (چاپ سنگی، ص ۲۵۶) و نیز شاهد دیگر در این موضوع از خود اسفار داریم که در تعلیقاتم بر اسفار آورده‌ام، مگر این که در شرح هدایه اثر الدین ابهری به وزن هدایه، که به سبک شیخ، اول در طبیعیات و بعد در الهیات است، در آغاز آن بحث در طبیعیات کرد و پس از آن در الهیات. (دروس معرفت نفس، متن، ص: ۳۶۰ و ۳۶۱)

در کتاب هزار و یک کلمه نیز ضمن متن رساله ای از علامه شعرانی رحمه الله آمده است:

حس مقدم بر عقل است؛ زیرا که طفل اول محسوسات را ادراک می‌کند و الفاظی که دلالت بر ظواهر آن است یاد می‌گیرد؛ اما مدرکات عقلیه بعد از اینکه فکر کامل گشت و برای عقل قوه تامه حاصل آمد درک می‌شود. علم طبیعی از مدارک اولیه و تغیراتی که حس آنها را درک می‌نماید بحث می‌کند. افلاطون عقایدش را در این باب در کتاب «تیمایس» ضبط کرده و بین علم طبیعی و ماوراء الطبیعة این طور فرق گذاشته که طبیعیات در معرض تغیر است؛ اما وراء طبیعت ثابت است قدمای یونان ابتدائاً در این علم بحث کرده‌اند و بعضی معتقد بودند عنصر اصلی عالم آب است و بعضی می‌گفتند هواست و علم ماوراء طبیعت پیش آنها از نظر در علوم طبیعی برخاسته شد و فیثاغورثیین ابتدا در علوم ریاضی وارد شدند و ماوراء طبیعت را از آن استنباط کردند. (هزار و یک کلمه، ج ۲، ص: ۲۲۷)

علامه حلی رحمه الله نیز در مقدمه ی اسرار الخفیه می نویسد:

و بدأنا فيه أولاً بالعلوم المنطقية؛ لكونها آلة في تحصيل المجهولات، ثم بالعلوم الطبيعية؛ لكونها باحثة عن المحسوسات، و ختمناه بالعلم الإلهي الذي هو الغاية القصوى، و عليه مدار هذا الكتاب (الأسرار الخفية في العلوم العقلية علامه حلی، ص ۴)

در مقدمه ی فصل طبیعیات نیز می فرماید:

الفن الثاني في الطبيعيات و فيه مقالات: بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي قد أجمع رأينا على الانتقال من العلوم المنطقية، طالبين العلوم الطبيعية؛ إذ هي أقرب الأشياء بالنسبة إلينا؛ فإننا إنما ندرك الأشياء بحواسنا أولاً، ثم ننتقل منها إلى المعقولات؛ إذ كانت فطرتنا لا تفي بإدراك المعقولات إلا بتوسط المحسوسات، و الأشياء المدركة بالحواس

إنّما هي الأجسام و لواحقها؛ فالعلم بها ينبغي أن يتقدّم على العلم المتكفّل بالبحث عن الأمور المجرّدة عن المادّة و علائقتها. (الأسرار الخفية في العلوم العقلية، ص: ۲۲۷)

حضرت امام با اشاره به سهل الفهم بودن طبیعیات و ریاضیات نسبت به الهیات و تقدّم آنها بر الهیات، درباره ضرورت استاد در الهیات و تجربه شیخ رئیس می نویسد:

ألا ترى أنّ الشيخ الرئيس أبا علي سينا يقول: إنّي ما قرأت على الأستاذ في الطبيعيات والرياضيات والطبّ إلّا شيئاً يسيراً وتكفّلت بنفسي على جلّها في مدّة يسيرة بلا تكلف و ظفرت على حلّها بغير تعسّف، وأمّا الإلهيات فما فهمت منها شيئاً إلّا بعد الرياضات والتوسّل إلى مبدأ الحاجات والتضرّع الجبلي إلى قاضي السؤالات حتى أنّ في مسألة واحدة راجعت أربعين دفعة فما فهمت منها شيئاً حتى أيست في حلّ ذلك العلم إلى أن انكشف لي بالرجوع إلى مبدأ الكلّ، مع أنّ خطاياهم في ذلك العلم الأعلى أكثر بكثير، كما يظهر بالمراجعة إلى كتبه. فإذا كان هذا حال الشيخ الرئيس النابغة الكبرى والأعجوبة العظمى الذي لم يكن له في حدّة الذهن وجودة القرحة كفو أحد فكيف بغيره من متعارف الناس. وهذه نصيحة منّي إلى إخواني المؤمنين لتلاّ يهلكوا من حيث لا يعلمون (مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية ص ۱۱۷ و ۱۱۶)

استاد محمد جواد لاریجانی از شاگردان خصوصی دروس طبیعیات و ریاضیات علامه حسن زاده در رابطه با ابعاد شخصیتی علامه حسن زاده آملی حفظه الله می گوید:

ایشان معتقد بود حوزه‌های علمیه باید از علوم پایه کار را شروع کنند و در علوم پایه مباحث ریاضی و سپس فیزیک اولویت دارد.^{۴۱} (بیانات در در همایش ملی ابن سینا و اعطای یازدهمین جایزه ویژه علمی ترویجی حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) به علامه حسن زاده آملی حفظه الله ۹ اسفند ۹۷ - خبرگزاری فارس)

اولین پله‌ای که انسانها به عنوان سرآمد تمامی موجودات، برای رسیدن به کمالات، باید از آن گذر کنند، عالم طبیعت است. و چقدر خوب که جناب شیخ الرئيس رحمة الله علیه حکمت اشارات خود را از طبیعیات آغاز نمودند که نمط اول و دوم اشارات مربوط به طبیعیات و نمط سوم آن مربوط به نفس ناطقه که واسطه بین ماده و ماورای ماده است، می باشد. بعد از آن در نمط چهارم، مباحث مربوط به ماورای طبیعت را مطرح نمودند. غرض این است که عالم ماده صعودگاه و اولین مرحله عروج انسان به کمالات لایق خویش است، و غرض جناب علامه هم با

^{۴۱} یکی از ارادتمندان علامه حسن زاده رحمه الله می گفت ایشان مکرر به مدیران حوزه گفته اند ۵۰۰ طلبه ی خوب به ایشان بدهند تا همه را علامه ذوالفنون و جامع تحویل دهد ولی هیچگاه مدیران حوزه چنین نکردند. منبع یابی و مستند شود.

مثالهایی که در ابتدا فرمودند این است که باید از همین جا، یعنی عالم طبیعت بالا برویم. (شرح نهیة الحکمة نوشته

داود صمدی آملی، ص: ۲۱)

در ترتیب یادگیری علوم نزد قدما آمده است:

أصول العلوم الفلسفية و هي سبعة: المنطق و هو المقدم منها؛ و بعده التعاليم فالأرتماطيقى (حساب) أولاً ثم الهندسة

ثم الهيئة ثم الموسيقى؛ ثم الطبيعيات؛ ثم الإلهيات. (موسوعة مصطلحات ابن خلدون و الشريف علي محمد الجرجاني،

ج ۱، ص: ۱۸)

در روایات شریفه نیز در تعلیم کودک آمده است که کودک در هفت سال اول آزاد گذاشته می شود تا آزادانه بازی و تجربه ورزی هستی شناسانه داشته باشد و در هفت سال دوم به بحث آداب و ارزش ها و اخلاق او که نیمه انتزاعی و نیمه کاربردی و عملی است پرداخته می شود و در هفت سال سوم مباحث حقوقی برای او مطرح می گردد که از نظر عقلی سنگین تر است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعاً وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ فَلَاحَ وَ إِلاَ فَلاَ حَيْرَ فِيهِ

در تبیین دیگری از این حدیث شریف می توان تعلیم کتاب را به معنی تعلیم علوم زمینی و مالوف با بشر مثل کتابت و ریاضیات و تجربیات و امثال آن معنا کرد و علوم حلال و حرام را به علوم آسمانی و وحیانی مانند معارف قرآن و حدیث که فهم آنها صعب و مستصعب است بازگرداند. ضمن اینکه بشر وقتی ارزش قرآن و حدیث را می فهمد و به عمق معنای آنها نزدیک می شود که بیشتر در علوم بشری به نازل بودن فهم بشر و عجز او واقف شده باشد کما اینکه ملاصدراها و فیض کاشانی ها و مجلسی ها و خمینی ها و طباطبایی ها در پایان عمر وقتی به قرآن رهنمون شدند از دیر وارد وادی فهم آیات و روایات شدن تاسف خوردند و دیگران را از این خسارت بر حذر داشتند.

۱۱: وجود قرائنی برای فهم سایر علوم اسلامی در طبیعات مثل تعریف عقل و نفس و حیوان و جسم

همان گونه که عالم، خلقت توحیدی دارد و قوانین و سنتهای الهی همه جا از اسماء الهی به نحو واحد نشأت یافته اند، علوم اسلامی نیز یک حقیقت به هم پیوسته هستند. همچنین همان گونه که در قرآن کریم و روایات شریفه، حقایق عالم در کنار هم ارائه شده است علمای اسلامی نیز مطالب علمی را به تناسب در کنار هم ذکر نموده اند و جا به جا از ظواهر به بواطن نقب زده اند و از عالم شهود به عالم غیب گریزهای علمی ارائه نموده اند. همه ی این ها برای تقویت نگاه توحیدی در متعلم و شخصیتی است که با کسب علوم اسلامی مورد تربیت قرار می گیرد. لذا می بینیم که در علوم مختلف به علوم دیگر اشاره شده است و از اصطلاحات آنها استفاده شده است. برای آموزش و استفاده کامل از علوم اسلامی لازم است متعلم با همه ی این علوم آشنا باشد و دارای جامعیت باشد.

حضرت آقا درباره اهمیت جامعیت علمی حاج آقا مصطفی خمینی می فرمایند:

اینکه امام فرمودند که امید آینده ی اسلام بود، این به خاطر جامعیت این آدم بود؛ هم از لحاظ علمی، هم از لحاظ تهذیب نفس و مراقبت از نفس، و هم از لحاظ شجاعت - یک مرجعی که بخواهد مرجع امور مردم قرار بگیرد، باید شجاعت داشته باشد؛ باید بتواند مسائل جامعه را بفهمد؛ و آنجایی که لازم است اقدام کند، اقدام کند - انصافاً آقای حاج آقا مصطفی (رضوان الله تعالی علیه) این جور بود؛ به هر حال، شخصیت برجسته ای بود. شما بسیار کار خوبی کردید که روی کارهای ایشان و افکار ایشان کار کردید. البته خیلی از کارهایی که ایشان کرده نصفه کاره مانده؛ همین تفسیر و مانند آن، همه تکه تکه و نصفه کاره است. شاید مفصل ترینش، آن اصول ایشان باشد؛ و الا بحثهای فقهی و تفسیری و حتی علوم غریبه [هم دارند] - در آن تفسیرشان، ایشان حتی علوم غریبه و مانند اینها هم دارد - در همه ی اینها ایشان یک مطلبی دارند. کار کردن روی جامعیت علمی ایشان، به نظر من خیلی خوب است. من آن فهرستی را که تهیه کردید برای کارهایی که مقالات متوجه به آنها است، نگاه کردم، مرور کردم؛ فهرست مفصلی است. و اگر بتوانید برای همه ی اینها یک یا چند مقاله ی مستند و خوب در اختیار داشته باشید، واقعاً خوب است؛ یعنی جا دارد و ارزش این را دارد. (خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بیانات، جلد: ۳۹، صفحه: ۳۸، [بی نا]، [بی جا] - [بی جا])

ایشان در تمجید از جامعیت علامه جعفری رحمه الله نیز می فرمایند:

یکی از بارزترین خصوصیات مرحوم علامه ی جعفری، جامعیت بود؛ یعنی ایشان در یک رشته ی خاص منحصر نشده بود. در کارهای طلبگی ماها، ایشان هم در فقه و هم در فلسفه کار کرده بود. در فقه، ایشان در تبریز شاگرد مرحوم آ میرزا رضی تبریزی بودند. آ میرزا رضی شاگرد آخوند بود؛ بنده دیده بودم مرحوم آ میرزا رضی را؛ شخص اول از علمای تبریز بود؛ در یک برهه ای از زمان، شخص اول روحانی تبریز بود. آقای جعفری در دوره ی جوانی

با ایشان مأنوس بودند، به درس ایشان میرفتند و شاگرد ایشان بودند که خود ایشان قضایایی را در مورد ارتباط با مرحوم آمیرزا رضی نقل میکردند برای ما. بعد هم ایشان میروند نجف. خب چند سال در نجف به درس آقای خوبی، درس دیگر بزرگان و علی‌الظاهر مرحوم آشیخ کاظم شیرازی [میرفتند]؛ اینها خب [از آدم] فقیه میسازد دیگر؛ یعنی با این جور درسها، کسانی که دست‌اندرکار مسائل علمی و دینی هستند حس میکنند که این فقیه [است]. بعد هم ایشان در زمینه‌ی مسائل فلسفی هم کار کرده بودند و از جمله‌ی خصوصیات ایشان در این بخش مربوط به فلسفه، توجه به نظرات فلاسفه‌ی غربی بود که از قدیم، از همان دوره‌ی جوانی که ما ایشان را در مشهد زیارت کردیم، به همین مسائل - حرفهای هگل و مانند آن؛ این چیزهایی که آن وقت هنوز معمول نبود و از اینها هیچ‌کسی در حوزه‌های علمیّه هیچ یادی نمیکرد و بلد نبود یا مرتبط نبود با این مسائل - ایشان وارد بود و بحث میکرد. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بیانات، جلد: ۳۹، صفحه: ۴۳، [بی نا]، [بی جا] - [بی جا]

در روایت نیز جامعیت علمی شرط دفاع از دین بیان شده است:

عن رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ دِينَ اللَّهِ تَعَالَى لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ. (الفردوس: ج ۱ ص ۲۳۴ ح ۸۹۷)

عنه صلی الله علیه و آله: لَا يَقُومُ بِدِينِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ. (کنز العمال: ج ۳ ص ۸۴ ح ۵۶۱۲)

عن الإمام عليّ عليه السلام: إِنَّمَا الْمُسْتَحْفَظُونَ لِدِينِ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَ نَصَرُوهُ، وَ حَاطُوهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ، وَ حَفِظُوهُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ وَ رَعَوْهُ. (عيون الحكم و المواعظ (لليشي)، ص: ۱۸۰)

علت آن است که اگر کسی نقصان و ضعف علمی داشته باشد دیر یا زود دشمن این ضعف علمی را شناسایی می کند و از همان منفذ به او آسیب می زند. مثلا دانشمندی که ریاضیاتش ضعیف است وقتی از او یک مسئله ی ارث سخت پرسیده شود آبروی فقهی اش هم می رود و یا مثلا در بحث نجوم و قبله کسی که نتواند قبله را تعیین کند فقه اش هم کاربردی نخواهد داشت. در فضای زندگی نیز منافذ علمی مشکل ساز است و مثلا کسی که در طب ضعیف است مورد شیطنت طبی قرار می گیرد و با همین طب او را زمین گیر می کنند کما این که در طول تاریخ شاهان و بزرگان بسیاری توسط اطبای خارجی و نفوذی مسموم می شدند.

ائمه علیهم السلام از همین باب بود که جوامع العلوم و حتی جوامع اللغات بودند و همه ی زبانها را می دانستند و همه به همه ی علوم اشراف داشتند و هیچ نقص علمی نداشتند کما اینکه در روایات تصریح شده است.

جامعیت مرحوم ملاصدرا و توصیه‌ی ایشان به جامعیت در شرح اصول کافی بیشتر تقدیم شد کما اینکه در فوائد المعصومیه هم تقدیم شده بود. جامعیت حضرت امام و تلاش ایشان برای کسب علوم غریبه نیز بیشتر گذشت.

آیت الله جوادی آملی حفظه الله می فرماید:

وضعیت دانش در گذشته به گونه‌ای بود که ریاضیات و طبیعیات در دامن الهیات و در تعامل مستقیم با فلسفه و حکمت الهی رشد می‌کرد. فلسفه الهی عهده‌دار برخی مبانی مهم و اساسی علوم تجربی بود و داد و ستد علمی بین آنها برقرار بود. برای نمونه در طبیعیات مبحث حرکت وضعی برخی از کرات و تناهی ابعاد و نیز مسئله وجود نظم در عالم، تثبیت می‌شد و به فلسفه وام داده می‌شد تا فیلسوف به کمک این مقدمات برگرفته شده از طبیعیات برخی مسائل فلسفی را مبرهن کند. اینکه مشاهده می‌شود که کتاب منظومه مرحوم حکیم سبزواری در حقیقت مشتمل بر چهار کتاب منطقیات، طبیعیات، الهیات و اخلاقیات است، نه از آن جهت است که این چهار فن بی‌ارتباط با هم تنها در یکجا صحافی شده و جُنگی را به نام کتاب شکل داده‌اند، بلکه از آن رو است که مؤلف کتاب همچون اسلاف متأله خویش هماهنگ می‌اندیشیده و میان این شاخه‌های معرفت تجربی و تجربیدی، ارتباط و تعامل و هماهنگی می‌دیده است. چنین نیست که بتوان درباره طبیعت سخن گفت و علوم طبیعی را بنا نهاد بی‌آنکه به الهیات و فلسفه کلی توجه کرد. آنچه درباره حقایق هستی در حکمت و الهیات به کرسی می‌نشیند باید خود را در علوم طبیعی و انسانی نشان دهد و با حضور محتوای معرفتی آنها این علوم رقم بخورد، چنان‌که در مواردی نیز دستمایه این علوم به کار حکمت و الهیات و دین‌پژوهی می‌آید. علوم موجود و متعارف و طبعاً دانشگاهها و مراکز که در چارچوب این ناهماهنگی درونی و بیگانه‌سازی ناموجه به تحقیق و پژوهش مشغول‌اند، از اساس عیناً هستند؛ چه عیبی بالاتر از اینکه در عرصه‌ای از دانش و معرفت، حقایق و واقعیاتی که دیگر شاخه‌های معرفتی در اختیار می‌نهند نادیده گرفته شوند و نسبت به وجود آنها تغافل و تجاهل روا داشته شود. و عده‌ای بر اثر این کثرت به وحدت نرسیده کوثر معرفت را رها کرده به تکاثر وهم آلود بسنده نمایند. علم تجربی موجود معیوب است، زیرا در سیری افقی به راه خود ادامه می‌دهد؛ نه برای عالم و طبیعت مبدئی می‌بیند و نه غایت و فرجامی برای آن در نظر می‌گیرد و نه دانشی که خود دارد عطای خدا و موهبت الهی می‌یابد. این نگاهی که واقعیت هستی را مُثله می‌کند و طبیعت را به عنوان خلقت نمی‌بیند و برای آن خالق و هدفی در نظر نمی‌گیرد، بلکه صرفاً به مطالعه لاشه طبیعت می‌پردازد و علم را زاییده فکر خود می‌پندارد نه بخشش خدا، در حقیقت علمی مردار تحویل می‌دهد، زیرا به موضوع مطالعه خویش به چشم یک مردار و لاشه می‌نگرد، چون بال مبدأ فاعلی و نیز بال مبدأ غایی از آن کنده شده است. (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی آیت الله جوادی آملی زید عزه ۷۷ از ۱۳۴)

در روایت شریفی نسبت خدای تعالی با عالم به نسبت تصویر در آینه با صاحب تصویر تمثیل شده است (أَخْبَرَنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أُمُّ هَيْ فَيْك)، حضرت امام به کمک همین تمثیل شریف در درس فلسفه خود و تبیین عالم عقول فلسفی می فرماید:

ممکن است عقل اول به منزله آینه ای باشد که از خود نوری نداشته باشد ولی صاحب نوری به او نور عطا کند و

به توسط تابیدن صاحب نور بر آن، نور دیگری نیز منعکس شود. (تقریرات فلسفه، ج ۲، ص: ۴۰۸)

امام معصوم علیه السلام مثل آینه داری است که نور وجود بخش به موجودات عالم در نور وجود او می تابد و لذا قلب مبارک حضرت مستقر فی امر الله و آگاه به همه ی امور است.

۱۲: محدود نبودن طبیعیات به عالم ماده

گرچه در طبیعیات فلسفه قدیم صرفاً سخن از عالم ماده بود و عالم عقول در انتهای بحث الهیات مطرح می شد اما یک بخش از عوالم هم که بحث فلکیات بود در طبیعیات بحث می شد. از طرفی آیات و روایات مرتبط با شناخت عوالم و موجودات در کتب روایی که عموماً فقه محور یا کلام محور بودند مهجور و گوشه نشین بودند لذا علامه مجلسی این روایات را در کتاب السماء و العالم که عنوانش متخذ از کتب فلسفی مانند شفا بود جمع فرمود و شیخ صدوق رحمه الله پیش از وی بسیاری از این روایات را در توحید خود جمع فرموده بود. سیوطی نیز در کتابی با نام الهيئة السنیه فی الهيئة السنیه روایات عوالم شناسی اهل سنت را جمع نموده است. اما در هر حال این روایات که فوق العاده روایات مهمی بودند یا در تفاسیر ذیل آیات دیده می شدند و یا در همین چند کتاب گفته شده و محل مستقل و مجزای قابل توجهی نداشتند و لذا متأسفانه به آنها به درستی پرداخته نشده است.

۱۳: پیشتازی انبیاء و ائمه علیهم السلام در علوم و فنون و زمینه شدن این موضوع برای جذب مردم به دین و محبوبیت آن

هر کس روایات تاریخ انبیاء و ائمه را دیده باشد شکی نخواهد داشت که سرمنشا و ریشه ی همه ی علوم و فنون صالحه به این بزرگواران بر می گردد و خدای متعال به برکت وجود این بزرگواران علوم و فنون را به بشر افاضه فرموده است:

شواهد:

- ۱: حضرت نوح و ساخت اولین کشتی به وحی الهی
 - ۲: حضرت داود و ساخت اولین زره به وحی و عنایت الهی
 - ۳: حضرت سلیمان و اولیت ذوب فلزات به وحی الهی
 - ۴: حضرت ادريس و صنعت نساجی به وحی الهی
 - ۵: حضرت سلیمان و ساخت قصر شیشه ای و بهره وری حداکثری از نور خورشید و انرژی خورشیدی به وحی الهی
 - ۶: حضرت سلیمان و ساخت شکر به وحی الهی
 - ۷: حضرت سلیمان و ساخت اولین حمام و کاربرد نوره به وحی الهی
 - ۸: حضرت سلیمان و فن استفاده از هدهد در تشخیص منابع زیرزمینی آب و استخدام حیوانات
 - ۹: حضرت علی علیه السلام و علمی چون صرف و نحو و بلاغت و تفسیر و فقه و فلسفه و عرفان و طب و ریاضیات و مهندسی و ... (رجوع شود به مناقب آل ابی طالب و امام شناسی علامه طهرانی)
- در روایت داریم که حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

يَا كُمْبَلُ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ أَنَا أَفْتَحُهُ وَ مَا مِنْ سِرٍّ^{۴۲} إِلَّا وَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْتُمُهُ

درباره دانش کیمیا و تقدّم امیرالمؤمنین علیه السلام در این علم علامه طهرانی رحمه الله می نویسد:

و از جمله علوم، علم کیمیاست و امیرالمؤمنین علیه السلام حظّ بیشتری در این فن از کیمیاگران داشته است. و چون از او درباره این صنعت پرسش شد. فَقَالَ: هِيَ اخْتُ النَّبُوَّةِ، وَ عِصْمَةُ الْمُرُوءَةِ، وَ النَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ فِيهَا بِالظَّاهِرِ، وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا، هِيَ وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا مَاءٌ جَامِدٌ، وَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ، وَ نَارٌ جَائِلَةٌ، وَ أَرْضٌ سَائِلَةٌ. «حضرت گفتند: کیمیا، خواهر و عدل نبوت است، و پاسدار و نگهبان مردانگی و مروّت. مردم درباره صنعت آن سخن از ظاهر می گویند، و حقّاً و تحقیقاً من به ظاهر آن و باطن آن علم دارم. سوگند به خدا که کیمیا نیست مگر آب جامد، و هوای راکد، و آتش دوّار و متحرک، و زمین روان.» و در اتناى خطبه آن حضرت از وی پرسیدند: آیا کیمیا بوده است؟ فرمود: بوده است و اینک نیز هست. پرسیدند: از چه چیز است آن؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنَ الرَّيْبِ الرَّجْرَاجِ، وَ الْأَشْرَبِ

^{۴۲} در برخی نسخ شیء دارد.

وَالزَّاجِجِ، وَالْحَدِيدِ الْمُرْعَفَرِ، وَزُنْجَارِ التُّحَايِسِ الْأَخْضَرِ الْحَوْرِ (الخبور - خ ل) إِلَّا تَوَقَّفَ عَلَيَّ غَابِرِينَ «حضرت گفتند: کیمیا از جیوه لغزنده، و اسرب، و زاج، و آهن رنگ شده به زعفران، و زنگار مس: زنگار سبز رنگ و سست، اگر بستگی بر اعتبار کننده و سنجنده آنها نداشته باشد». به آن حضرت گفته شد: فهم و ادراک ما به این مطالب نمی‌رسد. فَقَالَ: اجْعَلُوا الْبَعْضَ أَرْضًا، وَاجْعَلُوا الْبَعْضَ مَاءً، وَافْلِحُوا الْأَرْضَ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ تَمَّ «حضرت گفتند: بعضی از این مواد را زمین قرار دهید و بعضی از آنها را آب، آنگاه زمین را به واسطه آب بشکافید. در این صورت مسأله تمام است». به آن حضرت گفته شد: بر این مطلب نیز برای ما ای امیرالمؤمنین توضیح بیشتری بده. فَقَالَ: لَا زِيَادَةَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ الْحُكَمَاءَ الْقَدَمَاءَ مَا زَادُوا عَلَيْهِ كَيْمَا يَتَلَاَعَبَ بِهِ النَّاسُ «حضرت گفتند: بر آنچه گفته شد توضیح بیشتری نیست، زیرا قدمای از حکیمان بر این مطلب توضیح بیشتری نداده‌اند به جهت اینکه این صنعت بازیچه دست مردم قرار نگیرد (امام شناسی علامه طهرانی رحمه الله، ج ۱۲، ص: ۲۸۸ و ۲۸۹۹)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَعَرَفَهُ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ، فَكَانَ مِمَّا عَرَفَهُ النُّجُومُ وَالطُّبُّ. من هنا، يمكننا أن نقول: إنَّ بداية علم الطب كانت عن طريق الوحي، ثمَّ زادتته تجربة العلماء فأتسع تدريجيًا، ويتسع على تواتر الأيام، لكنَّ من زعم أنَّ الوحي هو الطريق الوحيد لهذا العلم، فإنَّ كلامه لا يقوم على برهان عقليٍّ أو شرعيٍّ، كما أثبتت التجربة بطلانه، وما تُقلَّ عن المرحوم الشيخ المفيد قوله إنَّ طريقه: "السمع عن العالم بالخفياآت" يصحَّ إذا قُصد أنَّه أحد طرقه، لا أنَّه الطريق الوحيد، وإلاَّ فلا. (حكم النبي الاعظم «صلى الله عليه وآله وسلم»، ج ۷، ص: ۲۱۳)

قال السيد ره و ذكر علي بن المرتضى في كتاب ديوان النسب فيما حكاه عن التوراة أن إدریس ع أول من خط بالقلم و أول من حسب حساب النجوم قال و رأيت في رسالة أبي إسحاق الطرسوسي إلى عبد الله بن مالك في باب معرفة أصل العلم ما هذا لفظه أن الله تبارك و تعالی أهبط آدم من الجنة و عرفه علم كل شيء فكان مما عرفه النجوم و الطب قال و وجدت في كتاب المنتخب من طريق أصحابنا في دعاء كل يوم من رجب و معلم إدریس عدد النجوم و الحساب و السنين و الشهور و الأزمان و ذكر عبد الله بن محمد بن طاهر في كتاب لطائف المعارف أول من أظهر علم النجوم و دل على تركيب و قدر مسير الكواكب و كشف عن وجوه تأثيرها هرمس (بحار الأنوار ط - بيروت)، ج ۵۵، ص: ۲۷۵ - علامه مجلسی رحمه الله در ادامه مفصل احادیث را می آورد و بحث می کند)

۱: علم نجوم و حضرت آدم و حضرت ادریس علیهم السلام

۲: علم طب و حضرت آدم و حضرت داود علیه السلام

۳: علوم حروف و رمل و جفر و کیمیا^{۴۳} و ...

۴: علم حساب و کتابت

امروزه تمدن غرب با تحریف تاریخی بازگشت ریشه های علوم و فنون از انبیاء و ائمه و نسبت دادن همه ی آنها به خود دلهای مردم جهان را به خود متمایل نموده است و باید این تحریف را اصلاح کرد. نزاع فناورانه و اهمیت آن در داستان حضرت سلیمان علیه السلام و بلقیس به خوبی خود را نشان می دهد و مردم نیز اگر بفهمند فناوری ها و علوم مفید از برکات انبیاء است در متمایل شدن قلوب آنها به انبیاء تاثیر زیادی دارد. پیش تر در برخی رساله های پژوهشی این مطلب مفصل بیان شد.

متأسفانه غربی ها نه تنها ریشه های نبوی و الهی علوم و فنون را حذف نموده اند بلکه حتی بسیاری از کشفیات دانشمندان اسلامی نیز به نام خود مصادره نموده اند. حجت الاسلام رشاد می فرماید:

ثابت بن قره در پانصد سال، قبل از اسحاق نیوتن جاذبه را بصراحت مطرح کرده و حتی خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات ابن سینا، به صراحت درباره قوه جاذبه بحث می کند. اما قرن ها بعد اسحاق نیوتن قدرت جاذبه را به روش حسی درک می کند و این ماجرا به نام او در تاریخ علم ثبت شده است. (حجت الاسلام علی اکبر رشاد، رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در گفتگو با خبرنگار گروه دین و اندیشه خبرگزاری "مهر" - تاریخ بیاید)

پیش تر گذشت که علوم انبیاء ای چون جاماسب و لقمان و داود و سلیمان و ادریس علیهم السلام بود که به حرکت علمی در یونان منجر شد. اما متأسفانه این حرکت که در آثار افلاطون تا حدودی در قالب مکتوب و مدوّن باقی ماند بعد از او در شاگردش ارسطو که ۲۵ سال نزد او درس خوانده بود جنبه الهیاتی اش کمرنگ شد و به سمت طبیعت گرایی کشیده شد.

ارسطو در دوره اول تفکرش، به وحدت خدا اعتقاد داشته است؛ اما پس از آنکه در مباحث طبیعیات و مابعدالطبیعی دچار پاره ای مشکلات شد، این مشکلات به مسأله توحید نیز سرایت کرد؛ او در دوره دوم تفکر دچار شك و تردید

^{۴۳} داستان علم کیمیای قارون ظاهراً در فوائد المعصومیه تقدیم شد.

گردید و در مرحله سوم، به شرك گرایید. (روش شناسی علم کلام، اصول استنباط و دفاع در عقاید رضا برنجکار،

ص: ۵۲ به نقل از عبد الرحمن بدوی، ارسطو عند العرب، صص ۱۷۴، ۱۸۷ و ۱۹۷، ۱۹۵)

گرچه در آثار ارسطو مطالب الهی زیادی از دروس افلاطون الهی وجود دارد اما ظاهراً داستان ارسطو نیز مانند بسیاری از شاگردان علمی مکتب اهل بیت علیهم السلام است که یا جذب سلاطین شدند و از آن بزرگواران فاصله گرفتند یا در برابر ائمه علیهم السلام برای خود دکان علمی باز کردند. در تاریخ آمده است:

چون ارسطو منطق را تدوین فرموده است ذوالقرنین^{۴۴} (اسکندر مقدونی) او را پانصد هزار دینار جاززه داد و دستور داد که هر ساله نیز یکصد و بیست هزار دینار به ارسطو پیشکش شود. (نشر الدراری علامه حسن زاده، ص ۶۵-۶۶، ط اول نشر ناب)

ارسطاطالیس استاد اسکندر که تخمیناً هزار سال قبل از بعثت حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و اله و سلم می زیست اول کسی است که حیوانات زنده را تشریح کرد و از مشابهنهت و مقایست حیوانات به انسان بعض مطالب و تعریف و بیانات در علم تشریح نوشت... آورده اند اول کسی که اجساد آدمی را تشریح کرد و کالبد انسان را شکافت دو نفر به نام «ارازیسراطوس» و «ایروفیل» که هروفیل نیز گویند، بوده اند. اولی پسر کوچک ارسطاطالیس بوده است و دومی حکیمی بود در مدینه کرتاجنس این دو شخص نامور پس از مدتی که به تحصیل علوم به خصوص طب و شعب آن مشغول بودند به دیار مصریه سفر کردند و در اسکندریه ماندند و در مدرسه اسکندریه که بانی آن «الابطلومیون» بوده است تشریح انسان می کردند و مردم را صنعت طب می آموختند و در آنجا از معلمین بسیار معروف شدند پس از آن علم تشریح در اسکندریه متداول شد. بعد از آن در مدت ما بین این دو شخص و جالینوس که در حدود پانصد سال بوده است علم تشریح ترقی نیافت و بر یک حالت بماند(ده رساله فارسی علامه حسن زاده آملی، ص: ۳۹۹ و ۴۰۰)

قاضی سعید قمی رحمه الله نیز به این که افلاطون نگاه الهی و ارسطو نگاه طبیعی به مسائل داشته است تصریحی خوش بینانه و خطاپوشانه می فرماید:

^{۴۴} درباره ی ذوالقرنین فاتح جهان که در قرآن کریم داستانش آمده است در تاریخ آمده است که از نسل یونان از نوه های حضرت نوح علیه السلام بوده است و اسکندر مقدونی نیز که از نسل یونان بود بعدها به تبعیت از جد صالحش نام ذوالقرنین را بر خود نهاده بود ولی متأسفانه اعمال این دو شباهتی با هم ندارد. و باید هم از استادی مثل ارسطو چنین شاگردی در بیاید. تمجیدهای علمای اسلام از ارسطو به خاطر حفظ علوم انبیاانی در آثار اوست که از طریق افلاطون به او رسیده بوده است و گرنه در رد کفریات موجود در بخش طبیعیات او شاگردان ائمه علیهم السلام همچون هشام بن حکم ردیه نوشته اند. کما اینکه فیثاغورس نیز سرنوشت مشابهی داشت و بعد از جدا شدن از خط انبیاء و پایان شاگردی نزد حضرت داود و سلیمان و لقمان علیهم السلام یا اصحاب این بزرگواران به ایتالیا رفت و مکتب عددیون را بنا نهاد.

فاضل القدماء و معلّم حکمة المشاء نظر الى ذلك فحکم بأن أمکنة الأجسام الطبيعية هي السطوح و شرح ذلك في كتبه التي وضعها للتعليم الأول بالبسط المشروح و ذلك لمناسبة هذه المعرفة لمرتبة ذلك التعليم، كما أنّ نظره في أكثر مسائل الطبيعيات و الإلهيات [كذلك] من حيث التأخير و التقديم، و أمّا أفلاطون الإلهي فلما كان مطمح نظره في المعارف الإلهية و معرفة أمور ما بعد الطبيعة، و لم يتعرض كثيرا للأمور الكونية و لم يبحث بحثا طويلا عن الأحكام الطبيعية حکم بأن المكان هو البعد. (شرح توحيد الصدوق، ج ۳، ص: ۱۱)

در تاریخ به دو نفر از فلاسفه یونان که در واقع انقلابی و خواهان بازگشت به معارف الهی توراتی بوده اند تصریح شده است یکی جناب سقراط است که مجمع سایر فلاسفه او را به اعدام محکوم می کند و یکی افلاطون الهی است که کتاب نوامیس یا قوانین او (law) هنوز به فارسی ترجمه نشده و این کتاب آخرین و بزرگترین و مهمترین کتب او بوده و درباره دین و شریعت بوده است، البته نباید انتظار خالی از تحریف بودن از همین کتاب نیز داشت ولی می توان رگه های دینی را به وضوح در آن دید...

ملاصدرا رحمه الله درباره ی تفسیر یکسان حضرت امیر علیه السلام و افلاطون از رکوع در نماز در کتاب نوامیس می نویسد:

أما الركوع فهو كتمكين الرجل من نفسه من حاول ضرب عنقه فإنه لا يجد له نصبة أمكن من الركوع هكذا ذكر في نوامیس أفلاطون موافقا لما روى عن علي عليه السلام. (الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، ص: ۳۶۹)

یا مثلا افلاطون الهی تعبیری دارد که کاملا شبیه حدیث مشهور نبوی (کل میسر لما خلق) است: وی در کتاب پنجم مقاله ی جمهوریت می نویسد:

هر کس باید در دوران زندگی به کاری اشتغال ورزد که طبیعت او به بهترین وجه برای آن شایستگی داشته باشد.

۱۴. سریان داشتن مبانی متافیزیکی و فراطبیعی در علوم طبیعیاتی

می توان با حفظ گزاره های تجربی قابل اعتماد و حرف های سالم نوع نگاه و نوع رویکرد و عمق هستی شناختی علوم طبیعی را به علوم الهیاتی فراطبیعی پیوند زد و نیازی به بازتولید و بازتجربه این علوم نیست:

متافیزیک زمینه وحدت بخش علوم است ما پتانسیل آن را داریم ولی بالفعل نشده. یعنی ما فیزیک و شیمی را نیابوریم در متافیزیک بنشانیم و آن را بومی کنیم. راهکار عملی آن هم همین است که ما در همین فیزیک وارد شویم، نه اینکه بنشینیم و از فلسفه ملاصدرا، فیزیک استخراج کنیم، چنین چیزی اصلاً رخ نمی دهد. چون فیزیک احتیاج به منابع طبیعی و آزمایشگاهی دارد. به طور کلی راهکار ما مطالعات تطبیقی است. نمونه تاریخی آن هم این است که فلسفه اسلامی ای که بوعلی سینا پدید آورد همین طور پدید آمد. یعنی بوعلی سینا نیامد یک طبیعیات اسلامی بسازد. شاید متکلمان دنبال چنین چیزهایی بودند. همان کسانی که فیلسوفانی مانند بوعلی را تکفیر می کردند، فکر می کردند که باید از قرآن و روایات فیزیک در بیاید ولی بوعلی به سراغ ارسطو رفت؛ اما آن را که آورد، با متافیزیک خود بازسازی کرد و لذا ایرادات ابن رشد به بوعلی این است که اصلاً بوعلی سینا حرف ارسطو را نمی زند و می گوید نمی شود به او گفت شارح ارسطو؛ که اتفاقاً حرف درستی هم هست و بوعلی در واقع مؤسس فلسفه اسلامی است، ولی از ارسطو کاملاً استفاده کرده چیزی که ما امروز احتیاج داریم، فردی مانند بوعلی است. (مصاحبه کیشمشکی)

بحث استفاده نکردن از چنگال توسط عرفا و اثر داشتن نگاه های فراطبیعی به فعالیت های علمی و مهندسی در علوم طبیعی در مقاله ی کرامت انسان در فناوری اسلامی پیشتر تقدیم شده بود.

حضرت امام خامنه ای حفظه الله می فرماید:

ما مبانی معرفتی و اخلاقی خودمان را داریم. اروپا در دوران قرون وسطی، سابقه ی تاریخی مبارزات کلیسا با دانش را دارد؛ انگیزه های عکس العملی و واکنشی رنسانس علمی اروپا در مقابل آن گذشته را نباید از نظر دور داشت. تأثیر مبانی معرفتی و مبانی فلسفی و مبانی اخلاقی بر نوع پیشرفتی که او می خواهد انتخاب کند، یک تأثیر فوق العاده است. مبانی معرفتی ما به ما میگوید این پیشرفت مشروع است یا نامشروع؛ مطلوب است یا نامطلوب؛ عادلانه است یا غیرعادلانه. فرض بفرمائید در یک جامعه ای تفکر سودمحور مطرح است؛ یعنی همه ی پدیده های عالم با پول محک زده میشوند و اندازه گیری میشوند؛ هر چیزی قیمت پولی اش و سود مادی اش چقدر است. امروز در یک بخش بزرگی از دنیا مسئله این است: همه چیز با پول سنجیده میشود؛ در این جامعه ممکن است برخی از کارها ارزشی باشد - برای خاطر اینکه آنها را به پول میرساند - اما در یک جامعه ای که در آن پول و سود، محور قضاوت نیست، همان کار ممکن است ضدارزش محسوب بشود. یا در یک جامعه ای اصالت لذت حاکم است. آقا شما چرا این عمل را مباح میدانید؟ چرا همجنس گرایی و همجنس بازی را مباح میدانید؟ میگوید: لذت است؛ انسان از او لذت میبرد! این شد اصالت لذت؛ وقتی اصالت لذت بر یک جامعه و بر یک ذهنیت عمومی حاکم بود، یک چیزهایی مباح میشود. اما وقتی شما در یک فلسفه ای، در یک ایدئولوژی ای و در یک نظام اخلاقی ای دارید تنفس میکنید که اصالت لذت در او وجود ندارد، یک کارهایی لذت هم دارد، اما نامشروع است، ممنوع است. لذت مجوز اقدام نیست، مجوز تصمیم گیری نیست، مجوز مشروعیت نیست. اینجا دیگر شما نمیتوانید مانند همان جامعه ای که در آن اصالت لذت حاکم است، تصمیم گیری کنید؛ مبانی معرفتی فرق میکند. (امام خامنه ای در دیدار استادان و دانشجویان کردستان ۲۷ اردیبهشت ۸۸)

ترجمه فرهنگ، ترجمه فکر، ترجمه نظریات بیگانه، آنها را به شکل وحی مُنزل تلقی کردن و در یک جایگاه غیرقابل خدشه قرار دادن، بلایی بوده که در جامعه ما وجود داشته است. همان ترجمه‌ها را تکرار کرده‌ایم؛ هر چه را که دیگران گفته‌اند، تکرار کرده‌ایم و دچار جمود شده‌ایم. اگر بخواهیم رشد کنیم، بایستی بتوانیم در فضای لایتناهی فکر بال و پر بزنیم؛ باید حرکت کنیم. اگر بخواهیم در اقتصاد، فرهنگ، علوم انسانی، فلسفه و در همه زمینه‌های علمی و فرهنگی در چارچوب آن نظری که فردی در جایی گفته و یک عده طرفدار هم پیدا کرده و حالا مترجمی آن را ترجمه کرده یا خود ما آن را یاد گرفته‌ایم؛ یعنی در چارچوب آن فکر به‌عنوان یک شیء مقدّس غیرقابل دست زدن، حرکت کنیم، این آزاداندیشی نیست، بلکه دنباله (کاغذباد) شدن است. ما در مشهد به این بادبادکها، کاغذباد می‌گوییم. خیال می‌کند در هوا پرواز می‌کند، اما دنباله کاغذباد است، نخ آن هم دست یکی دیگر است. این کار آزاداندیشی نیست. محیط آزاداندیشی، محیط خاصی است که باید آن را ایجاد کرد؛ آن هم کار شماهاست. البته به نظر من، گفتگوی آزاد باید از حوزه و دانشگاه شروع شود. (امام خامنه ای ۸ بهمن ماه ۱۳۸۱)

بیانات در دیدار جمعی از اعضای انجمن قلم)

فرق بین دانشگاه های غربی و دانشگاه های اسلامی باید در آن طرحی باشد که اسلام برای دانشگاه ها طرح می کند. دانشگاه های غربی به هر مرتبه ای هم که برسند، طبیعت را ادراک می کنند طبیعت را مهار نمی کنند برای معنویت. اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد. تمام علوم طبیعی به هر مرتبه ای که برسند باز آن چیزی که اسلام می خواهد نیست. اسلام طبیعت را مهار می کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می برد....

فرق مابین اسلام و سایر مکتب ها (نه، مکتب های توحیدی را عرض نمی کنم) بین مکتب های توحیدی که بزرگترینش اسلام است و سایر مکتب ها این است که اسلام در همین طبیعت یک معنای دیگری را می خواهد، در همین طب یک معنای دیگر می خواهد، در همین هندسه یک معنای دیگری را می خواهد، در همین ستاره شناسی یک معنای دیگر می خواهد. کسی که مطالعه کند در قرآن شریف این معنی را می بیند که جمیع علوم طبیعی جنبه معنوی آن در قرآن مطرح است، نه جنبه طبیعی آن. تمام تعلقاتی که در قرآن واقع شده است و امر به تعقل، امر به اینکه محسوس را به عالم تعقل ببرید و عالم تعقل عالمی است که اصالت دارد و این طبیعت یک شبیحی است از عالم، منتها ما تا در طبیعت هستیم این شیخ را، این حظ نازل رابینیم.. اسلام برای برگرداندن تمام محسوسات و تمام عالم به مرتبه توحید است. تعلیمات اسلام، تعلیمات طبیعی نیست، تعلیمات ریاضی نیست، همه را دارد، تعلیمات طب نیست، همه اینها را دارد لکن اینها مهار شده به توحید. برگرداندن همه طبیعت و همه ظل های ظلمانی به آن مقام نورانی که آخر، مقام الوهیت است. بنابراین باید این معنا که علوم (ما از آن هم تمجید می کنیم، تعریف می کنیم، همه علوم طبیعی، همه علوم مادی لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می خواهد، در غرب از آن خبری نیست، اگر هم باشد کم است، یک چیز نازلی است). آن معنائی که از علوم دانشگاه ها ما می خواهیم و آن معنائی که از علوم مدارس قدیمه ما می خواهیم همین معنا نیست که در سطح ظاهر الان هست و متفکرین ما همان سطح

ظاهر را دارند در آن می کنند و بسیار هم ارجمند است کارهایشان، لکن آنکه اسلام میخواهد این نیست، آنکه اسلام می خواهد تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی باشد آنکه از آن اسلام می خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد این است که تمام اینها مهار شود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند. هر علمی که جنبه الوهیت در آن باشد یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در او ببیند، ماده را که می بیند خدا را در او ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در او ببیند. آنکه اسلام برای او آمده است برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الوهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی. و از دانشگاه ها هم این معنی مطلوب است نه اینکه خود طب را، البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد، لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است. تمام اینها باید برگردد به آن جهت الوهیت نباید ما خیال کنیم که اسلام هم مثل، مثلاً اگر علمی در اسلام هم باشد، نظر مثل علمی است که سایر مردم دارند یا سایر رژیم ها دارند. اسلام در همه چیزش اصلش آن مقصد اعلی را خواسته، هیچ نظری به این موجودات طبیعی ندارد، الا اینکه در همان نظر، نظر به آن معنویت دارد و به آن مرتبه عالیه دارد. اگر نظر به طبیعت بکند، به عنوان اینکه طبیعت یک صورتی است از الوهیت، یک موجی است از عالم غیب. اگر نظر به انسان بکند، به عنوان این است که یک موجودی است که از او می شود یک موجود الهی درست کرد. تربیت های اسلام تربیت های الهی است. (امام خمینی (رحمه الله) صحیفه نور جلد ۸ صفحه ۶ الی ۸ بیانات در ۱۳ تیر ۵۸)

مسعود طالبی از پژوهشگران عرصه ی حکمت و فلسفه می نویسد:

تا قرن گذشته، تصور می شد که قوانین تجربی و یا علمی، تنها منعکس کننده و در بر گیرنده واقعیات جاری و حاکم بر طبیعت، و یا روابط پدیده ها را به طور خالص و در کمال بی طرفی تبیین و تشریح می کنند و دیدگاه های متافیزیکی و مبانی اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی شخص دانشمند و یا جامعه عالمان طبیعت شناس، در تئوری های علمی ارائه شده از سوی آنان هیچ گونه دخل و تصرفی ندارند. اما به تدریج این موضع فکری دگرگون و به ضد آن مبدل گشت. با بحث ها و تحقیقات فراوان دریافتند که کلیه عوامل فوق و دهها عامل پیدای و پنهان دیگر در پیدایش یک تئوری تجربی و اثبات و تفسیر آن دخالت دارند که لحاظ نمی شوند. هر گزاره تجربی (از پیدایش تا اثبات) می بایست مراحل مختلفی را طی کند تا به عنوان یک قانون تجربی شناخته شود و آن عبارت است از: مرحله پیدایش و طراحی، مرحله گرد آوری شواهد، مرحله تصمیم و گزینش یک تئوری از میان دهها تئوری رقیب یا انتخاب وجهی از وجوه واقعیات حاکم بر یک پدیده طبیعی، مرحله ایجاد شرایط تحقق آزمون، مرحله اثبات یا ابطال نتیجه آزمون، و نهایتاً مرحله تفسیر و داوری در باره پاسخ و نتیجه آزمون. بسیاری از قضایای متافیزیکی و گزاره های اخلاقی و نیز گزاره های تجربی مفروض و مقبول از پیش، به طور خود آگاه و ناخود آگاه در تمام مراحل یاد شده، و در همه حال و همه جا ناظر و حاکم و همراه دانشمند تجربی بوده، به کار گرفته می شوند و او را به اجبار یاری و پشتیبانی می نمایند. به عنوان نمونه هر فرد آزمایشگر، اصل متافیزیکی علیت را قبول دارد (اگر قبول هم نداشته باشد، باز همان اصل متافیزیکی از نوع منفی آن است) و یا اصل امکان شناخت برای انسان و تطبیق پدیده خارجی با پدیدار ذهنی خود را پذیرفته است. همین طور دهها قضیه دیگر مانند: اصل شرایط یکسانی

عالم طبیعت در حین آزمایش و بعد از آن را و یا گزاره تجربی مثلا نظریه نیروی جاذبه زمین را از قبل بدان معتقد است همین طور فشار هوا و دهها اصل و عوامل دیگر. آنهایی را که جنبه تجربی دارد در نتیجه آزمایش محاسبه و منظور می‌کند و برخی را که جنبه متافیزیکی دارند به ظاهر محسوب نمی‌کند زیرا چون جنبه کمی ندارد و یا بدیهی می‌شمارد. همین طور در مرحله گزینش تئوری، از میان دهها تئوری ممکن و رقیب، تابع سلیقه و علائق شخصی دانشمند است که شامل ضرورت اجتماعی و امکان آزمایش که موجب حذف و یا انتخاب از سوی او می‌شود. همین گونه است در مرحله تفسیر و داوری، تک تک واژه‌های تشکیل دهنده گزاره تجربی جدید به دست آمده از طریق معلومات و ذهنیت فردی و اجتماعی و نیز مفاهیم به دست آمده از قضایای تجربی و غیر تجربی مقبول قبلی معنا و مفهوم می‌یابند، و در مقام تنظیم و تنسيق، مفاهیم داده‌های جدید با مفاهیم داده‌های قدیم به مدد همه عوامل یاد شده همراه با تبادل و توالد جدید به طور خود آگاه به کمک او می‌شتابند، و با یکدیگر تلاقی نموده و عجب می‌شوند و مفهوم ثالثی از آنها متولد می‌شود که گزاره جدید تجربی به دست آمده را تشکیل داده که محصول همه این فعل و انفعالات ذهنی و عینی است. شعار جدایی علم از فلسفه رؤیا و سرایی بیش نبود و علم بدون کمک فلسفه (قضایای متافیزیکی) نامفهوم و ناتوان و عقیم است و هرگز به طور مستقل نمی‌تواند نضج بگیرد و بالطبع دانشمند علوم تجربی، همواره در چالش جبری با آرای فلسفی، باید دست و پنجه نرم کند. هدف از طرح تمامی مباحث مذکور اشاره و تبیین ریشه‌ها و سرچشمه‌های فرهنگی و علل پیدایش بحران فاجعه انگیز در تکنولوژی پیشرفته و علوم تجربی جهان معاصر است. اصلاح و چاره جویی اساسی و صحیح برای مهار و کنترل جهت گیری‌های خطرناک و مصیبت‌بار تکنولوژی مدرن حاکم بر فضای مراکز علمی، صنعتی، تحقیقاتی، نظامی، اقتصادی و ...، تنها از این راه که خواهیم گفت میسر است. دنیای کنونی طعم آسایش و رفاه پیشرفته توأم با معنویت را نچشیده و نیازموده است. در این عرصه است که طبیعت شناس مسلمان با الهام از آموزه‌های دینی خود نسخه شفا بخش جهان آفت زده از تکنولوژی مدرن را در دست داشته و قادر است که همگان را به سوی آن فرا خواند. طبیعت از دیدگاه علوم تجربی نوین انباشته‌ای از مواد بی‌جان، بی‌معنا و فاقد غایت است، کر و کور و خود به خود پدید آمده است، مخلوق نیست، منبع اقتصادی و سرشار از انرژی است که همه بر سر تصرف آن کینه‌توزانه با اسراف و تبذیر به نبرد با یکدیگر پرداخته‌اند. طبیعت، همچون موجودی قربانی و منته شده، بی‌رحمانه تاوان هزینه قدرت طلبی و فزون خواهی کارتل‌ها و تراست‌های بین‌المللی را می‌پردازد. همه دارایی‌های طبیعت غنائمی به یغما رفته است که در حال اتمام و نابودی است. سیل بنیان کن و خانمان برانداز تکنولوژی مدرن، انسان و حیوان و گیاه و فضا و محیط زیست و هر آنچه بر سر راهش قرار گرفته می‌بلعد و به کام مرگ فرو می‌کشد. انسان درمانده امروز، با سلاح تکنولوژی مدرن، بر سر پیکر نیمه جان و محتضر طبیعت ایستاده، و تعزیه خوانی می‌کند و بر حیات و محیط زیست سالم گذشته خود حسرت می‌خورد. در چنبره سیاهی‌ها و تباهی‌ها، طبیعت شناس مسلمان منشور نورانی و رهایی بخش خود را به انسان مأیوس عصر خود ارائه می‌دهد تا سرلوحه راه گشایی باشد برای همه تاریخ علم، آن اصول کار ساز و ناجی بدین قرارند: ۱- طبیعت، کتاب تکوینی، آیت الهی و تجلی‌گاه حکمت باری تعالی است. به قول آن شاعر نامدار: دل هر ذره چو بشکافی *** آفتابیش در میان بینی ۲- طبیعت جزئی از کل نظام هستی است و وابسته به مبدئی الهی و مخلوق او است. به قول شاعر: «جهان را صاحبی

باشد خدا نام» ۳- انسان جانشین خداوند است و طبیعت امانت الهی در دست اوست. ۴- طبیعت خوان نعمت گسترده الهی است و اسراف و تبذیر در آن راه ندارد و جایز نیست. ۵- همه هستی و از جمله طبیعت همراه با انسان تسبیح گوی حقد و با یکدیگر همسو و مهربان و بی‌کینه و عاشق و معشوق خویش. و حرکت (انتقالی و وضعی) و نیروی جاذبه، همان سریان عشق است نزد حکیم اسلامی. به جهان خرم از آنم، که جهان خرم ازوست *** عاشقم بر همه عالم، که همه عالم ازوست ۶- شناخت قوانین طبیعت برای طبیعت شناس الهی درس خدا شناسی و پی بردن به نظم و اسرار خلقت و حکمت صنع الهی است نه برای سطره و استحکام قدرت شیطانی و نه برای اسارت و تسخیر طبیعت. ۷- و بالاخره طبیعت مهبط و محضر ربوبی و محراب عبادت است و سکوی پرش، برای انسان ملکوتی حجاب است و انسان عارف به ما فوق طبیعت و عالم معنی چشم دوخته و عشق می‌ورزد و طبیعت، مهبط و تبعیدگاه و زندان جدّ ما آدم عاصی است و منزلی گذراست، موقت و فانی. حال باید دید که این اصول متبرک برای دانشمند علوم تجربی نوین در چه زمانی دوباره جامه عمل خواهد پوشید و آیا تجربه طلایی و باور نکردنی قرون صدر اسلام دوباره تکرار خواهد شد یا نه! (شرح المنظومه، ج ۴، ص: ۵۱ تا ۵۵)

آیت الله جوادی آملی حفظه الله می فرماید:

علوم تجربی ضعیف ترین علم از نظر معرفت شناسی است اگرچه سومندترین علم همین علم است. اما ضعیف ترین علم از نظر معرفت شناسی همین علوم تجربی است نظیر طب، داروشناسی، دامداری... اینها که یقین در آنها بسیار کم است و با طمانینه کار می کنند. از اینها بالاتر علم ریاضی است. از اینها بالاتر فلسفه و کلام است. از اینها بالاتر عرفان نظری است و آن علمی که سلطان همه ی این علوم است و لا یقاس به احد، می شود وحی انبیاء. اینها در سایه ی وحی انبیاء کاشف حکم خداوند هستند... شما اگر بخواهید این حدیث رفع یا آیه ی ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا را حل کنید، می شود یک کتاب قطور. چطور می شود کتاب قطور؟ وقتی این ما کنا معذبین به دست مرحوم شیخ انصاری رحمه الله یا مرحوم آخوند رحمه الله افتاد استصحاب تعلیقی و تنجیزی و کذا و کذا از آن استنباط می شود و این می شود علوم اسلامی و علم اصول فقه اسلامی. اگر ثم استوی الی السماء و هی دخان (فصلت ۱۱) اگر سپهرشناسان ما و کیهان شناسان ما از این آیه و چند آیه ی دیگر که به مراتب از مسائل اصولی ما قوی تر و غنی تر در قرآن مطرح شده است نظریه پردازی کنند و تجارب خود را ذکر نمایند می توانند بگویند که ثم استوی الی السماء این است. این آیه ای که در سوره ی انبیاء آمده است که اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما (انبیاء ۳۰) .. اگر این ما کنا معذبین را حوزه بحث می شود علم اسلامی اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض را دانشگاه بحث کند نمی شود علم اسلامی؟ یا این که می شود علم اسلامی؟ منتهی حوزه چه چیزی را بحث می کند؟ حوزه این چنین نیست که با قطع رابطه از حواشی بحث کند. حوزه برابر همان عقلی که خدا و اسماء حسنی را ثابت کرده در همان چارچوب بحث می کند و دیگری هم به شرح ایضا. در آن همایشی که مسئول وقت وزارت علوم خواست بگوید ما دانشگاه اسلامی داریم یا نه آنجا این حرفها گفته

شد. آنچه از علوم فعلا در دانشگاه است لاشه ی علوم است. شما می خواهید دانشجوی مسلمان پرورش دهید کار خوبی است اما تا علم را اسلامی نکرده اید و دروس را اسلامی نکنید هرگز دانشگاه اسلامی نخواهد شد. اولاً قرآن کریم جریان باد و باران را بیشتر از جریان استصحاب نقل کرده است. نسیم از کجا پیدا شده.. از کرانه ی کدام دریا به صورت باد در می آید.. این بادها چگونه گیاهان را تلقیح می کند... چه کسی اینها را می فرستد.. ثم ارسلنا الريح لواقع.. ابرها را ما چگونه جمع می کنیم و بعد از تلقیح و باردار کردن فتری الودق یخرج من خلاله اینها را غربال کردن تا قطره قطره ای بریزد نه شلنگی. حال چگونه قطره قطره های می شود و شلنگی نمی شود؟ آن وقت اگر نظریه پردازان روی این بحث کنند نمی شود علم اسلامی؟ تنها ما کنا معذبین می شود علم اسلامی؟ اگر ده ها آیه درباره این است که گیاهان را چنین کرده ایم و یا آنکه زنبور عسل را بررسی کرده که چه کسی فرستاده و به کجا می فرستیم و چگونه عسل تولید و جمع می کند؟ آیا اینها علم اسلامی نمی شود و فقط ما کنا معذبین علم اسلامی می شود؟! منتها در حوزه می گوید قال الله سبحانه و تعالی کذا لیکون کذا و نمی گویند یکنون کذا. اگر این بار هو الاول و الآخر را به این لاشه علم اضافه می کند آنگاه هوایما پرواز می کند. این لاشه بدون بال است، نه هو الاول در ابتدای آن است و نه هو الآخر در انتهای آن و نه علم علم است. چه کسی کرد؟ برای چه کرد؟ این هو الاول را بگو و هو الآخر را بگو و در کتاب درسی چنین بنویسید تا ساختار داخلی معین بشود. یعنی این نظام مند بودن داخلی آیا خودبه خود پدید آمد یا ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی در کار است و یک کسی هست که او را آفریده و خلق کرده است. اگر هو الاول و هو الآخر به این لاشه اضافه شد می شود علم اسلامی. (سخنرانی در همایش حکمت مطهر در بزرگداشت مقام معلم و شهید مطهری رحمه الله اردیبهشت ۸۴)

پیشتر تقدیم شد ولی از آنجا که سخن مهمی است مجدد تقدیم می شود که ایشان با شکایت از نپرداختن حوزه به آیات و روایات می فرماید:

سه چهار حدیث است که آمده در بازار حوزه یکی " لا تنقض" است یکی "رفع ما لا یعلمون" است و مانند آن. آنقدر احادیث عمیق علمی که مربوط به فلسفه و کلام و عرفان هست در این روایات، مخصوصاً در جلد اول اصول کافی، در توحید صدوق، در نهج البلاغه که هنوز خاک می خورد. اگر مرحوم آخوند با آن هوشش وارد مسائل عقلی می شد، جبر و تفویض را که خیلی ها حل کردند این در قدم اول نمی گفت: قلم بدینجا رسید و سر بشکست! این را در مسئله لوح و قلم می شود گفت، در مسئله قضا و قدر می شود گفت، در بداء می شود گفت، علم ازلی می شود گفت، عالم از لا معلوم می شود گفت.... در این جاها حرفی ندارد تا می گوید قلم به اینجا رسید سر بشکست. این برای این است که همین پنج شش حدیث را دید. حداکثر ما خیلی بخواهیم احتیاط کنیم فقط ده درصد روایات، قرآن که هیچ! ده درصد روایات در حوزه آمده است، نود درصد دیگر خاک می خورد. (بیانات حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی حفظه الله، نهم اردیبهشت ۸۹ در جمع اساتید حوزه علمیه)

دکتر گلشنی حفظه الله می فرماید:

علم طبیعی دینی علمی است که در مقام جمع‌بندی‌ها، اصول جهان‌بینی دینی بر آن حاکم است و بر علوم بدون استثنا یک سری اصول متافیزیکی حاکم است. علم تنها یافته‌های تجربی نیست و این یافته‌های تجربی در پرتو بعضی اصول تعبیر می‌شود. کسی مانند «هایزنبرگ» یافته‌های فیزیک اتمی را با حاکمیت شانس در دنیای اتمی تعبیر می‌کند و فردی دیگر هم همان یافته‌های تجربی را براساس اصل علیت، بیست سال پس از هایزنبرگ مطرح می‌کند... علم دینی علمی است که اصول و سرنخ آن متافیزیک دینی و جهان‌بینی دینی است و برای ما که می‌بینیم محیطمان پر از ترجمه و رواج کتاب‌های ضد دینی است نه تنها امکان علم دینی مطرح است بلکه ترویج علم دینی هم یک ضرورت به شمار می‌رود. علم دینی نمی‌گوید تجربه را انجام ندهید و نظریه‌پردازی نکنید، اما می‌گوید همه این کارها را که کردید و خواستید جمع‌بندی کنید، آنجا که دسترسی به تجربه ندارید چه فرضی یا اصلی را انتخاب می‌کنید. اصولی که الآن بر فیزیک، زیست‌شناسی و علم امروز حاکم است با خدا باوری نمی‌خواند، معنی علم دینی این نیست که تجربه کنار رود اما آنجایی که می‌خواهید چهارچوب انتخاب کنید، باید چهارچوبی باشد که با دین سازگار باشد و اخلاق، ارزش‌ها و زیبایی را در خود جای دهد و تمام تکالیف را معین کند. اگر یک عالم برای بعضی چیزها بیاید یک چهارچوب را انتخاب کند و برای دیگر موارد چهارچوب‌های دیگری را انتخاب کند در یافته‌ها و تصمیماتش تعارض حاکم خواهد بود. بنابراین نتیجه می‌گیریم که بر علم یک عده اصول عام حاکم است و این اصول عام می‌تواند قضیه را دچار تزلزل کند، و علم دینی می‌گوید باید حواس را در انتخاب آن اصول عام جمع کرد. (نخستین کرسی مناظره علم طبیعی دینی، امکان یا امتناع از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی و دانشگاه معارف اسلامی در قم بین حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه و استاد مهدی گلشنی ۵ بهمن ۹۶ - رسانپوز)

مطالب ناب استاد گلشنی در نسخه‌های بعدی اضافه شود.

۱۵. رواج بیشتر طبیعیات امروزی در جامعه نسبت به علوم دینی اسلامی

بخواهیم یا نخواهیم با توجه به نظام آموزش و پرورش غربی فرانسوی^{۴۵} موجود در کشور جوانان با علوم طبیعیات امروزی بیشتر از علوم اسلامی و دینی انس دارند و لذا برای تبیین مفاهیم دینی هم لازم است از ظرفیت مانوس بودن اذهان با علوم طبیعی امروزی استفاده کرد:

انتظار و نیاز افراد به نظام مفهومی جدید است. اگر بخواهی برای این افراد حقایق حکمت متعالیه را بگویی، باید با زبان مفهومی امروز گفت و زبان مفهومی امروز هم بند به ریاضیات و فیزیک است و اگر در این قالب بیان شود بهتر فهمیده و همراهی می کند. بنابراین حتی به عنوان یک مبلغ دینی هم موظفم ریاضی و فیزیک بلد باشم چون باید به زبان قوم خودم تبلیغ کنم چون انبیاء به زبان قوم خود تبلیغ می کردند که در اینجا منظور از زبان، فقط زبان عربی یا فارسی نیست بلکه منظور زبان ذهن و اندیشه هم هست. (مصاحبه کیشمشکی)

۱۶. بیان ضرورت تحصیل طبیعیات در حوزه های علمیه توسط فضالای حوزوی

علامه مصباح رحمه الله علوم طبیعی و ریاضی خوانده بودند که در کتاب گفتمان مصباح نوشته رضا صنعتی زاده به آن اشاره شده است ایشان همچنین در کتاب نظام آموزشی حوزه از نگاه عالمان

^{۴۵} در روایات شریفه آمده است: عن الحسين بن علي عليه السلام: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: الملوك حكام على الناس والعلم حاكم عليهم، و حسبك من العلم أن تخشى الله، و حسبك من الجهل أن تعجب بعلمك. و در کتاب غررالحکم نیز چنین آمده است: العلماء حكام على الناس و در نهج البلاغه نیز آمده است: العلم حاکم و المال محکوم علیه و در روایت دیگری آمده است: قوة سلطان الحجة اعظم من قوة سلطان القدرة. و همچنین در روایات داریم: العلم سلطان من وجده صال و من لم يجده صيلوا عليه و همچنین داریم: ما من حركة الا و انت فيه محتاج الى معرفة و همچنین داریم: شر العلماء من جالس الأمراء و خير الأمراء من جالس العلماء. داستان جداسازی مدارس و دانشگاه ها به اسم اسکول و آکادمی در اروپا از توطئه هایی بود که یهود با آن حکومت کلیسا را برانداخت و وقتی علم از کلیسا رفت حاکمیت و اقتدار کلیسا نیز از بین رفت. سالهاست نفوذی ها در ممالک اسلامی و از جمله ایران در حال پیگیری همین مسیر درباره تمدن اسلامی هستند و می خواهند علم را از حوزه های علمیه خارج کنند و تا کنون به اسم دبستان ها تعلیمات ابتدایی و به اسم دانشگاه تعلیمات طبیعی و فنی و پزشکی و ... را از حوزه ها گرفته اند و حتی تعلیم طب و طبیعیات را در حوزه ها ممنوع کرده اند... اخیرا حتی علوم اسلامی نیز در حال کوچ کردن به دانشگاه ها هستند و اگر وحدت حوزه و دانشگاه و بازگشت دبستان و دانشگاه به حوزه های علمیه در آینده ای نزدیک رخ ندهد و این فرزندان به زور جدا شده، به دامان مادر و همگی به دامان مسجد بازنگردند خوف آن است که همان بلا و انزوایی که بر سر کلیسا آمد بر سر تمدن اسلامی و حوزه ها نیز آورده شود. مظفر اقبال در برخی کتبش به خوبی این هجوم را به نظام آموزشی تمدن اسلامی تصویر کرده است و می گوید هدف مستعمرین آن بود که در نظام آموزشی کشورهای مستعمره فقط کارمندان دون پایه و حسابدار و منشی و دفتردار تربیت شود و مدیران سطح پایین از تحصیلکرده های بومی در غرب انتخاب شوند و مدیران سطح بالا هم از خود غربی ها یا نهایتا مهاجرین و اتباع کشور مستعمره در غرب انتخاب شوند.

دینی هم در این باره بیان زیبایی دارند که به زودی همراه دیگر نقل قول های این کتاب در ویرایش های بعدی تقدیم می شود.

علامه طباطبائی با آگاهی از این که انسان قرن بیستم با تمام رشد و توانمندی علمی و صنعتی خویش، توجه و رویکردی نظام مند به پدیده دین پیدا کرده و به پژوهش در ابعاد مختلف دین پرداخته است و متفکران جهان در کنار دین مسکن گزیده و به ژرف کاوی در مسائل دین پرداخته اند و همچون تشنگانی در پی سیراب کردن عطش معنوی خویش، از اقیانوس بی کران دین هستند، با روش ویژه ای به بازسازی معرفت دینی پرداخت و تحولاتی ایجاد کرد. علامه بر این باور بود که گرچه برخی از کاوش ها و تکاپوها جلای انصاف و بی غرضی ندارد، ولی بر دینداران است وظیفه دینی و عقلانی خویش را در روشن ساختن ابعاد و جوانب مختلف دین ایفا کنند و با استفاده از مسلك های نو در تدوین و نگارش مکتب و رساله های علمی جدید و حتی استفاده از روش های پیشرفته مباحث علمی جهان، الگوی نو معرفت و فقهات را طراحی نمایند و به جبران کاستی های معرفت شناسی و هستی شناسی بپردازند. علامه طباطبائی بعد از آگاهی از کتاب انسان و جست و جوی روان اثر یونگ، خواستار ترجمه آن می شود و می گوید: «باید جهان را شناخت. ما نمی توانیم خود را در برج های عاجمان محصور و منزوی کنیم». (مرزبان وحی و خرد، یادنامه مرحوم علامه طباطبائی، ص ۶۸۹ و ۶۹۰)

ایشان برای طبیعیات و ریاضیات قدیم و جدید وقت معتناهی صرف فرموده بودند:

یکی از ابعاد مخفی و پنهانی استاد، بعد ریاضی و فلکی او بود. او به خوبی از ریاضیات عالی آگاهی داشت و در حوزه علمیه رساله «اکر» و شرح «جعینی» و «تشریح الافلاک» تدریس می کرد و از هیأت جدید، هیئت «فاندیک» و دیگر کتابهایی را که در این زمینه نوشته شده بود بدقت خوانده و از سیر آن در جهان آگاهی داشت. وی درباره تحصیل علوم ریاضی چنین می گفت: مرحوم حکیم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا سازد و به ذوق فلسفی من تقویت بخشد، امر فرمود به تعلیم ریاضیات بپردازم و در امتثال امر معظم له به درس مرحوم سید ابو القاسم خوانساری که ریاضیدان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی، یک دوره هندسه مسطحه و فضائی و جبر استدلالی از معظم له فراگرفتم. (دومین یادنامه علامه طباطبائی، ص: ۲۹۸ و ۲۹۹)

یکی از شراح نهاییه نیز درباره ایشان می نویسد:

مرحوم استاد، ریاضیات و جبر و مقابله را نزد سید ابو القاسم خوانساری فرا گرفته بود و ایشان در هیأت قدیم و جدید مسلط بود و «شرح جعینی» را تدریس می کرد و در ضلع غربی حوض مدرسه حجتیه شاخص برای تعیین قبله و تشخیص خط نصف النهار نصب کرده بود. (شرح نهایة الحکمة (حقانی)، مقدمه ج ۱، ص: ۶)

در بخش شخصیت شناسی نرم افزار جامع الاحادیث نور درباره آیت الله بروجردی رحمه الله آمده است:

او حافظ بسیاری از احادیث در ابواب مختلف فقه، متخصص در علم رجال، ادیب، شاعر و متخصص در فلسفه و هیئت و ریاضیات بود.

استاد مهدی محقق درباره علامه شعرانی رحمه الله می نویسد:

مرحوم شعرانی، علاوه بر تدریس فلسفه و کلام از کتابهای شرح منظومه حاج مآلهادی سبزواری و شرح تجرید الاعتقاد علامه حلّی، درسهایی را که دیگران توانایی آن را نداشتند مانند: خلاصة الحساب و تشریح الافلاک شیخ بهایی و شرح بیست باب ملامظفر و شرح قانونچه جعیمینی را تدریس می نمود... شعرانی هر چند که با آموختن علوم ریاضی و نجوم و طب و فراگرفتن زبان فرانسه و زبان عبری خود را مطابق آرمانش ساخته بود، ولی او در این میدان يك تنه و يكتا بود. اگر ریاست حوزه های علمیّه کشور ما در دست کسانی همچون شعرانی می افتاد که جامع الأطراف بودند و جای خود را در چرخه زمان درک می کردند، شاید این کاستیهای موجود برطرف می گردید و موقعیت ما در جریان علمی جهانی، نوعی دیگر بود. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۴ و ۶، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

قوامی واعظ دیگر شاگرد علامه شعرانی رحمه الله می نویسد:

یکی از علمای شیعه که خود در رشته های مختلفه علمی حوزه درس دارد و دارای دقت نظر است، حضرت آیه الله شعرانی را خواجه نصیر عصر معرفی می کرد و می گفت هیئت فلاماریون را از فرانسه به فارسی ترجمه کردند و برای جمعی در مدرسه عالی سپهسالار که یکی از آنها خودم بودم، درس می گفتند. و این دانشمند، اضافه می کند که در زمان مرحوم مدرّس - اعلی الله مقامه - ایشان (که استاد علامه شعرانی بودند) دستور داد آیه الله شعرانی در مدرسه عالی سپهسالار ریاضی تدریس بفرمایند (همان ص ۲۲)

اکبر ثبوت از دیگر شاگردان ایشان می نویسد:

استاد شعرانی، انواع و اقسام علوم و معارف قدیم و جدید و اسلامی و اروپایی را فراگرفت و در غالب آنها تبحر داشت: فقه و اصول، حدیث و رجال، تفسیر و تجوید، کلام، ادبیات فارسی و عربی، ریاضیات و هیئت قدیم و جدید، فلسفه اسلامی و اروپایی، موسیقی نظری و طب و طبیعیات اسلامی. زبان ترکی و زبان فرانسه را هم به خوبی زبان عربی می دانست و از لاروس (دائرة المعارف فرانسه) و قاموس الاعلام (دائرة المعارف ترکی) به سادگی ترجمه می کرد. انگلیسی را هم - هر چند نه به خوبی فرانسه - می دانست. زبان عبری و معارف یهود را از يك عالم یهودی فرا گرفته بود و همین امر - به تصریح خود او - حتی در فهم پاره ای از احادیث و تصحیح پاره ای از خطاها به وی کمک می کرد. (همان ص ۸۷)

میرزا علی آقا شاهچراغی از دیگر شاگردان ایشان چنین نقل می کند:

مرحوم شیخ محمدحسین فاضل تونی استاد دانشکده ادبیات، با آقای شعرانی قرار گذاشت تا در روز و ساعت معینی، با هم به دفتر دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس وقت یا سابق دانشگاه تهران یا دانشکده ادبیات (یا هر دو؟) که فارغ‌التحصیل سوربن فرانسه بود بروند تا ترتیب تدریس ایشان در دانشکده ادبیات داده شود. وقتی رفتند، آقا سیدمحمدکاظم عصار نیز که استاد آن دانشکده بود، حضور داشت. دکتر سیاسی به عصار و فاضل تونی گفت: شما از آقا سؤال می‌کنید یا من بیرسم؟ آقای عصار گفت: برای ما جای سؤال نیست. دکتر سیاسی از آقای شعرانی درباره تحصیلش پرسید و او گفت که عربی و فرانسه و ترکی و عبری و ادبیات و ریاضیات و علوم دینی و فلسفه می‌داند. دکتر سیاسی از کنار دستش کتاب گفتار دکارت را که به فرانسه بود، برداشت و باز کرد و یک قسمت از آن را به آقای شعرانی نشان داد و گفت: بخوانید و توضیح دهید. آقای شعرانی نگاهی نه خیلی عمیق به صفحه کتاب انداخت و آن را به دکتر سیاسی پس داد و از حفظ شروع کرد به توضیح مطلبی که در کتاب بود. آن هم به زبان فرانسه. یکی از براهین دکارت بر اثبات باری تعالی بود، نه با استدلال به مخلوقات بلکه از راه نظر در اصل وجود و تلازم آن با ذات واجب - همچون تلازم دو قائمه بودن مجموع زوایای مثلث با مثلث؛ و تلازم یک فاصله بودن همه نقاط از مرکز با کره. آقای شعرانی پس از توضیح استدلال دکارت در این باب، افزود که قبل از دکارت، حکمای ایلون از قدمای یونان، و پس از ایشان سنت آنسلم در سده یازدهم میلادی، و پس از دکارت، لایبنیتس فیلسوف آلمانی و بوسوئه حکیم متأله فرانسوی و اسپینوزا فیلسوف وحدت وجودی هلندی، این برهان را که در نزد اروپاییان به برهان وجودی یا کونی موسوم است، هر یک با عباراتی تقریر کرده‌اند. آقای شعرانی در باب هر یک از تقریرها و تفاوت آنها با یکدیگر نیز توضیحات کافی داد - ایضا به زبان فرانسه. دکتر سیاسی پرسید: در باب ایرادتی هم که به این برهان گرفته‌اند، توضیحاتی دارید؟ آقای شعرانی گفت: بلی! در میان حکمای عقل‌گرای اروپا، کانت آلمانی در نقد این برهان سنگ تمام گذاشته. سپس آنچه را کانت و دیگران در این باب گفته بودند بیان کرد. دکتر سیاسی پرسید: شما می‌توانید در میان اثبات دکارت و نفی کانت، همان نقشی را که قطب‌الدین رازی میان امام فخر و خواجه نصیر داشت ایفا کنید و مابین کسانی که این برهان را عرضه و تأیید کرده‌اند، با کسانی که آن را تخطئه کرده‌اند دآوری کنید؟ آقای شعرانی گفت: حقیقت آن‌که به این برهان، به صورتی که آنسلم و دکارت و اخلاف آن دو تقریر کرده‌اند، اشکالاتی که کانت و دیگران به آن می‌گیرند وارد است. ولی همین برهان را صدرالمতألهین به صورتی ارائه کرده که آن ایرادات به آن وارد نیست. زیرا این برهان که در اسفار صدرای نام برهان صدیقین عرضه شده، در نزد صدرالمتألهین مبتنی بر یک اصل مهم و استوار فلسفی است که اصالت وجود باشد؛ ولی اروپاییان چون این برهان را مبتنی بر این اصل نکرده‌اند، آن را به صورت صحیح و در خور قبول عرضه ننموده‌اند. سپس آقای شعرانی آنچه را صدرالمتألهین و قیصری شارح فصوص در توضیح این برهان گفته بودند، ذکر کرد. دکتر سیاسی با شنیدن این توضیحات، کتاب دیگری را که نیز به زبان فرانسه و موسوم به تحول خلاق و از تصانیف هانری برگسون فرانسوی بود باز کرد و از آقای شعرانی خواست بخشی از آن را که مربوط به قوه نشاط حیاتی و اختلاف نظر برگسون با داروین در باب چگونگی ظهور انواع بود بخواند و توضیح دهد. پس از انجام این کار توسط آقای شعرانی، دکتر سیاسی با تحسین خطاب به ایشان گفت: ما می‌خواستیم شما کار تدریس فلسفه اسلامی را برعهده گیرید، ولی تسلط شما بر فلسفه اروپایی کمتر از تسلطی که بر فلسفه اسلامی دارید نیست و ما

امیدواریم که دانشجویان و حتی استادان ما، در هر دو قسمت، از شما کمال استفاده را ببرند. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۱۴۸ تا ۱۵۰، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.).

اکبر ثبوت می نویسد:

استاد شعرانی گویا اولین فردی بود که علامه علی اکبر دهخدا برای تألیف و تنظیم دائرةالمعارف عظیم لغت نامه به همکاری اختیار کرد. به روایت مرحوم حاج میرزا علی آقا شاهچراغی شاگرد استاد، در حوالی سال ۱۳۱۷ ه.ش. یکبار در کتابفروشی دانش که کتاب استاد را چاپ کرده بود، دهخدا ایشان را دید. صاحب کتابفروشی آقای ایران پرست، ایشان را به دهخدا معرفی کرد و کتاب استاد را به او نشان داد. دهخدا پس از تورق کتاب، از ایشان دعوت کرد که برای همکاری با او به دیدارش بروند. پس یک روز رفتند و نسخه‌ای از کتاب خودشان - در تطبیق مصطلحات و مبانی فلسفه اسلامی و اروپایی - و نسخه‌ای از ترجمه فرمان امیرمؤمنان به مالک اشتر به قلم جدّ مادری‌شان را که قبلاً گواهی ملک الشعرای بهار را در اهمیت آن نقل کردم، به عنوان هدیه به مرحوم دهخدا تقدیم داشتند. دهخدا از تحصیلات و استادان ایشان پرسید و ایشان پاسخ دادند که عربی و فرانسه و ترکی و عبری و ادبیات و ریاضیات و فلسفه و علوم دینی می‌دانند و از میان استادانشان از دکتر اعلم‌الدوله ثقفی و حبیب‌الله ذوالنون و سیدحسن مدرس نام بردند. از این که در آن روزگار وحشت (در عصر رضاخان) که کسی جرأت نمی‌کرد اسمی از مدرس ببرد، شعرانی با افتخار خود را شاگرد او معرفی کرد، دهخدا شگفت زده شد و شجاعت و آزادگی و دانایی مدرس را تحسین کرد و بعد گفت: ما بیش از هر تخصصی، نیاز به کسی داریم که مطالبی را از متون عربی تاریخ و تراجم و جغرافیا و رجال و فلسفه به فارسی سلیس ترجمه کند. شعرانی گفت این کار با من. دهخدا از روی میز کتاب و قیفات‌الاعیان ابن‌خلکان را برداشت و به ایشان داد و گفت باز کنید و هر صفحه‌ای آمد بخوانید و معنی کنید. ایشان کتاب را باز کردند. اول صفحه، اواسط قصیده عینیة ابن‌سینا بود. پس کتاب را به دست دهخدا دادند و خود از حفظ شروع به خواندن قصیده کردند: «هبطت الیک من المحل الارتفاع...» هر بیت را که می‌خواندند، دقایق ادبی و حکمی آن را توضیح می‌دادند تا رسیدند به این بیت «حتی اذا اتصلت بهاء هبوطها...» در هنگام توضیح این بیت، دهخدا اشکالی گرفت که آقای شعرانی پاسخی دادند و او قانع نشد و گفت وگو ادامه پیدا کرد تا بالاخره دهخدا مجاب شد و به شوخی یا جدی گفت: اینها را خودم می‌دانستم، می‌خواستم شما را امتحان کنم. بعد قرار همکاری گذاشته شد. از جمله مقالاتی که استاد شعرانی به تصریح خود برای لغت‌نامه نوشت مقاله ابوریحان بیرونی است که شیوه انشای استاد در آن آشکار و مشتمل بر ۸۰ ستون بزرگ است و گمان می‌کنم مفضلترین و پُر مطلبترین مقالات لغت‌نامه باشد و در ضمن آن، ترجمه کلام بیرونی در باب اسطرلاب زورقی (ساخته ابوسعید سجزی) و لزوم ساکن‌انگاری زمین در اعمال رصدی و هیوی - حتی با قبول حرکت آن - آمده است. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۹۹ و ۱۰۰، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.).

علامه شعرانی رحمه الله درباره مرحوم صدرالمتألهین می فرماید:

وجود صدرالمتألهین - قدس سره - در این اعصار لطفی از جانب خداوند بود. زیرا در همان عصری که صنایع مادی روبه پیشرفت داشت، و توجه مردم - هرچه بیشتر - به جانب طبیعت جلب شد؛ و اقوال الهیین و متدینین سخیف به نظر آمد، خداوند این مرد بزرگ را مقارن همان عصر بیافرید؛ و به او الهام فرمود تا قواعد الهیات را با استدلال و بحث و فصاحت بی نظیر و تتبع در اخبار مستحکم سازد. و قلوب جماعتی را چنان شیفته او کرد که بی هیچ طمعی به منافع دنیوی، چشم از همه بهره‌های مادی پوشیده، برای خشنودی حق، عمر خود را وقف شرح و نشر اقوال او نمایند - گوارا باد او و ایشان را این نعمت، و خداوند همه‌شان را از جانب اسلام و امت اسلام پاداش نیکو دهد. و چنان شد که امروز اکثر خردمندان قوم تابع اویند یا با اعتماد به مبانی مکتب او آیین حق را پذیرفته‌اند. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۱۲۸، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

علامه حسن زاده حفظه الله می نویسد:

سه تن از استادان من که هر يك از ستارگان قدر اول آسمان علوم و معارف بوده‌اند آیات عظام: حاج میرزا ابو الحسن شعرانی، حاج میرزا احمد آشتیانی، حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای رضوان الله علیهم قانون طب بوعلی را تدریس می‌فرمودند و جناب آقای آشتیانی در آن تبحری شگفت داشت. و می‌فرمود که قدماء میمون را می‌شکافتند و با تشریح آن از کالبد انسان خبر می‌دادند. نگارنده چند سال طب را در محضر اعلای استاد علامه ذوالفنون شعرانی به همان شیوه کلاسیکی پیشینیان - که نخست قانونچه محمد بن محمود جعینی و پس از آن شرح اسباب معروف به شرح نفیس و سپس يك دوره کامل تشریح، و بعد از آن قانون شیخ و در عرض آن کتب طبّی دیگر متعارف بود و تدریس می‌شد - تلمذ کرده است و صحف و رسائل عدیده در طبّ و تشریح و معاجم طبّی از مخطوط و مطبوع به تازی و پارسی و فرانسوی با توفیقات الهی تحصیل کرده است. استاد در آغاز نخستین جلسه درس قانون چه فرموده است: آقا در حوزه‌های علمی ما کتب طبّ مانند دیگر رشته‌های علوم تدریس می‌شد، و علمای ما در علم شریف طب نیز دست داشته‌اند. يك عالم دینی در فهم بسیاری از اخبار و حل و درك کثیری از مسائل فقهی از قبیل حدود و دیات به طب و تشریح آن نیازمند است، آنگاه انگشت شهادتش را در زیر جانب راست فكّ اسفلش نهاد و به مطابقت گفت: آخوند باید به تشریح آشنا باشد که لااقل بدانند مثلاً کلیه او در اینجا آویزان نیست. از خاطرات خوشی که در جلسه‌های درس تشریح در محضر انورش داشته‌ایم جلوه‌گرهای خاص کریمه؛ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، در مرئی و منظر ما بوده است، چنان‌که خود جناب شیخ رئیس در پایان تشریح عضل رأس به ذکر همین کریمه تبرک جسته است و به قلم آورده است که فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. از این لذات معنوی در درسهای هیئت و علم فلک نیز در پیشگاه جان فزا و دلگشایش بهره‌مند بوده‌ایم. گوینده این عبارت کوتاه بسیار بلند گفته است که: من لم يعرف علم الهيئة و التشریح فهو عنین فی معرفة الله. علیقلی میرزا در فلک السعادة

آن را به صورت خبر نقل کرده است که در خبر وارد است: من لم يعرف علم الهيئة ... ولی ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که این عبارت از منشآت خواجه طوسی است. (ده رساله فارسی، ص: ۳۷۶ و ۳۷۷)

امام خمینی رحمه الله نیز به دنبال یادگیری همه علوم از جمله رمل و جفر و کیمیا بود که بیشتر داستان آن تقدیم شد.

مرحوم ملاصدرا و تشویق به یادگیری همه علوم نیز پیشتر گذشت.

سید بن طاووس و شهید ثانی و خواجه نصیر و علامه حلی رحمهم الله و بسیاری بزرگان دیگر نیز ذوالفنون بودند و در نسخه های بعدی ان شاء الله شرح توانمندی ها و آثار طبیعیاتی و ریاضیاتی آنان اضافه خواهد شد.

علامه وحید بهبهانی رحمه الله گرچه استفاده از روش های غیر فقهاتی را در فقه مخرب می داند ولی با بیان طبیعیات به عنوان مکمل اجتهاد درباره شرایط مجتهد می نویسد:

السابع من رايط الاجتهاد: أن لا يكون مدة عمره متوَعِّلاً في الكلام، أو الرياضي، أو النحو، أو غير ذلك مما هو طريقة غير طريقة الفقه، ثم يشرع بعد ذلك في الفقه، فإنه يخرب الفقه بسبب أنس ذهنه بغير طريقته، و ألف فهمه بطريقة الكلام و أمثاله، كما شاهدنا كثيرا من الماهرين في العلوم من أصحاب الأذهان الدقيقة السليمة أنهم خربوا الفقه من الجهة التي ذكرناها. الثامن: أن لا يأنس بالتوجيه و التأويل في الآية و الحديث إلى حد يصير المعاني المؤولة من جملة المحتملة المساوية للظاهر المانعة عن الاطمئنان به، كما شاهدنا من بعض، و لا يعود نفسه بتكثير الاحتمالات في التوجيه، فإنه أيضا ربما يفسد الذهن. التاسع: أن لا يكون جريئا غاية الجراءة في الفتوى، كبعض الأطباء الذين هم في غاية الجراءة، فإنهم يقتلون كثيرا بخلاف المحتاطين منهم. العاشر: أن لا يكون مفرطا في الاحتياط، فإنه أيضا ربما يخرب الفقه، كما شاهدنا كثيرا ممن أفرط في الاحتياط، بل كل من أفرط فيه لم نر له فقها، لا في مقام العمل لنفسه، و لا في مقام الفتوى لغيره. و اعلم أيضا أن علم المعاني و البيان و البديع، و الحساب، و الهيئة، و الهندسة و الطب من مكملات الاجتهاد. (الفوائد الحائرة، ص: ۳۴۰ و ۳۴۱)

۱۷. عنایت اهل بیت علیهم السلام به علوم طبیعیات

کتاب زیادی که از احادیث طبیعیاتی وجود دارد:

ده باب از بحار

گفتمان فضایی اهل بیت علیهم السلام

شگفتیهای آفرینش در کلام اهل بیت علیهم السلام و ...

که در نسخه های بعدی ان شاء الله فهرستی از این کتب تقدیم می گردد.

ائمه هدی علیهم السلام در بسیاری از موارد از استدلال های طبیعیاتی و فیزیکی بهره می بردند. به عنوان مثال:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْقَصَائِبِ فَتَهَاظَهُمْ عَنْ بَيْعِ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الشَّاةِ نَهَاظَهُمْ عَنْ بَيْعِ الدَّمِّ وَالْعُدَدِ وَآذَانِ الْفُوَادِ وَالطَّحَالِ وَالتُّخَاجِ وَالْحُصَى وَالْقَضِيبِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْقَصَائِبِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الْكَيْدُ وَالطَّحَالُ إِلَّا سَوَاءٌ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ يَا لَكُفِّ ائْتِنِي بِتَوْرَيْنِ مِنْ مَاءٍ أَنْبَتَكَ بِخِلَافٍ مَا بَيْنَهُمَا فَأْتِي بِكَيْدٍ وَطِحَالٍ وَتَوْرَيْنِ مِنْ مَاءٍ فَقَالَ شَقَّ الْكَيْدُ مِنْ وَسْطِهِ وَالطَّحَالُ مِنْ وَسْطِهِ ثُمَّ أَمَرَ فَمَرَسَا بِالْمَاءِ جَمِيعاً فَأَبْيَضَتِ الْكَيْدُ وَ لَمْ يَنْقُضْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَمْ يَبْيَضِ الطَّحَالُ وَ حَرَجَ مَا فِيهِ كُلُّهُ وَ صَارَ دَمًا كُلُّهُ وَ بَقِيَ جِلْدٌ وَ عُرُوقٌ فَقَالَ لَهُ هَذَا خِلَافٌ مَا بَيْنَهُمَا هَذَا لَحْمٌ وَ هَذَا دَمٌ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٦، ص: ٢٥٣)

در روایت دیگری آمده است:

عَنْ عِمْرَانَ عَنْ أُيُوبَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ بُرْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَعْرِ الْخَنْزِيرِ يُعْمَلُ بِهِ فَقَالَ خُذْ مِنْهُ فَأَغْسِلْهُ بِالْمَاءِ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثُ الْمَاءِ وَ يَبْقَى ثُلَاثَةٌ ثُمَّ اجْعَلْهُ فِي فَحَّارَةٍ جَدِيدَةٍ لَيْلَةً بَارِدَةً فَإِنْ جَمَدَ فَلَا تَعْمَلْ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَجْمُدْ لَيْسَ عَلَيْهِ دَسَمٌ فَأَعْمَلْ بِهِ وَ اغْسِلْ يَدَكَ إِذَا مَسِسْتَهُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ قُلْتُ وَ وُضُوءٍ قَالَ لَا اغْسِلْ يَدَكَ كَمَا تَمَسُّ الْكَلْبَ. (تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ٦، ص: ٣٨٢ و ٣٨٣)

یا مثلاً در حدیث ام جابر آمده است: (کل اذن و لود کل صموخ بیوض) که امروز یک اصل اساسی زیست شناسی شده است. (آسیب شناسی حوزه مرتضی رضوی ص ١٠٠ تا ١١٥)

یا مثلاً روش طبیعیاتی شناسایی گوشت ذبح شده از گوشت ذبح نشده به کمک انقباض و انبساط در حین کباب شدن که در مکاسب شیخ انصاری رحمه الله آمده است.

مثالهای بسیاری از راهکارهای فیزیکی و ریاضیاتی ائمه علیهم السلام در حل مسائل ذکر شده است که بر متتبع پوشیده نیست. تا آنجا که حجت الاسلام مرتضی رضوی در کتاب آسیب شناسی حوزه ص ١١٥ بعد از نقل یکی از قضاوتهای حضرت امیر علیه السلام^{٤٦} می نویسد:

^{٤٦} أَنْ رَجُلَيْنِ تَعَدَّيَا فِي سَفَرٍ وَ مَعَ أَحَدِهِمَا حَمْسَةٌ أَرْغَفَةٍ وَ مَعَ الْآخَرِ ثَلَاثَةٌ وَ وَ أَكَلَهُمَا ثَالِثٌ فَأَعْطَاهُمَا ثَمَانِيَةَ دَرَاهِمٍ عَوْضًا فَاخْتَصَمَا وَ ارْتَفَعَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ فِيهِ دَنَاءَةٌ وَ الْحُضُومَةُ فِيهِ غَيْرُ جَمِيلَةٍ وَ الصُّلْحُ أَحْسَنُ فَأَبَى صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ إِلَّا مَرَّ الْقَضَاءُ فَقَالَ ع إِذَا كُنْتَ لَا تَرْضَى إِلَّا بِمَرِّ الْقَضَاءِ فَإِنَّ لَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَمَانِيَةٍ وَ لِصَاحِبِكَ سَبْعَةً أَلَيْسَ كَانَ لَكَ ثَلَاثَةٌ أَرْغَفَةٍ وَ لِصَاحِبِكَ حَمْسَةٌ

ژاپنی ها این ماجرا را سرقت کرده و در انیمیشن ایکویسان فیلم کرده اند ولی فیلم سازان ما هنوز هم اکثرشان به دنبال کمونیسم جنسی غرب هستند.

در کتاب مذاکرات علامه طباطبایی با هانری کوربن آمده است:

و ممّا يذكره البستاني في هذا الخصوص في ترجمته للامام (عليه السلام) أنّ للامام بحوثاً في الكيمياء، وأنّ تلميذه جابر بن حيان ألف كتاباً يبلغ ألف صفحة تضمن رسائل الامام جعفر الصادق في هذا المجال؛ هذه الرسائل التي بلغت (٥٠٠) رسالة. يضيف البستاني: كلّما ذكر جابر: «قال سيدي»، أو «سمعت سيدي» فأنّه يقصد الامام جعفر الصادق (عليه السلام) (دائرة المعارف، البستاني، ج ٦، ٤٨٧). اما جرجي زيدان فقد ذكر في مجلة الهلال (السنة العاشرة، العدد الثامن) أنّ من غرائب الامور ان يهتم الأجانب بترجمة جابر بن حيان، و يفوقوا العرب بالاهتمام به. فقد أطنب أولئك في بحث أحواله و كتبه، و اعترفوا أنّه أول مخترع للكيمياء القديمة و الجديدة، و ان كتبه موجودة في المكتبات الاوربية (مطرح الأنظار، الفيلسوف التبريزي، ج ١، ص ٣٠٠-٣٠٥). و يمكن لم يروم المزيد من التوضيح ان يعود الى كتاب (الامام الصادق ملهم الكيمياء) للدكتور محمّد يحيى الهاشمي، و كتاب (حياة الامام جعفر بن محمّد) لعبدالعزیز سيدالأهل. نستفيد من هذه المقدمات الوجيزة أنّ الامام السادس (الصادق عليه السلام) هو أول من بادر لتعليم طلابه و أصحابه وفق استعداداتهم العلمية، و دفع كلّ واحد منهم بالاتجاه الذي يتناسب مع ميوله، بحيث تميّز كلّ واحد منهم بالاختصاص بقرّ بعينه، ممّا أدى الى ان تتخرّج من مدرسته ثلّة ممتازة رفدت دنيا العلم بفتون الاختصاص. (الشيعة نص الحوار مع المستشرق كوربان، ص: ٤٩٥)

علامه شعرانی رحمه الله می نویسد:

اول کسی که کتابی در منطق ترجمه کرد، عبدالله بن مقفع بود، به گفته اخبارالحکما قسمتی از منطق ارسطو را تعریب نمود، و دیگر محمد بن ابراهیم فزاری بود که اول کتاب در فلکیات تألیف و ترجمه نمود، و دیگر نوبخت معروف که بسیار علم نجوم را ترویج کرد. و در این وقت مرد عجیبی نیز نبوغ کرد و او ابوموسی جابر بن حیان صوفی است و این مرد مؤسس علم شیمی است در اسلام، و در بین اروپاییان به نام Gebere معروف است. ابن خلکان وی را در ضمن نام حضرت امام جعفر صادق (ع) ذکر کرده و گوید: «و کان تلميذه ابوموسی جابر بن حیان الصوفی الطرسوسی قد ألف كتاباً قد يشتمل على ألف ورقة يتضمّن رسائل جعفر الصادق و هي خمسمائة رسالة»، و در کتاب تاریخ دزبری به فرانسه او را نام برده بعد از این که می گوید: کتاب او قدیمترین کتاب شیمی است که در تاریخ بشر به دست ما رسیده، و تفصیل دیگری می نویسد. کتاب جابر هم هنوز مقام مهمی را در طریقه جدید علم شیمی حائز است و در سنه ١٦٨٢ در شهر دانتزیک ترجمه لاتینی آن را که از روی نسخه واتیکان برداشته شده، طبع

قَالَ بَلَى قَالَ فَهَذِهِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ ثُلُثًا أَكَلْتُ مِنْهُ ثَمَانِيَةً وَ لِلصَّيْفِ ثَمَانِيَةً فَلَمَّا أَغْطَاكُمَا الثَّمَانِيَةَ الدَّرَاهِمَ كَانَ لِصَاحِبِكَ سَبْعَةٌ وَ لَكَ وَاحِدَةٌ.

(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٢، ص: ٥٢)

کرده‌اند. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی،

صفحه: ۲۰۰، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

ائمه در نجوم و مکانیک و ریاضی و علوم طبیعی هم تقدم داشته اند. اگر شخص یا نهاد دارای مرجعیت علمی، در یکی از علوم، وابسته به دیگران باشد مرجعیتش خدشه دار و ناپایدار می شود و لذا به همین دلیل بوده است که در قدیم می گفتند مجتهد باید در همه ی مقدمات هم مجتهد باشد تا مجرای برای نفوذ نا اهلان و یا اشتباهات علمی دیگران در دانش او وجود نداشته باشد. اگر حوزه بخواهد ورثه الانبیاء باشد لازم است همچون آن بزرگواران در همه ی علوم مقدم باشد. درباره ی تقدم امام علی در نجوم و ریاضی و مکانیک و مهندسی و ... (رجوع شود به امام شناسی علامه طهرانی و مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب ذیل تقدم حضرت امیر در هندسه و علوم طبیعیاتی (...)

در توحید مفضل نیز در ۲۴۸۹۴ کلمه بسیاری از اصول و قواعد و ریشه های علمی فرمولهای طبیعیات قرار داده شده است. به نظر می رسد بعد از حدیث عمران صابی یکی از احادیث کاربردی برای طبیعیات روایی و کاربردی همین حدیث توحید مفضل باشد که می تواند محور خوبی برای طبیعیات اسلامی باشد. البته در یک کار جامع لازم است همه ی آیات و روایات مرتبط جمع آوری و دسته بندی شوند ولی منظور از محوریت توحید مفضل برای شروع اولیه بود زیرا هر علمی ابتدا از یک تبویب و آوردن چند مسئله و موضوع شروع می شود. روش اجتهاد اسلامی نیز در مقدمه ی تفسیر تسنیم و مقدمه کتاب فقه تربیت آیت الله اعرافی توضیح داده شده است که در نسخه های بعدی اضافه می شود ان شاء الله.

در مقاله لزوم احیای جهادی تراث تمدن اسلامی که در سایت طلبگی تا اجتهاد منتشر شده است به نقش اهل بیت علیهم السلام در پایه ریزی بیت الحکمه توسط ایرانیان اشاره شده است و همین بس که نوبختی ها و جابر و بنوموسی که محور ایجاد بیت الحکمه بودند بسیاری شان از شاگردان و ارادتمندان ائمه بوده اند و حتی برای ادامه ی اشتغال به علم نجوم که شغل آباء و اجدادیشان بوده است از حضرات معصومین استفتاء می نمودند:

...كُنَّا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ وُلْدٌ نُوْبِحَتِ الْمُنْجَمُ وَ قَدْ كُنَّا كُنْتَنَا إِلَيْكَ هَلْ يَجْلُ النَّظْرُ فِي عِلْمِ التُّجُومِ فَكُنْتَبْتَ نَعْمَ وَ الْمُنْجَمُونَ يَحْتَلِفُونَ فِي صِفَةِ الْفَلَكَ... (بحار الانوار علامه مجلسی و فرج المهموم سید ابن طاووس رحمهما الله)

۱۸: ضرورت طبیعیات برای موضوع شناسی مباحث فقهی

آیت الله العظمی صافی دام ظلّه می فرماید:

نود درصد مشکلات و مسایلی که در فقه بدان برخورد می کنیم، به خاطر موضوع شناسی قضیه است.^{۴۷}

آیت الله اعرافی حفظه الله می فرمایند:

تحول اجتهاد در گذر تاریخ از کانالها و مجاری عبور کرده و خواهد کرد که مهمترین آن تحول در موضوعات و پیدایش موضوعات نوپدید است. روش‌های فقه‌ای و عناصر دیگری در تحول و فقه و اجتهاد داریم که یکی مهمترین این راهکارها تحول موضوعی است؛ پس موضوع یابی و موضوع شناسی راز اصلی رشد و تحول فقه است. به گمان من حداقل ۲۰ کتاب فقهی متناسب با دنیای جدید امروز نیاز داریم و این از کانال موضوع عبور می‌کند؛ سطح موضوعات را روی جایی که حجم بالا پیدا می‌کند و بر محور موضع جدیدی می‌چرخد و ظرفیت تولید یک کتاب فقهی پیدا می‌کند قراردهیم. نکته دیگر آن است که در بحث‌های مرتبط به مبانی گره‌هایی چون عرف وجود دارد که البته فقهای ما کار بسیاری روی این موضوعات انجام داده اند که در این موضوعات باید به اجماع نسبی برسیم. موضوع شناسی روح تمام فعالیت‌های فقهی است که این کار باید به شکل صفی و ستادی انجام شود؛ یعنی همه باید خود را به جریان موضوع شناسی متصل کنند؛ در واقع شما (موضوع شناسان فقهی) نباید خود را در عرض کسی تعریف کنید، بلکه کار شما خدمت همه ابواب است. برای اینکه موضوع شناسی مثل روح درکالبد فقه بگنجد، باید برنامه دقیق داشته باشیم؛ امروزه ۶۰۰ درس خارج فقه و اصول در حوزه برگزار می‌شود که بیش از ۴۰۰ کلاس آن مرتبط با فقه است که در این زمینه نیز ۳۰۰ استاد فعالیت دارند. هیچکدام از این اساتید و علوم از کار شما مستغنی نیستند؛ این مساله وظیفه ما است که کاری کنیم که موضوع شناسی در همه درس‌ها، خود را متجلی سازد؛ شبکه فقه‌ها ما باید به یک موضوع شناسی عمیق متصل شود. اگر روزی امکانات فراهم شد باید برای هر باب فقهی یک لجنه ایجاد شود؛ از دیگر سوی هر یک از علوم و دانش‌های امروز بشری باید لجنه ای داشته باشد که با نگاه فقهی به آن بنگرد که اگر این دو فایل در کنار هم کار کنند اثر بخش است. (از بیانات^{۴۸} آیت‌الله علیرضا اعرافی حفظه الله در دیدار مدیران مرکز موضوع شناسی احکام فقهی ۴ آذر ۹۵)

⁴⁷ <https://fa.mfeb.ir>

⁴⁸ <http://ijtihadnet.ir>

نمونه های ضرورت موضوع شناسی:

بحث تخت بودن زمین و میل پیدا کردن ناآگاهانه ی صاحب حدائق رحمه الله به آن

یکی از علمای اخباری عهد افشاری و زندیه به نام شیخ یوسف بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق)، بر اساس روایات شیعی در کرویت زمین شک کرد. کرویت زمین نه فقط از مسلمات کیهانشناسی جدید، بلکه از مسلمات کیهانشناسی بطلمیوسی و آثار هیئت تمدن اسلامی بود و تقریباً همه فقها آن را، صرفاً بر اساس دلایل تجربی یا عقلی موجود در آثار هیئت، پذیرفته بودند - یا حداقل شاهی از مخالفت صریح آنها نداریم - و در آرای فقهی خود در باب اوقات شرعی و جهت قبله پیشفرض می گرفتند، در حالی که در آیات و روایات هیچگاه به کرویت زمین صراحتاً اشاره نشده است. بحرانی، احتمالاً به خاطر تمایلات اخباری خود، حتی معتقد بود که از آیات و روایات نه تنها کرویت زمین بر نمی آید، بلکه خلاف آن برداشت میشود. به عقیده او همین که در حدیثی صرفاً از روی شهادت شخصی به رؤیت هلال در شهری دور، حکم به ثبوت رؤیت هلال داده شده است، نشان میدهد که افق شهرها با هم فرقی ندارند و زمین کروی نیست. او حتی به روایاتی اشاره میکند که برای روزهای خاص هفته و یا سال، مثل غدیر و رمضان، ویژگیهایی مابعدالطبیعی قائل شده اند، در حالی که اگر زمین کروی باشد، در هر لحظه یک جای آن شب و یک جای دیگرش روز خواهد بود (بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۲۶۶-۲۶۷ به نقل از مقاله ی علمای امامیه و نجوم جدید در ایران عصر قاجار امیر محمد گمینی استادیار، پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران، تاریخ علم، دوره ۱۶، شماره ۱، بهار و تابستان ۹۷)

از مسائل گذشته و حال چالش های موضوع شناسی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

دهن متنجس و لزوم استتضائه تحت السماء

انقلاب سگ و خوک و رابطه آن با فروپاشی دی ان ای

عصیر عنبی و غلیان عصیرهای بقیه میوه ها و حکم هر یک

فقاع و نبید و کیفیت طبیعیتی آنها

فلس اوزون برون و بقیه ماهی ها

حلیت و حرمت حیوانات گوشت حیوانات و تطبیق شاخص ها بر موارد

رویت هلال و تعیین اول ماه قمری

تعیین قبله ی شهرها

تعیین مصادیق قمار و لهو و لعب و لغو

حرمت علوم نجوم و جفر و رمل و علوم غریبه و سحر

حرمت شرب تنن و شرب قهوه و شرب چای

با توجه به روایت شریف علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریع قطعا بخشی از تفریع موضوع‌شناسی است و گرنه هنری نیست که مجتهد همان اصول کلی و فرمولهای روایات را دوباره به مقلد تحویل دهد و اخباری مسلک و خصوصا در موارد بی تعارض. آیت الله مطهری در یادداشت‌هایشان می‌نویسند:

این جمله از قدیم معروف است که طلبه وقتی که تنبل شد مقدس می‌شود و حکیم اگر تنبل شد عارف، و فقیه اگر تنبل شد اخباری. (یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۵، ص: ۱۰۸)

نمونه های جدید موضوع شناسی:

تطبیق ماهیت ربا در بانکداری و تورم

تلقیح مصنوعی

پول اعتباری

تراریخته و دستکاری ژنتیکی

تغییر جنسیت

افزودنی های شیمیایی به خوردنی های کارخانه ای

ماء الشعیر

متأسفانه آقای رسول جعفریان هدایه الله بدون آنکه خود وارد گود شود و خدمتی به فقاقت روز بکند بیرون گود ایستاده و بسیاری از بزرگان قدیم و جدید را به خاطر موضوع شناسی ضعیف تمسخر می‌کند از جمله ایشان به علامه مجلسی رحمه الله توهین می‌کند و اخیرا هم به آیت الله اراکی حفظه الله در زمینه متاورس توهین نمودند در نسخه های بعدی مفصل پاسخ ایشان داده خواهد شد و اجمالا گفته شود که ایشان می‌ترسند طبیعیات اسلامی احیا شود و دلبستگی‌شان به دانش غرب و

غربی ها و برخی مسائل ناگفتنی دیگر به در دسر بیفتند. ایشان ید طولایی هم در توهین به طب اسلامی دارند که آن هم در آینده مفصل پاسخ داده خواهد شد ان شاء الله. کما اینکه در یادداشت گردبادهای ایجاد شده از ترس احیای طبیعیات در حوزه که در کانال طلبگی تا اجتهاد منتشر شد اجمالا پاسخ داده شد.

هم دانشگاهی رسول جعفریان هداه الله، جناب داود فیرحی مرحوم هم گرچه از غربزدگان حوزه بود ولی درباره اهمیت موضوع شناسی به خوبی واقف بود:

اگر ما به دستگاه فقه نگاه کنیم به دو بخش تقسیم می‌شود که یکی اجتهاد برای حکم و دیگری تشخیص موضوع است. بنده معتقدم بیشترین مشکلات در حوزه تشخیص موضوع و نه در اجتهاد است. امروز ما با بحرانی جدی در نسبت فقه و دانش‌های جدید مواجه هستیم و این فرضیه پیدا شده که دانش‌های جدید آیا می‌توانند به فقه کمک کنند یا اینکه رقیب فقه هستند؟ و ما چاره‌ای جز عبور از آن نداریم یعنی فقه در جنگ با این دانش‌هاست. بنده در رشته سیاسی این مسئله را با صراحت می‌بینم. از قدیم فقها گفته‌اند که آنچه در استنباط حکم تعیین کننده است ماهیت موضوع است. موضوعات، غیر استنباطی یا طبیعی و یا برساخته هستند؛ مثلاً فلس در ماهی، شراب و خوک و... موضوعات طبیعی هستند و تا حدی می‌توانیم تشخیص دهیم ولی بسیاری از موضوعات طبیعی نیستند و به راحتی نمی‌توانیم بشناسیم؛ یکی از این موضوعات که سیال و دائماً در حال تغییر و تحول است، بحث دولت و حکمرانی است؛ مثلاً سال‌ها چقدر مقاومت بین حمام‌های مخزنی و مدرن بود ولی کسی فکر نمی‌کند که دولت هم تغییر می‌کند... امام مثلاً وقتی بحث رویت هلال را مطرح می‌کردند دنبال بحث گروه‌های استهلال و... نبودند و به نظر مرکز ژئوفیزیک اعتماد می‌کردند زیرا این مرکز ابزار دقیقی دارد و رصد در طول سال هم دارند بنابراین ضریب خطای کمی دارد؛ این در حالی است که شبیه این اتفاق در حوزه استنباط فقهی رخ نداده است، ما همه طلاب را به موضوع‌شناسی سوق داده ایم و آن را وظیفه سازمانی فقه تلقی کرده‌ایم در حالی که هنوز معلوم نیست موضوع شناسی کار کیست؟. نظام پژوهشی حوزه نشان از جهت‌گیری نسبتاً روشن در این بحث ندارد؛ ابهام ما عمدتاً در حوزه موضوعات است و چون خوب این موضوعات برای فقیه شناخته نمی‌شود و ارتکازات دوره صدور روایات را مبنا قرار می‌دهند لذا نمی‌توانند شناخت درستی از موضوع و تغییرات آن داشته باشند. (در نشست علمی «ظرفیت‌ها و چالش‌های اندیشه دینی در حوزه نظریه‌پردازی» در مؤسسه فهیم ۳۰ فروردین ۹۸، به نقل از سایت شفقنا)

حجت الاسلام احمد مبلغی نیز در این باره معتقد است:

شرایط جدید فراروی فقه که از آن به چالش تعبیر می‌کنیم عبارت از دو تحول عمده است که رخ داده است و آن، تحول موضوعی و تحول مناسباتی است. امروزه موضوعات در جامعه انسانی دچار تحول اساسی شده‌اند که عبارت است از «چند لایه‌ای شدن موضوعات»، «در هم تنیده شدن موضوعات»، «فرامرزی شدن موضوعات» و «آینده

ای شدن بخشی از هویت موضوعی موضوعات». در اثر این تحولات چندگانه، موضوعات اولاً به شدت تکثیر شده اند، ثانیاً تکثیر آنها جنبه تصاعدی به خود گرفته است ثالثاً موضوعات به غایت پیچیده شده اند، رابعاً قدرت فرصت بخشی و یا تهدید کنندگی آنها به صورت جدی بالا رفته است. مناسبات جامعه پایه‌ای تحول در موضوعات (گاه به صورت متأثر از آن‌ها و گاه به صورت موثر بر آنها) تحول پذیر شده است. (جلسه اختتامیه کارگاه مشق اجتهاد در گرگان ۲۰ مهر ۹۸ به نقل از شفقنا)

آیت الله اراکی حفظه الله ضمن بیان دلیل خود برای استعفا از ریاست مجمع تقریب می فرماید:

ما چهل سال از انقلاب را طی کردیم و در آستانه گام دوم هستیم و باید بتوانیم فقه مناسب با دوره کنونی از جمله فقه فرهنگی، فقه محیط زیست و فقه اقتصادی و امثال اینها را پایه‌ریزی کنیم، تا تمدن اسلامی را احیا کنیم. کارهایی در این زمینه آغاز کرده ایم که باید به پایان ببریم، بنابراین احساس تکلیف کردم که به این کار علمی و حوزوی و تدوین فقه کلام پردازم و حوزه تقریب را به جوانان واگذار کنیم تا با انرژی بیشتر و نفسی تازه تر هدف وحدت را دنبال کنند، لذا از رهبر معظم انقلاب استدعای استعفا کردم و ایشان هم درخواست بنده را اجابت کردند و منتظر هستیم که بعد از کنفرانس وحدت، این مسوولیت را واگذار کنیم... در آستانه گام دوم انقلاب اسلامی ما به فقه مناسب با دنیای کنونی نیازمندیم تا تمدن اسلامی را احیا کند. امروز بانک ما نه بر اساس فقه کلان که بر پایه فقه خرد فعال است چرا که در عرصه فقه کلان کاری نشده است، بر این باورم کارهای حوزوی را انجام دهم و در این عرصه کار کنم؛ بنابراین از محضر رهبر معظم انقلاب استدعا کردم و ایشان اجابت کردند تا فرد تازه نفس تری این تصدی را بر عهده بگیرد. انتظار این است که حوزه‌های علمیه فعالیت‌های چشمگیری را در حوزه فقه کلان و جامعه ساز از خود نشان بدهند و به همین دلیل نیاز واقعی این است که در حوزه‌های علمیه در همین راستا فعالیت‌های گسترده‌ای صورت بگیرد بنده نیز بر اساس نیم قرن مطالعه و تجربه در این حوزه احساس می‌کنم می‌توانم برای بارور کردن این تفکر در حوزه‌های علمیه مثمر ثمر باشم. (نشست خبری که صبح امروز به مناسبت بیست و نهمین سالگرد تاسیس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی ۱۷ مهر ۹۸ به نقل از شفقنا)

حضرت امام رحمه الله درباره ضرورت موضوع شناسی توسط فقها می فرماید:

ما باید بدون توجه به غرب حيله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام بر آییم و الا مادامی که فقه در کتابها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهانخواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۹۲)

در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۹)

و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درسهایی که مربوط به فقاقت است و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریقه مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقتها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیقها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد. و البته در رشته‌های دیگر علوم به مناسبت احتیاجات کشور و اسلام برنامه‌هایی تهیه خواهد شد و رجالی در آن رشته تربیت باید شود. و از بالاترین و والاترین حوزه‌هایی که لازم است به طور همگانی مورد تعلیم و تعلم قرار گیرد، علوم معنوی اسلامی [است]، از قبیل علم اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله - رزقنا الله و ایاکم - که جهاد اکبر می‌باشد. (وصیتنامه، متن، ص: ۵۳)

گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که هزار و چهارصد سال قبل وضع شده است نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند یا آن که اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است و در عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره گیرند و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت آمیز، به گونه طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند و حکومت و سیاست و سررشته داری بر خلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است. چه اینها تمام برای تعمیر دنیا است و آن مخالف مسلک انبیاء عظام است و مع الاسف تبلیغ به وجه دوم در بعض از روحانیان و متدینان بی‌خبر از اسلام تاثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود. گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند یا غرضمندانه خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند زیرا اجراء قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگران و حکومت جائزانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشاء و انواع کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود

قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگر در صدر خلقت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، امروز چون قرن اتم است آن روش کهنه شده و ادعای آن که اسلام با نوآورها مخالف است، همان سان که محمدرضا پهلوی مخلوع می گفت (که اینان می خواهند با چارپایان در این عصر سفر کنند). یک اتهام ابلهانه بیش نیست. زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآورها، اختراعات و ابتکارات و صنعت های پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تاکید اسلام و قرآن مجید است. (صحیفه نور جلد ۲۱ صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸)

در یکی از کتب تهیه شده بر اساس نظرات حضرت آقا نیز آمده است:

آشنایی به موضوعات (مصادیق موضوعات) با تراز نیاز، نیز از کمبودهای اساسی فقه است که باید متحول و کامل شود؛ چرا که حکم فقهی، حکم کلی است که به موضوعات تعلق میگیرد. (آیت الله خامنه ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۷) همچنین فقیهان باید به شناخت موضوعات دارای حکم مطابق اقتضات زمان و مکان، توجه کافی داشته باشند. یکی دیگر از امور مورد نیاز، استفاده از ظرفیت روشهای جدید و علوم مورد احتیاج در دانش فقه است، (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱ ص ۳۸۰) که میتواند شامل استفاده از روشهای متداول عصر در ادبیات، ساختار دادن و ارائه خروجی فقه و نیز روشهای موضوع شناسی باشد. حال اگر فقیه موضوع را - دقیق - نشناسد در شناخت حکم و در تطبیق اشتباه خواهد کرد. به عنوان مثال عدم شناخت کافی از ماهیت پول و اعتبار بانکی، فقیه را در فهم حکم ربای مذکور در قرآن به اشتباه می اندازد و آن گونه که باید فتوا نمیدهد. (آیت الله خامنه ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۷) ترویج فقه مقارن: از دیگر عرصه های تحول، نهادینه کردن تحصیل و تدریس فقه مقارن، به سبکی است که در گذشته های دور متداول بوده است؛ (آیت الله خامنه ای، ۳۱ شهریور ۱۳۷۰) یکی از مهمترین موانع تحوّل و ضروری ندانستن آن، نداشتن اطلاع کافی برخی از متکفلان استنباط نسبت به تحولات دنیای خارج است؛ زیرا تحولات عظیم جهانی است که نگاه فقیه را به تحول در ساحت هایی که گذشت، جلب میکند، حال چنانچه فقیهی از آن تحولات عظیم بی خبر باشد، ضرورتی در تحول فقه، نمی بیند. (آیت الله خامنه ای، ۲۹ آذر ۱۳۶۸) عدم اهتمام به پرسشهای جدید و ادله معتبر: نداشتن مسئله و پرسش و سراغ نگرفتن از ادله و اسناد معتبر نیز میتواند، مانع دیگر تحوّل به شمار آید. (آیت الله خامنه ای، ۱۸ مهر ۱۳۷۷) و نیز مانند مسئله ی جهاد که مبتلا به است و در عین حال، در فقه مورد بحث قرار نمیگیرد. بسیاری از مسائل امر به معروف و نهی از منکر، مسائل حکومتی و بسیاری از مباحث مربوط به زندگی مردم مانند مسئله ی پیوند اعضا و تشریح، نیز مباحثی از این دست هستند و مثل بقیه ی ابواب فقهی می باشند که باید فقها وارد این امور شوند. (ر. ک: آیت الله خامنه ای، ۱۳ آذر ۱۳۷۴) (مقالاتی از اندیشه نامه ی انقلاب اسلامی، صفحه: ۵۷۴ و ۵۷۵، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، انتشارات انقلاب اسلامی، نهضت نرم افزاری، تهران - ایران، ۱۳۹۸ ه.ش)

ایشان می فرمایند:

حکم فقهی حکمی است کلی که بر روی موضوع سوار میشود؛ تعلق پیدا میکند به یک موضوع. اگر فقیه موضوع را نشناسد، در شناخت حکم و در تطبیق آن اشتباه خواهد کرد؛ کما اینکه در زمینه‌ی مسائل مالی، بعضیها پول را نمیشناسند، اعتبار بانکی را نمیشناسند، بانک را نمیشناسند؛ در نتیجه حکم ربای قرآنی را درست نمیفهمند و ممکن است جور دیگری فتوا بدهند. این یک مثال است، مثالهای فراوان دیگری هم دارد. بنابراین موضوع‌شناسی خیلی خوب است؛ من از این کار استقبال میکنم. (خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، پرسش و پاسخ، صفحه: ۹۴، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران - ایران، ۱۳۹۸ ه.ش.).

با پیشرفت فنی، صنعتی و علمی بشر که بر روی همه‌ی شئون زندگی وی اثر گذارده و سرعت حوادث و پدیده‌های نوین را نسبت به گذشته چندین برابر کرده است، تعداد موضوعاتی که در معرض پاسخگویی فقه قرار می‌گیرند و فقیه باید حکم شرعی آنها را بیان کند نیز به همین نسبت افزایش می‌یابد. بی‌شک سرچشمه‌های فقه و نیز شیوه‌ی فقاهت برای فهم حکم این موضوعات کافی است، ولی شناخت موضوعی آنها و تحقیق و تدقیق لازم برای تطبیق موضوع با عناوین کلی در فقه و استدلال مناسب و خلاصه بهترین روش برای درک حکم شرعی آن، کاری مهم و راهی طولانی است. همچنین موضوعاتی وجود دارد که در گذشته در فقه مطرح شده و حکم آن واضح بوده است؛ ولی امروزه، موضوع چنان تحول و تطور یافته که به آسانی حکم آن از آنچه در گذشته گفته شد، قابل استنباط نیست. در چنین مواردی است که فقهای عصر باید با روشن‌بینی و احاطه‌ی علمی و پایبندی به روش فقاهت از یکسو و آزاداندیشی و شجاعت علمی از سوی دیگر، مفاهیم جدید فقهی را، کشف کرده و احکام تازه‌ای را با استناد به کتاب و سنت، عرضه کنند؛ و این تکمیل فقه است. علاوه بر اینها، استفاده از سبکهای نوین در تدوین و نگارش کتب و رساله‌های فقهی، عمومی و تخصصی و نیز استفاده از روشهای تحقیق فنی و علمی جدید و حتی استفاده از روشهای پیشرفته‌ی بحث علمی و به کار بردن ابزارهایی که امروز در تسهیل کار علمی دارای سهم مؤثری است، همه‌ی اینها چشم‌انداز روشنی را در تکمیل فقه ترسیم میکند. (آیت‌الله خامنه‌ای، مکتوبات، ۲۸/۱/۱۳۷۲ و مقالاتی از اندیشه‌نامه‌ی انقلاب اسلامی، صفحه: ۵۸۷، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، انتشارات انقلاب اسلامی، نهضت نرم‌افزاری، تهران - ایران، ۱۳۹۸ ه.ش.).

حجت الاسلام فلاح‌زاده حفظه الله، رئیس هیئت امنای مؤسسه موضوع‌شناسی احکام فقهی در این باره می‌فرماید:

۵۰ درصد پاسخگویی به مسائل فقهی به موضوع‌شناسی برمی‌گردد، باید موضوعات را به طور دقیق و علمی بررسی نمود تا بتوان در مورد حلیت یا حرمت تولیدات و افعال مختلف بشر امروز فتاوی صحیح صادر گردد.^{۴۹}

⁴⁹ <https://hawzahnews.com/xbwZn>

در کتاب موضوع شناسی در فقه که به کوشش علیرضا فرحناک گردآوری شده است چنین آمده است:

در هر علمی به حسب خود، جستار موضوع شناسی دارای اهمیت است؛ اهمیتی که می تواند زاینده مقام انکار ناشدنی شناخت موضوع باشد. در این میان، این مهم در علم فقه از جنبه های گوناگون بایسته است، چه از یک سو، بروز موضوعاتی بس پیچیده که شمارش هم کم نیست، فقیه را و او می دارد تا پیش از پرداختن به حکم آن را بشناسد و رخدادهای تازه را که حدیث و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا ناظر به آن است، دریابد که اساسا رمز عدم جواز تقلید از میت همین است که مجتهد باید زنده باشد تا بتواند موضوعات روز را بررسی کند؛ چنان که فقیه دیروز از معاملات امروزه اطلاعاتی نداشته است و از سوی دیگر، ما اکنون در شناخت بسیاری از موضوعات فقهی دچار مشکل هستیم و نمی دانیم آیا عهده دار شناخت فلان موضوع عرف است یا متخصص و یا خود فقیه که پاسخ به آن نیازمند موضوع شناسی است. برخی دیگر در اهمیت این مبحث گفته اند: از رابطه میان موضوع و حکم نیز می توان ضرورت شناخت موضوع را دریافت؛ زیرا ترتب احکام شرعی بر موضوعات به نحو قضایای حقیقیه است به این معنا که هرگاه موضوع وجود یافت، حکم نیز تحقق می یابد؛ از ای رو، وجود حکم دائر مدار وجود موضوع می شود و حتی هنگامی که فقط حکم گفته می شود، از پیش، موضوع بری آن مقدور الوجود دانسته شده است. از همین جاست که گفته اند رابطه میان موضوع و حکم در فقه، رابطه علی و معلولی است و موضوع، علت است و حکم، معلول. از این رو، روشن است که فقیه برای درک تمام ابعاد حکم، بایستی موضوع برایش محرز شود. نیز می توان گفت: با توجه به این پیوستگی میان موضوع و حکم، اگر فقیه موضوع را کاملا تشخیص ندهد و تمام ابعاد، زوایا و خصوصیاتش را به دست نیاورد، نمی تواند موضوع را مشمول قواعد عامه قرار دهد، چون هیچ گاه قاعده موضوع را ارائه نمی دهد چنان که در شبهه مصداقیه نمی توان به عام تمسک کرد بلکه نخست باید دید آیا موضوع از مصادیق عام است یا خیر؟ نیز اگر بدون شناخت کامل موضوع، شیء را حلال یا حرام اعلام کردیم دچار کذب می شویم؛ چنان که معنا کذب در آیه ی شریفه: « و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب». خبری است، نه مخبری؛ یعنی با این که شخص دروغ نگفته، اما حرفش دروغ است و مطابق واقع نیست. روشن است که شناخت موضوع افزون بر مقام افتا، در مقام حکم نیز از نقشی اساسی برخوردار است. نمونه ای که می توان با آن ارزش موضوع شناسی را دریافت، اندیشه علما درباره حکم عکاسی است. می دانیم که حکم تابع موضوع است و دائر مدار آن. در آغاز که صنعت نوین، دوربین عکاسی را عرضه کرده بود، برخی از فقیهان که نگارگری از حیوان جاندار را حرام می شمردند، انداختن عکس از این پدیده را نیز ناروا می دانستند، چه این که آنان در موضوع شناسی خود آن را نوعی صورتگری می شمردند... یکی از فواید موضوع شناسی، زدودن تاریخی اطلاعاتی درباره برخی موضوعات، به ویژه موضوعات نوظهور، از اندیشه ی فقیه است تا وی در پرتو آن بتواند حکم شرع را بیان کند. موضوعاتی چون شبیه سازی، شرکت های هرمی، مرگ مغزی از این قبیل است. همسو با این فایده، فایده دیگری نیز پیدا می شود که عبارت است از زدودن اختلاف میان علما در احکامی از شرع که منشا آن اختلاف در دریافت موضوع است. روشن است با تبیین موضوع این اختلاف از بین می رود.

بنابراین وقتی به عنوان نمونه برای فقیه موضوع شناسی تبیین می شود یا برای او عنوان شرکت های هر می تشریح می گردد، او با فراغ از شناخت موضوع، به بررسی حکم آن می پردازد و آنگاه که کارشناسان ادب عرب و تاریخ و از این قبیل - با توجه به منابع، از جمله متون اسلامی - واژه غنا را مثلا معنا کردند، با این تبیین موضوعی، اختلاف فقها درباره معنای غنا، کنار می رود و یا دست کم به حداقل می رسد... باید دانست علم یا علوم خاصی را نمی توان نام برد که در شناخت موضوع یاری بخش باشند، بلکه به گفته برخی بسته به نوع موضوع، هر علمی می تواند در جهت تبیین موضوع کمک رسانی کند. گاهی علم پزشکی مورد نیاز است و گاهی جغرافیا و گاهی رجال و گاه علوم دیگر. برای نمونه این علم پزشکی است که مسئله ی شبیه سازی را برای فقیه تبیین می کند؛ چنان که دو علم ادب و تاریخ معنای واژه غنا را برایش روشن می سازند. ص ۳۲ تا ۳۷)

حضرت آیت الله معرفت رحمه الله نیز به ضرورت جامعیت برای موضوع شناسی قائل هستند و می فرمایند:

موضوع شناسی از ضروریات کار فقیه است و تا او موضوع را کاملا تشخیص ندهد و تمام ابعاد، زوایا و خصوصیاتش را به دست نیاورد، نمی تواند موضوع را تحت قواعد عام قرار دهد؛ چون هیچ گاه قاعده، موضوع را به دست نمی دهد. شما می دانید که در شبهه صدائیه نمی شود به عام تمسک کرد. شما اول باید ببینید آیا موضوع از مصادیق عمومات است یا خیر؟ آیا از باب اکل مال به باطل است؟ یا از قبیل «تجاره عن تراض» است؟ و آیا اساسا مشمول «اوفوا بالعقود» - البته عقود عقلایی - است؟ پس تشخیص موضوع یکی از واجبات اولیه بر فقیه است، در هر بعدی که درصدد بیان حکم آن است. آیه شریفه می فرماید: «و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب». کذب در آیه شریفه خبری است، نه مخبری؛ یعنی گاهی اوقات من دروغ نمی گویم، اما حرفم دروغ است و مطابق واقع نیست. آیه می فرماید: بیهوده نگویید این حلال و این حرام است، بلکه باید دقت کنید. تا یقین نکنید و تشخیص کامل ندهید، حق ندارید حکم به حلال و حرام بودن چیزی کنید. موضوع شناسی مخصوصا امروز که معاملات پیچیده در سطح جامعه بسیار است، ضرورت بیشتر دارد و فقیه مکلف است این معاملات را بشناسد؛ چون حدیث می گوید: «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا». حدیث رخدادهای تازه را می گوید. چرا ما تقلید میت را جایز نمی دانیم؟ چون مجتهد باید زنده باشد تا بتواند موضوعات روز را بررسی کند. فقیه دیروز، از معاملات امروز ما اطلاعی نداشت. آیا امروز می توانیم مقلد شهید ثانی شویم؟ امروز معاملاتی وجود دارد که حتی به خیال شهید هم نرسیده بود. پس مجتهد باید زنده باشد. ایا معنای این که مجتهد باید زنده باشد، این است که همان حرف شهید ثانی را بیاورد؟ خیر، شهید ثانی زمان خودش را خوب فهمید و احکامش را مشخص کرد. فقیه امروز هم باید نیازهای امروز را درک کند و خوب تشخیص بدهد و کمال دقت را به کار گیرد؛ ولی ما راحتی را پیشه خود کرده ایم و همین که اسم سود را می شنویم، می گوییم حرام است. در نتیجه، مردم، فقها را از مسائل روز بی خبر می دانند به گونه ای که از روی احتیاط و غیر واقع بینانه حکم صادر می کنند و چون مردم بدون انجام این معاملات زندگی شان نمی گذرد، به حرف ما اعتنا نمی کنند، اما اگر بدانند حکم صادر شده ،

صادقانه و مخلصانه و از روی تشخیص کامل بوده، نه از باب احتیاط، به حکم فقها توجه نشان می دهند. بهانه ی ترس از قیامت دلیل موجهی برای توقف و احتیاط نیست. هر کسی که مدعی اجتهاد است، باید پاسخگو باشد و به خود زحمت استخراج حکم و تحقیق و تفحص در موضوعات را بدهد. نظام بانکی در تهران همان نظام بانکی در پاریس و نیویورک است. عینا مانند خطوط هوایی است که تحت مقررات جهانی است و قابل تغییر به وسیله ی ایران و سایر کشورها نیست. ما داریم خودمان را بازی می دهیم و اسم آن را عوض می کنیم و مقداری بالا و پایین بردن سود هم که اسمش فرق نیست. مردم هم حرف ما را نمی شنوند؛ چون نظام اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اساسا دیگر ابعاد زندگی ما امروزه با بانک گره خورده است و بدون آن، همه چیز به هم می خورد. به هر حال آن چه بر ما واجب و یک ضرورت فقهی است و فقهای سلف به انجام آن مقید بودند، تشخیص موضوع است که به فرموده ی امام خمینی، زمان و مکان در استنباط و تشخیص موضوع احکام نقش دارند و بدون تشخیص دقیق موضوع، فقیه نمی تواند فتوا به جواز و عدم جواز دهد. (همان ص ۳۳۳ و ۳۳۴)

آیت الله میرباقری حفظه الله نیز معتقد است باید نظام موضوع شناسی و کارشناسی هم در اختیار متدینین باشد و گرنه نتیجه آن قابل اعتماد نیست:

میرباقری: این که می گوئیم در آن شکل مطلوب باید نظام یقین، در همه ی سطوح هماهنگ شود، وقتی است که شما کارشناسی تان هم کارشناسی بر مبنای ایمان است؛ یعنی در منطق کارشناسی هم ایمان جاری شده. شما در منطق فقهت ایمان را جاری می کنید، در منطق دیگر اسلامی بودن را نمی بیند. اگر این گونه شد می گوئیم اینجا با هم، هماهنگ شوند. اگر هم آهنگ نشد نظام استنباطی کل شما مخدوش است، باید برگردید اصلاح کنید و هم آهنگی کل را ببینید ولی اگر فرض کردید نظام کارشناسی تان سکولار است؛ یعنی نظام یقین درون کارشناسی می گوید من یقین دارم که این بحران ایجاد می کند، این جا می گوئیم این یقین اصلا حجت نیست.

مصاحبه گر: یعنی شما تفاهم اجتماعی را که شرط بود تفاهمی می دانید که بر پایه ی ایمان شکل گرفته است؟

میرباقری: بلی. یعنی سطوحی از یقین موجود است و این هم لازم است، شما وقتی می خواهید به طرف اداره بیاید تا بتوانید نظام یقین هم آهنگی ایجاد کنید، تعارضات اجتماعی حل نمی شود به میزانی که شما قدرت ایجاد نظام یقین هم آهنگ دارید، کل علوم اجتماعی به حجیت می رسند یک مشکلی که ما الان داریم این است که حجیت را فقط در دایره استنباط آن هم استنباط احکام حقوقی می بینیم آن گاه می گوئیم در بقیه ی چیزها حجیت لازم نیست بعد می گوئیم اگر تعارض کردند چه کار کنیم؟ یک عده ای می گویند این فقه شما ظنی است و علوم ما قطعی است؛ این یعنی همان نظریه ی قبض و بسط. پس باید علوم را مبنا قرار دهید از این رو، برای تغییر معارف دینی تان یک عده می گویند نباید فقه را دست بزنیم، بلکه باید علوم را دست بزنیم اگر بحران هم ایجاد می شود، بشود. اصلا محاسبه ی آن طرفش کاری ندارند ولی ما می گوئیم تا وقتی شما حکومت ندارید و نمی خواهید اداره دینی کنید می توانید نسبت به آن طرفش بی تفاوت باشید ولی وقتی حکومت دست شماست دیگر نمی توانید بی تفاوت باشید. الان مجبورید هم آهنگی ایجاد کنید منتها چون نظام یقین تان هم آهنگ نیست گاهی فقه را به

نفع علوم قیچی می کنید؛ مثلاً می گوئید: من می دانم که ربا حرام است ولی به گونه ای ناچار که در برخی موارد آن را بپذیرم.

مصاحبه گر: یعنی اینها به نظر شما حجیت انسدادی دارد؟

میرباقری: بلی الان چنین است،

مصاحبه گر: در واقع نظام فکری که شما ارائه می دهید در شرایط موجود در یک حالت انسداد و اضطراری گیر کرده است.

میرباقری: بلی و معنایش آن است که شما نتوانسته اید که جاری اش کنید ما باید چنین دستگاه فقهاتی درست کنیم که دیگر اصلاً در آنجا دانشگاه و حوزه و آکادمی و امثال اینها دستگاه های جدا از هم نباشند، بلکه همه یک سازمان بزرگ معارف دینی باشند و همه هم به حجیت می رسند و البته منطق هایش در عین این که هم آهنگ است، نظام منطق متفاوت هم هست؛ یعنی قطعاً منطق عملکرد و مطالعه در حوزه فیزیک کارشناسی غیر از منطق حقوق است، ولی باید به هم آهنگی برسند اگر منطق هایشان را هم آهنگ نکنید موضع گیری هماهنگ واقع نمی شود، همان چیزی که الان در دنیا به یک شکلی به سویس در حرکت اند. منتها آنها دین را کنار گذاشتند و همه ی اطلاعات را بر اساس عقل ابزاری و تجربه ی بشر شکل می دهند، عقل ابزاری ای که در خدمت خواسته ها و تمایلات خود بشر است، نه در خدمت عبودیت خدای متعال. بعد خود این عقل ابزاری و تجارب را می خواهند هماهنگ بکنند و به طرف وحدت حرکت می کنند، وحدت رویه در آن ایجاد می کنند به گونه ای در پی ایجاد شبکه اند. معنای شبکه این است ده ها میلیون انسان که در دنیا درباره ی هزارها موضوع متنوع فکر می کنند، وی می گوید من ورودی و خروجی شان را در شبکه ای می برم و پالایش و آنالیز می کنم که محصول همه ی آن هماهنگ بشود. خوب، با این حساب، فلان آقای که در آفریقا درباره ی یک موضوعی مطالعه ی کند و به حسب ظاهر ارتباطی ندارد با موضوع دیگری که فلان آقای دیگر در اروپا یا آسیا درباره ی آن مطالعه می کند. من اطلاعاتشان را هماهنگ می کنم، گمانه زنی و نتیجه گیری شان را هماهنگ می کنم. اما این که فرمودید لازم نیست فقیه موضوع شناسی کند، اگر در مرتبه ی استنباط را می گوئید، بلی درست است، اما فقیه متصدی در سطح تطبیق و تصدی خودش باید موضوع شناسی کند و اصلاً معنا ندارد که موضوع شناسی نکند.

مصاحبه گر: یعنی نظام تصدی اش منظورتان است که باید موضوع شناسی کند؟

میرباقری: بلی، نظام متصدی ای که در یک سطحش هم شخص خودش است. اصلاً تصدی گری بدون موضوع شناسی بی معناست.

مصاحبه گر: یعنی حتی در موضوع شناسی هم تصدی کند و مدیریت این نظام را بر عهده داشته باشد؟

میرباقری: بلی و خودش هم در یک سطحی باید موضوع کار خودش را بشناسد.

مصاحبه گر: پس آن تنافی ای که اشاره شده بدون موضوع شناسی هیچ گاه رخ نمی دهد؟

میرباقری: خیر اگر منطق هایش هماهنگ نباشد، حل و فصل نمی شود ببینید در سال های اول انقلاب بعضی ها تلقی شان این بود که اگر فقها در کنار اقتصاددان هایی متدین قرار گیرند، می توانند مشکل اقتصاد اسلامی را حل کنند ولی ما می گوئیم حل نمی شود؛ چون منطق این ها باید هماهنگ باشد. بعضی دیگر گفتند فقیه اقتصاددان درست کنید، ما می گوئیم باز هم حل نمی شود، چون اگر دستگاه منطقی دو دستگاه ناهماهنگ بود، به تعارض بر می خورد. (اصول فقه حکومتی، رضا اسلامی، مصاحبه با آیت الله میرباقری ص ۳۰۲ تا ۳۰۵)

شهید بزرگوار مرتضی مطهری در این باره می فرماید:

اساساً «رمز اجتهاد» در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این رمز را به دست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می کند و بالتبع حکم آنها عوض می شود. و الا تنها در مسائل کهنه و فکر شده فکر کردن و حد اکثر يك «علی الاقوی» را تبدیل به «علی الاحوط» کردن و یا يك «علی الاحوط» را تبدیل به «علی الاقوی» کردن هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد... فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان بینی اش در فتوایش زیاد تأثیر دارد. فقیه باید احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می کند داشته باشد. اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هر دو نفر به ادله شرعی و مدارك احکام مراجعه می کنند، اما هر کدام يك جور و يك نحو بخصوص استنباط می کنند. مثالی عرض می کنم: فرض کنید يك نفر در شهر تهران، بزرگ شده باشد و یا در شهر دیگری مثل تهران که در آنجا کُر و آب جاری فراوان است، حوضها و آب انبارها و نهرها هست، و همین شخص فقیه باشد و بخواهد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد. این شخص با سوابق زندگی شخصی خود وقتی که به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند يك طوری استنباط می کند که خیلی مقرون به احتیاط و لزوم اجتناب از بسیاری چیزها باشد. ولی همین شخص که يك سفر به زیارت خانه خدا می رود و وضع طهارت و نجاست و بی آبی را در آنجا می بیند نظرش در باب طهارت و نجاست فرق می کند، یعنی بعد از این مسافرت اگر به اخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند آن اخبار و روایات برای او يك مفهوم دیگر دارد. اگر کسی فتوای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند می بیند که چگونه سوابق ذهنی يك فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتوایش تأثیر داشته به طوری که فتوای عرب بوی عرب می دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری بوی شهری.

شهری. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۸۰ و ۱۸۱)

ایشان در بیان دیگری می فرمایند:

يك وظیفه بزرگ برای مجتهدین، آشنایی با موضوعات است. فقیه اگر با موضوعات آشنا نباشد، اهمیتها را درك نمی‌کند. وقتی که اهمیتها را درك نکند، بسا هست که روی موضوع کوچکتر پافشاری می‌کند و موضوع بزرگتر را از دست می‌دهد. ولی اسلام این راه را جلو پای او گذاشته است. اینجا آن جایی است که واقعاً بر فقها و مجتهدین واجب می‌شود که شرایط زمان خودشان را بشناسند، یعنی اهم و مهم‌ها را در زمانهای مختلف بشناسند. اگر بشناسند، بسیاری از مشکلاتی که امروز طرح می‌شود و واقعاً به صورت يك موضوع مشکل و يك بن بست وجود دارد از میان می‌رود (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اسلام و نیازهای زمان (۱ و ۲))، ج ۲۱، ص: ۲۹۲)

محقق نراقی رحمه الله نیز ارجاع مقلد در موضوعات به عرف و لغت را رد کرده و می‌نویسد:

لا يجوز للمفتي حوالة المقلد في فهم الخمر و النجاسة إلى العرف أو اللغة و لو كانا مخالفين لما فهمه، بعد فهمه أن مراد الشارع من الخمر النجس هو العصير العنبي، و من النجاسة ما ذكر، إلا إذا استنبط أن مراد الشارع أيضا هو المعنى العرفي، فيفتي بأن الخمر العرفي نجسة عرفا. و لو فهم المقلد من الخمر معنا عرفيا، لا يفيد في هذا المقام، إذ لعل للفقهاء دليلا على التجوز، أو اختلاف العرفين، أو غير ذلك. و إن علم المقلد أنه ليس للفقهاء قرينة و لا دليل على هذا التعيين، و أن معه يجب الرجوع إلى العرف، يكون هو بنفسه مجتهدا في هذه المسألة. نعم لو لم يكن الخمر متعلقة لحكم من الشارع، يعمل المقلد فيه بما فهم. و كذا إذا حكم الفقيه بأن إناء الذهب غير جائز الاستعمال، و فسر الإناء بما يشمل المكحلة و ظرف المرأة، و الاستعمال بما يشمل رؤية الوجه في المرأة أيضا، فإنه يجب على المقلد قبول الحرمة فيما فسره به، و لا يجوز له أن يقول: لا تقليد في الموضوع، لشمول جميع الأدلة لهذا الاستنباط أيضا، لأنه إخبار عن قول الشارع. نعم لو قال الفقيه: إن مراد الشارع الإناء و الاستعمال العرفيين، يجب على المقلد قبوله. و لو اختلفا حينئذ في فهم المعنى العرفي، لا يجب فيه التقليد، لأنه ليس إخبارا عن قول الإمام، بل قال: إن الإمام حرم الإناء العرفي، و لكنني أفهم أن العرف يحكم بكون ذلك إناء، فهذا اختلاف فيما نسب إلى العرف. و لو قال المقلد: إني أعلم أن مراد الشارع الإناء العرفي، فهو نفسه يكون مجتهدا في هذه المسألة. و بالجملة: الثابت من الأدلة هو وجوب الإفتاء و التقليد في جميع ما يحكيه عن الشارع و ينسبه إليه من الأمور الشرعية الفرعية من حيث هو هو. (عوائد الایام في بيان قواعد الاحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، ص: ۵۴۵ و ۵۴۶)

در گذشته علما برای منحرف نشدن مردم توسط مدعیان سحر و رمل و طلسم و کیمیا و ... حتی این علوم را هم یاد می‌گرفتند ولی امروزه کار متاسفانه به جایی رسیده که حتی دعانویسی و حرز و تعویذ هم که قاعدتا باید مخصوص اهل حوزه باشد باید در دست دکان داران و شیادان قرار گیرد و بسیاری از مردم به دلیل نبود مرجع مناسب حوزوی در قضیه ی دعانویسی گرفتار مضلین شوند.

۱۹: ضرورت پیگیری تلاش حکمای اسلامی برای جمع بین حکمت و معارف عقلی اسلامی

از زمان فارابی رحمه الله که حکمت یونان و حکمتهای ایران و هند و ... به تمدن اسلامی وارد شد تلاش های فراوانی صورت گرفت که ردپای این معارف و مضامین موازی با مضامین موجود در این کتب فلسفی، در آیات و روایات یافته شود و در کنار معارف موجود در کتب ارسطو و افلاطون عرضه شود تا همساز بودن و هم منشا و هم ریشه بودن این کتب، با علوم وحیانی و منشا وحیانی داشتن آنها اثبات شود.

در کنار این حرکت همچنین بسیاری از حکما به رسیدن منشا این علوم فلسفی به ادريس نبی و لقمان حکیم و داود و سلیمان نبی علیهم السلام تصریح نیز فرموده اند که در جای خود ذکر شد یا خواهد آمد یا در اثری که به موازات این اثر با نام تاریخ تمدن، علم و فناوری انبیاء محور در حال تالیف است باید دیده شود.

علاوه بر فارابی، ابن رشد در فصل المقال فیما بین الحکمه و الشریعه من الاتصال و ناصر خسرو در جامع الحکمتین نیز در این زمینه تلاشهای قابل تقدیری داشته اند. اما اوج حرکت هماهنگ سازی حکمت و فلسفه با آیات و روایات را باید در رقابت فلسفی میرداماد و میرفندرسکی رحمهما الله و دو شاگرد برجسته ی این دو یعنی ملاصدرا و ملارجبعلی تبریزی رحمهما الله جستجو کرد. این چهار نفر سیل آیات و روایات را در کتب فلسفی خود جاری کردند و چنان حکمت را با آیات و روایات آبیاری نمودند که اهل حکمت در خوانش کتب این بزرگواران احساس می کنند در حال خوانش متون تفسیری و شرح روایات هستند. گرچه دغدغه ی این بزرگواران و تلاش آنها ممدوح و مطلوب بوده است اما به دلیل کاستی هایی باعث شده است به نتایج متفاوتی برسند. مثلا ملارجبعلی قائل به اصالت ماهیت و اشتراک لفظی در واژه ی وجود و نفی وجود ذهنی است و حال آنکه ملاصدرا نظر مخالف دارد. گذشته از این که بسیاری از این اختلافات ناشی از اختلاف در اصطلاح است و با بررسی دقیق محل نزاع قابل حل است اما جالب اینجاست که هر دو بزرگوار هم نظرات خود را مطابق آیات و روایات شریفه می دانند. در هر حال لازم است مکتب اصفهان یعنی مکتب ملا رجبعلی تبریزی و شاگردان ایشان همچون علی قلی خان بن قرچغای خان بنیانگذار

مدرسه ی خان در قم و قاضی سعید قمی رحمهما الله نیز لحاظ شود و تلاش های آنها نیز بررسی شود و تنها به مکتب صدرا افاقه نشود:

شاهکار فلسفی علی قلی بن قرچغای خان کتاب گرانسنگ احیای حکمت است که در ضمن آن به نقد و بررسی آرای حکمای متقدم و معاصر در زمینه طبیعیات و الهیات پرداخته و به دلیل تسلط بر آیات و روایات، مباحث عقلی را با شواهد نقلی آراسته و با نثر فارسی - و گاه عربی - روان، متنی دقیق و قابل تأمل را در اختیار مشتاقان مباحث فلسفی قرار داده است. (دو رساله فلسفی عین الحکمة و تعلیقات، مقدمه، ص: ۱۲)

حضرت امام رحمه الله نیز بدون تعصب از برکات قرآن فهمی و روایت فهمی هر دو کتب در فلسفه ی خویش بهره می برد و هم به قاضی سعید که پیرو مکتب ملارجبعلی تبریزی بود ارادت فراوان داشت و هم به صدرا و میرداماد که هر دو از بزرگترین متالیهین تاریخ اسلام هستند ارادت فراوان داشت. دکتر غلامحسین رحیمی می نویسد:

تمدن اسلامی، فلسفه ویژه ای برای علوم و فنون پدید آورده است. علاوه بر این، دانشمندان و حکمای مسلمان به برخی از بنیادی ترین مفاهیم فلسفی علم و صنعت و فناوری توجه کرده و نظریه های ارزشمندی بیان کرده اند. اگر این آراء به طور عمیق بررسی و تحلیل شود، اکنون کاملاً قابل بهره گیری است. در خصوص تحلیل فلسفی برخی از مفاهیم بنیادین علوم طبیعی، به عنوان نمونه، مقالات مفهوم امتدادمندی جسم طبیعی در طبیعیات سینوی، ماده طبیعی در حکمت سینوی، و مفهوم جسم در طبیعیات سینوی را بنگرید. درباره فلسفه صنعت و فناوری در تمدن اسلامی، به عنوان نمونه، به مقالات صنعت از دیدگاه امام جعفر صادق (ع)، فارابی، علم الحیل و فلسفه فناوری، و کتاب مفهوم صنعت و فناوری در منابع تمدن اسلامی رجوع شود. در نهایت باید گفت که نوع نگاه برهانی و فلسفی به علم و صنعت است که علم و فناوری هر تمدنی را از سایر حوزه های تمدنی متمایز می کند نه خود علم و فناوری. به عبارت دیگر از آنجایی که فلسفه علم و فناوری، همانند سنت علمی تحت تأثیر نظام فلسفی و ارزشی هر جامعه و تمدنی است، کاملاً متعلق به آن جامعه و برخاسته از آن تمدن و فرهنگ است.... در کتاب شفا، مجموع علوم طبیعی در هشت فن ارائه شده است که فن اول آن، سماع طبیعی است که درباره مبادی و علل و عوارض علم طبیعی بحث می کند و به مثابه اصول و مبانی طبیعیات است. جسم طبیعی و عوارض ذاتی و عرضی، و قواعد و خواص آن، کانون بحث سماع طبیعی است. هفت فن دیگر عبارت اند از: فن دوم، آسمان و جهان است که به علم فیزیک و هیئت امروزی مربوط می شود. فن سوم، کون و فساد است. فن چهارم، فعل و انفعالات. این دو فن کمابیش در حوزه فیزیک و شیمی قرار می گیرند. فن پنجم در کائنات جو و معادن است که بیشتر با جغرافیا و زمین شناسی امروزی نزدیک است. فن ششم، معرفت نفس است که به تاریخ طبیعی، روانشناسی و فلسفه امروز نزدیک است. فن هفتم، معرفت النبات است که معادل گیاه شناسی و بخشی از کشاورزی امروزی است. فن هشتم نیز معرفت الحیوان

است که کمابیش معادل زیست‌شناسی است. (مقاله کاربری میراث علمی و فنی تمدن اسلامی در عصر حاضر، دو

فصل نامه الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، دوره ۳، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۴)

همچنین لازم است حکمت مشرقیه و اشراقیه ی قبل از یونان که در واقع حکمت جاماسبی^{۵۰} بوده است و از این نبی خداوند به ارث رسیده است احیا و بازسازی گردد. (رجوع به فهرست ما قبل الفهرست (آثار ایرانی پیش از اسلام)، متن، ص: ۹۹ و فهرست ما قبل الفهرست (آثار ایرانی پیش از اسلام)، متن، ص: ۱۳۱ به بعد)

۲۰: لزوم جامعیت دانشمند اسلامی و مفید بودن هر علم در علوم دیگر

امروزه در دنیا ثابت شده است که علوم با هم بده بستان های فراوانی دارند و مرز دقیقی نمی توان میان علوم ترسیم کرد. لذا بسیاری از توان دانشمندان صرف پر کردن فضاهای اشتراک علوم و کاربردهای متقابل علوم تحت عنوان شاخه های بین رشته ای می شود. در گزاره های دینی نیز هر چند در بحث عملی و کاربرد علم برای شخص عالم، به نیازهای او مانند نیازهای اخلاقی و تکلیفی و اعتقادی توجه شده است اما در بحث نگاه نظری و کمک علم به شناخت الهی و حکمت های او به مطلق علم تشویق شده است و فرموده اند در هرچه بنگری نکاتی از علم و حکمت خداوند به تو خواهد رسید و علم را ولو در چین هم پیگیر باشید و قدر الرجل علی قدر علمه. در روایات شریفه در مورد جامعیت علمی آمده است:

رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ دِينَ اللَّهِ تَعَالَى لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ. (الفردوس: ج ۱ ص

۲۳۴ ح ۸۹۷)

عنه صلی الله علیه و آله: لَا يَقُومُ بِدِينِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ. (کنز العمال: ج ۳ ص ۸۴ ح ۵۶۱۲)

عن عليّ عليه السلام: إِنَّمَا الْمُسْتَحْفَظُونَ لِدِينِ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَ نَصَرُوهُ، وَ حَاطُوهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ، وَ

حَفِظُوهُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ وَ رَعَوْهُ. (عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص: ۱۷۹ و ۱۸۰)

^{۵۰} برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به طرح احیای تراث تمدن اسلامی در سایت طلبگی تا اجتهاد

حضرت امام خامنه ای حفظه الله نیز در دیدار هجدهم اردیبهشت سال ۹۸ با طلاب فرمودند:

[صحبت شد از] تخصص‌گرایی. چند نفر از آقایان - بخصوص یکی دو نفر از آقایان به تفصیل - راجع به تخصص‌گرایی بحث کردند. خوشبختانه این کار - [یعنی] فقه‌های تخصصی - در قم شروع شده؛ البته در مورد فقه حرف خیلی زیاد است. فقه خیلی اهمیت دارد؛ یک عده‌ای خیال میکنند فقه، چون اسمش فروع دین است یعنی کارهای فرعی؛ نخیر، فقه استخوان‌بندی و در واقع ستون فقرات زندگی اجتماعی است؛ فقه این است، متکفل این است. حالا اگر ما به خیلی از بخشهایش توجه نمیکنیم، نقص از ما است و الا فقه یعنی اداره‌ی زندگی، یعنی تبیین نظام زندگی اجتماعی و سیاسی. بالاخره اینکه ما در این زمینه تخصص‌گرایی کنیم و تخصصها را هرچه ریزتر کنیم، البته فکر خیلی خوبی است، دارد هم میشود، منتها غفلت نشود از برخی از عیوب تخصص. سالها است عده‌ای از متفکرین در دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که تخصصی شدن در کنار منافی که دارد، مضاری هم دارد. برخی از علوم بین‌رشته‌ای و مانند اینها برای این است که این نقصها را جبران کند؛ شما هم اگر چنانچه دنبال تخصص میروید، باید به این نکته توجه کنید که تخصص خوب است اما در کنارش ممکن است عیوبی هم داشته باشد که باید به آن برسید. (خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بیانات، جلد: ۴۱، صفحه: ۱۲)

ایشان از جامعیت افرادی مثل حضرت امام، علامه جعفری، شیخ طوسی، آقا جمال و آقا حسین انصاری و حاج آقا مصطفای خمینی و شهید صدر رحمهم الله با تمجید فراوان یاد می‌فرمایند و ارج و احترام خاصی برای افراد دارای جامعیت قائلند که بیشتر گذشت.

بزرگان ما در بسیاری موارد از دانش ریاضی و هیئت و طبیعیات خود در فقه و فهم حدیث و قرآن استفاده فرموده‌اند که اگر تتبعی صورت گیرد مشخص خواهد شد چه اندازه این علوم در فهم آیات و روایات مهم و کاربردی هستند. علامه حلی و سید مرتضی و شیخ بهائی و فیض کاشانی رحمهم الله از بارزترین نمونه‌های جامعیت هستند.

حجت الاسلام و المسلمین سید محمود مدنی می‌فرماید:

مجموعه معارف اسلامی باید در یک منظومه قرار بگیرند، اگر مجموعه معارف اسلامی را با هم ببینیم، دچار اشتباهات می‌شویم، بنابراین باید مجموعه دستورات، آیات و روایات و .. را در یک منظومه ببینیم. .. یکی دیگر از آسیب‌های حوزه معارف اسلامی، مجموعه ندیدن معارف اسلامی است؛ معارف اسلامی و حقایق دینی یک منظومه و مجموعه به هم پیوسته است و اگر بخشی را جدا کنیم، نظام مجموعه را به هم زدیم و به نتیجه مقبول نمی‌رسیم... در مجموعه معارف اسلامی همه دستورات با هم درگیر هستند؛ همه با هم معنا می‌شوند و همه با هم باید با حفظ رتبه بندی مورد توجه قرار گیرند. (حجت الاسلام و المسلمین سید محمود مدنی، مدیر جامعه الزهرا (سلام الله علیها) در سومین جلسه از سلسله جلسات منشور فاطمی بر مبنای سیره حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۹ خرداد ۹۶)

حضرت آقا نیز درباره ضرورت طرح جامع و منظومه ای اسلام می فرمایند:

طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسانها، یکی از فوریت‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است. مباحثات و تحقیقات اسلامی، پیش از این به طور غالب، فاقد این دو ویژگی بس مهم بوده و از این رو، در مقایسه‌ی اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحثان و جویندگان را چندان که شاید و باید، به نتیجه‌ی ثمربخش و قضاوت قاطع نرسانیده است؛ یعنی از اینکه بتواند مجموعاً طرح و نقشه‌ی یک آیین متحدالاجزا و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آیین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است. (مقدمه‌ی کتاب طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، نسخه تعاملی)

پیش تر نظر علامه حسن زاده رحمه الله نیز در دایره المعارفی بودن گزاره‌های نصوص اسلامی و ضرورت جامعیت تقدیم شد.

۲۱: ضرورت تغذیه شدن دانشگاه‌ها با علوم اسلامی

سالهاست که قرار است علوم اسلامی انسانی در حوزه تدوین شود تا دانشگاه‌ها مجبور نباشند خوراک خود را از کتب مسموم غربی ترجمه کنند. اما این مطلب فقط در مورد علوم انسانی نیست بلکه مبانی متافیزیکی باطل غرب در کتب علوم طبیعی آنها هم به وفور رسوخ کرده است و لازم است کتب علوم طبیعی نیز بر اساس مبانی اسلامی صحیح بازنویسی شوند. یقیناً حوزه باید برای این کم کاری چهل ساله پاسخگو باشد. حضرت امام خامنه‌ای حفظه الله می فرماید:

من يك وقت راجع به مسأله‌ی اسلامی کردن دانشگاهها صحبت کردم. بعضی که این را كوچك دیدند، آن معنای وسیع و عمیق اسلامی کردن را ندیدند، سراغ بعضی از ظواهر کم‌اهمیت در دانشگاهها رفتند! عده‌ای هم از آن طرف، به هو و جنجال رو آوردند که اسلامی کردن دانشگاهها، یعنی فرار مغزها، یعنی اختناق و این حرفها! ببینید؛ اینها حمله‌ی شدید دشمن است! کسانی که نسبت به اصل اسلام اعتقادی ندارند، وقتی که راجع به دانشگاه بحث میشود و میبینند که قرار است اسلام به معنای جامع و حقیقی کلمه، وارد دانشگاه شود، آن قدر دستپاچه میشوند که هرچه از دهانشان درمی‌آید، میگویند! من پای تلویزیون نشسته بودم، دیدم کسانی در تلویزیون جمهوری اسلامی صحبت میکنند و علی‌رغم آنچه که آنها میگویند، هر کس هرچه میخواهد، میگوید! حالا هرچه میگویند، بگویند؛ ولی بنده در تلویزیون تماشا میکردم، دیدم که راجع به اسلامی کردن دانشگاه، هوجبگری و مسخره میکردند! چند نفر میزگرد تشکیل داده بودند و حرف میزدند؛ هنوز هم میگویند! در حالی که اسلامی کردن دانشگاهها يك معنای عمیق و وسیع و جامعی دارد و به اعتقاد من، از نان شب برای دانشگاهها واجب‌تر است! (بیانات در دیدار رؤسای دانشگاههای سراسر کشور، ۶ اسفند ۱۳۷۶)

ایشان در سخنان دیگری می فرمایند:

روحانیت برای چیست؟ روحانیت برای این است که بتواند مردم را تغذیه ی دینی کند؛ البته عالمانه. آن روز يك طلبه ای می آمد نجف درس میخواند، فقه و اصول می خواند، رجال می خواند و بعضی چیزهای دیگر می خواند، ملا می شد. فاضل می شد؛ اگر در نجف می ماند، می شد بحرالعلوم و کاشف الغطاء؛ اگر از نجف خارج می شد، می شد میرزای قمی و ملا مهدی نراقی و ملا احمد نراقی و حاجی کلباسی و سید شفتی و امثال اینها. یعنی هر کدام از اینها در هر شهری بودند، برای هدایت و تغذیه ی معنوی و فکری مردم خودشان کافی بودند. يك سید شفتی یا يك حاجی کلباسی یا يك میرزا مهدی شهید در مشهد، خودش و شاگردانش می توانستند مردم را از لحاظ فکری تغذیه کنند. آن وقت عوامل گمراه کننده و لغزنده ی مردم زیاد نبود؛ همان شهوات شخصی انسانها بود که همیشه انسانها به آن دچار و مبتلايند؛ آن هم با موعظه و نصیحت و تذکر و از این چیزها تا حدود زیادی قابل رفع بود؛ يك مقدارش هم می ماند که خوب، همیشه گنهکارانی هستند. آن روز دیگر تلویزیون نبود، اینترنت نبود، این همه کتاب و مجله و افکار جدید نبود، این همه فلسفه های جدید داخل ذهنهای مردم نبود، شبکه ی فیلمهای خانگی نبود، ماهواره نبود، مُغریات و مُضَلّاتی که جوان و پیر را تحت تأثیر قرار میدهد- افکار و شبهات گوناگون- نبود. آن روز وقتی عالم وارد يك شهری می شد- مثل میرزای قمی یا مثل حاجی کلباسی- از همه ی مردم آن شهر فاضل تر بود. فضلالی هر شهر کسانی بودند که چند جمله ادبیات یا عقلیات یا شبیه این چیزها را خوانده بودند؛ اینها از همه ی آنها بهتر بودند، بالاتر بودند؛ در مقام برخورد و زور آزمائی علمی، کسی از عهده ی آنها بر نمی آمد؛ اما امروز این جوری نیست. امروز ما فقه و اصول که می خوانیم، اگر توی يك شهری برویم، اینجور نیست که از همه زورمان بیشتر باشد؛ در رشته های مختلف، در کارهای مختلف، در حرفهای مختلف، در افکار مختلف کسانی هستند که مسلطند، فئانند، متبحرنند؛ کسانی بخواهند عرصه را از آنها بگیرند، باید به قدر آنها زور داشته باشند. امروز فقه و اصول کافی نیست برای اینکه انسان بتواند تبلیغ دین را بکند. بنابراین حوزه ها و وظیفه شان خیلی سنگین است. این تنوع در علوم حوزوی يك نیاز قطعی و مبرم است و بایستی در برنامه ریزی به آن توجه شود. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۴۳۷)

۲۲: لزوم پیش دستی در دادن نظام فکری هستی شناختی به اذهان عموم و خصوصا نوجوانان

در روایات شریفه آمده است که پیش از آنکه مرجئه نوجوانان شما را شکار کنند به آنها اعتقادات صحیح را آموزش دهید. مرجئه کسانی بوده اند که با تساهل و تسامح و ایجاد رجای کاذب که خدا کریم است و می بخشد ذهن مردم را در پایبندی به قیود و تعهدات دینی شل و سست می کردند و موجب ولنگاری دینی و راحت گیری گناه در جامعه می شدند. این نگاه فوق العاده برای انسانی که جسمش بند به ماده است و اصالت جسم مادی اش هم اقتضای تنبلی و سکون دارد جذاب و

خوشایند بود و لذا انسان به راحتی جذب این نگاه فکری می شود در نتیجه لازم است قبل از افتادن نوجوان در تور مرجئه که امروز هم مرجئه ی امروزی قدرتش در فضای رسانه ده ها برابر مرجئه آن روز است به نوجوان نگاه فکری و نظام فکری صحیح تعلیم داده شود. امروزه متاسفانه نگاه هستی شناختی قالب جامعه نگاه نظام ماده - انرژی است که یک نگاه مادی و غیب گریز است در حالی که نگاه روایات نگاه نظام نور و ظلال و نگاه نظام اسماء و کلمات وجودیه و نظام حروف و اسماء است که در روایات عمران صابی و روایات و آیات دیگر مورد تصریح قرار گرفته است و فوق العاده از نظر توحیدی شخص را تقویت می کند و بنیان توحیدی ذهنش را همچون پولاد مستحکم می کند.

حضرت آقا می فرمایند:

اینکه شخصیتی مثل علامه ی حلی - که فقیه عالیقدری است - هم در کلام کتاب دارد، هم در فلسفه کتاب دارد، به خاطر این بود که با بارور کردن عقلانیت مخاطبان خودشان، بتوانند از ورود یا جای گیر شدن شبهه ها در ذهن آنها پیشگیری کنند..... شما امروز با این چالش مواجه اید و مسأله ی شما مهمتر و دشوارتر است از مسأله ی علامه ی حلی یا مسأله ی علامه ی مجلسی یا مسائل علمای بزرگی که در طول تاریخ بوده اند؛ با آنها قابل مقایسه نیست. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون استان همدان ۱۵ تیر ۱۳۸۳

۲۳: لزوم پیشگیری از سوء استفاده های دین ستیزان از طبیعیات

یکی دیگر از ضرورت های احیای طبیعیات در حوزه های علمی جلوگیری از سوء استفاده از علوم طبیعی برای دین ستیزی است. در ادامه به چند نمونه دین ستیزی با کمک طبیعیات اشاره می شود:

۱: مانتیس

مانتیس در زبان یونانی به معنی پیامبر است، واژه نامه مشهور مریام وبستر درباره ریشه این واژه می نویسد:

History and Etymology for *mantis*: New Latin, from
Greek, literally, diviner, prophet⁵¹

⁵¹ <https://www.merriam-webster.com/dictionary/mantis>



در برخی از واژه نامه برای ردگم کنی گفته اند که در یونان باستان به معنی کاهن است ولی واضح است که کاهن ربطی به دعا و دستهای دعاخوان گونه ی مانتیس ندارد .



نام این حیوان در زبان انگلیسی بیش از آنکه به عنوان مانتیس معروف باشد به عنوان پربینگ مانتیس یعنی پیامبر دعاخوان معروف است تا آنجا که واژه نامه کمبریج برای معنا کردن مانتیس از این واژه استفاده می‌کند.

Mantis; praying mantis

در زبان عربی نیز این حشره به نام های السُرْعُوف^{۵۳}، الدَعَاء، السُرْعُوف الورع، السُرْعُوف المصلی، الراهبة، فرس^{۵۴}، النبي، امّ طهارة و جمل سلیمان معروف است:

السُرْعُوف أو فرس النبي أو الراهبة أو أم طهارة أو جمل اليهود (الاسم العلمي: Mantodea) من اليونانية (mantis = μάντις = نبي) + (eidōs = εἶδος = شكل). ويسميه اليهود "جمل سليمان" (بالعبرية: גמל שלמנו).^{۵۵}

این حشره بسیار سریع و چالاک بوده و در شکار حشرات دیگر صاحب سبک خاصی است تا آنجا که رزمی کاران و اساتید معبد شائولین چین یک سبک کونگ فو به نام کونگ فو مانتیس را از او الهام گرفته اند و در پویانمایی پاندای کنگ فو کار هم به این موضوع اشاره شد:

في القرن التاسع عشر الميلادي، ابتكر أحد الرهبان الصينيون في معبد شاولين أسلوباً قتالياً أسماه "أسلوب فرس النبي" فهذه الحشرة هي من علمته هذا الأسلوب عندما كان يشاهد المعركة الحاصلة بينها وبين حشرة أخرى كان يشاهد حينها طريقه الدفاع والهجوم لهذه الحشرة التي قادته ليتخذ منها أسلوباً قتالياً يعتمد على عدة أمور: (السرعة، الصلابة، المرونة، الثبات) و تستخدم في أداء فنون القتالية الاساليب التالية: الركل، الضرب، الإسقاط، المسك.^{۵۶}

تاریخ استفاده از این حشره در تبلیغ دین:

از قدیم الایام ارتباط دادن مسائل طبیعیاتی به مسائل دینی شیوع داشته است کما اینکه مثلاً خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و طوفان را به خشم موجودات ماورائی و خدایان نسبت داده و برای نجات از آن قربانی می کردند. در قرآن کریم هم در این باره به داستان به دریا افکنده شدن حضرت

^{۵۳} در لسان العرب آمده است: السُرْعُوفُ: النَّاعِمُ الطَّوِيلُ، وَ الْأُنْثَى بِالْهَاءِ سُرْعُوفَةٌ، وَ كُلُّ خَفِيفٍ طَوِيلٍ سُرْعُوفٌ. الجوهري: السُرْعُوفُ كُلُّ شَيْءٍ نَاعِمٍ خَفِيفٍ اللَّحْمِ، وَ السُرْعُوفَةُ: الْجَرَادَةُ مِنْ ذَلِكَ وَ تَشَبَّهَ بِهَا الْفَرَسُ، وَ تَسْمَى الْفَرَسُ سُرْعُوفَةً لِخِفَّتِهَا؛ قَالَ الشَّاعِرُ: وَ إِنْ أُعْرِضَتْ قَلْتِ: سُرْعُوفَةٌ. XXX لَهَا ذَنْبٌ خَلْفَهَا مُسَبِّطٌ - وَ السُرْعُوفَةُ: دَابَّةٌ تَأْكُلُ الثِّيَابَ. لسان العرب، ج ۹، ص: ۱۵۱، السُرْعُوفُ: الْخَفِيفُ السَّرِيعُ؛ وَ اشْتِقَاقُهُ مِنَ السُرْعُوفَةِ، وَ هِيَ الْجَرَادَةُ، جَمْهْرَةُ اللَّغَةِ، ج ۲، ص: ۱۱۹۶ همچنین ببینید: تاج العروس، ج ۱۲، ص: ۲۷۱

^{۵۴} از این باب که اسب نیز زمانی که روی دو پا می ایستد چنین هیبتی می یابد به این حشره فرس اطلاق شده است.

یونس علی نبینا و آله و علی السلام اشاره فرموده است. نبی مکرم اسلام صلوات الله و سلامه علیه و آله بعد از خورشید گرفتگی پیش آمده بعد از وفات فرزندشان ابراهیم از ارتباط دادن این موضوعات به هم نهی فرمودند.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا قُبِضَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَرَتْ فِي مَوْتِهِ ثَلَاثُ سُنَنِ أَمَّا وَاحِدَةٌ فَإِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّمَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُنْبِرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُسُوفَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يَجْرِيَانِ بِأَمْرِهُ مُطِيعَانِ لَهُ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا انْكَسَفَا أَوْ أَحَدُهُمَا صَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمُنْبِرِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ الْكُسُوفَ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ فَجَهِّزْ ابْنِي قَالَ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَسَلَ إِبْرَاهِيمَ وَكَفَّنَهُ وَحَنَطَهُ وَمَضَى فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى قَبْرِهِ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى ابْنِهِ لَمَّا دَخَلَهُ مِنَ الْجَزَعِ عَلَيْهِ فَانْتَضَبَ قَائِمًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ جَبْرئيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي بِمَا قُلْتُمْ زَعَمْتُمْ أَنِّي نَسَيْتُ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَى ابْنِي لَمَّا دَخَلَنِي مِنَ الْجَزَعِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتُمْ وَ لَكِنَّ اللَّطِيفَ الْحَبِيبَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ حُمْسَ صَلَوَاتٍ وَ جَعَلَ لِمَوْتِكُمْ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ تَكْبِيرَةً وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُصَلِّيَ إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ انزِلْ وَ الْجَدِ ابْنِي فَ نَزَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَلْحَدَ إِبْرَاهِيمَ فِي لَحْدِهِ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْزِلَ فِي قَبْرِ وَكِدِهِ إِذَا لَمْ يَفْعَلْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِابْنِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكُمْ بِحَرَامٍ أَنْ تَنْزِلُوا فِي قُبُورِ أَوْلَادِكُمْ وَ لَكِنَّ لَسْتُ آمِنُ إِذَا حَلَّ أَحَدُكُمْ الْكَفْنَ عَنْ وَكِدِهِ أَنْ يَلْعَبَ بِهِ الشَّيْطَانُ فَيُدْخِلُهُ عَنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ مَا يُحْبِطُ أَجْرَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (المحاسن، ج ٢، ص: ٣١٣ و ٣١٤ و الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٣، ص: ٤٦٣)

مسیحیان در تبلیغ دین از این حشره استفاده فراوانی می نمودند کما اینکه امروزه هم در برخی پوستره‌های تبلیغاتی مانند نمونه های زیر در کنار بخشی از انجیل و جملات الهام بخش دینی و حتی نماد نرم افزارها و نهادهای مذهبی تصویر این حشره آورده شده است:

And all things,
whatsoever ye shall
ask in prayer, believing,
ye shall receive.

Matthew 21:22 (KJV)

Now I lay me down to sleep,
I pray the Lord my soul to keep.
If I die before I wake ...
OMG! That would be terrible!

purpleclover.com





در دانش نامه ی موضوعات در کتاب مقدس از ۳۴ بخش از کتاب مقدس به عنوان بخش های دارای مطالب مرتبط با مانتیس دعاخوان یاد شده است.^{۵۷}
در مطلب دیگری چنین آمده است که دیدن مانتیس خوش یمن بوده و نشان از نگاه فرشتگان است:

Because of the “praying” hands, some Christians say that the praying mantis represents spiritualism or piety, and if found in your home, may mean that angels are watching over you

تبدیل یک حشره بی خطر به هیولایی خونخوار برای مقاصد دین ستیزانه:

مانتیس برای انسان کاملاً بی خطر و بی ضرر بوده و تنها شکارچی ماهری در شکار حشرات است و مثل بسیاری از حشرات دیگر هم‌نوع خواری دارد^{۵۸}، در دانش نامه ی حشره شناسی اینسکت کوپ آمده است:

Unless you happen to be an insect or a small amphibian, praying mantis are not dangerous. They aren't venomous and, though their bites may be a little painful, they

⁵⁷ https://www.openbible.info/topics/praying_mantis

⁵⁸ <https://www.durangoherald.com/articles/our-spiritual-insect-friend-the-praying-mantis/>

^{۵۹} بعد از ۱۷ درصد از مجامعت ها جنس ماده جنس نر را می خورد مثل بسیاری حشرات دیگر.

won't cause any lasting harm. You are also highly unlikely to suffer any kind of allergic reaction from a praying mantis bite

این حشره برای زمین های کشاورزی بسیار مفید و سودمند است و حشرات مخرب برای محصولات را شکار می کند تا آنجا که پرورش مانتیس و فروش آن به مزرعه داران سالهاست در دنیا رونق دارد.

The Praying mantis is a most interesting and enjoyable beneficial insect to have around the garden and farm. It is the only known insect that can turn its head and look over its shoulder. ... Later they will eat larger insects, beetles, grasshoppers, crickets, and other pest insects.

دانش نامه نشنال جئوگرافیک نیز درباره عدم شناسایی زهر و سم در این حشره و حتی انتقال بیماری توسط آن می نویسد:

Clearly, these insects are voracious predators, but can a praying mantis hurt a human? The short answer is, it's unlikely. Praying mantises have no venom and cannot sting. Nor do they carry any infectious diseases

در پایگاه اینترنتی دیگری آمده است که این حشرات حتی با انسان مانوس نیز می شوند و فروش آن به عنوان یک حیوان خانگی رایج است:

All mantises recognize humans as potential predators due to our size compared to theirs, but mantises raised in captivity can absolutely learn to be unafraid of human beings and at times even appear to seek out their company. Anyone who has captive-raised mantises will have stories about it, guaranteed.

⁶⁰ <https://insectcop.net › can-praying-mantis-bite-humans>

⁶¹ <https://www.gardeninsects.com › prayingMantis>

⁶² <https://www.nationalgeographic.com/animals/article/praying-mantis-mating-cannibalism-birds-bite-facts-news>

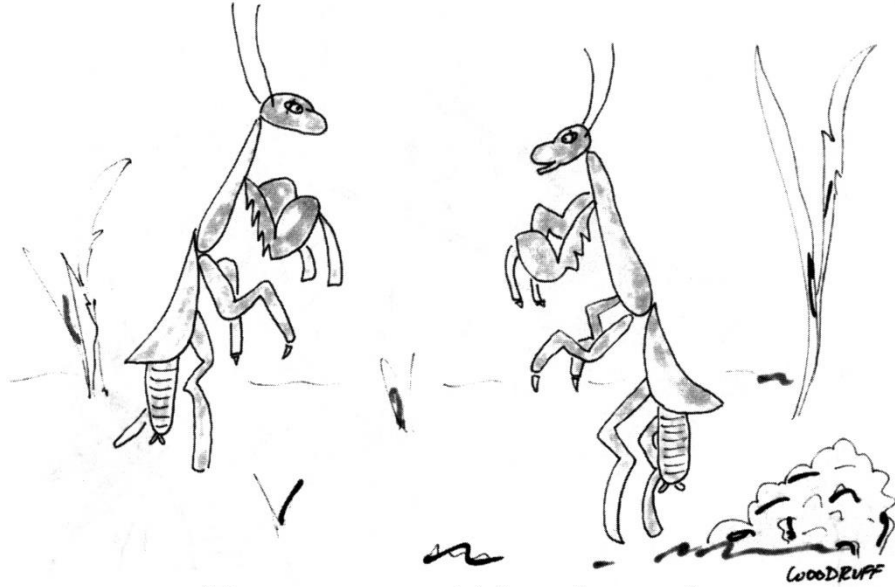
⁶³ <https://www.quora.com/Can-a-praying-mantis-recognize-humans>

اما شیاطینی که از دین و مسیحیت نفرت داشتند خاصه یهودیان به شدت از این حشره متنفر بودند و آن را دستاویزی برای تمسخر کشیش ها و راهبه های مسیحی و جملاتی دینی قرار دادند، به تصاویر زیر دقت فرمایید:



تمسخر کشیش و راهبه ها با فتوشاپ کردن سر مانتیس به جای سر آنان





© 1994 Mike Woodruff. More at LeadershipJournal.net/Caroons

"Sure, everyone thinks we're praying,
but do any of us actually make the time for it?"

قضیه به همین چند پوستر محدود نیست بلکه در پویانمایی ها و پوسترها و رسانه های بسیاری بعد از عصر مدرنیته تلاش شد تا مانتیس به عنوان یک موجود خونخوار و وحشی معرفی شود تا یک نماد دینی در اذهان نفرت انگیز شود. مثلاً در پویانمایی هاچ زنبور عسل دشمن خونخوار هاچ یک مانتیس خونخوار بود.

از طرفی به مانتیس واژگان کشیشک و راهبک برای تمسخر کشیش ها و راهبه ها نیز اطلاق می شد و کاف تصغیر برای توهین به این اقشار استفاده می شد.

قضیه به همین جا هم ختم نشد بلکه در نیمه قرن بیستم شایعه کردند که کلیسا برای کشتن مانتیس جریمه وضع کرده است تا از حیث اقتصادی هم در مورد این حشره نفرت آفرینی کنند:

هل من غیر القانوني قتل السرعوف الدعاء؟ منذ خمسينيات القرن العشرين ، انتشرت شائعة تقول إن قتل فرس النبي يصلي بغرامة. قتل مخلوق يبدو كما لو أنه على صلاة ركبته قد يبدو غير قانوني ، ولكن رغم أنه قاس ، فهو ليس ضد القانون. لا يحمي القانون "Mantises" ، كما لم يكن هناك مثل هذا القانون أو النظام الأساسي على المستوى الفيدرالي أو الولاية أو المدينة في الولايات المتحدة. لا توجد عقوبات غير التقاليد الفلكلورية من عدة آلاف من السنين الماضية. المزيد عن السرعوف : يبدو أن الحشرة المعروفة علمياً باسم السرعوف أو mantid ، سحر حتى أكثر من الكراهية للناس. تمت إضافة معدّل "الصلاة" بواسطة الأشخاص بمرور الوقت. لها أرجل كبيرة أمامية جذابة مطوية كما لو كانت في الصلاة ورأساً مثلثاً مع عيون منتفخة تقريباً تندرب لمشاهدة المارة. يبدو أن السرعوف المصلى له جودة بشرية له. على الرغم من أنها تعتبر خاطئة على أنها حشرات العصا أو ترتبط ارتباطاً وثيقاً بالجراد ، إلا أنها

ليست كذلك. أقرب أقرباء mantises هي النمل الأبيض والصراصير. واعتبر mantises لديها قوى خارقة للطبيعة من الحضارات في وقت مبكر، بما في ذلك اليونان القديمة، مصر القديمة وآشور. تعتبر الإناث من هذه الأنواع فمية قاتلة، وأحياناً تمارس أكل لحوم البشر، عن طريق أكل زملائها بعد الجماع. الأصول المحتملة للإشاعة: على الرغم من أنه من الصعب تحديد الأصل الفعلي للشائعات حول الغرامات وقتل السرعوف، يمكن للمرء أن يأخذ بعض التخمينات. وقد اعتبر العديد من البستانيون أن السرعوف الدعائي حشرة مفيدة، حيث أنهم يستهلكون العديد من الحشرات الأخرى التي تدمر المحاصيل، مما يقلل الحاجة إلى المبيدات الحشرية. شيء واحد عن mantises هو أنهم لا يميزون. يأكلون كل الحشرات، تلك التي تكون ضارة ومفيدة للمحاصيل. سبب آخر محتمل للعقوبة المشاع لقتل mantises هو أنه على مدى آلاف السنين كان هناك تقارب كبير للحشرة. قتل الحشرات في العالم القديم قد يكون تم تحفيزه. كان السرعوف يعتبر إلهًا في الجنوب الإفريقي لوضعية الصلاة؛ كلمة السرعوف في اللغة الأفريكانية هي *Hottentotsgot*، والتي تعني "إله الخوئي". شعر اليونانيون القدماء بأن السرعوف لديه القدرة على إظهار المسافرين المفقودين في طريقهم إلى المنزل. وفقا للمصريين القدماء، فإن "طائر الذباب" هو إله صغير يقود أرواح الموتى إلى العالم السفلي. في آشور القديمة، يدعى السرعوف مستحضر الأرواح وكاهن. تم تطوير اثنين من فنون شاولين العسكرية بشكل منفصل في شمال وجنوب الصين التي لديها حركات واستراتيجيات القتال على أساس تلك السرعوف. أما أسلوب السعف القاسي الشمالي فهو الأقدم، ويرجع تاريخه إلى سونغ أو سلالة مينغ حوالي ٩٠٠ إلى ١,٣٠٠ بعد الميلاد. حقائق السرعوف المعروفة قليلاً: من غير المعروف شيئاً عن حقيقة أن حشرة الحشرات هي من بين الحشرات الأكثر انتشاراً كحيوانات أليفة. لأن عمر السرعوف هو حوالي عام واحد فقط، فالناس الذين يريدون الحفاظ على السرعوف غالباً ما يولدونهم. يتم سرد اثنين من mantids والحشرات الرسمية للدولة: السرعوف الأوروبي في ولاية كونيتيكت، وسرعوف كارولينا في ولاية كارولينا الجنوبية.^{٦٤}

تا جایی که نگارنده پژوهش نموده است اثری از استفاده از واژه آخوندک و شیخک^{٦٥} در قبل از انقلاب^{٦٦} دیده نشد ولی بعد از انقلاب برای توهین به روحانیت و تکرار سناریوی کشیشک و راهبک از واژه آخوندک و شیخک برای این حشره استفاده شد. اخیراً حتی میگوی طاووسی دریایی را نیز تغییر نام داده اند و به نام شیخک دریایی نام گذاری کرده اند.^{٦٧}

^{٦٥} اول آخوندک را رواج دادند و بعد که دیدند بازی و سناریوشان در ایران که مردم علایق مذهبی دارند جواب نداد شیخک را هم اضافه کردند...

^{٦٦} البته از روشنفکرهای غربزده ی قبل از انقلاب امثال تقی زاده ها و فروغی ها و کسروی ها اصلاً بعید نیست که قبل از انقلاب این توهین متولد شده باشد.

^{٦٧} برای نمونه رجوع کنید به دانشنامه آفرینش نشر سایان ذیل نمایه آخوندک و دانشنامه صد جانور شگفت انگیز همین نشر ذیل نمایه شیخک

اخیرا از نام گذارییک قدم جلوتر رفته اند و شروع کرده اند به تولید پوسترهای توهین به روحانیت به کمک این حشره:



این یهودیان کندذهن غافل اند از آن که این حشره در غرب عقبه تاریخی مذهبی دارد و در زبان فارسی اصولا ربطی به دین در نام گذاری آن دیده نمی شود. و لذا مردم اصلا در آن فضای ذهنی که آنها دنبالش هستند وارد نمی شوند.

۲: خرس مهربون و مرد عنکبوتی

یکی از ساده ترین روش های تقابل با یک مفهوم یا یک شخصیت یا حتی یک کتاب آن است که در دوران کودکی مفهوم عکس و مقابل آن را در ذهن کودک نهادینه کنیم مثال تاریخی این قضیه داستان مشهور بزغاله های معاویه است که در بین کودکان توزیع می شد و آنها شادمان می شدند و بعد به ناگاه شبانه از آنان سرقت می شد و این سرقت نعوذ بالله به امام معصومی چون امیر المومنین علیه السلام نسبت داده می شد. در اینجا مفهوم منفور و پلید سرقت در ذهن کودکان برای امام پاک و معصومی چون حضرت امیر حکاکای و نهادینه سازی شده است. اما این تقابل تنها مختص شخصیت ها و انسان ها نیست بلکه گاهی کتاب ها و مفاهیم نیز مورد هجوم معاندان از طریق این

روش قرار می گیرند. مثلاً نسبت به قرآن و نماز و روزه در ذهن کودکان عمل نهادینه سازی گزاره‌ی هجمه کننده انجام می شود نمونه‌ی انجام شده‌ی این هجمه از این قرار است :

در انجیل چند خرس به فرمان یک نبی الهی به کودکان تمسخر کننده‌ی این پیامبر حمله می کنند و این پیامبر به خرس فرمان می دهد تا کودکان را بخورد و او نیز چنین می کند. در اینجا ملاحظه می شود با صرف نظر از تحریف شده بودن این داستان خرس به عنوان یک موجود وحشی و درنده نسبت به کودکان معرفی شده است. از طرف دیگر تمدن دین ستیز و سکولار غرب خرس را در عروسک های مختلف به عنوان دوست دار کودکان و موجود مانوس با آنها و خرس مهربون با یک قلب روی سینه نهادینه می سازد و لذا در دوران بزرگی و مطالعه انجیل، کودک در ذهنش با یک تناقض روبرو می شود که آیا خرس ها با کودکان در تقابل و خشونت هستند یا دوست آنان هستند و چون گزاره‌ی دوست بودن خرسها با کودکان از تقدم زمانی در ذهن کودک برخوردار است کودک به آن رای می دهد و به خرافه بودن و خلاف واقع بودن کتاب انجیل معتقد می شود.

همان گونه که این اتفاق در جریان رای به نعوذ بالله دزد بودن حضرت امیر نیز، در بزرگسال کودکانی که مورد توطئه‌ی معاویه قرار گرفته بودند رخ می دهد.

اما در مورد قرآن کریم قضیه چیست و قضیه‌ی مرد عنکبوتی چه ارتباطی با قرآن کریم دارد.

این سناریو در مورد قرآن کریم با تمسک به آیه‌ی شریفه‌ی ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت انجام گرفته است در این آیه‌ی شریفه سست بنیاد ترین خانه ها خانه‌ی عنکبوت معرفی شده است. تمدن ضد دین غرب در این جا برای تقابل به چسبیدن مفهوم ضعف به عنکبوت در صدد چسبانیدن مفهوم عکس یعنی مفهوم قوت و قدرت به عنکبوت برآمده است و لذا موجوداتی مانند مرد عنکبوتی یا همان اسپایدرمن را علم کرده است و به شدت در فضای رسانه ای دنیا و خصوصاً در فضای کودکان مسلمان آن را ترویج می کند مثلاً در حال حاضر از پتوی کودک گرفته تا کیف و دفتر و دست بند و ساعت و برچسبهای متنوع اسپایدرمن برای کودکان تولید شده است. از طرف در اخبار علمی نیز چنین منتشر می کنند که ماده‌ی سازنده‌ی تار عنکبوت قوی ترین ماده‌ی عالم است و

از فولاد هم قوی تر است. یقیناً وقتی کودکی از طفولیت با مفهوم قدرتمندی فراعادی عنکبوت انس بگیرد در بزرگسالی زیر بار گزاره‌ی سست بنیادترین خانه بودن خانه‌ی عنکبوت نخواهد رفت و آن را حمل بر نعوذ ابالله خرافه خواهد کرد. امید است ملت انقلابی و مسلمان ایران با نه گفتن به این جریان ضد قرآن با این مفهوم سازی خلاف قرآن در جامعه مقابله نمایند...

۳: فرگشت

فرگشت یا نام قدیم و غلط انداز آن یعنی تکامل نام دیگر فرضیه‌ای است که با شواهدی از تغییرات ژنتیکی موجودات برای هماهنگ شدن با محیط در طی سالیان دراز سعی در رد آفرینش داشت. یقیناً این تغییرات ژنتیکی نشان از حکمت الهی در مخلوقات است ولی داروین و لامارک با طرح این ایده و این مطلب که انسان همان میمون فرگشت یافته است که از درخت به روی زمین آمده است و دیگر نیازی به دم نداشته است و دمش حذف شده است و معنای هبوط نیز همین است سعی در دین ستیزی طبیعیاتی داشتند که خسر الدنیا و الآخره شدند.

حجت الاسلام حمید پارسانیا می نویسد:

جریان یوزیتویستی ریشه در آمپریسم و فلسفه‌های حس گرایانه‌ی سده‌های هفدهم و هجدهم داشته و وارث علم تجربی قرن نوزدهم است. بخشی از انسان شناسی که در این بستر فکری سازمان می یابد حاصل ورود دانش تجربی محض به قلمرو حیات و زیست انسانی است. این جریان که از مرجعیت علم تجربی و جاذبه‌های اجتماعی و فرهنگی آن بهره می برد، هبوط آدمی را در سقوط از درختان و جنگلهایی می داند که در اثر تغییرات آب و هوایی و هجوم سرما نابود شدند. حیوانی که از درخت سقوط کرده بود، به کمک فرضیات لامارک و داروین با جهش یا تکامل تدریجی دم خود را که اینک بدون کارکرد مانده بود از دست داد و از آن پس ناگزیر بر دو پای خود ایستاد و از راست قامت شدن او تحول شگرفی پدید آمد. (هستی و هبوط، حمید پارسانیا ص ۱۸)

۴: مهبانگ

مهبانگ^{۶۸} یا انفجار اولیه یا بیگ بنگ فرضیه ای است که برای مقابله با دحو الارض و آفرینش الهی مطرح شده است و هدف از آن دین ستیزی بوده است. خُنک آن که برخی تلاش نموده اند این فرضیه پوشالی را از دل آیات و روایات استخراج کنند و به نام علوم جدید و مدرن از آن دفاع دینی نمایند و حال آنکه ریشه ی طرح این فرضیات انگیزه های دین ستیزانه است کما اینکه خود هاوکینگ به آن تفوه تک انگشتی نموده است.

۵: سایر موارد

از دیگر سوء استفاده ها از طبیعیات در دین ستیزی می توان به استفاده حداکثری از مسوخ غیر حشره و مسوخ حشره در پویانمایی ها و فیلم ها اشاره کرد، همچنین شیطنت در علت یابی طبیعی در موضوعاتی مثل حرمت گوشت و نجاست خنزیر و نجاست سگ و تلاش برای رفع آنها با مثلا آمپول و امثال آن و همچنین تلاش در ترویج منافع طبی شراب و منافع طبی خون و استفاده تجاری از مردار و فضولات نجس برای مقاصد غذایی و باغبانی و کشاورزی نام برد. همچنین برای دین ستیزی کما اینکه در عصر پیامبر یهودیان صبح مسلمان و شب دوباره از اسلام خارج می شدند امروزه مطالب علمی موید دین، صبح منتشر و شب تکذیب می شود تا دین مردم را تضعیف نماید. مثل صبح منتشر می شود نماز باعث تنظیم مغناطیس بدن با مغناطیس زمین که قطب آن زیر خانه ی خداست می شود و شب دوباره این خبر تکذیب می شود و گفته می شود که قطب مغناطیسی زمین ثابت نیست و تغییر می کند و اینگونه ایمان مردم تضعیف می شود.

^{۶۸} جالب آنکه جاعلان این فرضیات خود در فرضیه شان از گزاره ها و مضامین دینی استفاده کرده اند مثل دخان بودن آسمان و توسعه یابندگی مدام جهان و رتق بودن و فتق شدن زمین و آسمان و ... پیشتر ظاهرا گفته شد که حجت الاسلام مرتضی رضوی معتقد است طرح بیگ بنگ را او از آیات و روایات استنباط کرده و برای چند دانشگاه خارجی فرستاده است و آنها نظریه او را به سرقت برده اند. رجوع کنید به سایت بینش نو: <http://binesheno.com>

بخش دوم: علل منزوی شدن علوم طبیعی در حوزه و رویگردانی علما از طبیعیات قدیم

۱: تعبیر به کفریات از این علوم و بی اهمیت جلوه دادن آنها در کنار عرفان و اخلاق و فقه و حدیث و قرآن

کفریات هم باید در حوزه جزو دروس باشد و اگر نباشد دست نا اهل می افتد لذا حتی طبیعیات و هندسه و ریاضیات و حساب و مجسطی و هیئت و نجوم هم که گاهی به مطایبه علامه شعرانی از آنها به کفریات تعبیر می فرمود باید در حوزه بماند تا دست نا اهل نیفتد.

وحدت حوزه و دانشگاهی که امام و رهبری بر آن تاکید دارند نیز از همین باب است که علوم دست نا اهل نیفتد و دانشگاه ها به سمت مادی گری و دنیاطلبی نروند که بدترین چیز برای اهل علم و چیزی که بیشترین فساد را در عالم ایجاد می کند همین دنیاطلبی و فساد اهل علم است کما این که امروز می بینیم که علم از معنویت جدا شده چه ضررهایی و چه بمب سازی ها و چه فناوری های مخربی تولید می کند در راستای نابودی بشر و شکنجه و آزار و نسل کشی و ترور بیولوژیک و سقط جنین و عقیم سازی و ...

موسیقی اگر دست حوزه بود به این فلاکت دچار نمی شد قدیمها حتی موسیقی را هم در دل حکمت آورده بودند و اسیر کرده بودند که وسیله شلنگ اندازی نشود. الیوم هم باید برای راست کردن انحرافات این علوم و فنون آنها را در حوزه آورد و بحث کرد. اگر دعا نویسی و رمل در حوزه بحث می شد الان این دعانویسان و رمالان دروغین نمی توانست با حيله مردم را سرکیسه کنند.

علامه حسن زاده درباره استادشان علامه شعرانی رحمهما الله می نویسند:

چه بسا برای ما پیش آمد ما نماز صبح را در مدرسه مروی می خواندیم، بین الطلوعین کفایه می فرمود منزلشان. کفایه که تمام می شد، بعضی ها می نشستند، بعضی ها می رفتند. آقایانی می آمدند برای درس مکاسب، ما می رفتیم برای درس دوم مکاسب. ایشان يك نَفَسی تازه می کرد، انرژی می گرفت، قلیان می کشید. می آمد برای درس مکاسب. درس مکاسب گفته می شد. مکاسبی ها می رفتند و بعضی ها می نشستند که بنده هم باز از آن نشستگان بودم. اسفار می فرمود یا شفا می فرمود یا اشارات می فرمود. این درسهای فلسفی بود. آقایان می رفتند، باز بنده می نشستیم. به تعبیر شریف ایشان، می فرمود که حالا نوبت این کفریات شده. ریاضیات و هیئت و اینها را به مطایبه می گفت کفریات است. چه بسا روزها - خدای علیم لطیف خبیر گواه است - که ما در بین الطلوعین می آمدیم برای درس کفایه و سرِ درسِ آخری مثلاً مجسطی، زیچ بهادری و کفریات به تعبیر ایشان، اذان ظهر می گفتند و ایشان از صبح

تا ظهر به ترتیب، کفایه بود، اسفار بود به ترتیب تا اذان ظهر. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۶۷، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

یا مثلاً مرحوم شاه آبادی رحمه الله درباره عرفان نظری که مدل هستی شناسی عرفانی است تعبیر به کفریات دارند:

ادعیه و قرآن و اینها همه باهمند. این عرفا و شعرای عارف مسلک، و فلاسفه هم، همه يك مطلب می گویند؛ مطالب مختلفی نیست. تعبیرات مختلفی است، زبانهای مختلفی [است]. زبان شعر، خودش يك زبانی است. حافظ، زبان خاصی دارد. همان مسائل را می گوید که آنها می گویند؛ اما با يك زبان دیگری. زبانهای مختلف است و نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش استفاده بکند. این مقدمه بود برای همه مسائلی که بعدها هم اگر پیش بیاید و عمری باشد که اگر ما هم يك وقتی يك احتمال دادیم، نگوئید که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. [خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه آبادی - رحمه الله - برای عده ای از کاسبها [که] می آمدند آنجا، مسائل را همان طوری که برای همه می گفت، برای آنها هم می گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر اینها [که] سنخیتی ندارند!]] گفت: «بگذار این کفریات به گوششان بخورد!» خوب، ما يك چنین اشخاصی داشتیم؛ حالا اگر به سلیقه من درست در نمی آید که نمی شود گفت که اینها اشتباهات است. حالا صحبت در این است که تمام شد البته وقتان؛ اما حالا این برای دفعه دیگر که در بسم الله الرحمن الرحيم، الرحمن الرحيم هست؛ در الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هم، الرحمن الرحيم بعدش هست. الرحمن الرحيم در بسم الله، صفت برای اسم است؛ یا صفت برای الله؟ دو احتمال است، که بعد از ان شاء الله ببینیم کدامش نزدیکتر به فهم است (تفسیر سوره حمد، متن، ص: ۱۹۰ و ۱۹۱)

جالب است این کلمات آخرین کلماتی است که در جلسه ی پنجم و آخرین جلسه ی تفسیر سوره ی حمد حضرت امام بیان شد و دیگر این جلسات ادامه نیافت و همین تعصبات در مورد حرمت بیان کفریات دامن حضرت امام رحمه الله را هم گرفت البته این بار بعد از سالها که از قضیه ی آب کشیدن کوزه ای که آقا مصطفی از آن آب خورده بود می گذشت.

۲: بی اعتنایی به دانش دیگران و غربی ها

یکی از مشکلاتی که گریبان بسیاری از اهل علم را می گیرد آن است که از داشته های علمی خود احساس استغناء می کنند و دنبال علوم دیگران نمی روند. در روایات آمده است که :

اعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه

و یا:

العالم من لا يشيع من العلم

و امثال این روایات فراوان است اما متاسفانه برخی خود را قیاس به برخی روایات اهل بیت علیهم السلام می فرمایند که ایشان از علوم دیگران بی نیاز بوده اند و حال آنکه این روایات اولاً مربوط به علم امامتی آن بزرگواران است و نباید قیاس شود و ثانیاً همین علمی که در غرب است هم یا تجربه است و یا علوم تمدن اسلامی است و یا از قرآن و روایات فهمیده اند و نمی گویند که اینک برخی دانشمندان غرب در یادداشتهای پنهانی شان بعدها کشف شد که سر سفره ی قرآن و روایات بوده اند. و البته حق هم داشتند که تقیه کنند چون نه می توانستند اظهار اسلام کنند و نه حتی می توانستند اظهار استفاده از این علوم بکنند زیرا وقتی پاراسلسوس ها کتاب طبی قانون بوعلی را در غرب بر نمی تافتند و آتش می زدند چه رسد به علوم اسلامی و نصوص دینی اسلام که متاسفانه الیوم هم کشیش های آنها جاهلانه آنها را آتش می زنند.

در روایات اشراف علمی ائمه علیهم السلام چنین آمده است :

عَنْ أَبِي مَرْزَبِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلْمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ شَرِّقًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِبًا إِلَّا شَيْئًا حَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٣٩٩)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُثَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَ لْيُغَرِّبْ أَمَا وَ اللَّهُ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٤٠٠).

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يُقَالُ لَهُ عُثْمَانُ الْأَعْمَى وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحَ بَطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فَهَلْكَ إِذْنُ مُؤْمِنٍ آلِ فِرْعَوْنَ مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا عَ فَلْيَدْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهُ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٥١)

در بحار الانوار باب آن کل علم حق هو في أيدي الناس فمن أهل البيت عليه السلام وصل إليهم آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ

عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَجَبًا لِلنَّاسِ يَقُولُونَ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا وَ يَزُونَ أَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ نَأْخُذْ عِلْمَهُ وَ لَمْ نَهْتَدِ بِهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ فِي مَنَازِلِنَا أَنْزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا حَرَجَ إِلَى النَّاسِ الْعِلْمُ أَ فَتَرَاهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا وَ جَهَلْنَا وَ ضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا مُحَالٌ.

عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ قَالَ: لَقِيَ رَجُلًا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بِالْعَلِيَّةِ وَ هُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: ... مُسْتَقَى الْعِلْمُ مِنْ عِنْدِنَا أَ فَعَلِمُوا وَ جَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا يُونُسُ إِذَا أُرِدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَخُذْ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّا رَوَيْنَاهُ وَ أَوْتَيْنَا شَرْحَ الْحِكْمَةِ وَ فَضَلَ الْخُطَابِ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَانَا وَ آتَانَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ

در مصاحبه ی یکی از پژوهشگران عرصه ی حکمت آمده است:

یکی از کتب خوب فلسفه صدرایی متعلق به آقاعلی مدرس است که در دوره قاجاریه زندگی می کرده است و نام آن بدایع الحکم است. این کتاب پاسخ به سؤالات فلسفی یک از شاهزادگان قاجار است. این شاهزاده در سؤال آخر مطرح می کند که در مغرب زمین ایده های فلسفی مطرح شده است و نام دکارت را می برد ولی آقا علی مدرس که آن موقع کرسی فلسفه در تهران در اختیار او بود با بی اعتنایی و این طور برخورد می کند که گویا اگر آنها چیزی داشته باشند ما آن را داریم و اگر هم چیزی داشته باشند که ما نداریم، چیز با ارزشی نخواهد بود. مجموعه این عوامل وضعیت حاضر را پدید آورده است (مصاحبه کیاشمشکی با خبرگزاری حوزه)

البته برخی مانند حضرت امام خمینی رحمه الله بعد از خواندن فلسفه ی غرب می فرمودند که:

الان هم فلسفه غرب محتاج شرف است.^{۶۹}

ایشان فوق العاده به کسب علوم علاقه مند بودند تا آنجا که داستان ایشان با شیخ حسن علی نخودکی رحمه الله درباره کسب علم کیمیا مشهور است (زمزم عرفان آیت الله ری شهری ص ۳۶۸ و ۳۶۹).

وقتی ایشان این حرف را می فرمود یعنی سطح نازل فلسفه غرب را دیده بود و بعد می فرمود که محتاج شرفند، ولی هستند افرادی که از باب خود غنی پنداری و دیگر کوچک پنداری یا مغرور شدن به داشته ها از علوم اهل بیت علیهم السلام و یا خلط کفایت ولایت اهل بیت با کفایت

محفوظات از احادیث و علوم اهل بیت علیهم السلام یا کم کاری و کم توجهی و دلبستگی به مشغولیات جاری دچار این بلیه می شوند و بدون دیدن مطالب دیگران در مورد آنها قضاوت نموده و داشته های علمی آنها را بی ارزش می پندارند. اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا یکی از کسانی که متأسفانه به شدت با علم اسلامی و طبیعیات اسلامی و طب اسلامی مخالف است حجت الاسلام رسول جعفریان هداه الله است. اما وقتی به سخنان ایشان خوب دقت می شود ملاحظه می شود که ایشان در واقع با روش شناسی علمای سلف در مواجهه با طبیعیات ارسطویی و طبیعیات غربی جدید مخالف است. مثلاً به شدت به علامه ی مجلسی انتقاد می کند که چرا ایشان با این که دویست سال بعد از گاليله حیات داشته است و ده ها خارجی در زمانشان در اصفهان ساکن بوده اند و در خانه های اعیانی که شاه صفوی به آنها داده بود سکنی داشته اند به نظرات طبیعی غربیون هیچ عنایتی نداشته است. علت دیگری که ایشان از تولیدات طبیعیاتی علمای سلف شکایت دارد این است که بیش از حد در این رساله ها به احادیث و روایات تاریخی ولو عقل گریز عنایت شده است و کمترین توجه به تجربه و یافته های طبیعیون شده است.

در نشست علمی جالبی درباره تاریخ علم در تمدن اسلامی ایشان چنین بیان می دارند:

یادم هست که آقای مصباح یک وقتی می گفتند که این غربی ها فلسفه ندارند، این ها فقط بحث های علم را می کنند و فقط بحث های معرفت شناسی دارند، خوب حق با ایشان است، چون شما کتاب العلم تان یا کتاب وجود ذهنی تان در بدایه یا نهاییه مثلاً یک فصل کوچک است که حالا آقای طباطبایی اول آورده است و جای آن را بعد از بحث وجود گذاشته است، به مناسبت هستی شناسی علم و ارتباطش با مفهوم وجود؛ حالا نمی دانم که در کتاب های قدیمی تر چه ترتیبی دارد. بله دیگر شما بلافاصله سراغ جوهر و عرض می روید، سراغ حرکت می روید، سراغ قواعد فلسفی می روید و این ساختمان ها برایتان مهم تر است؛ اما بعداً ایشان هم فکر می کنم که متوجه شد که این کار منطقی و معقول است، اینکه پانصد سال است که غربی ها روی بحث های معرفت شناسی ایستاده اند، تکان هم نمی خورند، یعنی هر چه آدم مهم و قابل در فلسفه دارند اصلاً این طرف نمی آید؛ بحث های معرفت شناسی را تکلیفش را معلوم می کنند، آن وقت آدم متوجه می شود که راهی که ما در فلسفه رفتیم و در بحث ها طی کردیم ضمن اینکه توجه به این مسائل داشته ایم و اصلاً اختلافات اصولی مان در فرقه های فکری در اصل روی همین بحث های معرفت شناسی بوده است، ولی هیچ وقت از علم به عنوان یک بحث مستقل، به عنوان بحثی که قابل پیگیری است و یک بحثی که باید باشد متمرکز نشده ایم.

در ادامه می فرمایند:

ما اگر بحث‌های علم را جمع کنیم در متون فلسفی و کلامی مان، شاید بالای هفتاد هشتاد درصدش بحث علم خداست، یعنی ما به جای اینکه به علم بشر بپردازیم مشکل علم خدا را می‌خواستیم حل کنیم و تا این اواخر هم مسأله‌مان این بود که خدا به چه چیزی علم دارد؟ علم به جزئیات دارد؟ علم به کلیات دارد؟ علم به موجودات دارد؟ علم به معلوم دارد؟ یعنی اصلاً دیگر یادمان رفته بود که ما راجع به بشری صحبت می‌کنیم که دریچه‌ای به نام چشم یا گوش یا حواس رو به خارج دارد، که اول بایستی مسأله این را حل کنیم؛ من فکر می‌کنم و مطمئن نیستم که بیشتر بحث‌هایی هم که داشت حل معضل علم الهی بود کما اینکه خواجه هم همینطور به محض اینکه بحث علم را شروع می‌کنند هنوز یک صفحه نگذشته وارد بحث علم خدا به موجودات می‌شوند، اما اینکه تعریف علم بین خود ما چیست و چگونه به عالم خارج دسترسی داریم و با چه سبک و سیاقی می‌فهمیم این‌ها چیزهایی است که مورد توجه این‌ها نیست.

در ادامه چنین بیانی دارند:

علامه مجلسی متوفای ۱۳۱۰ است و فکر می‌کنم که مثلاً ۱۷۱۰ و ۱۷۱۵ میلادی می‌شود و فکر کنم که علامه مجلسی در شهری زندگی می‌کرده است که هزاران فرنگی رفت و آمد داشتند، از زمان شاه عباس به این طرف و قبل از آن هم بودند؛ هلندی‌ها بوده‌اند، انگلیسی‌ها بوده‌اند، اسپانیایی‌ها بوده‌اند، پرتغالی‌ها بوده‌اند و رفیق نزدیکش مثلاً آنتونیو دوجزو، پرتغالی است، رئیس دیر مسلمان شده بوده است؛ ولی رئیس دیر قبلی، و این‌ها دائم با هم نشست و برخاست داشته‌اند و گفت و گو می‌کردند؛ یک کلمه کسی به این نگفته است که در اروپا علم عوض شده است، یک نفر به این نگفته است که یک نجوم تازه‌ای آمده است؛ یک نفر به این نگفته است که زمین به دور خورشید می‌گردد نه خورشید به دور زمین، خوب اصلاً ممکن نبود که این آدم قبول کند، حتماً گفته‌اند، در این شهر دوربین دست مردم بوده است و رسماً آن محمد صالح قزوینی نوشته است که دوربین آورده است و اینطور می‌دیدیم؛ سمعک دست مردم بوده است؛ عینک بوده است که قرن‌ها قبلش هم در شعر فارسی داریم. شاه، پنجاه تا فرمان برای اسکان خارجی‌ها در خانه‌های اصفهان دارد که یک خانه اینقدر بدهید که آب از وسطش برود و چه باشد و عاملان چه بدانند که مالیات نگیرند و فرمان ما فلان است؛ همه فرامین دست این‌ها بوده است، خودشان منشی بودند و خودشان می‌نوشتند؛ زمان شاه عباس، منجم معروف و همه چیز اروپا را می‌شناخته است، نامه‌هایش پر از اطلاعات است، اما چطور این آدم این حرف‌ها را باور و قبول نمی‌کرده است؟ باید علم در ذهن شما طوری شکل گرفته باشد که هیچ نوع استدلالی نتواند آن را بشکند، حتی اگر با دوربین نشانتان بدهند نباید آن را بشکنند... می‌دانید که در این رساله و رساله‌های دیگر که در بحار هم هست، در کتاب سماء و عالم، همیشه حکما در مقابل متدینین هستند، می‌گویند که حکما اینطور گفتند، متدینین این را می‌گویند، یعنی تقسیم‌بندی ذهنش دقیقاً حرف‌هایی که زده می‌شود مانند غزالی است و شاید هم راست می‌گویند که کسی که حکیم شد بالاخره می‌گوید که این ماده ازلی است و معلوم نیست که از کجا آمده است، یک طوری شما را می‌پیچاند، با فقر ذاتی و این چیزها هر چقدر درست کنید آخرش تهش یک جای کار می‌لنگد و دیده‌اید که این رشد می‌گوید که مسلمانان حرف‌های ارسطو را هم تحریف کردند، ارسطو که کاری به خدا و پیغمبر نداشت، این‌ها مدام گردن فلسفه یونانی گذاشتند که درستش

کنند و تغییرش دهند و متدینی‌اش کنند. آقای ممدوحی به ما بدایه می‌گفت، گفت ارسطو پیغمبر بوده است، رسماً می‌گفت که عقیده من این بوده است که ارسطو پیغمبر بوده است. بعد مرحوم مجلسی می‌گوید که حکما گفته‌اند، راست هم می‌گوید که حکما از پنج هزار سال قبل هم می‌گفتند که خسوف و کسوف چیست؛ در هر کتاب جغرافی قدیم هم که شما بروید نقشه‌اش را برای شما می‌کشد که این خورشید است، این ماه است و این هم زمین است، یک دفعه این وسط آن می‌ایستد و یک دفعه آن وسط این می‌ایستد، اینجور می‌شود و به این شکل می‌شود، ولی می‌گوید که متدینین روایات را قبول دارند که در روایت آمده است که خسوف و کسوف، ماه و خورشید نه نورانی هستند غرور این‌ها را می‌گیرد و خدا یک ملک می‌فرستد که کله این‌ها را می‌گیرند و داخل اقیانوس می‌کنند تا غرورشان بشکند، این اقرب به درستی است. یعنی فرض کنید گالیله یا کپلر را دیگران دویست سال قبل از مجلسی هستند، یعنی هزار و پانصد و خورده‌ای است، یا ۱۳۰۰ است، و الان ما صد یا دویست سال از این حرف‌ها گذشته است؛ کاش اینجا تمام می‌شد؛ حالا به صفویه بر می‌گردیم، شما در همین اصفهان ما و شما؛ ۱۳۳۳ کتاب آفتاب و زمین چاپ شده است و برای رد کردن مشروطه و اینکه غربی‌ها و فرهنگی‌ها هیچ نمی‌فهمند و این‌ها را به تحمیل می‌کنند که ما اینقدر در مقابلشان خود باختة نباشیم، می‌گوید که مثال می‌زنم، این حرف‌هایی که این‌ها درباره زمین می‌زنند همه‌اش دروغ است؛ و کذب محض است و بعد مثال می‌زند و مثال می‌زند و برای شما صد استدلال می‌آورد و بعد به آیه قرآن تمسک می‌کند، حضرت ابراهیم، داستانی که شمس می‌آید مشرق از این طرف و خورشید، می‌گوید که این نص قرآن است که خورشید جابجا می‌شود، شما برای چه این حرف‌ها را می‌زنید؟ و از این عقب‌مانده‌تر بن باز سنی مذهب است که رساله‌اش راجع به زمین ۱۹۷۴ میلادی چاپ شده است و کلی تکفیر و این‌ها دارد به کسی که بگوید زمین گرد است... حالا حکما مورد احترام شاه اسماعیل و شاه طهماسب هستند، کنار علمای دین، اما هر چه شما به طرف آخر می‌آیید این حکما در فشار بیشتر می‌روند، حرف‌هایی که می‌زنند بوی الحاد بیشتر از آن‌ها می‌آید، شما همان اخباری‌گری که در دوره صفوی دارید و همان نگاه مذهبی که دارید، وقتی خودتان نشست‌اید و می‌برید و می‌دوزید و اصلاً کاری ندارید که دیگران در دنیا چه می‌گویند همین می‌شود، یک جامعه‌ای داریم که دارالحدیث که کتاب‌های حدیثی را منتشر می‌کند، ما هم که مجموعه معارف فلسفی‌اش را کار می‌کنیم، آن هم که در دنیا یک عده یک حرف‌های دیگر می‌زنند، آیا این حرف‌های ما برای آن‌ها مفهوم است؟ مفهوم نیست؟... حکمت آمد از نیمه صفویه به این طرف حکمت آمد؛ نجوم در حاشیه رفت، طبیعیات در حاشیه رفت؛ همان تکرار مکرراتی که بود، علما وعده کردند و قول دادند که همه چیز را نوع اسلامی‌اش را تولید کنند و کسی هم غصه نخورد، اول عبارات تقویم المحسنین را بخوانید، فیض به روشنی و وضوح می‌گوید که آن حرف‌های بی‌ربطی که حکما راجع به نجوم زدند، این‌ها اصلاً ملحد هستند، همان حرفی که می‌گفتم که غزالی ته حرف‌هایش بود که این حکما آخرش آن ماده ازلی است و کاری‌اش نمی‌شود کرد و مشکل و معزل هیچ وقت حل نمی‌شود، این‌ها هم می‌گویند که این نجوم که می‌گویند ستاره‌ها بدون وجود خدا در زندگی ما تأثیر دارند، راجع به طب می‌گفتند که این طبیب مشرک است، یعنی اصلاً منجم و طبیب در جهان اسلام سمبل مشرک هستند، شعر هم داریم که در این آثار قدیمی دیدم که این‌ها می‌خواهند جا پای خدا بگذارند و بگویند که به جای اینکه خدا تأثیر بگذارد طبیب تأثیر می‌گذارد و در روایات همینطور فراوان است که می‌گویند ابوبکر مریض شده است و افتاده است، به او

می‌گویند که برویم و طبیب بیاوریم، می‌گوید که مگر طبیب مرا مریض کرده است که می‌آورید مرا سلامت بدهد؟ خدا مرا مریض کرده است و اگر هم بخواهد شفا می‌دهد. این خلیفه مسلمانان است که تفسیری که از طبیب می‌کند این است که از روز اول و ازل تعریفش از طبیب این بوده است. ما در دوره صفویه شروع به درست کردن یک علم دینی جدید کردیم، هم در نجوم، هم در پزشکی، همه چیز تمام این‌ها را شما نگران نباشید، حالا من یک رساله‌ای پیدا کردم که واقعاً خیلی خوشحال شدم، یکی از این خاتون آبادی‌ها فرس نامه نوشته بود. ادبیات فرس نامه یکی از بخش‌های طبیعیات خوب ما است اگر تمام رساله‌های فرسنامه‌ای که مانده است را چاپ کنید شاید سی جلد شود. شما می‌دانید که ادبیات فرس نامه یکی از بخش‌های طبیعیات خوب ماست، که علمش هم خیلی قدیم است، شاید چهار پنج هزار سال است؛ مردم مانند همین علم ماشین که مکانیک، نمایشگاه دارید، این شغلش هست، از رنگش، پایش، تمش، نوع نژادش، عربی، عجمی، بیماری‌هایش؛ اصلاً فرسنامه همین الان هم اگر تمام رساله‌های فرسنامه‌ای که مانده است را چاپ کنید شاید سی جلد شود، یک مؤسسه‌ای درست کنید، کتاب شناسی‌اش هم منتشر شده است، بارها، مجموعه رسائلش چاپ شده است، حالا ما یک مرتبه دیدیم که یک روحانی از خاتون آبادی‌ها یک فرسنامه نوشته است در لنجان هم زندگی می‌کرده است برای شاه سلطان حسین نوشته است؛ خیلی خوشحال شدیم که این الان می‌خواهد چکار کند؟ که به فرس توجه کرده است، دیدیم که بیچاره رفته است و هر چه روایت درباره اسب است را آورده است، آن حرف‌های فرسنامه‌های قدیمی را که ما الان متن‌های قرن سه و چهار راجع به فرسنامه داریم... ما یک جدال سه وجهی داریم بین دین و عرفان و فلسفه که بخش عمده انرژی ما را گرفته است؛ و هیچ وقت به یک سیستم متوازی نرسیده‌ایم، و شما از این مخصصه‌ای که هستید در نمی‌روید الا اینکه یک سیستم متوازی درست شود؛ چطور این درست شود را نمی‌دانم؛ (بیانات حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان پژوهشگر در نشست دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان درباره تبیین گستره علم در تمدن اسلامی ۱۳ اسفند ۹۶ به نقل از رسانیز)

از بیانات ذکر شده به وضوح مشخص است که مشکل جناب جعفریان هداه الله با روش شناسی و روش کار علمای اسلام در موضوع طبیعیات است نه اصل تولید طبیعیات اسلامی. طبعاً ایشان با خشکه مقدس بازی‌ها در طبیعیات و تعصب‌ها بر فهم‌های ابتدایی و ظاهرگرایانه از روایات و استفاده نکردن از تجارب طبیعیون مشکل دارند و نقدشان هم در برخی موارد به حق است اما اشکال روشی است نه نقد از اساس نسبت به ضرورت طبیعیات اسلامی. البته علت اصلی این است که طبیعیات ارسطویی و طبیعیات جدید غربی دو طبیعیات دین ستیز و خدا ستیز بوده‌اند و لذا این آقایان هم در فضای دو قطبی حرکت کرده‌اند و رویکرد جدلی داشته‌اند و احیاناً دچار افراط‌هایی در استفاده نکردن از تجارب طبیعیون شده‌اند.

البته امروزه سخن رهبر حکیم انقلاب چنین است:

من به استفاده‌ی علمی - یعنی استفاده‌ی از دانش جدیدی که غرب در اختیار دنیا گذاشته و در آن پیشرفت پیدا کرده - تأکید می‌کنم. حتماً بایستی از دانش روز استفاده کنیم؛ و این می‌تواند به ما کمک کند؛ ابزاری است که متعلق به بشریت است؛ باید از این بهره ببرید و استفاده کنید و به نصرت الهی مطمئن باشید. (حوزه و روحانیت، ص:

۱۱۷۸)

گفته شده است که دکتر خسروپناه هم ظاهراً از مخالفین علم طبیعیات دینی است، ایشان چنین بیان می‌فرمایند:

مباحث فلسفی و بنیادین مسأله علوم طبیعی دینی یا اسلامی در جامعه ما نسبت به مبانی فلسفی علوم انسانی دینی یا اسلامی کمتر بحث شده است. اما مراکزی که در کشور مشغول تدوین علوم طبیعی قرآنی یا اسلامی هستند روز به روز افزایش پیدا می‌کنند. در حوزه علوم طبیعی اسلامی مراکزی در دانشگاه‌ها شکل گرفته است که درباره شیمی اسلامی، فیزیک قرآنی یا طب اسلامی و قرآنی روایی کتاب منتشر می‌کنند در حالی که به نظر ابتدا باید تکلیف این مبانی معلوم شود تا اگر در حوزه مبانی فلسفی علوم طبیعی اسلامی را پذیرفتیم بعد وارد برنامه عملیاتی شویم. اما در جامعه ما قضیه برعکس است و این هم به علم و هم به دین آسیب می‌زند. آغاز مباحث علم دینی در تفکر اسلامی قرن اخیر عمدتاً ناظر به علوم طبیعی بوده اما در این سی‌چهار سال اخیر به ویژه در ایران بیشتر از علوم انسانی اسلامی سخن به میان آمده است تا علوم طبیعی دینی و اسلامی. بنابراین برگزاری این نشست یک ضرورت بود تا ما به مقوله علم طبیعی دینی توجه فلسفی داشته باشیم... بنده با نظریه علم طبیعی دینی موافق نیستم، بلکه با علم طبیعی با رویکرد دینی موافقم و معتقدم قدمای ما مانند ابن هیثم، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی تا شخصیتی مانند شیخ بهایی که درباره علوم طبیعی تحقیقاتی داشتند، علوم طبیعی با رویکرد اسلامی داشتند یعنی اسلامیت وصف رویکرد است نه وصف علم. دیدگاه من این است که گزاره علمی در قرآن یا روایات نداریم. گزاره‌های طبیعت‌شناختی داریم اما ملازمی بین گزاره طبیعت‌شناخت و گزاره علمی نیست و این دقت‌ها کمک‌های بسیاری می‌کند در بحث‌های قرآنی که آیا معنا دارد ما نظریه تکامل را از منظر قرآن بررسی کنیم؟ اگر کسی بگوید می‌خواهد انسان‌شناسی طبیعی را در قرآن تحقیق کند ممکن است اما نظریه کواتنوم را از قرآن استفاده کند می‌گویم چیزی گیرمان نمی‌آید. نه معتقد به فرضیه و گزاره علمی در قرآن یا روایات هستیم و نه معتقد به نظام علمی در قرآن و روایات که بگوییم علمی به نام علم فیزیک یا علم شیمی را بشود از قرآن و روایات استخراج کرد. زمانی بحث ما از علم طبیعی دینی این است که نگاه توحیدی به طبیعت داشته باشیم که اینها را قبول دارم اما بحث جدی که در جامعه ما مطرح است و چندین مرکز و حتی دانشگاه‌های معتبر کشور تشکیل شده این است که می‌خواهند گزاره‌های علمی از قرآن استخراج کنند. یا بعضی حتی در خبرگزاری‌ها و فضای مجازی با همین هدف دارند ارائه بحث می‌کنند یا در این حوزه علمیه قم کسانی معتقد به طب اسلامی به همین معنا هستند. یعنی نه طب سنتی و نه طب جدید را قبول نمی‌کنند و کنار می‌زنند و می‌گویند طب را باید از قرآن بیاوریم. مسأله جدی این است که آیا می‌توانیم از قرآن و روایات گزاره علمی استخراج کنیم یا نه. کسی می‌گوید از قرآن یک رویکرد توحیدی به طبیعت پیدا کنیم و فرد دیگری می‌گوید از قرآن طبیعت‌شناسی و انسان‌شناسی استخراج کنیم

و این تفاوت دارد با این که بگوییم می‌خواهیم یک گزاره علمی از قرآن استخراج کنیم که من با این مخالف هستم. (نخستین کرسی مناظره علم طبیعی دینی، امکان یا امتناع از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی و دانشگاه معارف اسلامی در قم بین حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه و استاد مهدی گلشنی ۵ بهمن ۹۶ - رسانوز)

در این سخنان نیز ملاحظه می‌شود ایشان با این که گزاره های علم تجربی مستقیم در قرآن و روایات باید باشد و ما خشکه مقدس در بیاوریم و اخباری گری پیشه کنیم که حتما باید گزاره علم طبیعی از قرآن و روایت بیرون آمده باشد مخالفند و گرنه با این که باید مبانی متافیزیکی طبیعیات از قرآن و روایات باشد مشکلی ندارند.

مشکل دیگر ایشان هم این است که ما قبل از اینکه به مبانی متافیزیکی اسلامی حاکم بر طبیعیات بپردازیم درگیر یافتن گزاره های علوم طبیعی از آیات و روایات شده ایم و این کاری اشتباهی است. این سخن نیز تا حدودی قابل قبول است چون ابتدا باید به پایه و زیر ساخت و مبانی پرداخت و بعد به دسته بندی گزاره هایی که مستقیماً برای علم طبیعی قابل استفاده است بپردازیم.

۲: توطئه استعمار برای نفوذ از طریق طبیعیات در کشور و اخراج علما از طب و طبیعیات

تاریخ کوچ کردن طبیعیات از تمدن اسلامی به غرب خوب است در اینجا در نسخه های بعدی ذکر شود.

آیت الله حائری شیرازی رحمه الله می‌فرمایند:

از دانشگاه در قسمت علوم تجربی (مثلاً پزشکی) باید استفاده کنیم اما نه به صورت وابستگی. «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه». انسان باید علمی برای خودش داشته باشد، بعد از علم دیگران تغذیه کند. مثل مادری که شیر گاو می‌خورد و شیر انسان به بچه اش می‌دهد. آنچه می‌گیرد شیر گاو است، اما آنچه می‌دهد شیر انسان است. شیر انسان با شیر گاو، عیارش متفاوت است. باید در علوم تجربی هم این طوری باشیم. در دوره پهلوی، طب شما را منقرض کردند. در چین و هندوستان، حکامشان مثل حکام پهلوی نبودند. جلو انقراض علم خودشان

را گرفتند. آن قدر این طب سوزنی چین مسخره شد و چینی ها اعتناء نکردند تا اینکه الآن دانشجو از اروپا می فرستند که طب سوزنی یاد بگیرد و برگردد! آنقدر به طب هندوستان طب علفی، یونجه ای و گاهی گفتند و مسخره کردند؛ اما اینها اعتناء نکردند. الآن دانشجو می فرستند تا این طب سنتی آنها را یاد بگیرد و بعضی از امور را به وسیله ی آنها معالجه می کنند. می گویند: درمان برخی از بیماری ها را در طب جدید نداریم و هندی ها دارند. اما در کشور شما اطبایی بودند که مُردند و هیچ شاگردی را هم اجازه ندادند که از آن ها بماند. (کانال ایتای رسمی بیانات آیت الله حائری شیرازی رحمه الله از بیانات چاپ نشده)

در نسخه بعدی شواهدی از کتاب تاریخ طب سیریل الگود و تاریخ قاجار حامد الگار و امثال آن درباره نفوذ غرب در طب شیعه و میخ کوبیدن بر تابوت طب سنتی در زمان صفویه و قاجار آورده شود.

دسیسه های استعمارگران و ممنوعیت حجامت و رواج دخانیات و چنگال و نفوذ در نظام سلامت و تعلیم و تعلم طبیعیات در کشور و ممنوعیت تدریس طب و طبیعیات در حوزه ها.

علامه حسن زاده حفظه الله با شکایت از تمسخرها نسبت به علوم هیئت و ریاضیات قدیم می نویسد:

و قد كان كثير منها (ای من الهيئة و الرياضيات القديم) من سالف الأيام إلى قرب عصرنا يتعلم في المدارس و رغب عنها أكثر أهل زماننا و اتخذوها سخريا بخیالات واهية و تسويلات شیطانية قرعت سمعهم و أشربت في قلوبهم. فیا إخواننا المشتغلين بتعليم علوم الدين و تعلمها إن هذه العلوم بذكّم اللازم و لات حين مناص لأن كتابنا القرآن المبين و أصولنا الأربعة و غيرها من الجوامع الروائية التي عليها مدار استنباط أحكام الله في جميع الأعصار، للمشايع الثلاثة و غيرهم من حملة الأخبار شكر الله مساعيهم الجميلة و غيرها من الأخبار الواردة من أوليائنا في فنون علم الدين صلوات الله عليهم أجمعين أحسن الحديث و حاو من كل شيء ما يتحير فيه الأوهام. و لا يخفى على الخبير أن الأخبار وحدها كاف في معجزة ديننا و صدقه لاشتمال أكثرها على اسرار لا تحتملها أفهام الجمهور، و فهمها يحتاج إلى علوم كثيرة عقلية و نقلية بجميع شعبهما و قد عدّ عدّة منها الشهيد الثاني في قضاء اللمعة، و متى راجعنا إلى كتب التفسير و الفقه و شرح الأخبار و غيرها نرى تبخر علمائنا الأقدمين في فنون علوم الدين. أ رأيت هل يمكن لأحد من غير أن يتعلم الفقه أن يعلم آيات الأحكام و أخبارها؟ و من غير أن تدرب في الحكمة المتعالية أن يفهم خطب نهج البلاغة و توحيد الصدوق، و الكافي لا سيما كتاب العقل و الجهل منه فضلا عن الآيات اللطيفة القرآنية في التوحيد و الصفات الإلهية و الحشر و المعاد و نحوها؟ و أ رأيت هل يتيسر لمن أعرض عن الفنون الرياضيّة من الحساب و الهندسة و الهيئة و توابعها أن يدرك الكتب الفقهيّة المذكور فيها البحث عن الوقت و القبلة و الهلال و الإرث و الوصية و الديات و الخمس و الزكاة و غيرها ممّا يحتاج إلى تلك الفنون و كفي في قولنا هذا كتاب قواعد

الأحكام للعلامة الحلبي قدس سره شاهدا و هو كتاب واحد فقهي لا يتيسر ادراك مسائله إلا لمن تبخر في كثير من العلوم المتعارفة و غيرها. على أن العلوم الرياضية لا سيما الهندسة مما تقوى الفكر، و تعينه في كل علم، و ما أحسن ما قاله ابن خلدون في المقدمة (٤٨٦ من طبع مصر): «و اعلم أن الهندسة تفيد صاحبها إضاءة في عقله و استقامة في فكره، لأنَّ براهينها كلها بيّنة الانتظام، جليّة الترتيب، لا يكاد الغلط يدخل أقيستها لترتيبها و انتظامها فيبعد الفكر بممارستها عن الخطأ و ينشأ لصاحبها عقل على ذلك المهيع و قد زعموا أنه كان مكتوباً على باب أفلاطون من لم يكن مهندساً فلا يدخلن منزلنا، و كان شيوخنا- رحمهم الله- يقولون: ممارسة علم الهندسة للفكر بمثابة الصابون للثوب الذي يغسل منه الأقدار و ينقيه من الأوضار و الأدران و إنّما ذلك لما أشرنا إليه من ترتيبه و انتظامه. انتهى.

(دروس في معرفة الوقت و القبلة، ص: ٦٨ تا ٧٠)

بیانات حضرت آقا حفظه الله نیز در این زمینه شنیدنی است:

در کشور ما، هزار سال علم و دین در کنار یکدیگر بودند. علما و پزشکان و منجمان و ریاضیدانهای بزرگ تاریخ ما - آن کسانی که امروز نامشان و اکتشافاتشان هنوز در دنیا مطرح است - جزو علمای بالله و صاحبان دین و متفکران دینی بودند. ابن سینایی که هنوز کتاب طب او در دنیا به عنوان یک کتاب زنده‌ی علمی مطرح است و در شؤون مختلف به عنوان یک چهره‌ی برجسته‌ی تاریخ بشر، در همه‌ی صحنه‌های علمی دنیا در این هزار سال مطرح بوده و هنوز هم مطرح است و بعضی کارها در تاریخچه‌ی علم به نام او ثبت شده، یک عالم دینی هم بوده است. محمّدبن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر علما و دانشمندان و متفکران و مکتشفان و مخترعان دنیای اسلام نیز همین‌طور بوده‌اند. این، وضع کشور ما و دنیای اسلام بود. تا وقتی که دین حاکم بود و صحنه‌ی زندگی مردم، از دین و نفوذ معنوی آن بکلی خالی نشده بود، وضع این‌گونه بود. از وقتی که اروپاییها و غربیها و سیاستمداران صهیونیست و متفکرانی که برای نابودی دنیای اسلام نقشه میکشیدند، دانش را همراه با سیاست وارد کشور ما کردند، علم را از دین جدا نمودند و نتیجتاً رشته‌ی دین، یک رشته‌ی خالی از علم شد و رشته‌ی علم، یک رشته‌ی خالی از دین گشت. در حوزه‌های علمی، دروس علم با پیشرفتهای جدید راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشته، فراگرفتن دانشهای غیردینی - همین علوم رایج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم میشد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و ورّات و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشته بودند، آنها را طرد کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط میشد به این که غربیها متصدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالم شده بودند. این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله‌ی دشمنان دین و کفار میخواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد میکردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها بود، به داخل حوزه‌های علمیه - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاستهای ضد دین یک ابزار بود. قرن نوزدهم که اوج تحقیقات علمی در عالم غرب میباشد، عبارت از قرن جدایی از دین و طرد دین از صحنه‌ی زندگی است. این تفکر، در کشور ما هم اثر گذاشت و پایه‌ی اصلی دانشگاه ما بر مبنای غیر دینی گذاشته شد. علما از دانشگاه روگردان

شدند و دانشگاه هم از علما و حوزه‌های علمیه روگردانیدند. این پدیده‌ی مرارتبار، هم در حوزه‌ی علمیه و هم در دانشگاه‌ها سوء اثر گذاشت. در حوزه‌های علمیه سوء اثر گذاشت؛ زیرا علمای دین را صرفاً به مسایل ذهنی دینی - ولاغیر - محدود و محصور کرد و آنها را از تحولات دنیای خارج بی خبر نگهداشت. پیشرفتهای علم از نظر آنها پوشیده ماند و روح تحول‌گرایی و ضرورت تحول در فقه اسلام و استنباط احکام دینی - که همواره در تحولات عظیم جهانی، چنین تحولی در استنباط دین و فقه اسلام وجود داشته است و فقه برای رفع نیاز جامعه، مستند به قرآن و سنت است - در حوزه‌ها از بین رفت. حوزه‌ها از واقعیت زندگی و حوادث دنیای خارج و تحولات عظیمی که به وقوع میبویست، بیخبر ماندند و به یک سلسله مسایل فقهی و غالباً فرعی محدود شدند. مسایل اصلی فقه - مثل جهاد و تشکیل حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی - منزوی و متروک و (نسباً منسبتاً) شد و به مسایل فرعی و فرع الفرع و غالباً دور از حوادث و مسایل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید. این، ضربه‌ی بود که به حوزه‌های علمیه وارد آمد و دست سیاستها هم از این استفاده کرد و با تبلیغات و روشهای شیطنت‌آمیز، هر چه توانستند حوزه‌ها را از تحولات زندگی دورتر کردند. و اما دانشگاه - که خشت اولش از حوزه‌ی علمیه و دین جدا نهاده شده بود - در مشت کسانی افتاد که نه از دین و نه از اخلاق اسلامی و نه از اخلاق سیاسی و نه از احساس وجدان یک شهروند نسبت به کشور و ملتشان بهره‌ی نداشتند. در طول هفتاد سال اخیر، به جز عده‌ی معدودی از قبیل امیرکبیر و بعدها هم چند نفری که بسیار معدود بودند، بیشتر کسانی که زمام امور تحصیلات عالی در این کشور به‌دست آنها بوده است و مسایل آموزش عالی به اراده و تدبیر آنها ارتباط پیدا میکرده، بقیه کسانی بوده‌اند که منافع ملت ایران در مقابل منافع بیگانگان، برای آنها از هیچ رجحانی برخوردار نبود و بیشتر به فکر چیزهای دیگری بودند تا آینده‌ی این ملت و این کشور! این تضاد نیست که ملت ایران، با آن سابقه‌ی تاریخی علمی و با این استعداد درخشانی که دارد (همه‌ی کسانی که روی مسایل ملتها کار کرده‌اند و ما اطلاع داریم، درباره‌ی ملت ایران گفته‌اند که این ملت، دارای استعدادی بالاتر از متوسط استعدادهای بشری است) و با آن فرهنگ غنی عمیق اسلامی و با داشتن دانشمندان بسیار بزرگ در طول قرنهای متوالی و با وجود شوق و علاقه‌ی طبیعی به آموختن و دانستن، در این دویست سال یا صد و پنجاه سالی که دنیا چهار نعل به سمت معلومات و دانش و قله‌های علم حرکت کرده، ایران و ملت ایران، جزو گروهها و ملت‌های عقب‌افتاده قرار گرفته است. اگر این ملت را به حال خود هم وا میگذاشتند، در علوم جلو میافتاد و در بیشتر دانشهایی که در ابتدا از قلب و درون خود جوامع جوشیده و سر کشیده و شکفته است، پیشرفت میکرد و پایه‌ی دنیا پیش میرفت و این قدر عقب نمیماند. بعد از آن که راه معلومات و علوم روز غربی در ایران باز شد، دستهای خیانتکار و غافل، کاری کردند که این ملت عقب بماند و پیشرفت نکند. سالها و بلکه قرنهای متمادی، ملت ما در اوج قله‌ی علم بود و در هیچ جای دنیا در آن دوران، این قدر علوم درخشش نداشت. شما شنیده‌اید که قرون وسطی، قرون تاریکی و ظلمات است. امروز هم اروپاییها وقتی میخواهند مردمی را تخطئه کنند، میگویند اینها قرون وسطایی هستند! قرون وسطی، یعنی قرنهای جهالت و ظلمات ملت‌های اروپایی. درست همزمان با این قرون، قرون درخشش دانش در ایران و کشورهای اسلامی است. ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و محمدبن زکریای رازی و عمر خیام - منجم و ریاضیدان بزرگ - و بزرگترین ادبا و بزرگترین علمای ما در علوم طبیعی و بزرگترین ریاضیدانها و منجمان و

پزشکهای ما که امروز آثار علمی آنها در دنیا مطرح است، همزمان با قرون وسطی زندگی میکرده‌اند. بله، قرون وسطی، قرون ظلمات و تاریکی برای اروپاییهاست و قرون درخشش دانش برای ما مسلمانها میباشد. اروپاییها، این حقیقت را کتمان میکنند و مورخان غربی، آن را به زبان نمیاورند و ما هم عادت و باور کرده‌ایم! ملتی با این سابقه‌ی درخشان تاریخی، در دوران ستم فراگیر حکومت پادشاهی در این کشور - و بدتر از همه در این دویست یا صد و پنجاه سال اخیر، یعنی اواخر قاجاریه و همه‌ی دوران پهلوی - از لحاظ پیشرفت علمی، در این حد از تنزل قرار گرفت. این، کاری است که انجام دادند و علت عمده‌ی این مسأله، جدایی دین از علم در کشور ما بود. علما و دانشمندان و محققان علوم طبیعی در کشور ما، از دین جدا ماندند و در نتیجه به درد مردم و کشور و ملتشان نخوردند. خوبترها و بهترینهایشان رفتند و برای بیگانگان مفید واقع شدند. عده‌ی هم در همین جا بودند و برای بیگانه‌ها کار کردند. روشنفکرانی که در همین دانشگاهها درس خواندند، همانها بودند که در طول حکومت پهلوی، اداره‌ی این کشور را به خائنانه‌ترین وجهی برعهده داشتند و به این ملت خیانت کردند. اینها، متخرجان همین دانشگاهها بودند و خدا رحم کرد که انقلاب اسلامی پدید آمد. آن نسلی که بتدریج از روشنفکران متأخر این جامعه فارغ‌التحصیل شده بودند و به سمت کارهای سیاسی میرفتند، به قدری نسل بیریشه و بیاعتقاد و بیپوندی بودند که خدا میداند اگر آنها بر سر کار میآمدند، با این ملت و این کشور چه میکردند. هست و نیست و بود و نبود این ملت را میسوزاندند و از بین میبردند! خدا را شکر که آنها مهلت پیدا نکردند و انقلاب اسلامی آمد و آن سلسله و طومار را درهم درید. در نظام اسلامی، علم و دین پایه‌ی باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه، معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصصهای حوزه‌ی در دانشگاه و تخصصهای دانشگاهی در حوزه دنبال بشود. نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوشبین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه‌ی علم و دین هستند. مؤسسه‌ی علم و دین، یک مؤسسه است و علم و دین باهمند. این مؤسسه، دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه‌های علمیه و شعبه‌ی دیگر، دانشگاهها هستند؛ اما باید با هم مرتبط و خوشبین باشند، با هم کار کنند، از هم جدا نشوند و از یکدیگر استفاده کنند. علوم را که امروز حوزه‌های علمیه میخواهند فرا بگیرند، دانشگاهها به آنها تعلیم بدهند. دین و معرفت دینی را هم که دانشگاهها احتیاج دارند، علمای حوزه به آنها تعلیم بدهند. سرّ حضور نمایندگان روحانی در دانشگاهها، همین است. چه قدر خوب است که این ارتباطها، برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. این، یکی از بهترین و طبیعی‌ترین وحدتهاست. میدانید که در دوران اختناق و در آن هنگامی که دستگاه جبار برای جدا کردن روحانیون از تحصیلکرده‌ها، از تمام وسایل استفاده میکرد، یک عده روحانی آگاه و عالم و عاقل و مصلحت بین و مصلحت شناس داشتیم که ارتباطشان را با دانشگاهها مستحکم کردند. بهترین جلسات سخنرانیهای علمایی مثل مرحوم آیه‌الله مطهری و امثال ایشان، در دانشگاهها بود و مرحوم دکتر مفتاح (رضوان‌الله‌علیه) یکی از پُرکارترین و فعالترین این‌گونه روحانیون بود. طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه‌ی علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارایه بدهند و نشان دهند که هر دو نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری میکنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار،

باید برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان و طلاب در روز وحدت حوزه و دانشگاه ۱۳۶۸/۹/۲۹)

۳: وجود انحرافات و کج فهمی ها و اعوجاجات و عدم تلاش برای تصفیه ی آنها

بعد از حضرات ادریس و سلیمان و داود و لقمان علیهم السلام این علوم مثل همه علوم دچار تحریفات و اعوجاجات و کج فهمی ها شده است و باید میزان می شد که نشده است. خواجه نصیر جمله ای دارد در کتاب مکتب تفکیک هست اضافه شود.

نجوم علم آدم ضیعه الناس

کیمیا علم موسی ضیعه الناس

حروف علم ادریس ضیعه الناس

سحر علم هاروت و ماروت ضیعه الناس

تاریخ علوم و انحراف علوم از مناشی نبوی مثل نجوم و سحر و ... آورده شود.

اختلاط غیر قابل دفاع با کج فهمی و کج تفسیری روایات و آیات مثل خلط سماوات سبع و ارضین سبع و ملائکه با افلاک و نفوس آنها و عقول عشره

یکی دیگر از مواردی که وقتی از لسان نبوت و امامت به لسان طبیعی نگران از فلاسفه رسیده است از آن تفسیر مادی شده است بحث گاو و ماهی است که در فضای عوالم علمیه مطرح است :

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْمَاءَ فَجَعَلَ عَرْشَهُ عَلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ - وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ [يَعْنِي وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ] قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ. [قَالَ:] فَأَرْسَلَ الرِّيحَ عَلَى الْمَاءِ، فَبَحَرَ الْمَاءَ مِنْ أَمْوَاغِهِ، وَ ارْتَفَعَ عَنْهُ الدُّخَانُ وَ عَلَا فَوْقَهُ الرَّبْدُ، فَخَلَقَ مِنْ دُخَانِهِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ، وَ خَلَقَ مِنْ رَبْدِهِ الْأَرْضِينَ [السَّبْعَ] فَبَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ، وَ جَعَلَ الْمَاءَ عَلَى الصَّفَا، وَ الصَّفَا عَلَى الْحُوتِ، وَ الْحُوتَ عَلَى الثُّورِ، وَ الثُّورَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا لُقْمَانُ لِابْنِهِ [فَقَالَ]: يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حُودَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ - أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ وَ الصَّخْرَةُ عَلَى التَّرَى، وَ لَا يَعْلَمُ مَا تَحْتَ التَّرَى إِلَّا اللَّهُ. فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْأَرْضَ دَحَاهَا مِنْ تَحْتِ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ بَسَطَهَا عَلَى الْمَاءِ، فَأَحَاطَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ، فَفَحَرَتْ الْأَرْضُ وَ قَالَتْ: أَحْطَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ فَمَنْ يَغْلِبُنِي وَ كَانَ فِي كُلِّ أَدْنٍ مِنْ آذَانِ الْحُوتِ سِلْسِلَةٌ مِنْ ذَهَبٍ - مَقْرُونَةٌ الطَّرْفِ بِالْعَرْشِ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْحُوتَ فَتَحَرَكَ فَتَكَفَّاتِ الْأَرْضَ بِأَهْلِهَا - كَمَا تَتَكَفَّأُ الشَّيْبَانَةُ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ [وَ] قَدْ اشْتَدَّتْ أَمْوَاغُهُ وَ لَمْ تَسْتَطِعِ الْأَرْضُ الْاِمْتِنَاعَ، فَفَحَرَ الْحُوتُ وَ قَالَ: غَلَبْتُ الْأَرْضَ الَّتِي أَحَاطَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجِبَالَ فَأَرْسَاهَا، وَ نَقَلَ الْأَرْضَ بِهَا، فَلَمْ يَسْتَطِعِ الْحُوتُ أَنْ يَتَحَرَكَ، فَفَحَرَتْ الْجِبَالُ وَ قَالَتْ: غَلَبْتُ الْحُوتَ الَّذِي غَلَبَ الْأَرْضَ، فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَدِيدَ فَفَطَعْتُ بِهِ الْجِبَالَ، وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا دِفَاعٌ وَ لَا اِمْتِنَاعٌ فَفَحَرَ

الْحَدِيدُ وَ قَالَ: غَلَبْتُ الْجِبَالَ الَّتِي غَلَبَتْ الْحُوتَ فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ، فَأَلَانَتْ الْحَدِيدَ وَ فَرَقَتْ أَجْزَاءَهُ- وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْحَدِيدِ دِفَاعٌ وَ لَا امْتِنَاعٌ. فَفَحَرَّتِ النَّارُ وَ قَالَتْ: غَلَبْتُ الْحَدِيدَ الَّذِي غَلَبَ الْجِبَالَ، فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَاءَ، فَأَطْفَأَ النَّارَ، وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا دِفَاعٌ وَ لَا امْتِنَاعٌ، فَفَحَرَ الْمَاءُ وَ قَالَ: غَلَبْتُ النَّارَ الَّتِي غَلَبَتْ الْحَدِيدَ، فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّيحَ فَأَيْبَسَتِ الْمَاءَ، فَفَحَرَّتِ الرِّيحُ، وَ قَالَتْ: غَلَبْتُ الْمَاءَ الَّذِي غَلَبَ النَّارَ، فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِنْسَانَ- فَصَرَفَ الرِّيحَ عَنْ مَجَارِيهَا بِالْبُيُوتِ [فَفَحَرَ الْإِنْسَانَ] وَ قَالَ: غَلَبْتُ الرِّيحَ الَّتِي غَلَبَتْ الْمَاءَ فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَ الْإِنْسَانَ، فَفَحَرَ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ قَالَ: غَلَبْتُ الْإِنْسَانَ الَّذِي غَلَبَ الرِّيحَ فَمَنْ يَغْلِبُنِي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنَا الْقَهَّارُ الْعَلَّابُ الْوَهَّابُ، أَعْلَبُكَ وَ أَعْلَبُ كُلَّ شَيْءٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ [أركان العرش و حملته] قَالَ: قَبِيلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعْجَبَ هَذِهِ السَّمَكَةَ وَ أَعْظَمَ قُوَّتَهَا، لَمَّا تَحَرَّكَتْ حَرَكَتِ الْأَرْضِ بِمَا عَلَيْهَا- حَتَّى لَمْ تَسْتَطِعِ الْإِمْتِنَاعَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَوْ لَا أَنْتُمْ بِأَقْوَى مِنْهَا وَ أَعْظَمَ وَ أَرْحَبَ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ص. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ خَلَقَ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتِّينَ أَلْفَ رُكْنٍ، وَ خَلَقَ عِنْدَ كُلِّ رُكْنٍ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتِّينَ أَلْفَ مَلِكٍ، لَوْ أَدَانَ اللَّهُ تَعَالَى لِأَضْعَفِهِمْ [ف] التَّقَمَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعَ- مَا كَانَ ذَلِكَ بَيْنَ لَهَوَاتِهِ إِلَّا كَالرَّمْلَةِ فِي الْمَفَازَةِ الْفُضْفَاضَةِ. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى [لَهُمْ]: يَا عِبَادِي- احْمَلُوا عَرْشِي هَذَا، فَتَعَاطَوْهُ فَلَمْ يُطِيقُوا حَمْلَهُ وَ لَا تَحْرِيكَهُ. فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَاحِدًا، فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُرْغِرْغَوْهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشْرَةَ، فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُحَرِّكُوهُ فَخَلَقَ [اللَّهُ تَعَالَى] بَعْدَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، مِثْلَ جَمَاعَتِهِمْ- فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُحَرِّكُوهُ. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِجَمِيعِهِمْ: خَلُّوهُ عَلَيَّ أُمْسِكُوهُ بِقُدْرَتِي. فَخَلُّوهُ، فَأَمْسَكَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقُدْرَتِهِ. ثُمَّ قَالَ لِثَمَانِيَةِ مِنْهُمْ: احْمَلُوهُ أَنْتُمْ. فَقَالُوا: [يَا] رَبَّنَا- لَمْ نُطْفِئْهُ نَحْنُ وَ هَذَا الْخَلْقُ الْكَثِيرُ وَ الْجَمُّ الْعَظِيمُ، فَكَيْفَ نُطِيقُهُ الْآنَ دُونَهُمْ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْمُقَرَّبُ لِلْبَعِيدِ، وَ الْمُدَلَّلُ لِلْعَنِيدِ وَ الْمُخَفَّفُ لِلشَّدِيدِ، وَ الْمُسَهِّلُ لِلْعَسِيرِ، أَفَعَلْ مَا أَسَاءَ وَ أَحْكُمُ [ب] مَا أَرِيدُ، أَعَلِمْتُمْ كَلِمَاتٍ تَقُولُونَهَا يُخَفَّفُ بِهَا عَلَيْكُمْ. قَالُوا: وَ مَا هِيَ يَا رَبَّنَا قَالَ: تَقُولُونَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ. فَقَالُواهَا، فَحَمَلُوهُ وَ خَفَّ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ- كَشَعْرَةَ نَابِثَةٍ عَلَى كَاهِلِ رَجُلٍ جَلْدٍ قَوِيٍّ. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَسَائِرِ تِلْكَ الْأَمْلاكِ: خَلُّوا عَلَيَّ [كَوَاهِلِ] هَؤُلَاءِ الثَّمَانِيَةِ عَزْشِي لِيَحْمِلُوهُ وَ طُوفُوا أَنْتُمْ حَوْلَهُ، وَ سَبِّحُونِي وَ مَجْدُونِي وَ قَدِّسُونِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى مَا رَأَيْتُمْ- وَ [أَنَا] عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ١٤٤ تا ١٤٨)

علم علما از دو طرف محدود است از بالا به عرش الهی و از پایین به ثری، امروزه نیز دانشمندان هر چه در کشف موجودات مادی و ارضی و ذره بینی با میکروسکوپ های نانویی و فوق نانویی جلو می روند باز می بینند هنوز هم می توان ذرات ریزتری را کشف کرد و به جزء لا یتجزی که از قدیم دغدغه ی طبیعیون بوده نمی رسند از حیث آسمانی هم هر چه با تلسکوپ های قوی فضاها ی دورتری را رصد می کنند باز هم می بینند که اجرام دورتری هم هست که از آن بی خبرند. در بعد زمان هم با این که دوربین های جدید در حد نانو ثانیه تصویر ضبط می کنند باز هم می بینند شکاف

و خلل و فرجی وجود ندارد و میان لبس بعد لبس نمی توانند خلائی بیابند و مجبورند اذعان کنند که ما نری من فطور و ما نری من تفاوت. حقیقت فراکتالی سنت های الهی و تکرار شوندگی این سنت ها در همه ی ابعاد ریز و درشت نوید می دهد که هیچ گاه بشر هر چه فناوری ها پیش برود نخواهد توانست به عمق و انتهای آفرینش در افق ها برسد.

مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هِيَ؟ قَالَ هِيَ عَلَى حُوتٍ؛ قُلْتُ فَالْحُوتُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَى الْمَاءِ قُلْتُ فَالْمَاءُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَى صَخْرَةٍ قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ الصَّخْرَةُ قَالَ عَلَى قَرْنٍ نَوَّرِ أَمْلَسَ قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ النَّوْرُ قَالَ عَلَى التَّرَى قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ التَّرَى فَقَالَ هَيْهَاتَ عِنْدَ ذَلِكَ صَلَّى عَلِمَ الْعُلَمَاءُ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص:

(۸۹)

در برخی از متون فلسفی تصریح شده است که چنین شایع بوده است که برخی اقوال یونان باستان از متون مذهبی مانند تورات گرفته شده است:

زعم تالس: أَنَّ مَادَّةَ الْمَوَادِّ هُوَ الْمَاءُ، لِأَنَّهُ قَابِلٌ لِكُلِّ الصُّورِ؛ وَ زَعَمَ أَنَّهُ إِذَا انْجَمَدَ صَارَ أَرْضًا، وَ إِذَا لَطَفَ صَارَ هَوَاءً، وَ مِنْ صِفْوَةِ الْهَوَاءِ تَكُونَتِ النَّارُ، وَ مِنْ الدِّخَانِ تَكُونَتِ السَّمَاوَاتُ. وَ يُقَالُ: إِنَّهُ أَخَذَهُ مِنَ «التَّوْرَةِ»، لِأَنَّهُ جَاءَ فِي السَّفَرِ الْأَوَّلِ مِنْهَا: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَوْهَرًا فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ الْهَيْبَةِ فَذَابَتْ أَجْزَاؤُهُ فَصَارَتْ مَاءً. ثُمَّ ارْتَفَعَ مِنْهُ بَخَارٌ، كَالدِّخَانِ، فَخَلِقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ، فَظَهَرَ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ زَبَدٌ، خَلِقَ مِنْهُ الْأَرْضَ، ثُمَّ أَرَسَاهَا بِالْجِبَالِ».... (تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، النص، ص: ۱۹۰ و ۱۹۱)

قال في التوراة في السفر الأول منها أن مبدأ الخلق هو جوهر خلقه الله تعالى، ثم نظر إليه نظرة الهيبة فذابت أجزاؤه فصارت ماء، ثم ثار من الماء بخار مثل الدخان، فخلق منه السموات، و ظهر على وجه الماء زبد مثل زبد البحر فخلق منه الأرض ثم أرساها بالجبال، و كان تاليس الملطي إنما تلقى مذهبه من هذه المشكاة النبوية. (الملل و النحل شهرستاني، ج ۲، ص: ۳۷۷)

و نقل عنه (عن انكسيمانس) أيضا أن أول الأوائل من المبدعات هو الهواء، و منه تكون جميع ما تكون في العالم من الأجرام العلوية و السفلية... و هو على مثال مذهب تاليس إذا أثبت العنصر و الماء في مقابلته، و هو قد أثبت العنصر و الهواء في مقابلته، و نزل العنصر منزلة القلم الأول، و العقل منزلة اللوح القابل لنقش الصور. و رتب الموجودات على ذلك الترتيب، و هو أيضا من مشكاة النبوة اقتبس، و عبارات القوم التبس. (الملل و النحل، ج ۲، ص: ۳۸۰ تا

(۳۸۲)

در مورد علوم بسیاری تعبیر روایات چنین است که مثلاً: كان ذلك العلم من علم نبي لكن ضيعة الناس.

در کتاب دیگری آمده است که فلسفه در زمان حضرت موسی علیه السلام توسط روم باستان برای مقابله با حکمت توراتی با برگرفتن گزاره هایی از خود تورات و افزودن تحریف ها و تحلیل های عقلی و قیاسی آغاز شد:

و اول من احدث الفلسفة و الحکمة الروم في عهد موسى على نبينا و آله و عليه الصلوة و السلام (بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ج ۵، ص: ۷۳)

وقتی این گزاره را در کنار گزاره های شاگردی فیثاغورس و برخی از دیگر سرسلسله های فلسفه یونان در سلک شاگردان حضرت سلیمان علیه السلام قرار می دهیم به این جمع بندی می رسیم که در واقع تحریفات فلسفه روم و یونان از حکمت الهی توراتی همانند تحریفات شاگردان ناخلف ائمه علیهم السلام مانند ابوحنیفه و امثالهم بوده است که به دامن حکومت روم پناه برده اند و برای خود دکان و دستگاهی به هم زده اند. البته این جمع بندی نیازمند شواهد بیشتر است که در پژوهشی موازی به نام تاریخ علم و تمدن و فناوری انبیاء محور در حال پیگیری و تولید است.

نظام هستی شناختی رومی که مبانی خود را از تورات گرفته است در یونان پیگیری شد و برای فراریان از دین یا شاگردان طمع ورز محافل علمی دینی همیشه جای داشته است. در الفهرست ابن ندیم آمده است که بعدها حتی کسانی که از نصرانیت تحریف شده فراری می شدند نیز به دام مذهب فلاسفه می افتادند:

ثامسطیوس منشی و کاتب لیولیانس بود که بعد از جالینوس از نصرانیت بمذهب فلاسفه برگشت و ما در بیان کتابهای ارسطو اشاره به شرح های او از کتابهای ارسطو نمودیم (الفهرست) (ابن ندیم، ترجمه، النص، ص: ۴۶۲)

در ایران باستان هم فلاسفه ای که از دین حضرت جاماسب یعنی دین اصیل مجوسی که اسم آن در قرآن کریم هم آمده است به دلیل تحریفات دین یا انگیزه های دنیایی فراری می شدند گرفتار زردشت و مکتب زروانی می شدند که خود قصه ی مفصلی است اما آش همان آش است و کاسه همان کاسه.

علامه طباطبایی رحمه الله با بیان این مطلب که برخی از مقدمات و پیش فرضهای طبیعیاتی فلاسفه باطل بوده، از تاویل آیات طبیعیاتی قرآن توسط فلاسفه برای منطبق کردن آنها با این پیش فرضها اظهار نارضایتی نموده و در مقدمه المیزان می نویسند:

و أما الفلاسفة، فقد عرض لهم ما عرض للمتكلمين من المفسرين من الوقوع في ورطة التطبيق و تاويل الآيات المخالفة بظواهرها للمسلمات في فنون الفلسفة بالمعنى الأعم أعني: الرياضيات و الطبيعيات و الإلهيات و الحكمة العملية، و خاصة المشائين، و قد تأولوا الآيات الواردة في حقائق ما وراء الطبيعة و آيات الخلقة و حدوث السماوات و الأرض و آيات البرزخ و آيات المعاد، حتى أنهم ارتكبوا التاويل في الآيات التي لا تلائم الفرضيات و الأصول الموضوعية التي نجدها في العلم الطبيعي: من نظام الأفلاك الكلية و الجزئية و ترتيب العناصر و الأحكام الفلكية و العنصرية إلى غير ذلك، مع أنهم نضوا على أن هذه الأنظار مبتنية على أصول موضوعية لا بيّنة و لا مبيّنة. (الميزان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٦ و ٧)

در جای دیگری ایشان طبیعیات فلسفی را مبتنی بر پیش فرضهای غیربرهانی دانسته و با نقد دین ستیزی های متفلسفین با این مسائل طبیعیاتی می نویسد:

و في هذه البرهة من الزمن (عصر اموى و عباسى) نقلت علوم الأوائل من المنطق و الرياضيات و الطبيعيات و الإلهيات و الطب و الحكمة العملية إلى العربية، نقل شطر منها في عهد الأمويين ثم أكمل في أوائل عهد العباسيين، فقد ترجموا مئات من الكتب من اليونانية و الرومية و الهندية و الفارسية و السريانية إلى العربية، و أقبل الناس يتدارسون مختلف العلوم و لم يلبثوا كثيرا حتى استقلوا بالنظر، و صنفوا فيها كتبا و رسائل، و كان ذلك يغيظ علماء الوقت، و لا سيما ما كانوا يشاهدونه من تظاهر الملاحدة من الدهرية و الطبيعية و المانوية و غيرهم على المسائل المسلمة في الدين، و ما كان عليه المتفلسفون من المسلمين من الوقعة في الدين و أهله، و تلقي أصول الإسلام و معالم الشرع الطاهرة بالإهانة و الإزراء (و لا داء كالجهل). و من أشد ما كان يغيظهم ما كانوا يسمعون منهم من القول في المسائل المبتنية على أصول موضوعية مأخوذة من الهيئة و الطبيعيات كوضع الأفلاك البطليموسية، و كونها طبيعة خامسة، و استحالة الخرق و الالتيام فيها، و قدم الأفلاك و الفلكيات بالشخص و قدم العناصر بالنوع، و قدم الأنواع و نحو ذلك فإنها مسائل مبنية على أصول موضوعية لم يبرهن عليها في الفلسفة لكن الجهلة من المتفلسفين كانوا يظهرونها في زي المسائل المبرهن عليها، و كانت الدهرية و أمثالهم و هم يومئذ منتحلون إليها يضيفون إلى ذلك أمورا أخرى من أباطيلهم كالقول بالتناسخ و نفي المعاد و لا سيما المعاد الجسماني، و يطعنون بذلك كله في ظواهر الدين. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، ص ٢٧٩ و ٢٨٠)

در کتاب دیگری ایشان درباره ی امکان قطع کردن طبیعیات از فلسفه در مکتب صدرایی می فرمایند:

این مکتب (فلسفه صدرایی)، به واسطه نزدیک کردن این سه مسلک به همدیگر (ظواهر دینی و برهان و کشف)، موفقیت‌هایی یافته که فلسفه در تاریخ چند هزار ساله خود از آنها محروم بوده، و از مشکلاتی که از هر جانب به واسطه تهیدستی خود دامن‌گیرش می‌شد و بن‌بست‌هایی که پیش می‌آمد پیوسته در شکنجه بود. کلید رمزهایی به دست این فلسفه اسلامی افتاده که هرگز در فلسفه‌های کهن کلد، مصر، یونان و اسکندریه به دست نمی‌آید. در نتیجه: اولاً، مسائل فلسفی که به حسب آنچه از کتب فلسفی گذشتگان، به عربی ترجمه شده و به دست مسلمین رسیده و تقریباً دوپست مسئله بوده در این مکتب فلسفی تقریباً به هفتصد مسئله بالغ می‌شود. ثانیاً: مسائل فلسفی که مخصوصاً در مکتب مشائین از یونانی‌ها به طور غیر منظم توجیه شده، و نوع مسائل از همدیگر جدا، و به همدیگر مربوط نبودند، در این مکتب فلسفی حالت مسائل یک فن ریاضی را پیدا کرده و به همدیگر مرتبط و مترتب شده‌اند، به نحوی که باحل دو مسئله اولی، که فلسفه را افتتاح می‌کنند، همه مسائل فلسفی را می‌توان حل و توجیه نمود. و به همین جهت به آسانی می‌توان رابطه فلسفه را از طبیعیات قدیم و هیئت قدیم قطع کرد و در نتیجه هیچ‌گونه برخورد و منافاتی میان این مکتب فلسفی و علم امروز اتفاق نمی‌افتد. ثالثاً: فلسفه (تقریباً) جامد و کهنه، به واسطه روش این مکتب فلسفی به کلی تغییر وضع و قیافه داده و مطبوع طبع انسانی و مقبول ذوق و عقل و شرع می‌باشد، و مسائلی را که علم جدید تازه موفق به کشف آنها شده یا امید حل آن را دارد، این مکتب فلسفی با مایه شگرف خود به طور عموم و کلیت به حل آنها موفق، یا شالوده حل آنها را می‌ریزد. چنان‌که به واسطه حل شدن مسئله حرکت جوهری، که سیصد سال پیش با این روش فلسفی حل شده است، مسئله بُعد چهارم در اجسام، به طور روشن به دست آمده و مسئله نظریه نسبیت (البته در خارج از افکار نه در افکار) روشن گردیده است، و مسائل دیگری که هنوز از راه علم مورد بحث نشده، به طور کلیت خاتمه یافته است. (شیعه مذاکرات علامه با کوربن، (جمع آوری خسروشاهی)، ص: ۷۰ و ۷۱ و شیعه مذاکرات علامه با کوربن (جمع آوری شاهجویی) ص ۵۲ و ۵۳)

محقق سبزواری رحمه الله صاحب کتاب ارزشمند منظومه می نویسد:

بدان‌که اغلب حکمای متقدمین و متأخرین در بعضی از صنایع خلاق عالم تحقیقات کرده، دلایل اقامه نموده اند که هر قدر شخص در آنها تأمل و تفکر می‌نمایند، به هیچ‌وجه مقبول طبع نمی‌شود. از جمله می‌گویند: «حدوث ابر از بخارات زمین است که به مرور متصاعد و مجتمع شده، مبدل به باران و برف شده، مجدداً عود به زمین می‌نماید.» اهل هیچ مملکتی نگفته اند که ما در ولایت خودمان اعم از کوه و صحرا موضعی را دیدیم که از آنجا بخار متصاعد بشود و در بالای ملک ما مجتمع شده، شروع به باریدن بکند. (هادی المصلین، محقق سبزواری، ص: ۳۰۵ و ۳۰۶)

در ادامه به چند نمونه از کج فهمی ها اشاره می شود:

یک : خلط طبایع اربعه وجود انسان با عناصر اربعه و انوار اربعه وجود عالم

یکی از مواردی که ریشه روایی و انبیائی داشته و بعد ها به غلط تفسیر و تبیین شده است بحث عناصر اربعه است، عناصر اربعه که یک حقیقت غیبی و فرامادی داشته است متأسفانه تبیین و تفسیر مادی شده است. گفته اند اول کسی که قائل به عناصر اربعه شده است انبازقلس یا امیدوکلس بوده است. در کتب فلسفی چنین آمده است:

نزد قدما هیچ‌گاه جسم به‌طور مطلق و بی‌آن‌که صورت نوعی خاصی داشته باشد، وجود خارجی ندارد؛ یعنی چیزی وجود ندارد که فقط جسم باشد و نه چیز دیگر. جسم همیشه در قالب نوع خاصی جلوه‌گر می‌شود. در نظر ایشان نخستین صورت‌های نوعی که به جسم می‌پیوندند، چهار صورت است: صورت آبی، خاکی، ناری، بخاری. از ترکیب و اتحاد این چهار صورت با جسم، عناصر اربعه، یعنی آب، خاک، آتش و هوا که هر یک دارای ویژگی‌های خاص خود می‌باشند، به وجود می‌آید. به این عناصر «اسطقس»، «ارکان نخستین» و «اصول کون و فساد» نیز گفته می‌شود. شیخ‌الرئیس در بیان این عناصر چهارگانه می‌گوید: (جسمی که در طبع خود به نهایت گرمی رسیده باشد، «آتش» است؛ و آن‌چه به طبع خود به نهایت سردی رسیده باشد، «آب» است، آن‌چه به نهایت روانی برسد، «هوا» است و آن‌چه به نهایت بسته شدن و جمود برسد، «خاک» است. هوا نسبت به آب، گرم و لطیف است و آب وقتی گرم و لطیف شود، هوا می‌گردد و خاک وقتی تنها با طبع خود باشد و به سببی گرم نشود، سرد است و آتش وقتی خاموش شود و گرما از وی جدا گردد، از آن جسم سخت خاکی پدید آید، که ابرهای صاعقه‌دار آنها را پرتاب می‌کنند. پس این چهار عنصر به حسب صورت مختلفند و به همین سبب آتش جای هوا قرار نمی‌گیرد؛ آب جای هوا نمی‌نشیند و هوا جای آب واقع نمی‌شود، و این معنا در اطراف عناصر روشن‌تر است. به عقیده قدما از ترکیب این عناصر با یک‌دیگر به نسبت‌های مختلف و گوناگون، سایر مرکبات پدید می‌آیند. مرکبات نزد ایشان بر سه قسم است: یکی مرکبی که دارای صورت بدون نفس است، که به آن «معدن» گفته می‌شود. دوم مرکبی که دارای نفس نباتی است؛ یعنی دارای صورتی است که قوه تغذیه و رشد و نمو و تولید مثل در آن موجود است، ولی حس و حرکت ارادی ندارد. قسم سوم مرکبی که دارای نفس حیوانی است و علاوه بر قوایی که برشمردیم، حس و حرکت ارادی نیز دارد. این سه قسم، یعنی معدن، نبات و حیوان، موالید ثلاث نامیده می‌شوند. شیخ‌الرئیس در این باره می‌گوید: (با مزاج‌هایی که در این عناصر به نسبت‌های گوناگون موجود است و آن نسبت‌ها برای آفرینش صورت‌های مختلف آماده‌اند، از آنها موجودات گوناگون، مانند معدنیات و نبات و حیوان به اجناس و انواع خود پدید می‌آید.) در هر حال این مطالب و بسیاری دیگر از مطالبی که در طبیعات قدیم مطرح بوده است، هم اکنون ابطال گشته و جای خود را به نظریات جدید داده است. لذا باید آن مبانی و اصول ابطال شده را از فلسفه بیرون کرد و مسائل فلسفی را با توجه به ره‌آورده‌ای جدید علوم تجربی تنظیم نمود. (ترجمه و شرح بدایة الحکمة

شیروانی، ج ۲، ص: ۱۷۵ و ۱۷۶)

در طبیعیات قدیم اساس عناصر را در چهار عنصر آب و خاک و هوا و آتش خلاصه می‌کردند، اما امروز آنها را بالغ بر صد می‌دانند. (فروغ حکمت، شرح نهاییه محسن دهقانی، ج ۱، ص: ۴۹۹)

سید کمال حیدری نیز می‌نویسد:

في الطبيعيات القديمة كانوا يرون أن الجسم المطلق يتنوع - أول ما يتنوع - إلى العناصر الأربعة الأصلية، وهي الخفيفان: النار والهواء، والثقيلان: التراب والماء. وهي بنظرهم عناصر بسيطة لا توجد عناصر أبسط منها. ولكن العلوم الحديثة كشفت عن وجود عناصر أخرى أبسط منها بحيث تكون هذه العناصر الربعة مركبة منها. ولعله يأتي وقت تكشف فيه التجربة العلمية عن وجود عناصر بسيطة بحيث تتركب منها تلك العناصر التي تعتبر اليوم عناصر بسيطة. (شرح بداية الحكمة، ج ۱، ص: ۳۴۷ و ۳۴۸)

برخی از شارحان ضمن بیان بی اعتباری فرضیه ی عناصر اربعة تلاش نموده اند نکات صحیحی که همراه این فرضیه بود را از آن تفکیک نمایند:

[در این جا بیان این نکته لازم می‌نماید که سخنان فلاسفه پیشین درباره فاعل طبیعی و قسری، تا حدود زیادی متأثر از نظریاتی است که به عنوان اصول موضوعه از طبیعیات قدیم اخذ شده است. توضیح این که علمای طبیعی، در گذشته، برای هر نوعی از موجودات جسمانی، طبیعت خاصی قائل بودند، که ذاتاً اقتضای ویژه‌ای دارد. از جمله، هریک از انواع عناصر چهارگانه (خاک و آب و هوا و آتش) را مقتضی مکان طبیعی و کیفیات طبیعی خاصی می‌دانستند. به طوری که اگر مثلاً به واسطه عامل خارجی در مکان دیگری قرار بگیرند، در اثر میل طبیعی به سوی مکان اصلی خودشان حرکت می‌کنند و بدین ترتیب سقوط سنگ و ریزش باران و بالا رفتن شعله آتش را توجیه می‌کردند و طبیعت را به عنوان مبدأ حرکت معرفی می‌نمودند و فاعل را در این گونه از افعال، فاعل بالطبع به شمار می‌آوردند. سپس با توجه به این که گاهی حرکات و آثاری در اشیا برخلاف مقتضای طبیعتشان پدید می‌آید؛ مثلاً در اثر وزش باد، گرد و غبار به سوی آسمان بلند می‌شود، قسم دیگری از افعال را به نام «فعل قسری» اثبات کردند و آن را به طبیعت مقسور نسبت داده و معتقد شدند که گرد و غبار، که از جنس خاک است، با حرکت قسری به سوی آسمان می‌رود و با حرکت طبیعی به زمین برمی‌گردد. اکنون فرضیه عناصر چهارگانه و اقتضای آنها نسبت به مکان طبیعی یا کیفیاتی از قبیل رطوبت، یبوست، حرارت و برودت، اگرچه اعتبار خود را ازدست داده و جایگاهی در دانش معاصر ندارد، اما اصل وجود فاعل طبیعی و فاعل قسری قابل انکار نیست و تنها باید مثال‌ها را تغییر داد و نمونه های صحیح برای آن ارائه نمود؛ چنان که مؤلف انجام داده است.] (ترجمه و شرح نهاییه الحكمة نوشته علی شیروانی، ج ۲، ص: ۱۱۷ و ۱۱۸)

حال آنکه عناصر اربعه که در تعبیر صحیح تر باید به آنها انوار اربعه گفت از جنس علم هستند و اولین داده های عددی علمی هستند که از تحت عرش خارج می شوند و در روایت شریفه ی زیر به آنها اشاره شده است:

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أُنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ نُورٍ أَحْمَرَ مِنْهُ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ وَ نُورٍ أَحْضَرَ مِنْهُ احْضَرَّتِ الْخَضِرَةُ وَ نُورٍ أَضْفَرَ مِنْهُ اضْفَرَّتِ الضَّفْرَةُ وَ نُورٍ أَبْيَضَ مِنْهُ ابْيَضَّ الْبَيَاضُ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَلَهُ اللَّهُ الْحَمْلَةَ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٢٩)

احتمال زیادی هم دارد که خلط بین طبایع اربعه ی جسم انسان با عناصر سازنده ی عالم شده است و یک تعمیم غلط از روایاتی شبیه روایات زیر صورت گرفته است:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «طَبَائِعُ الْجِسْمِ عَلَى أَرْبَعَةٍ: فَمِنْهَا الْهَوَاءُ الَّذِي لَا تَحْيَا النَّفْسُ إِلَّا بِهِ وَ بَسِيمِهِ، وَ يُخْرِجُ مَا فِي الْجِسْمِ مِنْ دَاءٍ وَ عُفُونَةٍ؛ وَ الْأَرْضُ الَّتِي قَدْ تُؤَلِّدُ الْبَيْتِسَ وَ الْحَرَارَةَ؛ وَ الطَّعَامُ وَ مِنْهُ يَتَوَلَّدُ الدَّمُ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَصِيرُ إِلَى الْمَعْدَةِ، فَتُعَدِّيهِ حَتَّى يَلِينُ، ثُمَّ يَصْفُو فَتَأْخُذُ الطَّبِيعَةُ صَفْوَهُ دَمًا، ثُمَّ يَنْحَدِرُ الثَّقُلُ؛ وَ الْمَاءُ وَ هُوَ يُؤَلِّدُ الْبَلْغَمَ». (الكافي (ط - دارالحديث)، ج ١٥، ص: ٥٢٥ و ٥٢٦)

عن المعصومين عليهم السلام: فَمَكَتَ (آدم) فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ سَنَةٍ مَا يَبِينُ خَلْقَهُ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فَخَلَقَهُ مِنْ مَاءٍ وَ طِينٍ وَ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ رِيحٍ وَ نُورٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ فَأَمَّا التُّورُ فَيُورِثُهُ الْإِيمَانَ وَ أَمَّا الظُّلْمَةُ فَيُورِثُهُ الْكُفْرَ وَ الضَّلَالَةَ وَ أَمَّا الطِّينُ فَيُورِثُهُ الرُّغْدَةَ وَ الضُّعْفَ وَ الْإِفْشِعْرَارَ عِنْدَ إِصَابَةِ الْمَاءِ فَيُنْعَثُ بِهِ عَلَى أَرْبَعِ الطَّبَائِعِ عَلَى الدَّمِ وَ الْبَلْغَمِ وَ الْمِرَارِ وَ الرِّيْحِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٥٤، ص: ٩٤)

كلام الصادق عليه السلام في خلق الإنسان و تركيبه: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِزْفَانُ الْمَرْءِ نَفْسُهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعٍ وَ أَرْبَعِ دَعَائِمٍ وَ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ فَطَبَائِعُهُ الدَّمُ وَ الْمِرَّةُ وَ الرِّيْحُ وَ الْبَلْغَمُ وَ دَعَائِمُهُ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ أَرْكَانُهُ التُّورُ وَ النَّارُ وَ الرُّوحُ وَ الْمَاءُ وَ صُورَتُهُ طِينَتُهُ فَأَبْصَرَ بِالنُّورِ وَ أَكَلَ وَ شَرِبَ بِالنَّارِ وَ جَامَعَ وَ تَحَرَّكَ بِالرُّوحِ وَ وَجَدَ طَعْمَ الدُّوقِ وَ الطَّعَامِ بِالْمَاءِ فَهَذَا تَأْسِيسُ صُورَتِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدَ عَقْلِهِ مِنَ التُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَكِيًّا فَطِنًا فَهَمًّا وَ عَزِيفًا فِيمَا هُوَ وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ لِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْإِفْرَارِ بِالطَّاعَةِ وَ قَدْ تَجْرِي فِيهِ النَّفْسُ وَ هِيَ حَارَّةٌ وَ تَجْرِي فِيهِ وَ هِيَ بَارِدَةٌ فَإِذَا حَلَّتْ بِهِ الْحَرَارَةُ أَشْرَ وَ بَطَرَ وَ ارْتَأَحَ وَ قَتَلَ وَ سَرَقَ وَ بَهَجَ وَ اسْتَبَشَرَ وَ فَجَرَ وَ زَنَى وَ بَدَخَ وَ إِذَا كَانَتْ بَارِدَةً أَهْتَمَّ وَ حَزَنَ وَ اسْتَكَانَ وَ ذَبَلَ وَ نَسِيَ فَهِيَ الْعَوَارِضُ الَّتِي تَكُونُ مِنْهَا الْأَشْقَامُ وَ لَا يَكُونُ أَوَّلُ ذَلِكَ إِلَّا بِخَطِيئَةٍ عَمِلَهَا فَيُؤَافِقُ ذَلِكَ مِنْ مَأْكَلٍ أَوْ مَشْرَبٍ فِي حَدِّ سَاعَاتٍ لَا تَكُونُ تِلْكَ السَّاعَةُ مُوَافِقَةً لِذَلِكَ الْمَأْكَلِ وَ الْمَشْرَبِ بِحَالِ الْخَطِيئَةِ فَيَسْتَوْجِبُ الْأَلَمَ مِنْ أَلْوَانِ الْأَشْقَامِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ بِكَلَامٍ آخَرَ إِنَّمَا صَارَ الْإِنْسَانُ يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَعْمَلُ بِالنَّارِ وَ يَسْمَعُ وَ يَسْمُ بِالرِّيْحِ وَ يَجِدُ لُدَّةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِالْمَاءِ وَ يَتَحَرَّكَ بِالرُّوحِ فَلَوْ لَا أَنَّ النَّارَ فِي مَعِدَتِهِ لَمَا هَضَمَتِ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فِي جَوْفِهِ وَ لَوْ لَا الرِّيْحُ مَا التَّهَبَّتْ نَارُ الْمَعْدَةِ وَ

لَا حَرَجَ التُّنَلُّ مِنْ بَطْنِهِ وَ لَوْ لَا الرُّوحُ لَا جَاءَ وَ لَا ذَهَبَ وَ لَوْ لَا بَرْدُ الْمَاءِ لِأَحْرَقْتُهُ نَارُ الْمَعْدَةِ وَ لَوْ لَا التُّورُ مَا أَبْصَرَ وَ لَا عَقَلَ وَ الطَّيْنُ صُورَتُهُ وَ الْعَظْمُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرِ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّعْرُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الْحَشِيشِ فِي الْأَرْضِ وَ الْعَصَبُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ اللَّحَاءِ عَلَى الشَّجَرِ وَ الدَّمُ فِي جَسَدِهِ بِمَنْزِلَةِ الْمَاءِ فِي الْأَرْضِ وَ لَا قِوَامَ لِلْأَرْضِ إِلَّا بِالْمَاءِ وَ لَا قِوَامَ لِجَسَدِ الْإِنْسَانِ إِلَّا بِالدَّمِ وَ الْمَخُ دَسَمَ الدَّمُ وَ رُبْدُهُ فَهَكَذَا الْإِنْسَانُ حُلِقَ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا وَ شَأْنِ الْآخِرَةِ فَإِذَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا صَارَتْ حَيَاتُهُ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ نَزَلَ مِنْ شَأْنِ السَّمَاءِ إِلَى الدُّنْيَا فَإِذَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا صَارَتْ تِلْكَ الْفُرْقَةُ الْمَوْتُ يُرَدُّ شَأْنُ الْآخِرَةِ إِلَى السَّمَاءِ فَالْحَيَاةُ فِي الْأَرْضِ وَ الْمَوْتُ فِي السَّمَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَرَدَّتِ الرُّوحُ وَ التُّورُ إِلَى الْقُدْرَةِ الْأُولَى وَ تَرَكَ الْجَسَدَ لِأَنَّهُ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا فَسَدَ الْجَسَدُ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ الرِّيحَ تُنَسِّفُ الْمَاءَ فَيَبْسُ الطَّيْنُ فَيَصِيرُ رُفَاتًا وَ يَبْلَى وَ يُرَدُّ كُلُّ إِلَى جَوْهَرِهِ الْأَوَّلِ وَ تَحَرَّكَتِ الرُّوحُ بِالنَّفْسِ وَ النَّفْسُ حَرَكَتُهَا مِنَ الرِّيحِ فَمَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ فَهُوَ نُورٌ مُؤَيَّدٌ بِالْعَقْلِ وَ مَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْكَافِرِ فَهُوَ نَارٌ مُؤَيَّدٌ بِالنَّكَرَاءِ فَهَذَا مِنْ ضُورَةِ نَارِهِ وَ هَذَا مِنْ ضُورَةِ نُورِهِ وَ الْمَوْتُ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ تَقَمَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ. (تحف العقول، النص، ص: ٣٥٤ و ٣٥٥)

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الطَّبَائِعُ أَرْبَعٌ، فَمِنْهُنَّ الْبَلْغَمُ وَ هُوَ خَضَمٌ جِدَلٌ، وَ مِنْهُنَّ الدَّمُ وَ هُوَ عَبْدٌ وَ رَبَّمَا قَتَلَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ، وَ مِنْهُنَّ الرِّيحُ وَ هِيَ مَلِكٌ يُدَارَى، وَ مِنْهُنَّ الْمِرَّةُ وَ هِيَ هَاتِ وَ هِيَ الْأَرْضُ إِذَا ارْتَجَّتْ ارْتَجَّتْ مَا عَلَيْهَا. (علل الشرائع، ج ١، ص: ١٠٦ و ١٠٧)

البته گفته نشود که این روایات بعد از فلسفه یونان بوده است و نظریه عناصر اربعه قبل از صدور این روایات وجود داشته است زیرا در جای خود گفته شد که ریشه علوم یونانی چه علوم جاماسبی و چه علوم ادیسی و چه علوم سلیمانی و داودی و لقمانی باشد به هر حال نبوی است و کلام اهل بیت و انبیاء علیهم السلام از منشا واحدی است.

البته از باب هماهنگی آفرینش انسان و عالم و انعکاس هر دو از منشا واحد در عالم هم در برخی روایات به عناصر اربعه اشاره شده است، مثلا در توحید مفضل آمده است:

الْجَوَاهِرُ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْضُ وَ الْمَاءُ وَ الْهَوَاءُ وَ النَّارُ (توحید المفضل، ص: ١٢٧)

که متاسفانه در ترجمه و فهم یونانی ارض را به خاک و تراب ترجمه کرده اند و انحراف فهم از همانجا شروع شده است.

دو: عدم توان تصور مخلوق بودن زمان به دلیل انس با زمان مندی

یکی دیگر از مواردی که بدفهمی در آن موجب جدالهای و دعواهای خونین و تکفیر و تفسیق های فراوان شده است بحث حدوث کثرت از وحدت و خلق عوالم است. و متاسفانه چون بشر، مانوس با نگاه زمان مند به مسائل است تصور می کند که حدوث اولیه نیز باید در ظرف زمان اتفاق افتاده باشد و زمان مند باشد و قبل از آن نیز باید زمانی وجود داشته باشد حال آنکه ائمه علیهم السلام با تصریح به مخلوق بودن زمان مسئله را از بنیاد ریشه کن نموده اند ولی چه سود که بشر مانوس با زمان نمی تواند تصویری از وجود قبل از زمان و خدای فرازمانی داشته باشد.

قال الرازي: يروى عن جالينوس أنه قال في مرضه الذي توفي فيه لبعض تلامذته: «اكتب عني، إنني ما عرفت أن العالم محدث أو قديم...؟» و من الناس من جعل هذا طعنا فيه، و قال: «إنه خرج من الدنيا كما دخل حيث لم يعرف هذه الأشياء». و إننا نقول: هذا من أدلّ الدلائل على أنّ الرجل كان منصفاً، طالبا للحقّ. فإنّ الكلام في هذه المسألة قد بلغ في العسر و الصعوبة إلى حيث تضمحل أكثر العقول فيه. و الله أعلم. (المطالب العالیه ۴: ۲۷). و قد اشتد الصراع في هذه المسألة في تاريخ الفكر الإسلامي؛ و ذلك لعدّة أسباب أهمها: ۱- غموض المسألة في حد ذاتها. ۲- تشعب الأدلّة و تعارضها بحيث تاهت فيها العقول، ۳- مهاجمة كلّ فريق للفريق الآخر و اتهامه بالكفر و الإلحاد. و قد أشار أبو البركات البغدادي إلى هذا الصراع، فقال: شنع بعضهم على بعض، فسّمى أهل الحدوث الفريق الثاني القائل بالقدم دهرية، و سّمى أهل القدم أهل الحدوث معطلة، لأنهم قالوا بتعطيل الله عن وجوده مدّة لا نهاية لها في البداية. و قد كانت هذه المسألة من أهمّ الأسباب التي كَفَر بها الغزالي الفلاسفة. راجع د. محمد رمضان عبد الله، الباقلائي و آراؤه الكلامية: ۳۴۹-۳۵۰ - (المعتبر في الحكمة ابوالبركات بغدادی ج ۳ ص ۴۲ و ۴۳)

در روایت شریفه آمده است (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۸):

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاعِ مِنْ وَرَاءِ نَهْرٍ بَلِيحٍ فَقَالَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي فِيهَا بِمَا عِنْدِي قُلْتُ بِإِمَامَتِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ أَحْبَبْتَنِي عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ وَ كَيْفَ كَانَ وَ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْنَ الْأَيْنِ بِلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ بِلَا كَيْفٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيًّا وَصِي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْقِيَمُ بَعْدَهُ بِمَا قَامَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنْتُمْ الْأَيْمَةُ الصَّادِقُونَ وَ أَنْتَ الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَضْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا يُقَالُ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ مَتَى كَانَ إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَ لَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلاَ كَيْفٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَانَ وَ لاَ كَانَ لِكُونِهِ كَوْنُ كَيْفٍ وَ لاَ كَانَ لَهُ أَيْنَ وَ لاَ كَانَ فِي شَيْءٍ وَ لاَ كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَ لاَ ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَانًا وَ لاَ قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوْنَ الْأَشْيَاءُ وَ لاَ كَانَ ضَعِيفًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَ لاَ كَانَ مُسْتَوْحِشًا قَبْلَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئًا وَ لاَ يُشْبِهُ شَيْئًا مَدْكُورًا وَ لاَ كَانَ جَلُوعًا مِنَ الْمَلِكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لاَ يَكُونُ مِنْهُ جَلُوعًا بَعْدَ ذَهَابِهِ لَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلاَ حَيَاةٍ وَ مَلِكًا قَادِرًا قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئًا وَ مَلِكًا جَبَّارًا بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكُونِ فَالَيْسَ لِكُونِهِ كَيْفٌ وَ لاَ لَهُ أَيْنَ وَ لاَ لَهُ حَدٌّ وَ لاَ يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ وَ لاَ يَهْرُمُ لِطَوْلِ الْبَقَاءِ وَ لاَ يَضَعُ لِسِيءٍ بَلْ لِحُوفِهِ تَضَعُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا كَانَ حَيًّا بِلاَ حَيَاةٍ حَادِثَةٍ وَ لاَ كَوْنٍ مُضَوِّفٍ وَ لاَ كَيْفٍ مُحَدُودٍ وَ لاَ أَيْنَ مُوقُوفٍ عَلَيْهِ وَ لاَ مَكَانٍ جَاوَرَ شَيْئًا بَلْ حَيٌّ يُعْرَفُ وَ مَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَ الْمُلْكُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ لاَ يُحَدُّ وَ لاَ يَبْعَضُ وَ لاَ يَفْتَنَى كَانَ أَوْلًا بِلاَ كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِرًا بِلاَ أَيْنَ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَيْلَكَ أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّ رَبِّي لاَ تَغْشَاهُ الْأَوْهَامُ وَ لاَ تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ وَ لاَ يَحَارُ وَ لاَ يُجَاوِزُهُ شَيْءٌ وَ لاَ تَنْزِلُ بِهِ الْأَحْدَاثُ وَ لاَ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ وَ لاَ يَنْدُمُ عَلَى شَيْءٍ وَ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لاَ نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ نَسْأَلُهُ فَأَتَوْهُ فَقِيلَ لَهُمْ هُوَ فِي الْقَضْرِ فَانْتَظَرُوهُ حَتَّى خَرَجَ فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ فَقَالَ سَلْ يَا يَهُودِيَّ عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ فَقَالَ كَانَ بِلاَ كَيْنُونِيَّةٍ كَانَ بِلاَ كَيْفٍ كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلاَ كَيْفٍ وَ بِلاَ كَيْفٍ كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلُ هُوَ قَبْلُ الْقَبْلِ بِلاَ قَبْلِ وَ لاَ غَايَةَ وَ لاَ مُنْتَهَى انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَةُ وَ هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ امْضُوا بِنَا فَهُوَ أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ جَبْرٌ مِنَ الْأَخْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ فَقَالَ لَهُ تَكَلِّثْكَ أَتُكِّ وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ مَتَى كَانَ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلاَ قَبْلِ وَ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلاَ بَعْدٍ وَ لاَ غَايَةَ وَ لاَ مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ قَبِيَّيْ أَنْتَ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ ص وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لاَ مَكَانَ.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ أَذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَ أَحْطُثُ فِيهَا فَآتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا قَالَ لَهُ يَا يَهُودِيَّ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ مَتَى كَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلاَ كَيْنُونِيَّةٍ كَائِنٌ كَانَ بِلاَ كَيْفٍ يَكُونُ بَلَى يَا يَهُودِيَّ ثُمَّ بَلَى يَا يَهُودِيَّ كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلُ هُوَ قَبْلُ الْقَبْلِ بِلاَ غَايَةَ وَ لاَ مُنْتَهَى غَايَةَ وَ لاَ غَايَةَ إِلَيْهَا انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.

علامه شعرانی رحمہ اللہ در پاورقی خود بر شرح ملا صالح مازندرانی بر کتاب شریف کافی می نویسد:

قوله «كان في الازل عالما بذاته و بأنه وحده» قد مر سابقا أن الله تعالى منزه عن الزمان و ان أوهام الناس لا تقدر على تصور ذلك، و قد تكرر في أحاديث هذا الباب عدم جواز التغيير في ذاته و عدم جواز الحدوث في علمه و قد ناسب هنا الإشارة الى بعض أوهام الناس في الزمان لتوضيح المقام فنقول ان الاوهام العامية تزعم المكان و الزمان شيئين ثابتين لا يتطرق احتمال العدم فيهما أى لا يمكن فرض عدم الفضاء و عدم الوقت حتى يكونا محتاجين الى الابد و لو لا أن الموجود عندهم منحصر في الجسم لحكموا بأن المكان و الزمان واجبا للوجود لكنهم يلتزمون بأمرين متناقضين فيقولون ان الزمان أمر موهوم يعنون ليس موجودا ثم يقولون لا يمكن فرض عدمه و التحقيق أن الزمان الموهوم متصور على وجهين الاول أن لا يكون له منشأ انتزاع مثل وجود ألف سنة في آن الزوال بين ما قبل الظهر و ما بعده نظير تصور الف فرسخ في نقطة في منتصف خط. الثاني أن يكون له منشأ انتزاع بأن يترتب حوادث متلاحقة سابقة و لا حقة فيتصور الذهن من ترتبها شيئا متصلا غير قار الذات فان فرضنا ذات واجب الوجود المنزه عن التغييرات وحده قبل أن يخلق شيئا لم يمكن توهم زمان منتزع من التغيير اذ لا تغيير في ذاته تعالى و لا شيء آخر متغير حتى ينتزع الزمان منه و ينطبق على استمرار ذات الواجب تعالى و لا يمكن حينئذ الا توهم زمان لا يكون له منشأ انتزاع مثل توهم الف سنة في آن واحد، فما يقال انه مضى على ذات واجب الوجود ازمته غير متناهية من غير أن يكون خلق شيئا و هم في وهم فيقال لهم هل هذه الازمنة الغير المتناهية امر محقق او امر موهوم فان قالوا أمر محقق ناقضوا انفسهم و أثبتوا قديما مع الله تعالى و ان قالوا أمر موهوم قلنا هل هو من الامور الموهومة التي ليس لها منشأ انتزاع فان قالوا نعم سلمنا لهم ذلك و قلنا أنه نظير تصور ألف سنة في آن الزوال و لا فائدة في البحث عنه، و ان قالوا لا بل هو امر موهوم من منشأ انتزاع متغير قلنا ما هذا المتغير الذي ينتزع منه الزمان قبل خلقه الخلاق؟ ان كان هو الله تعالى الله عن التغيير و ان كان غيره لم يكن غيره بحسب الفرض موجودا بعد فليس بين الله تعالى و أول المخلوقات الصادر عنه زمان البتة الا ما هو موهوم بغير منشأ الانتزاع كما يمكن توهم زمان غير متناه بغير منشأ الانتزاع بين حركة اليد و حركة المفتاح و بالجملة فالزمان مخلوق و لم يكن قبل ان يخلق الله الاشياء زمان أصلا، و ربما التزم بعضهم بإمكان انتزاع الزمان من الشيء الثابت المستمر كوجود الله تعالى و هذا يرجع الى انكار ما تواتر من الاحاديث في نفي الزمان عنه تعالى و ما هو مرتكز في الادهان من أن الزمان متغير و لا ينتزع الا من متغير و قد اصر القاضي سعيد القمي رحمه الله في شرح التوحيد على دفع هذا الوهم بل حكم بكفر من يقول بانتزاع الزمان من ذاته تعالى فقط، و قد قلنا سابقا أنا لا نحكم بكفر من يعتقد شيئا يستلزم الكفر لزوما غير بين و هذه المسائل الدقيقة ليست مما يوجب اثباتها أو نفيها كفرا و تكليف الناس جميعا بادراك الحق في هذه المسائل تكليف بما لا يطاق و لا ينافي ذلك اثبات تناهي الحوادث ببرهان التطبيق على ما ثبت في محله. (شرح الكافي-الأصول و الروضة للمولى صالح المازندراني، ج ٣، ص: ٣٣٨)

سه: خلط هيو لاى وجودى و ماء وجودى عوالم علميه با عوالم كونه

یکی دیگر از موارد کج فهمی بحث هیولی است. این که در ذات عالم، اسماء و صفات الهی جاری است و روح و باطن حروف که اولین مخلوقات بعد از لوح و قلم هستند اسماء الهی است کما اینکه در روایات شریفه حروف ابجد به اسماء و صفات الهی تفسیر شده اند باعث شده است که برخی برای عالم کون، هیولایی در نظر بگیرند و بگویند ماده ی تشکیل دهنده ی عالم کون، هیولی است و صورت می پذیرد و حال آنکه حروف ماده ی عالم کون هستند و چیدمان آنها اشیاء را به وجود می آورد و باطن حروف هم اسماء و صفات الهی است و این هم فقط به عالم ماده و کون محدود نیست و در سماوات سبعة و ارضین سبعة جاری است.

در قرآن کریم آمده است:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (هود : ۷)

در ادعیه و روایات شریفه آمده است:

وَ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي اسْتَقَرَّتْ بِهَا عَرْشُكَ فَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي وَضَعْتَهَا عَلَى النَّارِ فَاسْتَنَارَتْ وَ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي وَضَعْتَهَا عَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ وَ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي وَضَعْتَهَا عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ وَ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي وَضَعْتَهَا عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي مَلَأَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ (إقبال الأعمال ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۶۱۲

رُوي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَدْعُو فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ (شب نیمه شعبان) وَ هُوَ سَاجِدٌ لِلَّهِمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَ خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ ذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بِجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ وَ بِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ. (البلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص: ۱۸۸)

اللهم انى اسئلك ... بِالْأَسْمِ الَّذِي خُلِقَ بِهِ جِبَلَاتِ الْخُلُقِ كُلِّهِمْ (البلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص: ۴۲۸)

قوله وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ - وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ ذَلِكَ فِي مَبْتَدِئِ الْخَلْقِ، إِنْ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْهَوَاءَ - ثُمَّ خَلَقَ الْقَلَمَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْرِيَ - فَقَالَ يَا رَبُّ بِمَا أَجْرِي فَقَالَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ ثُمَّ خَلَقَ الظُّلْمَةَ

من الهواء و خلق النور من الهواء- و خلق الماء من الهواء- و خلق العرش من الهواء و خلق العقيم من الهواء و هو الريح الشديد- و خلق النار من الهواء- و خلق الخلق كلهم من هذه الستة- التي خلقت من الهواء (تفسير القمي، ج ١، ص: ٣٢١ و ٣٢٢)

درباره جوهره ی هیولایی عالم در برخی روایات تعبیر به ماء وجودی شده است:

«أول ما خلق الله جوهرة، فنظر إليها بعين الهيبة فذابت اجزأؤه، فصارت ماء، فتحرك الماء، و طفا فوقه زبد، و ارتفع دخان. فخلق السماوات من ذلك الدخان، و الارضين من ذلك الزبد»، بل لهذا شاهد عدل من الكتاب المكنون الذي لا يمسه الا المطهرون من علائق التعصب المبرءون عن كدورات التمدب، و هو قوله: «أ و لم ير الذين كفروا أن السماوات و الأرض كانتا رتفا ففتقناهما». و هل الرتق الا الشىء الواحد، و الفتق إلا تفصيله سماء و ارضا و عقلا و نفسا و نوعا و جنسا و فلكا و ملكا. و جعلنا من الماء الذي حصل من ذوبانه عند وقوع نظر هيبة الجمال اليه المسمى نفسا كلياً كل شىء حيّ فلا يبصرون. (الاقطاب القطبية او البلغة فى الحكم، النص، ص: ١٤٨ و ١٤٩)

درباره ی دو عنصر صفر و یکی^{٧٠} که همه ی مخلوقات از آن ساخته شده اند در برخی روایات تعبیر به آب و هوا و در برخی تعبیر به نور و ظلال و در برخی تعبیر به نهار و لیل شده است:

وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ الْمَاءُ عَلَى الْهَوَاءِ وَ الْهَوَاءُ لَا يَحْدُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ خَلْقٌ غَيْرُهُمَا (تفسير القمي، ج ٢، ص: ٦٩)

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ اللَّهَ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ ابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَ لَا أَرْضُونَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ١١٣)

قَالَ كَعْبٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحِبُّونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُبَلِّوَكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ حِينَ لَا أَرْضٌ مَدْحِيَّةٌ وَ لَا سَمَاءٌ مُبَيَّنَّةٌ وَ لَا صَوْتٌ يُسْمَعُ وَ لَا عَيْنٌ تَنْبُغُ وَ لَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا نَجْمٌ يَسْرِي وَ لَا قَمَرٌ يَجْرِي وَ لَا سَمْسٌ تُضِيءُ وَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ غَيْرِ مُسْتَوْحِشٍ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ يُمَجِّدُ نَفْسَهُ وَ يُقَدِّسُهَا كَمَا شَاءَ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ بَدَأَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ فَضَرَبَ بَرَارِحَ الْبُحُورِ فَتَارَ مِنْهَا

^{٧٠} بازگشت همه اشیاء به سلب و ایجاب صفات و وجود و عدم حدود است

مِثْلُ الدُّخَانِ كَأَعْظَمَ مَا يَكُونُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَبَنَى بِهَا سَمَاءً رَتْقًا ثُمَّ دَحَى الْأَرْضَ مِنْ مَوْضِعِ الْكَعْبَةِ وَ هِيَ وَسَطُ فَطِيقَتِ إِلَى الْبَحَارِ ثُمَّ فَتَقَّهَا بِالْبُنْيَانِ وَ جَعَلَهَا سَبْعًا بَعْدَ إِذْ كَانَتْ وَاحِدَةً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ تِلْكَ الْبُحُورِ فَخَلَقَهَا سَبْعًا طِبَاقًا بِكَلِمَتِهِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ (تفسير فرات الكوفي، ص: ١٨٤ و ١٨٥)

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال كان الله تبارك و تعالی كما وصف نفسه، «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» و الماء على الهواء و الهواء لا يجري (تفسير العياشي، ج ٢، ص: ١٤٠).

در روایت دیگری نیز این ماء به ماء ای از جنس علم که دین الهی یعنی قانون خداوند و علم وی در آن تحمیل و کارگذاری شده است تفسیر شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِئِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ فَقَالَ كَذَبُوا مَنْ رَعِمَ هَذَا فَقَدْ صَبَّرَ اللَّهُ مَحْمُولًا وَ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَ لَزِمَهُ أَنْ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ قُلْتُ بَيْنَ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ حَمَلَ دِينَهُ^{٧١} وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جَنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَتَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّكُمْ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ - رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَيْمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ هُوَ لَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَ عِلْمِي وَ أَمْنَاتِي فِي خَلْقِي وَ هُمْ الْمَسْئُولُونَ ثُمَّ قَالَ لِابْنِي آدَمَ أَقِمْ لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لَهُوَلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَ الطَّاعَةِ فَقَالُوا نَعَمْ رَبُّنَا أَقْرَبْنَا فَقَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْهَدُوا فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ يَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ يَا دَاوُدُ وَلَا يَشْنَأُ مُؤَكَّدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٣٢ و ١٣٣)

در دعای سمات آمده است:

وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (مصباح المتعبد، ج ١، ص: ٤١٧)

کما اینکه در روایات پایانی تصریح شده است ماء ای که تحت عرش است از جنس علم است و در واقع یکی است که در مقابل صفری است که هواء است و همه ی عوالم از همین صفر بی وجودی و یک وجودی به وجود آمده اند.

^{٧١} دین به معنی قانون است کما اینکه در قرآن کریم تعبیر علی دین ملک آمده است.

در هر حال در روایات شریفه آمده است در تحلیل های علمی بشر حق دارد تا تحت عرش تحلیل و تفکر داشته باشد^{۷۲} یعنی همین مقام ماء وجودی یعنی کلمات وجودیه و ماده المواد وجود و یک های وجودی و هوای بی وجودی و همین سنگ بنای اولیه کثرت از وحدت است که از تحت عرش می جوشد.

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَبِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا - وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ، فَإِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَتَاهَتْ عُقُولُهُمْ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ كَانَ يُنَادِي مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ - فَيُجِيبُ مَنْ خَلْفَهُ وَ يُنَادِي مَنْ خَلْفَهُ فَيُجِيبُ مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ

عالم همه صفر و یک، همه بود و نبود *** دنیا همه نور و ظل، همه جود و سجود

آن یک که نمود جز تو را می نمود *** وان صفر همان به که ز عالم کم بود

از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند:

انا النقطة و انا الخط، انا الخط و انا النقطة (مناقب ابن شهر آشوب)

علامه ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله با اشاره به این حقیقت می نویسد:

الوجود البحت الخالص الحق البسيط المنزه عن الماهية و التركب هو الله سبحانه. و العدم البحت لا ذات له و لا ماهية و لا اثر و لا تمیز، بل هو لا شیء محض. و الوجود المشوب بالعدم ما سوى الله، و هي المخلوقات ذوات الماهيات، اجساما كانت او ارواحا. فان كل ممكن فهو زوج ترکیبی، ترکب ذاته من وجود له من الله هو بمنزلة صورته و منشأ تحقق حقیقتة-؛ و من عدم له من نفسه، تمیز بذلك الوجود و تخصص به بحسب قابلیته له فی علم الله التي بها تمكن من امتثال امر «کن»، و هو بمنزلة مادته و منشأ امکان ماهیته. و هو المعبر عنه فی لسان الشرع بالماء كما قيل «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»، لقبوله الامر بسهولة كما يقبل الماء التشكلات بسهولة، فمنه «عَدْبُ فُرَاتٍ»، و منه «بَلْحُ أُجَاجٍ». و باعتبار تقدمه على الاشياء، لكونه مادة لها و شرطا لا يجادها، ورد: «اول ما خلق الله الماء.» و لان العقل اول الاشياء خلقا، ورد: «اول ما خلق الله العقل.» و قد ورد ان الله تعالى قبل ان يخلق الخلق قال «کن ماء عذبا

^{۷۲} در روایت است : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَاكُمْ وَ أَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَالْكَذَّابِينَ! فَإِنَّهُمْ تَرَكَوْا مَا أَمَرُوا بِعِلْمِهِ، وَ تَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ. - اگر انسان حد خود را نشناسد و به روایت شریفه رحم الله عبدا عرف قدره و لا يتعد طوره عمل نکند همین می شود و در مجادلات علمی خود را شایسته می بیند به خاطر کبر و تکبر که حتی بالاتر از عرش و علم آسمان را هم تحلیل کند کما اینکه برخی در مورد ذات الهی هم داد سخن داده اند.

اخلق منك جنتي و اهل طاعتي. و كن ملحا اجاجا اخلق منك ناري و اهل معصيتي.» ثم امرهما فامتزجا، فمن ذلك صار يلد المؤمن الكافر و الكافر المؤمن.(اصول المعارف ملا محسن فيض، متن، ص: ١٠)

ملاصدرا رحمه الله نيز به اين حقيقت اشاره فرموده است:

شكى نيست كه علم حق در مقام احديت وجود، عين ذات مطلقه الهييه و عين هويت غيبية حق اول تعالى شأنه است و هو تعالى علم و عالم و معلوم في موطن ذاته، و ينكشف له جميع الحقايق بعين انكشاف ذاته لذاته و هو كل الأشياء في مقام بطونه و لكن بالجهات الكمالية لا الحدود الماهوية. حقيقت وجود در مقام صرافت ذات، جامع همه كمالات وجودى است، ولى به وجودى واحد كه عين علم و قدرت و اراده و حب و ... است؛ به اين مناسبت مى شود گفت: كمال ذاتى و غناى حقيقى و علم او به نظام هستى و بالأخره تمام جهات بى نيازى و صمديت اطلاقى او، باعث و موجب فيضان وجود و اظهار كمالات ذاتى است كه از نهايت تماميت بر سبيل اختيار و استقلال تام، فيض وجود از او سارى و حقيقت هستى از آن مقام اطلاقى و ماء حيات از سماء مطلق سرازير به اراضى مقيدة و اعيان ماهويه مى گردد كه «انزل من السماء ماء فسالأت أودية بقدرها» (سه رسائل فلسفى صدر، ص: ١٦٩)

استاد وى مرحوم مير داماد رحمه الله نيز مى نويسد:

و فى التنزيل الحكيم، «نَ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ»، فان ريم بـ «القلم» العقول الفعالة جميعا فالجمع فى «يسطرون» على مسلك الحقيقة. و ان ريم به العقل الاول، فاتما هو للتعظيم، و اما أنه فى قوة تكرير «يسطر» افادة لمعنى التكثير على سياق الامر فى «رَبِّ ارْجِعُون». و اما «اللوح المحفوظ»، فهو اما تعبير عن كتاب نظام الوجود جملة، من الصدر الى الساقية، و ام الكتاب الذي هو الدهر، و اما المراد به ايضا العقل الاول المشتمل على صور الموجودات المنطبعة فيه جميعا، من رطب الوجود و يابسه. قال امام المتشككين فى التفسير الكبير: و الدليل على ان القلم المذكور هاهنا هو العقل، و أنه شىء كالاصل لجميع المخلوقات، أنه روى فى الاخبار ان: اول ما خلق الله القلم؛ و فى خبر آخر: اول ما خلق الله العقل؛ و فى خبر آخر: اول ما خلق الله جوهره، فنظر اليها بعين الهيبة، فذابت و تسخنت، فارتفع منها دخان و زبد، فخلق من الدخان السماوات، و من الزبد الارض. فهذه الاخبار بمجموعها، تدل على ان القلم و العقل و تلك الجوهره التي هى اول المخلوقات، شىء واحد. و آلا، حصل التناقض. (القبسات، ص: ٤١٠)

عرفا نيز به اين مسئله عنايت داشته و مى نويسند:

فوجوده من الأول نورانى، و وجوبه كظلم منه، و امكانه ظلمانى، از هو منبع العدم. فهذا العقل اذن هو الجوهر الذي قيل فيه: «أول ما خلق الله جوهره، فنظر اليها بعين الهيبة فذابت اجزأه، فصارت ماء، فتحرك الماء، و طفا فوقه زبد، و ارتفع دخان. فخلق السماوات من ذلك الدخان، و الارضين من ذلك الزبد»، بل لهذا شاهد عدل من الكتاب المكنون الذي لا يمسه الا المطهرون من علائق التعصب المبرءون عن كدورات التمدب، و هو قوله: «أ و لم ير الذين كفروا أن السماوات و الأرض كانتا رتقا ففتقناهما». و هل الرتق الا الشىء الواحد، و الفتق إلا تفصيله سماء و ارضا و عقلا و نفسا و نوعا و جنسا و فلكا و ملكا. و جعلنا من الماء الذي حصل من ذوبانه عند وقوع نظر هيبة الجمال اليه المسمى نفسا كليا كل شىء حي فلا يبصرون. (الاقطاب القطبية او البلغة فى الحكم، النص، ص: ١٤٩)

این حقایق روایی در آیات نیز مورد اشاره قرار گرفته است و نمی توان به سادگی با تضعیف روایت از کنارشان رد شد:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ (فصلت: ۱۱)

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

ظاهر أكثر أخبارنا أن أول المخلوقات الماء أو الهواء كما سيأتي في كتاب السماء و العالم (بحار الأنوار ط) - بيروت، ج ۱، ص: ۱۰۲)

علامه ی حسن زاده حفظه الله نیز درباره هیولای تشکیل دهنده ی جسم می فرماید:

نظر این کمترین در حقیقت جسم طبیعی و هیولای آن این است که در درر القلائد علی غرر الفرائد- که تعلیقاتم بر حکمت منظومه متأله سبزواری است- در تعلیقه ای بر اوائل طبیعیات آن بدین عبارت گفته ام: الجسم الطبيعي مؤلف من الأجزاء الذرية على الوجه الوجيه الذي بيته علماء الطبيعة في كتبهم الفئتيّة؛ فبعد ما تحقّق عندك ما هو حقيقة الجسم الطبيعي حصلت لك المعرفة بحقيقة الهيولى الطبيعية، فتنقل انتقالا علميا بأنّ الهيولى هيأة و صفة تحدث في الجسم الطبيعي المؤلف من الأجزاء الذرية قابلة لعروض احوال طارئة عليه فالجوهر الحامل للصورة يسمى هيولى باعتبار القبول، كما أنّ النفس تسمى نفسا باعتبار تدبيرها للبدن مثلا؛ و هذا هو القول الصواب و فصل الخطاب في الباب بلا ارتياب. (هزار و يك كلمه، ج ۴، ص: ۴۹۵)

جناب شيخ فرمود: هر مرتبه وجودی که محیط به ما دونش باشد عرش آنهاست. وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (هود: ۷) مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ (انبیاء: ۳۰) ماء حقیقه الحقائق است، همان طور که این آب در تلاطم و سیلان است آن آب و ماء هم در تلاطم است که حیاتی برساند. این آب مظهر آن ماء و این عرشها هم مظهر آن عرش است که این مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ (حجر: ۲۱) این آیه از غرر آیات این سوره است. رحمان بزرگترین اسماء الله است و عرش اعظم بزرگترین عرشهاست لذا الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. حضرت رسول فرمود: «ما من مخلوق ألا و صورته تحت العرش». (مدد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص: ۱۲۷)

اما طبیعیون مثل ارسطو درک درستی از این حقایق نداشته و آنها را مادی معنا می کردند، آیت الله سید محمد خامنه ای در این باره می نویسد:

مفسران فلسفه گذشتگان- و از جمله خود ارسطو- یا طبیعیدان بودند و به علم طبیعت (یا فوئیس: Fysus) اهمیت بیشتر می دادند یا در اصل مذاق طبیعی داشتند و از ذوق اشراقی و عرفانی خالی و بی بهره بودند. ارسطو که از نامورترین فلاسفه قدیم است- چنانکه در جای خود خواهیم گفت- از مثل نوریه اشراقیون و استاد بلا فصل خود افلاطون، موجوداتی مادی می فهمید، و از آنرو آنها را بمسخره می گرفت و آن را نمی پذیرفت. او و اخلاف او تمام تعبیرات گذشتگان را- که به آنها اشاره خواهیم کرد- مانند آناکسیمندروس- آناکساگوراس- ذیمقراطیس-

پارمنیدوس - هرقلیتوس - و دیگران ... حمل بر ماده بیروح و ماده المواد طبیعی و امور مادی و فیزیکی (فوذیس) می نمودند، در حالی که تمام آن بزرگان - که صدر المتألهین و حکمای مسلمان آنان را شاگردان انبیا می دانستند - همه فیلسوف و حکیم بمعنای واقعی و مصطلح بودند و از عمق فلسفی و عرفانی برخوردار داشتند. آنچه که تاریخ نویسان فلسفه به آن توجه نداشته اند این بوده که فهم تعابیر حکمای باستانی، آشنایی با فلسفه اشراقی می خواهد (که در آن زمان بطور گسترده ای در ایران و اقمار آن رواج داشته) و بدون آشنایی با عرفان و فلسفه مشرقی قدیم نمی توان مطالب و گفته های قدما را دریافت و یا تفسیر نمود. (مقدمه ی المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، ص: ۷۷ و ۷۸)

چهار: افلاک تسعه و عقول عشره و خلط مرکزیت زمین در عوالم غیبی با مرکزیت زمین در سماء دنیوی و نظام کیهکشان

یکی دیگر از مواردی که گزاره های وحیانی و معصومانه درباره عوالم غیبیه موجب خلط در طبیعیات کونیه شده است بحث سماوات سبع و ارضین سبع است. برخی سعی نموده اند که این مفاهیم را در همین دیدرس عالم کونیه ی خودشان تطبیق نمایند و لذا قائل به هیئت بطلمیوسی شده اند. در روایت شریفی از امیر مومنان علیه السلام نقل شده است:

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَالَمِ الْعُلَوِيِّ فَقَالَ: صُورٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ، حَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ، تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ، وَ طَالَعَهَا بِنُورِهِ فَتَلَأَلَتْ، وَ أَلْقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثْلَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ، وَ حَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ، إِنَّ زَكَاةَهَا بِالْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوَائِلِ عَالَمِهَا وَ إِذَا اعْتَدَلَ مِرْآجُهَا وَ فَارَقَتْ الْأَضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادَ. (عیون الحکم و المواعظ (اللیثی)، ص: ۳۰۴)

ارضین سبع و سماوات سبعة در واقع بواطن غیبیه ی عالم هستند که بر عالم احاطه دارند و به صورت متوالی پشت سر هم هستند مثل این که لایه ی بیرونی هر رویه از پیاز را سماء آن لایه بدانیم و لایه ی درونی و زیرین آن رویه را ارض آن رویه بدانیم. در روایت شریفه ای امام رضا علیه السلام با تمثیل لایه ای سماوات و ارضین به کمک شبکه کردن دستان مبارکشان می فرمایند:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَحْبَبْتُ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ، فَقَالَ هِيَ: مُحْبُوكَةٌ إِلَى الْأَرْضِ وَ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ. فَقُلْتُ: كَيْفَ تَكُونُ مُحْبُوكَةً إِلَى الْأَرْضِ - وَ اللَّهُ يَقُولُ رَفَعَ

السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فَقُلْتُ بلى - فَقَالَ ثُمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنَّ لَا تَرَوْنَهَا - قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - فَبَسَطَ كَفَّهُ الْيُسْرَى ثُمَّ وَضَعَ الْيُمْنَى عَلَيْهَا فَقَالَ: هَذِهِ أَرْضُ الدُّنْيَا وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا عَلَيْهَا فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ الثَّانِيَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا - وَ السَّمَاءُ الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ الثَّلَاثَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ وَ السَّمَاءُ الثَّلَاثَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ الرَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ الْخَامِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ - وَ السَّمَاءُ الْخَامِسَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ السَّادِسَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ السَّمَاءُ السَّادِسَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ - وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ - وَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ اللَّهُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ - وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ». فَأَمَّا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْوَصِيُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَائِمٌ هُوَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - فَإِنَّمَا يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ إِلَيْهِ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ - مِنْ بَيْنِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ - قُلْتُ: فَمَا تَحْتَنَا إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ - فَقَالَ: مَا تَحْتَنَا إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ وَ إِنَّ السَّتَّ لَهِنَّ فَوْقَنَا. (تفسير القمي، ج ٢، ص: ٣٢٨ و ٣٢٩)

حجت الاسلام طيب موسوی جزائری در پاورقی خود بر تفسیر قمی در ذیل ابن حدیث شریف

می نویسد:

مَعْنَى الْحُبْكِ لَعْنَةٌ شَدُّ شَيْءٍ بِشَيْءٍ وَ مِنْهُ «الْحُبْكَةُ» وَ هِيَ مَا يُشَدُّ بِهِ الْوَسْطُ، وَ «الْحَبَاكُ» وَ هِيَ الْحَظِيرَةُ الَّتِي تُشَدُّ بِقَصَبَاتٍ، فَأَلْمَقُودُ مِنَ الْآيَةِ السَّرِيفَةِ كَمَا بَيَّنَّهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْعَرْشَ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ السَّمَاوَاتِ إِلَى أَرْضِنَا هَذِهِ كُلُّهُ مُشَدُّودٌ بِالْقُوَّةِ الْجَادِبَةِ، بِحَيْثُ لَوْلَاهَا لَتَصَادَمَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ فِيمَا بَيْنَهُنَّ وَ هَذِهِ الْقُوَّةُ كَالْأَسْطُوَانَةِ لَكِنَّا لَا نَرَاهَا كَمَا قَالَ عَزَّ اسْمُهُ: وَ رَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا. وَ قَبْلَ مَدَّةٍ، كَانَ مِنْ مَدَّهِبِ الْفَلَاسِفَةِ خَلُّو الْجَوَّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ جُودِيٍّ وَ عَبْرُوهُ بِ «الْخَلَاءِ» وَ لَكِنَّ لَمَّا حَانَ عَصْرُ الصَّارُوخِ أُبْطِلَتْ هَذِهِ الْفِكْرَةُ عَمَلِيًّا، لِأَنَّ ضَعْفَ الصَّارُوخِ لَا يُمَكِّنُ بَدُونَ شَيْءٍ مُوجُودٍ فِي الْجَوِّ إِذْ هُوَ يَزِي مَادَّةً نَارِيَّةً إِلَى تَحْتِهِ وَ مِنْ أَجْلِ اضْطِكَاكِهَا بِالْفَضَاءِ تَوَجَّدَ اهْتِزَازَاتٌ فِي الصَّارُوخِ فَتَضَاعَدُ إِلَى فَوْقِ وَ هَذَا دَلِيلٌ عَمَلِيٌّ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ اتِّصَالَاتٍ مَادِّيَّةً مِنْ كُلِّ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ لَا وَجُودَ لِلْخَلَاءِ الْمَحْضِ كَمَا فَرَضُوهُ سَابِقًا فَهُوَ مِمَّا نَطَقَ بِهِ الْإِمَامُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ الْإِسْتِكْشَافَاتِ الْجَدِيدَةِ بِأَلْفِ عَامٍ أَوْ أَزِيدَ بِقَوْلِهِ «فَهِيَ مَحْبُوكَةٌ إِلَى الْأَرْضِ» ثُمَّ لِمَزِيدٍ يُضَاحِ هَذَا الْمَعْنَى شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ كَمَا فِي الْحَبْرِ.

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

إِنَّ الْقَوْلَ بِالْأَفْلَاقِ وَ الْأَجْرَامِ غَيْرِ الْقَابِلَةِ لِلتَّغْيِيرِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، كَانَتْ أُصُولًا مَوْضُوعَةً مِنَ الْهَيْئَةِ وَ الطَّبِيعِيَّاتِ الْقَدِيمَتَيْنِ، وَ قَدْ انْفَسَخَ الْيَوْمَ هَذِهِ الْآرَاءُ (نهاية الحكمة: الفصل الرابع والعشرون من المرحلة الثانية عشرة: ص ٣٢٦)

گرچه علامه تلاش هایی برای آزاد کردن فلسفه از قید اصول موضوعه ی طبیعیاتی قدیم داشت اما این تلاش در میانه راه است. یکی از پژوهش گران این عرصه ضمن تمجید از حرکت ایشان

می نویسد:

وبذلك حرّرت الفلسفة الإسلامية من قيد أبدّي، ظلّت تروح فيه أحقاباً متمادية، وحرّرت التفكير الفلسفي من متاهات لا متناهية استنزفت منه جهوداً عظيمة لا طائل من ورائها. وإن كان فضّ الاشتباك بصورة تامة بين الفلسفة الإسلامية والطبيعات والعلوم الكلاسيكية يتطلّب أعمالاً مستأنفة تواصل ما أنجزه الطباطبائي (تطوّر الدرس الفلسفي: ص ١٦٠)

سيد كمال حيدري نیز ضمن تمجید از این حرکت علامه می نویسد:

لما كانت الفلسفة تاريخياً هي الأصل الذي تنفّرع عنه المعارف والفنون، اندرجت تحتها المعارف البشرية التقليدية برمتها آنذاك، ومنها الطبيعات والرياضيات. ومنذ عصر النهضة في أوروبا واعتماد العلوم الطبيعية على التجربة، افترقت العلوم الطبيعية والعلوم البحتة عن الفلسفة القديمة، وسارت في قنواتها الخاصة، وأحرزت نجاحات ومكاسب هائلة في مضمار اكتشاف القوانين الطبيعية وتسخيرها لخدمة الإنسان، وبرهنت بما لا مزيد عليه على بطلان معظم العلوم الكلاسيكية في الهيئة والطبيعات الموروثة من الإغريق. لكن المؤلفات المعروفة للفلاسفة المسلمين مثل «الشفاء» لابن سينا ومن تأخّر عنه، حتّى «المنظومة» للسبزواري المؤلفة في القرن الثالث عشر الهجري، تمّ تصنيفها بالاعتماد على العلوم الطبيعية الإغريقية، وأدرجت هذه العلوم في قسم الطبيعات منها، ممّا كان يحتم على تلميذ الفلسفة أن يدرس تلك العلوم عند دراسته للكتب المذكورة. إلا أنّ الطباطبائي أزاح الطبيعات القديمة عن مؤلفاته الفلسفية، بل استبعدها كأصول موضوعة تستند إليها بعض المسائل الفلسفية (أصول التفسير و التأويل: مقارنة منهجية بين آراء الطباطبائي و ابرز المفسرين، ص: ٦٩)

وی در تمجید از دو کتاب بدایه و نهایه ی حضرت علامه نیز در ضمن شمارش خصائص این دو کتاب می نویسد:

الخصیصة الرابعة: أن البراهین المستعملة في هذين الكتابين ليست مبنية على مقدمات تعتمد على الطبيعات والفلكيات القديمة التي ثبت بطلان كثير من قواعدها وأسسها في عصورنا الحاضرة، بخلاف المتون القديمة، التي تستند في بعض مقدماتها إلى الأصول والقواعد التي ثبت بطلانها وفسادها. (دروس في الحكمة المتعالية، ج ١، ص: ١٩)

البته تصفيه ی الهیات فلسفی از طبیعات از علامه طباطبایی رحمه الله آغاز نشد بلکه بیشتر ملاصدرا رحمه الله و محقق سبزواری رحمه الله نیز در حذف بخشهایی از طبیعات قدیم از فلسفه گام های برداشته بودند. مرحوم ملاصدرا در حواشی خود بر شفا می نویسد:

ونحن لما کرهنا رجوع الرجل الإلهي في شيء من مسائل علمه إلى صاحب علم جزئي، طبيعياً كان أو غيره، سيّما في المبحث الذي كان مذكوراً هناك على سبيل الوضع والتسليم، لهذا نرفع الحوالات في أكثر المواضع من شرح هذا الكتاب، ونوردها بالفعل، كما هي عادتنا في كتابنا الكبير المسمّى بالأسفار، وهو أربعة مجلّات كلّها في الإلهيات بقسميها الفلسفة الأولى وفنّ المفارقات» (الإلهيات من الشفاء، مع تعليقات صدر المتألّهين، ص ٢٥٩، الحجرية).

كما اینکه محقق اصفهانی رحمه الله نیز که استاد حضرت علامه بودند در کتاب تحفة الحکیم خود طبیعیات قدیم را کلاً از فلسفه حذف فرموده اند.

البته محقق سبزواری برخی مباحث طبیعیات را دوباره به فلسفه بازگردانده بود که سید کمال حیدری با شکایت از وی می نویسد:

يعتبر الفصل بين مباحث الفلسفة ومباحث الطبيعة من خصائص الفلسفة الإسلامية لا سيما في فلسفة صدر المتألهين، فلا يقع الباحث في الأسفار على مباحث الطبيعيات. إلا ان الحکيم السبزواري في كتاب المنظومة لم يتبع أثر صدر المتألهين في ذلك بل بحث في علم المعادن والأفلاك فخلط بذلك بين مباحث الطبيعة ومباحث الفلسفة. (شرح بداية الحکمة، ج ۱، ص: ۳۳۶)

مرحوم بوعلی نیز در گرداب همین مشکل افتاده است و بر اساس نظریات افلاکی اثبات نموده است که ماه قابل خرق و تکه تکه شدن نیست:

كانوا يظنون سابقاً أنّ السؤال عن الأفلاك وكم عددها أو عن الطبيعيات القديمة مرتبط بالفلسفة، ولهذا فزعوا إلى البراهين الفلسفية، لكنّ بعد أن توصل العلماء إلى العلم التجريبي انهارت جميع الطبيعيات القديمة. وللتوضيح أكثر نقول: أقام الشيخ الرئيس (رحمه الله) في كتابه الشفاء أكثر من دليل على أنّ القمر لا يمكن أن يكون فيه خرق واللتام. ويعني بذلك أنّ القمر غير قابل لأن يقتطع منه قطعة من حجارتها، كما يقتطع من حجارة الأرض، وذلك لأنّه موجود بنحو آخر غير نحو وجود الأرض. وإنما نشأ هذا الاشتباه من تخيل أنّ الفلسفة هي التي تثبت ذلك، ومن الواضح أنّ هذه الأمور لا ربط لها بالفلسفة، وأنّ العلم الذي يثبت ذلك هو العلم التجريبي. وكم من اشتباه وقع العلماء فيه نتيجة لإقامة الدليل الفلسفي على مسألة لا علاقة لها بعلم الفلسفة، نحو خلافهم في أنّ الإبصار هل يتحقّق بنور خارج من العين أو بنور صادر من الأجسام، فإنّ النظريات متعدّدة في ذلك، لأنّهم كانوا يحاولون فهم عملية الإبصار من خلال البراهين الفلسفية، مع أنّ المسألة تتعلق بعلم آخر. ونحن بيّنا ذلك عند تعرضنا للقول: إنّ الأبيض مفرّق لنور البصر، وللوقوف على الآراء في مسألة الإبصار راجع منظومة الحکيم السبزواري، فقد عرض الآراء في المسألة وبيّن ما هو الحق فيها حيث قال: (قد قيل الإبصار بالانطباع *** وقيل بالخارج من شعاع *** وبانتساب النفس والإشراق *** منها لخارج لدى الإشراقي *** وصدر الآرا هو رأي الصدر *** فهو بجعل النفس رأياً يدري) ونحو اشتباه العلماء الغربيين عندما سألوا أسئلة فلسفية وأجابوا عنها من العلوم الطبيعية، وكذلك العلماء المسلمون وقعوا في نفس الاشتباه عندما سألوا أسئلة طبيعية وأجابوا عنها بأجوبة فلسفية. (شرح كتاب المنطق مرحوم مظفر توسط سید کمال حیدری، ج ۲، ص: ۲۹ و ۳۰)

برای حیات افلاک برخی از آیات قرآن کریم هم استفاده نموده اند:

إن الكتاب الإلهي ناطق بكون الأجرام الفلكية موصوفة بالحياة. و يدل عليه وجوه: الأول: قوله تعالى: **وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** و الجمع بالواو و النون لا يليق إلا بالعقلاء. الثاني: قوله تعالى: **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، رَأْيُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** و هذه الضمائر لا تليق إلا بالعقلاء. (المطالب العلية من العلم الإلهي، ج ۷، ص: ۳۴۶ و ۳۴۷)

شهید بهشتی رحمه الله با شکایت از تطبیق آیات قرآن بر افلاک بطلمیوسی می نویسد:

بدون شک هر قدر مطالعات ما در زمینه ی مسائل گوناگون و آگاهی ما بر آراء و عقاید گوناگون در تمام زمینه های عقیدتی، عملی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی بیشتر باشد و با این آگاهی بیشتر به مآخذ اسلامی و کتاب و سنت مراجعه کنیم، برداشتهای روشن تر و جا افتاده تر و کامل تری از اسلام خواهیم داشت اما به شرط این که اسلام را به خاطر جور شدن با هیچ چیز نخواهیم دستکاری کنیم، به شرط اینکه آیات قرآن را تفسیر به رای نکنیم، یعنی مطابق سلیقه مان به قرآن یا حدیث معنا ندهیم و الا اصالت یک مکتب را فدای توجیحات سلیقه ای کرده ایم. آن وقت دیگر اسلام برای این که هر کس می تواند آن را مطابق با سلیقه خود معنا کند یک مکتب نیست بلکه یک چیزی می شود که با هر چیز جور در می آید و بستگی دارد به دست چه کسی بیفتد... معلوم باشد که می خواهیم با بینش و آمادگی بیشتر اسلام را بشناسیم. آن که اسلام آورده است می خواهد با اینها جور در بیاید و می خواهد جور در نیاید، ما می خواهیم اسلام را بشناسیم... بنابراین اگر سوال این است که چون علم رو به تکامل می رود، لازمه ی شناخت اسلام به صورتی که در هر دوره ای در فرهنگ و جامعه جا بیفتد، ایجاب می کند که انسان نسبت به این مسائل آگاهی روشن داشته باشد، آگاه باشد و بیگانه نباشد صحیح است بله همین طور است. و اگر مقصود از سوال این است که ما مکتب های نو را بشناسیم تا اسلام را بر آنها تطبیق کنیم و دستکاری کنیم تا با آنها جور در بیاید خیر این طور نیست. یک روزی اسلام و آیات را دستکاری می کردیم تا نه فلک بطلمیوس را با قرآن وفق بدهیم و حالا که نه فلک از بین رفته قرآن را دستکاری کنیم تا با کیهان شناسی امروز جور دربیاید! خیر هر دوی اینها اشتباه است. هم آن اشتباه بود و هم این اشتباه است. قرآن هر چه هست قرآن است... اسلام هر چه هست اسلام است... (بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام، شهید بهشتی، ص ۲۳۸ تا ۲۴۰)

علامه ی حسن زاده حفظه الله درباره رسوخ بحث عقول عشره و افلاک ذی نفوس به فلسفه مینویسد:

در علم هیأت برای تسهیل تعلیم و تعلم، و تفهیم انواع حرکات کواکب، افلاک مجسمه یعنی آسمانهای جسمانی تصویر شده است، و از آن تعبیر به «هیئت مجسمه» می شود. فرضیه «افلاک مجسمه» علم هیئت، در کتب فلاسفه رسوخ کرده است و مأخذ عقیدت فلکی جسمانی فلاسفه شده است... در طبیعیات فلسفه بعد از آن که افلاک مجسمه را به معنای واقعی آن تلقی کرده اند، امتناع کون و فساد و خرق و التیام افلاک را پیش کشیده اند، و لکن سخن در اصل تخیل افلاک مجسمه است. در الهیات فلسفه، بحث از افلاک مجسمه اعنی آسمان جسمانی در پیدایش کثرت از وحدت، و ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، و نفوس فلکی و غایات آنها پیش آمده است که هیچیک برهان قاطع بر وجود واقعی فلک مجسم نیست. (دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی، ج ۲، ص: ۷۶۵)

در کتاب دیگری ایشان این بحث را بیشتر باز فرموده و می فرماید:

اما بحث از افلاك مجسمه از نظر طبیعیات فلسفه، باید گفت که آنان حرکات مختلفی از قدیم در کواکب مشاهده کردند و برای این حرکات مبادی طلب کردند، و افلاك مجسم یعنی آسمانهای جسمانی برای این حرکات قائل شدند. و چون عدد افلاك و ترتیب و نظم و ضد آنها در «هیأت مجسمه» به نحو اکمل و اتم که فوق آن متصور نیست تصویر شده است، همان را پذیرفتند. یعنی آن افلاك مجسمه در علم هیأت که فقط برای سهولت تعلیم و تعلم و جهت بیان اختلاف حرکات تصویر شده است، در طبیعیات فلسفه افلاك مجسمه حقیقی و آسمانهای جسمانی واقعی تلقی شده است. و فلک را جسم شفاف می‌دانند که حاجب ماورای خود نیست، چنان‌که همه کواکب ثوابت و سیار مرئی اهل زمین می‌گردند. افلاك مجسمه بطور کلی نه فلک‌اند، و بعد از تجزیه بیست و چهار فلک می‌شوند. فلک نهم را فلک حرکت اولی دانسته‌اند، و فلک هشتم را فلک حرکت ثانیه ثوابت، و هفت فلک کلی دیگر را برای حرکات گوناگون هفت کوكب سیار. هر يك از این هفت فلک کلی بدین‌گونه تجزیه می‌شود: زحل و مشتری و مریخ و زهره هر يك را سه فلک است، و شمس را دو فلک است، و هر يك از عطارد و قمر را چهار فلک، که مجموع بیست و چهار فلک است، ده فلک موافق مرکزند- یعنی مرکز آنها با مرکز زمین یکی است- و هشت فلک خارج مرکز که مرکز آنها خارج از مرکز زمین است، و اوج و حضیض کوكب از این فلک خارج از مرکز است، و شش فلک تدویرند، به تفصیلی که در «دروس هیأت و دیگر رشته‌های ریاضی» با تمام جهات اطراف و ابعاد بحث، تقریر و تحریر کرده‌ایم. بعد از آن‌که در طبیعیات فلسفه، افلاك مجسمه را به معنای واقعی آن تلقی کرده‌اند و آسمانهای جسمانی را تقبل نموده‌اند، با ضمیمه آن به مسأله دو جهت علو مطلق و سفلی مطلق و تمسک به محدّد الجہات- بدان نحو که صدر این رساله بیان کرده‌ایم- سخن امتناع کون و فساد و خرق و التیام افلاك را پیش کشیدند به تفصیلی که شیخ رئیس در فصل شانزدهم نمط دوم اشارات و خواجه طوسی در شرح آن بیان فرموده‌اند: اشاره- الجسم الذی فی طباعه میل مستدیر یستحیل أن یکون فی طباعه میل مستقیم و لکن دانسته شده است که اصل تخیل و سرگذشت افلاك مجسمه چگونه بوده است. دانشمندان زمان ما با این‌که قائل به افلاك مجسمه نیستند و اصل آن را منکرند، به وجهی حرکات کواکب را توجیه کرده‌اند که نتیجه وجود افلاك مجسم را قائل‌اند. اما بحث از افلاك در الهیات فلسفه یکبار در پیدایش کثرت از وحدت حقه حقیقیه پیش آمده است، و یکبار در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، و یکبار در نفوس فلکی و غایات آنها که ورود در بحث هر يك را رساله‌ای جداگانه باید. و لکن هیچیک از این مسائل، برهان قاطع بر وجود واقعی آسمان جسمانی اعنی فلک مجسم نیست. علاوه این‌که مباحث پیرامون افلاك در الهیات فلسفه پس از فراغ اثبات و اذعان به ثبوت آنها در طبیعیات است، و آگاهی حاصل شده است که نحوه اثبات آنها در طبیعیات چگونه بوده است. (ده رساله فارسی، ص: ۷۹ و ۸۰)

در جای دیگری می‌فرمایند:

نگارنده را رساله‌ای به نام کلّ فی فلک یسبحون است که به نه فلک- یعنی نه فصل- اتساق و انتظام یافته و مکرر به طبع رسیده است. در این رساله فرق میان هیئت مجسمه و غیر مجسمه را به تفصیل با ذکر شواهد از کتب اصیل علم هیأت مانند مجسطی بطليموس و قانون بیرونی و شرح تذکره خفزی و بیرجندی و غیرها- بیان کرده‌ایم که فلک در هیأت و نجوم مدارات و دوائر است، و افلاك مجسم فقط برای سهولت تعلیم است. شگفت این که بطليموس

در مجسطی اصلاً متعرض افلاك مجسمه نشده است، و ابتناى علم شريف هيئت را فقط بر دوائر و اوتار نموده است، بدین نظر که تجسیم افلاك مسأله طبیعی است و مربوط به فلسفه است؛ و لكن در السنه و افواه به شهرت غلط، افلاك بطليموسی سائر و دائر است. (هزار و يك كلمه، ج ۴، ص: ۱۱۰)

رساله ی مذکور در کلمه ی ۳۵۷ از کتاب هزار و یک کلمه ی ایشان آمده است که برای بحث تفصیلی می توانید به آن رساله مراجعه فرمایید.
البته این سخن را ایشان از قوشچی گرفته است:

علاء الدین، ملاً علی قوشچی، رئیس و مدیر رصد خانه سمرقند، و مصنف و شارح زیج الغ بیکی، در شرح فصل دوم از مقصد دوم تجرید الاعتقاد خواجه طوسی: «و کفی بهم فضلاً أنهم تخیلوا من الوجوه الممكنة ما تنضبط به أحوال تلك الكواكب مع كثرة اختلافاتها على وجه تيسر لهم أن يعینوا مواضع تلك الكواكب و اتصالات بعضها مع بعض في كل وقت أرادوا بحيث تطابق الحس و العیان مطابقة تحيّر فيها العقول و الأذهان. و من تأمل في احوال الأظلال على سطوح الرخامات شهد أن هذا لشيء عجاب و أثنى عليهم ببناء مستطاب». نراقی، ملا احمد، خزائن، ص ۲۷، نشر قیام، چاپ اول، قم، ۱۳۷۸.

یکی دیگر از مواردی که خلط عوالم غیبیه با عالم کون شده است بحث عقول عشره است:

و قد ذكر المشاؤون أن عدد هذه العقول الطولية عشرة عقول، آخرها العقل العاشر الذي يسمي عندهم بالعقل الفعال، الذي يكون ذا جهات كثيرة جداً، تفي لصدور عالم المادة منه. و من الواضح أن العقول المجردة تامة الفاعلية، فالعقل الأول تام الفاعلية بالنسبة إلى العقل الثاني، وهكذا العقل الثاني بالنسبة إلى العقل الثالث وهكذا؛ لأن العقول المجردة يكفي إمكانها الذاتي في تحققها، فلا تحتاج إلى مادة و صورة. نعم، العقل العاشر غير تام الفاعلية بالنسبة لعالم المادة، وإنما هو مقتضى فقط، لأن الموجودات المادية لا تتحقق إلا بعد تحقق شرائطها و ارتفاع الموانع عنها. و يعتبرون الأفلاك هي الشرائط، باعتبار أن التأثيرات الفلكية تؤدي إلى استعدادات للمادة لصور و أعراض حادثة. أما حقيقة هذه الأفلاك فهو موكول إلى بحث الطبيعيات، وقد أخذها المشاؤون أصول موضوعة من علم الطبيعيات، الذي يعتبر هذه الأفلاك ذات حياة و لها نفوس كلية، و أن عددها تسعة، لذا التزموا بوجود عقول تسعة، أما العقل العاشر، فهو لأجل صدور عالم المادة و العناصر. هذا هو ملخص نظرية حكماء المشاء في العقول الطولية. و من الواضح أن المشاء حصروا هذه العقول بالعقول الطولية فقط، ولم يعتقدوا بوجود عقول عرضية، خلافاً للإشراقيين الذين يذهبون إلى وجود عقول عرضية أيضاً، كما سيأتي في البحث اللاحق. مناقشة المصنف لنظرية المشاء: إن المصنف وإن ارتضى أصل وجود العقول الطولية، لكن الملاحظة التي يوجهها صوب نظرية المشاء هي عدم وجود الدليل على حصر هذه العقول بعشرة. كيفية حصول الكثرة العرضية في العقول المجردة: وهو يرجع لإفلاطون، و مال إليه الإشراقيون و ارتضاه صدر المتألهين، و حاصله: بعد انتهاء سلسلة العقول الطولية، تبدأ عقول عرضية أخرى، و قد استدل على ذلك بثلاثة أدلة، إلا أنه قبل ذكر الأدلة ينبغي بيان الأمور التالية: الأمر الأول: عدم وجود العلية و المعلولية بين العقول العرضية، لكن هذا لا ينافي

آن تكون متفاوتة بالشدة والضعف وأن أحدها أشرف من الآخر، فمثلا رب النوع الإنساني أشرف من رب نوع البقر مثلا أو الفرس أو الجماد...؛ إذ الاختلاف بينهما بالشدة والضعف لا يلازم العلية والمعلولية بينهما. وهذا بخلاف العقول الطولية كما تقدم. الأمر الثاني: اختلفت الأقوال في حقيقة هذه الأنواع العرضية التي تسمى بالمثل الإفلاطونية، وأصح هذه الأقوال أن كل واحد من هذه العقول هو فرد مجرد لنوع من الأنواع المادية، واجد لجميع الكمالات الممكنة لذلك النوع، يدبر أفراد المادية ويخرجها من القوة إلى الفعل، وهذا ما ذكره المصنف في «بداية الحكمة» بقوله: «وقد اختلفت أقوال المثبتين في حقيقتها؛ وأصح الأقوال فيها على ما قيل هو أن لكل نوع من هذه الأنواع المادية فردا مجردا في أول الوجود، واجدا بالفعل جميع الكمالات الممكنة لذلك النوع، يعنني بأفراذه المادية، فيدبرها بواسطة صورته النوعية، فيخرجها من القوة إلى الفعل بتحركها حركة جوهرية بما يتبعها من الحركات العرضية» (شرح نهاية الحكمة: الإلهيات بالمعنى الأخص سيد كمال حيدري، ج ٢، ص: ٣٣٢ و ٣٣٣)

مرحوم مير داماد نيز درباره عوالم وجودی می نویسد:

الجدوة الأولى: مراتب طولی و عرضی موجودات در جهان هستی: در شطر ربوبی علم ما فوق الطبيعة - که سید علوم است - مستبین آمده است که نظام جملی وجود - که کتاب مبين الهی است - به حسب تسلسل و ترتب طولی، محصور در دو سلسله است: سلسله بدو و سلسله عود سلسله بدو از جناب متعالی قیومی و جویی - جلّ سلطانه - متنازل تا به هیولا، و سلسله عود از هیولا متصاعد تا به جناب متعالی و جویی ربوبی - بهر برهانه - و باز هر يك از سلسلتین مشتمل است بر دو سلسله: طولی و عرضی. در سلسله طولی سلسله بدو، هر متقدم اشرف از متأخر؛ و در سلسله طولی سلسله عود، بر عکس آن، هر متأخر اشرف. و تفاوت شدت و ضعف درجات شرف و خست، و کمال و نقص علی الاطلاق، بر حسب اختلاف درجه قرب و بعد از اعلی جناب فیاضی قدوسی که بر عرش اقصی مراتب الکمال و البهاء، و العزّ و العلاء، مستوی است، عزّ مجده و جلّ ذکره. مراتب طول سلسله بدو که بسایط عینیهند، و ترکب ایشان همین در لحاظ عقل است از جنس و فصل لا غیر؛ و قابل کون و فساد، و مرهون امکان استعدادی و حرکت ماده در کیفیات استعدادیه نیستند، بلکه مجعول جاعل حقّ اند، به محض رحمت سابقه و عنایت بالغه - پنج است: اول: مرتبه عقول محضه که انوار عقلیه قاهره اند. و در عرض این مرتبه اشرف و اتمّ و ابهی و اقدم، «عقل نخستین» که صادر اول و اسبق اشعه تنزلات نور الانوار اوست و به اصطلاحی او را «عقل کلّ» گویند. دوم: مرتبه نفوس مفارقه فلکیه که جواهر عاقله و انوار مدبره اند. و این مرتبه نیز عرضی عریض دارد، و اقدم و اجمل این عرض «نفس اولی» که متعلق است به تدبیر جرم فلک اقصی که اعظم و اشرف ابدان افلاک است؛ و به یک اصطلاح این جوهر مجرد را - که نفس فلک الافلاک است - «نفس کلّ» گویند. و «عرش» را گاه بر «عقل اول»، و گاه بر «نفس اولی» و گاه بر «بدن فلک الافلاک» اطلاق کنند. و باشد که عقل نخستین را «عرش اعظم» خوانند، و جرم فلک اقصی را «عرش عالم اجسام». و بعضی گویند: «عرش» عبارت است از نظام جملی عوالم وجود باسرها. و گفته اند: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى بر این قول بیشتر انطباق دارد، و بعد از این بر قول اول. سیم: مرتبه نفوس منطبعه، و صور نوعیه افلاک و کواکب، و طبایع اربع بسایط کلیات اسطقسات عناصر. و عرض این مرتبه نیز ظاهر است. چهارم: مرتبه صورت جسمیه. و عرض این مرتبه، همین شخصی است به حسب اختلاف

هویات شخصی. چه صورت جسمی - که عبارت از جوهر ممتد باشد - نوعی است وحدانی. پنجم: مرتبه هیولیات از هیولای فلك الافلاك تا هیولای اسطقسات عالم کون و فساد که آخر عرض این مرتبه است، همچنانچه عقل فعال آخر عرض مرتبه اولی است. و مراتب طول سلسله عود که مرکبات خارجیه از ماده و صورت، و مروهات امکان استعدادی ماده‌اند - نیز پنج است: اول: مرتبه جسم مطلق و اجسام نوعیه بسیطه که فلکیات و اسطقسات اربعه است. و عرض این مرتبه به حسب اجسام و افراد مختلفه بالنوع است. دوم: مرتبه اجسام مرکبه که از ترکیب اسطقسات حاصل آید، و حامل کیفیت مزاجی و صورت نوعیه‌ای و رای صور نوعیه بسایط بوده باشد، مانند جسم معدنی و صور نوعیه معدنیات مختلفه الانواع متکثره الافراد. سیم: مرتبه جسم نباتی و صور نوعیه و نفوس نباتیه نباتات، بأنواعها الغیر المحصورة و أفرادها المتکثره التي لا یحصیها إلا خالقها. چهارم: حیوان، و صور نوعیه، و نفوس منطبعه حیوانات متکثره الانواع و الافراد. و مشهور آن است که انواع حیوان، هزار و چهار صد عدد است: هشتصد بحری و ششصد بزمی. پنجم: نوع انسان، و نفوس ناطقه مجرده انسانیه که جواهر قادسه و انوار عاقله‌اند. و این مرتبه سلسله عودیه، به ازای اولی المراتب سلسله بدویه است. و آنکه در حاقّ عرض الکمال قوتین نظریه و عملیه، و قضیا درجات استکمال مرتبه عقل مستفاد باشد، موازی و مضاهی، و مقاوم و مکافیء «صادر نخستین» - که عقل اول است - بوده باشد. همچنانکه او اول انوار عالم ابداع، و عتبه بوس آستان کمال مطلق - مبدع علی الاطلاق - و اسبق اشعه «نور وجهه الکریم» است در جهت تنازل، که چون از او برتر روی آستانه کبریای جناب مقدّس اعلی باشد، این نیز آخر انوار عالم تکوین، و عتبه بوس آستان متعالی، و اقصی شعلات «نار کبریا» است در جهت تصاعد، که چون از این درگذری، بارگاه جبروت نور حقّ و وجوب مطلق بینی؛ و همچنانچه او بر صور جمیع مشتمل است اشمالا فعلیا، این نیز بر جمیع صور مشتمل است اشمالا انفعالیا. و همانا که به حکم این تناسب و توازی و تکافؤ و تضاهی، بر زبان معجز بیان صدر صفّه اصطفاء - صلوات الله علیه و آله الأصفیاء - آمده که: «أول ما خلق الله نوری» و در حدیث دیگر فرموده: «أول ما خلق الله العقل» (جذوات و مواقیت، متن، ص: ۱۰ تا ۱۴)

شاید یکی از عللی که موجب تصور نفس و امثال آن برای برخی از ستارگان و افلاک شده است ذکر منازل برای آنها در آسمان در روایات و علوم نبوی و وحیانی است:

فَكَرَّ يَا مُفْضَلُ فِي النُّجُومِ وَ اِخْتِلَافِ مَسِيرِهَا فَبَعْضُهَا لَا تَفَارِقُ مَرَكَزَهَا مِنَ الْفَلَكِ وَ لَا تَسِيرُ إِلَّا مُجْتَمِعَةً وَ بَعْضُهَا مُطْلَقَةً تَتَقَلَّبُ فِي الْبُرُوجِ وَ تَفْتَرِقُ فِي مَسِيرِهَا فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَسِيرُ سِيرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ أَحَدُهُمَا عَامٌّ مَعَ الْفَلَكِ نَحْوُ الْمَغْرِبِ وَ الْآخَرُ خَاصٌّ لِنَفْسِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ كَالنَّمْلَةِ الَّتِي تَدُورُ عَلَى الرَّحَى فَالرَّحَى تَدُورُ ذَاتَ الْبَيْمِنِ وَ النَّمْلَةُ تَدُورُ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ النَّمْلَةُ فِي ذَلِكَ تَتَحَرَّكُ حَرَكَتَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِنَفْسِهَا فَتَتَوَجَّهُ أَمَامَهَا وَ الْآخَرَى مُسْتَكْرَهَةً مَعَ الرَّحَى تَجْذِبُهَا إِلَى خَلْفِهَا فَاسْأَلِ الرَّاعِمِينَ أَنَّ النُّجُومَ صَارَتْ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ بِالْإِهْمَالِ مِنْ غَيْرِ عَمْدٍ وَ لَا صَانِعٍ لَهَا مَا مَنَعَهَا أَنْ تَكُونَ كُلُّهَا رَاتِبَةً أَوْ تَكُونَ كُلُّهَا مُنْتَقِلَةً فَإِنَّ الْإِهْمَالَ مَعْنَى وَاحِدٍ فَكَيْفَ صَارَ يَأْتِي بِحَرَكَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ عَلَى وَرْنٍ وَ تَقْدِيرٍ فِي هَذَا بَيَانٌ أَنَّ مَسِيرَ الْفَرِيقَيْنِ عَلَى مَا يَسِيرَانِ عَلَيْهِ بِعَمْدٍ وَ تَدْبِيرٍ وَ حِكْمَةٍ وَ تَقْدِيرٍ وَ لَيْسَ بِالْإِهْمَالِ كَمَا يُرْغَمُ الْمُعْطَلَةُ فَإِنَّ قَائِلَ وَ لَمْ صَارَ بَعْضُ النُّجُومِ رَاتِبًا وَ بَعْضُهَا مُنْتَقِلًا فَلَمَّا قُلْنَا إِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا رَاتِبَةً لَبَطَلَتِ الدَّلَالَاتُ الَّتِي يُسْتَدَلُّ بِهَا مِنْ تَقَلُّبِ الْمُنْتَقِلَةِ وَ مَسِيرِهَا فِي كُلِّ بُرْجٍ مِنَ الْبُرُوجِ كَمَا يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى أَشْيَاءَ مِمَّا يُحَدَّثُ فِي الْعَالَمِ بِتَقَلُّبِ

السَّمْسِ وَ التُّجُومِ فِي مَنَازِلِهَا وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا مُنْتَقِلَةً لَمْ يَكُنْ لِمَسِيرِهَا مَنَازِلُ تُعْرَفُ وَ لَا رَسْمٌ يُوقَفُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا يُوقَفُ عَلَيْهِ بِمَسِيرِ الْمُنْتَقِلَةِ مِنْهَا بِتَنَقُّلِهَا فِي الْبُرُوجِ الرَّائِيَةِ كَمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى سَيْرِ السَّائِرِ عَلَى الْأَرْضِ بِالْمَنَازِلِ الَّتِي يَجْتَازُ عَلَيْهَا وَ لَوْ كَانَ تَنَقُّلُهَا بِحَالٍ وَاحِدٍ لَأَحْتَلَطَ نِظَامُهَا وَ بَطَلَتْ الْمَآرِبُ فِيهَا وَ لَسَاعَ لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ إِنَّ كَيْتُوتَهَا عَلَى حَالٍ وَاحِدَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهَا الْإِهْمَالَ مِنَ الْجِهَةِ الَّتِي وَصَفْنَا فِيهَا اخْتِلَافَ سَيْرِهَا وَ تَصْرُفَهَا وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَآرِبِ وَ الْمَضْلِحَةِ أَيْبُنُ دَلِيلٍ عَلَى الْعَمْدِ وَ التَّدْبِيرِ فِيهَا (توحيد المفضل، ص: ١٣٣ و ١٣٤ - همجنين به ترجمه و توضیحات علامه ی مجلسی در ترجمه ی این بخش از توحيد مفصل هم می توان رجوع کرد)

اما این عقولی و عوالم عقلی که فلاسفه به آن قائل هستند ظاهرا ایده گرفته از همان عوالم فوق عالم کون در خصال سبعة است که متاسفانه بعدها بین نظام افلاک کونی با عقول عوالم ماوراء خلط صورت گرفته است:

انکسیمانس قایل به مجردات «عقل و نفس» بوده و گوید خدای متعال عنصر اول را ابداع کرد و بعد عقل را آفرید. ارسطو گوید حق تعالی علت انیات عقلیه دائمه است و هم علت انیات دایره است و گوید اشپای دایره حسیه قائم به نفس اشپای عقلیه اند که مبدعات حق اند.. او گوید تمام موجودات در عالم عقول بوده و به وجود عقلی موجودند.. (فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص: ٣٣٨)

علامه مجلسی رحمه الله عقول عشره ی فلاسفه را بر ارواح مطهر ائمه ی هدی علیهم السلام تطبیق داده و می فرماید:

السادس من معانی العقل: ما ذهب إليه الفلاسفة و أثبتوه بزعمهم من جوهر مجرد قديم لا تعلق له بالمادة ذاتا و لا فعلا و القول به كما ذكره مستلزم لإنكار كثير من ضروريات الدين من حدوث العالم و غيره مما لا يسع المقام ذكره و بعض المنتحلين منهم للإسلام أثبتوا عقولا حادثه و هي أيضا على ما أثبتوها مستلزما لإنكار كثير من الأصول المقررة الإسلامية مع أنه لا يظهر من الأخبار وجود مجرد سوى الله تعالى.... و أما المعنى السادس فلو قال أحد بجوهر مجرد لا يقول بقدمه و لا يتوقف تأثير الواجب في الممكنات عليه و لا بتأثيره في خلق الأشياء و يسميه العقل و يجعل بعض تلك الأخبار منطبقا على ما سماه عقلا فيمكنه أن يقول إن إقباله عبارة عن توجهه إلى المبدأ و إدباره عبارة عن توجهه إلى النفوس لإشراقه عليها و استكمالها به. فإذا عرفت ذلك فاستمع لما يتلى عليك من الحق الحقيق بالبيان و بأن لا يبالي بما يشتمر عنه من نواقص الأذهان. فاعلم أن أكثر ما أثبتوه لهذه العقول قد ثبت لأرواح النبي و الأئمة ع في أخبارنا المتواترة على وجه آخر فإنهم أثبتوا التقدم للعقل و قد ثبت التقدم في الخلق لأرواحهم إما على جميع المخلوقات أو على سائر الروحانيين في أخبار متواترة و أيضا أثبتوا لها التوسط في الإيجاد أو الاشتراط في التأثير و قد ثبت في الأخبار كونهم ع علة غائية لجميع المخلوقات و أنه لولاهم لما خلق الله الأفلاك و غيرها و أثبتوا لها كونها وسائط في إفاضة العلوم و المعارف على النفوس و الأرواح و قد ثبت في الأخبار أن

جميع العلوم و الحقائق و المعارف بتوسطهم تفيض على سائر الخلق حتى الملائكة و الأنبياء. و الحاصل أنه قد ثبت بالأخبار المستفيضة أنهم ع الوسائل بين الخلق و بين الحق في إفاضة جميع الرحمت و العلوم و الكمالات على جميع الخلق فكلما يكون التوسل بهم و الإذعان بفضلهم أكثر كان فيضان الكمالات من الله أكثر و لما سلخوا سبيل الرياضات و التفكرات مستبدين بآراءهم على غير قانون الشريعة المقدسة ظهرت عليهم حقيقة هذا الأمر ملبسا مشتبها فأخطئوا في ذلك و أثبتوا عقولا و تكلموا في ذلك فضولا فعلى قياس ما قالوا يمكن أن يكون المراد بالعقل نور النبي ص الذي انشعبت منه أنوار الأئمة ع و استنطاقه على الحقيقة أو بجعله محلا للمعارف الغير المتناهية. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١، ص: ١٠١ تا ١٠٤)

در پاورقی های علامه طباطبایی ذیل همین مطلب است که ایشان به شدت با علامه مجلسی رحمه الله درگیر شده و از تاختن او به فلاسفه منزجر گردید و بعد از اختلاف نظر با آیت الله بروجردی رحمه الله حاشیه زنی ایشان بر بحار الانوار متوقف گردید و بقیه مجلدات بدون حواشی ایشان به چاپ رسید.

و کاملا مشخص است که درگیری علامه مجلسی رحمه الله با فلاسفه ای است که در کلمات خود حکمای الهی از آنها به متفلسفین و فیلسوف نمایان نام برده شده است و ایشان با عقل و حکمت الهی و دینی هیچ مشکلی ندارند. کما اینکه خود ملاصدرا رحمه الله نیز در شرح همین روایت مصداق آن را نبی اکرم صلوات الله علیه معرفی نموده می فرماید:

و من امعن النظر فی هذا المقام، وجد کل ما وصف به العقل الاول و حکمی عنه کان من خواص روح النبى صلوات الله علیه. (شرح صدرا بر کافی)

در جای دیگری علامه مجلسی رحمه الله دوستانه برای کمک به کلمات حکما می فرماید:

و يمكنه تصحيح مسلك الحكماء بانه لما كان العقل الفعال عندهم مدبراً للكائنات و يحملونه مرتباً بنفس النبى و اوصيائه(ع)... فالمراد بخلقهم خلق ذلك النور المتعلق بهم المشرق عليهم... (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٥، ص: ١٩٢)

علامه حلی رحمه الله نیز به سادگی هر چه تمامتر با یک جمله نظریه ی عقول عشره را در کشف المراد رد فرموده اند:

و اعلم أن أكثر الفلاسفة ذهبوا إلى أن المعلول الأول هو العقل الأول و هو موجود مجرد عن الأجسام و المواد في ذاته و تأثيره معا ثم إن ذلك العقل يصدر عنه عقل و فلك لتكثيره باعتبار كثرة جهاته الحاصلة من ذاته و من فاعله، ثم يصدر عن العقل الثاني عقل ثالث و فلك ثان و هكذا إلى أن ينتهي إلى العقل الأخير و هو المسمى بالعقل الفعال،

و إلى الفلك الأخير التاسع و هو فلك القمر. و استدلوا على إثبات الجواهر المجردة التي هي العقول بوجوه: الأول قالوا إن الله تعالى واحد فلا يكون علة للمتكثر فيكون الصادر عنه واحدا فلا يخلو إما أن يكون جسما أو مادة أو صورة أو نفسا أو عرضا أو عقلا و الأقسام كلها باطلة سوى الأخير.... إذا عرفت هذا الدليل فنقول بعد تسليم أصوله إنه إنما يلزم لو كان المؤثر موجبا، أما إذا كان مختارا فلا فإن المختار متعدد آثاره و أفعاله و سيأتي الدليل على أنه مختار. (كشف المراد تحقيق علامه حسن زاده، ص ۱۷۷ و ۱۷۸)

البته گذشت یا خواهد آمد که کلمات فلاسفه ی یونان و روم کج فهمی هایی از تورات در دل خود داشت که احتمالا طرح بحث عقول مفارق مدبر به صورت ذی النفوس هم از جمله آنها به نظر می رسد.

در مورد عقل فعال نیز در فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا آمده است:

عقل فعال کدام است؟ در بحث از نظام خلقت و ترتیب آن گفته شد که عقل دهم را در سلسله طولیه عقول، عقل فعال گویند البته همه عقول فعالند، نهایت عقل دهم را از آن روی فعال گویند که حاکم بر موجودات جسمانی است و تأثیر اجرام فلکی و کواکب و جسم و جسمانیت به او واگذار شده است که در آن‌ها تدبیر کند. عقل فعال قهرا دو وجهه دارند یکی بر وحانیات و مجردات و یکی به اجرام و جسمانیات، از مجردات نیرو و فیض گیرد و به اجرام و اجسام فیض‌یابی کند و چون عقل فعال مجرد است و در مجردات حجابی نیست تمام حقایق موجودات و صور علمیه را از مبادی عالیّه دریافت می‌کند. و می‌گویند نهایت کمال نفوس انسانی و طی مراحل قوت‌ها و فعلیت‌ها این است که به عقل فعال اتصال یابند و آن گونه نفوس که تا آن حد کمال یابند که وصل به عقل فعال شوند و در واقع مجرد شوند و جزء عقل فعال شوند هر آن که اراده کنند علوم را از مبادی عالیّه دریافت می‌کنند یعنی دریافت شهودی دارند چنان‌که نفوس انبیا و اولیا و علم لدنی به این معنی است. و بالجمله عقل فعال نسبت به جهان جسمانی واسطه در فیض است و در لسان شریعت همان ملائکه مقربین را عقول فعاله گویند که ملک مقرب و حاکم بر جهان جسمانی است. افلاطون عقول فعاله را مثل نوریّه نامیده است و شاید هم این تعبیر یعنی مثل نوریّه با قید نوریّه مربوط به فلاسفه اسلام و به ویژه فلاسفه اشراقی باشد کما این که تعبیر به ملائکه مربوط به قرآن مجید است که فلاسفه از آن اقتباس کرده‌اند و منطبق با عقول مجرد خود کرده‌اند. تعبیرات دیگری که از فلسفه نوافلاطونی گرفته شده است و در حکمت اشراق آمده است و قهرا ملا صدرا متأثر از آن شده است ربّ القدسی، روح القدس، روان‌بخش می‌باشند و تعبیرات دیگری که از قرآن گرفته شده است «شدید التوی» و «جبرئیل» است. به هر حال ملا صدرا گوید موقعی که استعداد نفس به فعلیت آمد و کامل گردید و تأکّد یافت نور عقل فعال بر آن اشراق می‌کند و نفس را به مرحله بالفعل می‌رساند و مدرکات و متخیلات آن را معقول بالفعل می‌کند. ملا صدرا در این جا بخشی از رساله سفیر سیمرخ شهاب‌الدین سهروردی را به عنوان شاهد مثال نظر خود بدون ذکر نام نقل می‌کند و تعبیرات دیگر سهروردی را از عقل فعال مانند «عنقا» و یا سیمرخ و «بیضا» و طایر قدسی که محل آن کوه قاف

است و صغیر آن خفته‌گان را از خواب غفلت بیدار می‌کند می‌آورد... صدرا تمام عقول را فعال می‌داند و تمام عقول را اشعه انوار الهی دانسته و گوید تمام آن‌ها از شروق نور وجود و لمعان ظهور اویند و جمهور فلاسفه آن‌ها را عقول فعاله نامیده و مشائیان که اصحاب معلم اول باشند صور علمیه قائمه به ذات باری تعالی می‌دانند و افلاطون و اصحابش مثل نوریه نامیده‌اند و جمهور متکلمان صفات الهیه و معتزله احوال و صوفیه گاه اسما و گاه اعیان ثابته خوانده‌اند. صدرا به بیان دیگری در این مورد گوید ذات حق فاعل و غایت هر چیزی است زیرا خیر محض است و آن چه خیر محض است مطلوب همه است و این امری است که مرکوز در جبلت تمام موجودات است اعم از مجردات و مادیات جزویات و کلیات و غیره و هر سافلی را عشق و شوق برای نیل به عالی است و امکان وصول به عالی است و این امکان یا ذاتی است چنان که در مبدعات است و یا استعدادی است چنان که در مکونات است و بعد گوید برای هر يك از موجودات طبیعت دیگری است عقلی در عالم عقلی که صور مفارقه الهی‌اند و آن‌ها را افلاطون مثل نامیده‌اند و آن‌ها غیر از صور شبیه‌اند که مثالات می‌باشند و آن صور عقلیه مستهلك در ذات حق‌اند و عقول فعاله‌اند. ارسطو قایل به سرمدیت عقول بوده است و لکن صدرا کلام او را توجیه کرده و گوید چون عقول مفارقه دائمی‌اند و لو آن که ذاتا ممکن‌اند ارسطو آن‌ها را سرمدی و عقول فعاله را صور مکرمه و ملائکه مهیمه و انوار قاهره هم نامیده است. بیان شد که در عرض عقول طولیه مترتبه، عقلی دیگر پدید آمده‌اند که آن‌ها را عقول عرضیه متکافئه می‌نامند از آن جهت که ترتب علی و معلولی میان آن‌ها برقرار نیست و گمان کرده‌اند که مراد افلاطون از ارباب انواع همان عقول متکافئه عرضیه است. انوار عرضیه و انوار متکافئه. (فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص: ۳۳۹ تا ۳۴۳)

حضرت امام رحمه الله هم در تقریرات فلسفه شان می فرمایند:

چرا عقول را منحصر به عقول عشره دانسته‌اند؟ علت آن ازدواج نمودن عقل حکیم با رصد مترصدین و جمع شدن عقل وی و رصد منجم است؛ زیرا اگر حکیم به عقل حکمی خود اکتفا کند عقول را غیر متناهی می‌بیند؛ چنانکه اشراقیون که رصد را در نظر نگرفته‌اند، قائل شده‌اند به اینکه عقول غیر متناهی است، ولی مثل شیخ الرئیس چون اهل رصد بوده و به عقیده منجمین نه فلک دیده است به عقول عشره قائل شده است. بنا بر این: از زمانی که افلاک تسعه را باطل دانسته‌اند عشریت عقول هم از بین رفته است. (تقریرات فلسفه، ج ۲، ص: ۳۸۱)

در ممد اللهم آمده است:

در کتب هیئت و نجوم که خواستند حرکات کواکب را به نظم بیاورند نه فلک ثابت کردند که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و فلک ثوابت و فلک اطلس که او را فلک الأفلاک و معدل النهار و فلک اعظم نیز می‌نامند و چون در او هیچ ستاره‌ای نیست او را اطلس نامیدند (چون لفظ اطلس که بی نقطه است) و حرکت یومیه را به او اسناد دادند چنانکه جمعی دیگر از فیثاغورس و ابرخس که قبل از میلاد مسیح بودند و در اسلام ابو سلیمان سجستانی و جمعی دیگر زمین را متحرك می‌دانستند و حرکت یومیه را به زمین اسناد دادند جناب شیخ بهایی در تشریح الأفلاک می‌فرماید: در لسان شرع از فلک نهم تعبیر به عرش و از فلک ثوابت تعبیر به کرسی می‌شود البته مرادش عرش و کرسی عالم جسمانی است که نمودار عرش و کرسی حقیقی واقعی‌اند و ما دون فلک

قمر را فلک نمی‌نامند بلکه کره می‌گویند. کره نار، کره هوا، کره آب، کره خاک، ولی فرمایشی که جناب محیی‌الدین دارد با کتب هیئت و نجوم وفق نمی‌دهد چه ایشان فلک کرسی و فلک عرش را بعد از فلک ثوابت و اطلس آورده است با اینکه اطلس و ثوابت همان عرش و کرسی‌اند چنانکه از گفته شیخ بهایی دانستیم. بنا بر این بعد از فلک شمس پنج فلک است، نه هفت فلک که محیی‌الدین فرمود و قیصری در شرح گوید. شیخ در باب ۲۷۵ فتوحات نیز همین حرف را دارد که فرمود اطلس عرش تکوین است که از او به واسطه طبایع اربعه کون و فساد پیدا شد مستوای اسم رحمان عرش عظیم است که ما فوقش جسمی نیست و مستوای رحیم کرسی کریم است. (حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۲۴، نشر وزارت ارشاد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸ ش).

سهروردی هم در حکمت اشراق فرضیه عقول عشره را نمی‌پذیرد:

از مهم‌ترین ویژگی‌های علم طبیعی گذشتگان این بود که برای موجودات عالم قائل به چیزی به نام «طبع» بود. اساساً نام طبیعت و طبیعیات نیز از همین جا ناشی می‌شود. در طبیعیات گذشته که بنیانش محصول الهیات بالمعنی الاعم بود از این سخن می‌رفت که همه اشیا طبیعی دارند که بر مقتضای آن رفتار می‌کنند و جز در موارد اندک و کوتاهی قسر واقع نمی‌شود. یعنی برای مثال اگر سیبی از درختی بر روی زمین می‌افتاد بلافاصله از طبع سبب حکایت می‌شد و نه از قسر و جاذبه زمین. همین امر موجب شده بود که اهل دانش به جای آنکه به دنبال کشف قوانین ناشی از تقابل و تعامل اشیا باشند، به دنبال ماهیت اشیا و طبایع بگردند. در مقابل این، علم جدید به قسری بودن امور عالم ماده حکم می‌کند و از این رو می‌توان در مقابل طبیعیات گذشتگان از قسریات مدرن سخن گفت. توجه به ماهیت اشیا به نوبه خود به فریبهی تصورات و نزاری تصدیقات انجامید و این بود که علم گذشتگان را در این زمینه از حیث قوانین بسیار کم‌فرآورده می‌کرد. ویژگی دیگر این است که طبیعیات تابعی از الهیات بود و چون در الهیات از یک سو سخن از ذات اشیا و از دیگر سو سخن از علیت میان پدیدارها بود، طبیعیات نیز ذات‌گرا و علیت‌محور شد و جالب اینکه در بحث علل نیز پیش از علت فاعلی به علت غایی عنایت می‌نمود. این در حالی است که در علم جدید قوانین علمی با کمی شدن تبیین، از علیت فاصله گرفته‌اند. قانون گالیله که از نسبت میان مسافت و زمان و شتاب و سرعت حکایت می‌کند و نیز قانون گیبس که نسبت میان انرژی آزاد و انتالپی و اتروپی را مشخص می‌کند، دو نمونه از قوانینی است که در قالب نسبت علی از رفتار پدیدارها سخن نمی‌گوید. طبیعیات گذشته بیش از آنکه کمیت‌گرا باشد، به کیفیت اهمیت می‌داد. این علم می‌کوشید از طریق استقرار ناقص و این قضیه کلی: (الاتفاقی لایکون دائماً و لا اکثریاً) به تجربه دست یابد. طبیعت‌شناسان گذشته از این طریق نه به رفتار اشیا در ارتباط با یکدیگر در «اینجا» و «اکنون» می‌پرداختند که مدعی آن بودند که شناسایی طبیعت و حقیقت امور در همه مواطن هستی شده‌اند. این در حالی است که علم جدید نظریه «استقرار ساده» را کنار گذاشته و از شیء چیزی جز رفتار آن را بررسی نمی‌کند و مدعی شناختش نیست و از سویی دیگر رفتار شیء را مجموعه‌ای از تأثیرات شتابنده می‌داند و بر آن است که اشیا تحت تأثیر عوامل مختلف دائماً رفتارهای متفاوتی از خود بروز دهند. به عبارت دیگر علم تجربی امروز، علم به این جهان موجود است نه علم به هر جهان ممکن، در حالی که طبیعیات گذشته با نزدیک شدن به بحث طبایع مدعی علم به اشیا در هر جهان ممکن بود. همچنین این دانش

برعکس علم تجربی جدید به تئوری واقعی نمی‌نهاد و آن را کسر شأن دانشی متقن می‌دانست. این ویژگی‌ها و موارد مشابه آن موجب شده بود که دانش طبیعیات بیش از آنکه موفق در تغییر جهان باشد، به تفسیر جهان پردازد و بکوشد جهان ماده را مجموعه‌ای از طبایع در کنار یکدیگر معرفی نماید.... طبیعیات دانشی است که به بحث پیرامون اجسام طبیعی و اعراض ذاتی و علل چهارگانه آنها می‌پردازد. فارابی علم طبیعی را به هشت بخش تقسیم می‌کند. هر بخشی از علم طبیعی مانند علم منطق، با یکی از کتاب‌های ارسطو یا بخش‌هایی از آن منطبق است. بخش نخست «سماع طبیعی» نام دارد و در آن مشترکات تمام اجسام طبیعی، اعم از بسیط و مرکب، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش دوم علم طبیعی با اجسام بسیط از سه جهت اصلی سروکار دارد. سویه نخست در وجود انواع مختلف اجسام بسیط و طبیعت مشترک آنها به بحث می‌پردازد. در سویه دوم به این پرداخته می‌شود که آیا همه اجسام بسیط اجزای اجسام مرکب را تشکیل می‌دهند؟ سویه سوم نیز به خواص مشترک اجسام بسیطی می‌پردازد که اجزای اجسام مرکب را تشکیل می‌دهند. بخش سوم طبیعیات به کون و فساد اجسام طبیعی و اشیایی که از آنها ترکیب شده‌اند، می‌پردازد. این بخش مبادی پیدایش اجسام مرکب از عناصر را نیز بیان می‌کند. بخش چهارم طبیعیات به مبادی تغییراتی که در عناصر صورت می‌گیرد تا مرکبات را تشکیل دهد می‌پردازد، البته بدون اینکه اجسام تشکیل‌دهنده آن را مورد توجه قرار دهد. بخش پنجم علم طبیعی به بحث درباره انواع گوناگون اجسام مرکب از عناصر چهارگانه می‌پردازد و این اجسام را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کند. گروه اول اجسام متشابه‌الاجزا را و دسته دوم اجسام مختلف‌الاجزا را شامل می‌شود. در این بخش به بررسی خواص فیزیکی و عام اجسام مرکب، خاصه اجسام متشابه‌الجزایی پرداخته می‌شود که جزئی از اجسام مختلف‌الاجزا را تشکیل می‌دهند. بخش ششم طبیعیات، اجسام متشابه‌الجزایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که جزئی از اجسام مختلف‌الاجزا نیستند. این بخش همان معدن‌شناسی به مفهوم عام آن است. بخش هفتم همه انواع نباتی، خواص مشترک آنها و خواصی را که به هر نوعی تعلق دارند، مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش هشتم نیز به انواع گوناگون حیوانی، خواص مشترک آنها و نیز خواص ویژه هر نوع می‌پردازد. می‌توان گفت در طبیعیات هشت شاخه اصلی وجود دارد که عبارتند از: علم سماع طبیعی، علم سماء و عالم، علم کون و فساد، علم آثار علوی، علم معادن، علم نبات، علم حیوان و علم النفس. فروع این حوزه از دانش نیز عبارتند از علم طب، علم احکام نجوم، علم فلاح، علم فراست، علم تعبیر، علم کیمیا، علم طلسمات و علم نیرنجات.... طبیعیات سهروردی کمتر مورد توجه قرار گرفته و حتی در مجموعه مصنفات وی مباحث مربوط به این حوزه تصحیح و طبع نشده است. البته این مطلب با توجه به گرایش مصححان این مجموعه به‌ویژه هانری کرین و نیز کم‌اهمیت شدن طبیعیات در عصر جدید امری طبیعی است. حتی در روزگار ما بسیاری از فیلسوفان از جمله علامه طباطبایی به‌طور عامدانه‌ای مسائل مرتبط به طبیعیات را در آثارشان مورد بررسی قرار نداده‌اند.... یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های سهروردی در این باب ابطال هیولاست که در حکمت مشائی به‌شدت مورد تأکید فلاسفه این مکتب قرار گرفته بود. مشائیان بر این باور بودند که جسم ترکیبی است از هیولا و صورت. شیخ اشراق برخی از ادله آنان را نقل و نقد می‌کند. دو دلیل از دلایل مهم آنان بدین قرار است: ۱. جسم قابلیت پیوستگی و گسستگی دارد، در صورتی که این دو ضد یکدیگرند و هیچ ضدی پذیرای ضد خود نیست، از این رو باید در ترکیب جسم چیز دیگری باشد که انفصال و اتصال را بپذیرد و این همان هیولی است. ۲. مقادیر گوناگون در

حقیقت اجسام داخل نیستند برای اینکه حقیقت اجسام مشترک است، در حالی که این مقادیر متفاوت هستند. برای نمونه اجسام در اثر تخلخل و تکاتف بزرگ و کوچک می‌گردند، این نشان از آن است که باید هیولایی در میان باشد که پذیرای این تغییرات باشد. سهروردي هر دو این استدلال را مورد نقادي قرار مي‌دهد و رد مي‌کند. درباره استدلال اول، او معتقد است اتصال تنها در میان دو جسم تحقق می‌یابد که به هم پیوسته باشند، اما در مورد یک جسم، یعنی حقیقت مشترک اجسام، پیوستگی‌ای در میان نیست، بلکه امتداد در ابعاد سه‌گانه مطرح است و امتداد به هیچ روی ضد گسستگی و انفصال نیست. از این رو می‌توان جسم را همان مقدار دانست که پذیرای امتداد در ابعاد سه‌گانه است. وی همچنین در ارتباط با استدلال دوم معتقد است که اشکال اساسی در جدا دانستن جسم و مقادیر آن است. به بیان وی همان‌گونه که جسم مطلق با مقدار مطلق مقابل قرار می‌گیرند، جسم خاص نیز با مقدار خاص برابر است. از این رو به همان صورت که اجسام در اصل جسمیت با یکدیگر اشتراک دارند، در اصل اندازه و مقدار نیز با هم مشترک هستند و اجسام مختلف در اشکال و مقادیر خاص با یکدیگر تفاوت دارند. ۵. در واقع وی زاید بودن مقدار را بر جسم نمی‌پذیرد و بر آن است که مقدار عین جسم است و پذیرش هیولایی هیچ وجهی ندارد و مابه‌الاشتراک همان مابه‌الامتیاز است. سهروردي در اینجا تشکیک در اجسام را برای اول بار در فلسفه اسلامی بیان می‌کند. ملاک در تشکیک این است که وجه اشتراک به وجه اختلاف بازگردد و شیخ اشراق نیز دقیقاً آن را مطرح می‌کند.... تلقی سهروردي از جسم در نظام اشراقی وی تابعی از نگاه نورمحورانه وی در کلیت این اندیشه است. برخی از محققان در این باب چنین می‌نویسند: «طبیعیات وی، بر پایه نور بنا شده، نه بر پایه هیولایی و صورت ارسطویی که آن را طرد کرده است. همه اجسام درجاتی از نور و سایه (ظل) هستند و طبیعیات عبارت از بحث در نوری است که شدت آن به علت ظل جهان مادی کاهش یافته است. وی اجسام را به سه دسته تقسیم کرده است: یکی آنها که نور را می‌بندند و مانع از نفوذ آن می‌شوند؛ دوم آنها که نسبت به نور شفافیت دارند و مانع عبور آن نمی‌شوند؛ و بالاخره دسته سوم آنها هستند که نور را به درجات مختلف اجازه عبور می‌دهند. به این ترتیب، آسمان‌ها در حالت نورانیت به دسته دوم تعلق دارند و زمین به دسته اول و آب در حالت متعارفی به دسته دوم و هوا به دسته سوم که شامل چند درجه است. آتش را که عنصر چهارم از عناصر است، سهروردي عنصر زمینی نمی‌داند، بلکه آن را صورتی از نور و خلیفه نور اعلی در محیط زمین می‌شناسد...» برای درک عمیق و گسترده از نظریات سهروردي در باب طبیعیات باید از تقسیم‌بندی وی درباره اجسام اطلاع یافت. وی اجسام (برزخ‌ها) را به اجسام بسیط (فارد) و اجسام مرکب (مزدوج) تقسیم‌بندی می‌کند. جسم بسیط از منظر سهروردي بر سه قسم است: حاجز: جسم کثیفی که مانع نفوذ نور می‌گردد مانند زمین و کوه‌ها؛ لطیف: جسمی که مطلقاً مانع نفوذ نور نمی‌گردد مانند هوای صاف؛ مقتصد: جسمی که هرچند مطلقاً قابل نفوذ نور نیست، اما به درجات گوناگون قابلیت نفوذ نور را دارد. «این نوع اخیر به مراحل مختلفی تقسیم می‌شود. آسمان‌ها در مقام درخشش از برترین مقوله ساخته شده‌اند. عناصر زیر آسمان (زیر فلک) از خاک به مقوله اول، آب که به مقوله دوم و هوا که به مقوله سوم تعلق دارد، ترکیب شده‌اند. اجسام مرکب نیز متعلق به یکی از انواع بالاست و بستگی به این دارد که چه عنصری بر آنها غلبه دارد. همه اجسام در اصل، برزخی میان درجات مختلف نورند که کسب نور کرده و به نوبه خود افاضه نور می‌کنند.» اجسام مرکب از نظر سهروردي در سه دسته کلی مرکبات معدنی (جمادات)، مرکبات

نباتی و مرکبات حیوانی منحصر می‌گردند. بحث مهم دیگری که سهروردی در طبیعیات بدان عنایت نموده بحث از تعداد عناصر است. او در این زمینه نیز نوآوری جالبی دارد. او می‌نویسد که گروهی عناصر را چهار عنصر می‌دانند. عنصر سرد خشک که همان خاک است و سرد نمناک که آب است و گرم نمناک که هواست و دست آخر عنصر گرم خشک که همان آتش است. او سپس از اینکه آتش را در عداد دیگر عناصر به شمار آورد ابا می‌کند و صراحتاً از این سخن می‌گوید که آتش را از عناصر نمی‌داند. به باور وی هوا دو گونه است، هوای ضعیف الحراره و هوای شدید الحراره که دومی همان آتش است.... سهروردی کلیه موجودات نظام هستی را در چهار عالم دسته‌بندی می‌کند. عالم نخست عالم انوار قاهره است که خود دربردارنده دو گونه نور قاهر است: انوار قاهره اعلون و ارباب اصنام. انوار قاهر اعلون، که به «اصول اعلون» هم موسوم‌اند، انواری هستند از سلسله طولی انوار، که به ترتیب از نور الانوار و صادر اول (نور اقرب) و همچنین از همدیگر صادر شده‌اند. این انوار که بسیار فراوان هم هستند، به علت شدت نور و قدرت جوهر ذات و نزدیکی با نقطه وحدت حقیقی (نور الانوار) و نیز کمی جهات فقر در آنها به هیچ وجه با ماده و مادیات علاقه و ارتباط ندارند نه در آنها جای‌گیر می‌شوند و نه در آنها تصرف می‌نمایند. انوار قاهر ارباب اصنام نیز طبقه‌ای هستند عرضی (متکافی) از انوار قاهره که حاصل اشراقات اشعه و مناسبات عجیب انوار اصول اعلون هستند. این طبقه از انوار، اگرچه در میان خود مراتب متفاوتی دارند، یعنی بعضی از آنها تا مرتبه پایین‌ترین انوار اعلون تعالی دارند و برخی تا حدّ یک نور مدبر، تنزل می‌نمایند، اما در بین آنها رابطه نزولی علی و معلولی نیست و هیچ کدام از آنها علت وجودی دیگری نیستند، بلکه وجود همه از قواهر اعلون است و از همین رو به آنها عرضی و متکافی می‌گویند. پس از این مرتبه انوار مدبره قرار دارند. انوار مدبر، نوعی از انوار مجردند که حاصل جهت «نوری» اصحاب اصنام‌اند، یعنی اصحاب اصنام، که گروه دوم انوار قاهرند، از طرفی خود معلول انوار اعلون‌اند و از طرفی دیگر، علت ایجاد نفوس (انوار مدبر) و اجسام (برازخ) انواع موجودات عوالم غیر نوری‌اند؛ برازخ (اشباح و اجسام) انواع موجودات این عوالم، حاصل جهات فقری، و انوار مدبر مثالی و فلکی و عنصریات، حاصل جهات نوری آنها هستند. اما افاضه نور مدبر بدین برازخ، هنگامی میسر است که هم رب‌الصنم و هم صنم، شایسته ایجاد و قبول نور مدبر باشند. پس از انوار مدبره، عالم برزخ فلکی و برزخ عنصری قرار دارد و پس از آن عالم صور معلقه ظلمانی و مستنیر که به باور سهروردی عذاب اشقیاء در همین عالم واقع می‌شود. او نحوه صدور این کثرات را تشریح و در بحث از تعداد عقول بر مشائیان نقد وارد می‌کند و تعداد عقول را بسیار بیش از تعدادی می‌داند که حکمای مشاء بدان قائل هستند. متناسب با بحث ما در این نوشته، باید از عالم جسم به بررسی پردازیم. سهروردی مانند مشائیان بر این باور است که بزرگ‌ترین و نخستین جسم، فلک‌الافلاک است. او پس از اثبات فلک‌الافلاک و وحدت و بساطت و محیط‌بودن آن بر همه اجسام، به اثبات زنده‌بودن اجسام افلاک و وجود حرکات ارادی برای آنها می‌پردازد و از این سخن می‌گوید که برزخ مرده به خودی خود نمی‌چرخد. او معتقد است محرک هر یک از برزخ‌های آسمانی، به خودی خود زنده و نور مجرد است. او همچنین اظهار می‌دارد که برازخ از فساد، شهوات و غضب ایمن هستند و حرکات آنها برای غایتی جسمانی نیست. او پس از بحث از حرکات هفتگانه و به تبع آن افلاک هفتگانه، به بحث از کره ثوابت فلک هشتم می‌پردازد و از این حکایت می‌کند که به جهت کثرت کواکب این فلک، تعداد عقول که مشائیان گفته‌اند کفایت نمی‌کند و نباید این انوار را در ده عقل

منحصر کنیم. سهروردي نظم کواکب را سایه عقل و عکسي از انوار مجرد مي‌داند. وي معتقد است افلاک داراي حرکت دوري کامل‌اند و اين به جهت محبتي است که به مراتب بالاتر از خود دارند. عالم جسم عنصري نیز در اندیشه‌هاي سهروردي عمدتاً در بحث از نفوس مختلف و به ویژه نفس انساني به عنوان مزاج عالي مطرح مي‌شود که خود مقالي مستقل است. آنچه سهروردي بر آن تأکید بسيار دارد، ارجاع مکرر عالم جسماني به عالم روحاني و انوار عالي است. اساساً طبيعيات وي در حکمت‌الاشراق دائماً به نور بازگردانده مي‌شود. (سیری کوتاه در طبيعيات سهروردي مهدی کمپانی‌زارع ۵ بهمن ۹۴ وبلاگ مولف)

علی نصیری هداه الله از مخالفین سرسخت فلسفه در مقاله ی علامه مجلسی و نقد دیدگاههای فلسفی می‌نویسد:

اگر فیلسوفان تنها در حوزه الهیات بالمعنی الاعم اظهارنظر می‌کردند شاید کمتر مورد انتقاد قرار می‌گرفتند، زیرا در این حوزه تنها راه تحقیق و کاوش عقل است و تجربه به کار نمی‌آید. اما ورود فلسفه به حوزه طبيعيات که سراسر مبتنی بر حس و تجربه است، و اظهار نظر مبتنی بر استدلال عقلانی در این زمینه، باعث بروز لغزشهای بزرگی در فلسفه شده است. از جمله نگرشهای فلاسفه در عرصه طبيعيات که همراه با لغزش و اشتباه بوده، بحث افلاک است. گذشته از ابتدای این نگرش بر هیئت بطلمیوس که بعدها با نظریه کپرنیک و نیوتن فرو ریخت، فلاسفه معتقد بودند که هر یک از کرات آسمانی دارای نفس خاصی است که از سوی عقول ده گانه تدبیر و تمشیت می‌شوند. اعتقاد به شفافیت و بلورین بودن افلاک و فلکی که محیط به عالم مادی است، آنان را به نظریه استحاله خرق و التیام رهنمون شد. فیلسوفان معتقد شدند که نه می‌توان با شکافتن عرصه آسمان و ورود به افلاک حریم آنها را خرق کرد و نه می‌توان شکاف ایجاد شده را التیام بخشید و به جای نخستش بازگرداند. (مجله علوم حدیث، شماره ۲۶)

در کتاب فرهنگ معارف اسلامی آمده است:

مسأله پیدایش عقول ده‌گانه، از قدیم الایام در آراء فلاسفه بوده است، انکساکوروس، اولین فیلسوف عقلي است که قائل به «عقل مفارق» بوده است. پس از آن، صور ارسطو، کلیات سقراط و مثل افلاطون مطرح شد و در اثر طرح ایراداتی بر آنها، فلاسفه قواعدی را درست نمودند و جهان را به مجردات و مادیات تقسیم نمودند و برای هر یک، مراتب و طبقاتی را قائل شدند. در طرف اجرام و سلسله مراتب وجود، منتهی به عناصر؛ هیولی و ماده‌المواد و در طرف مجردات، منتهی به عقل دهم و نفوس ناطقه بشری می‌شود. منشأ صدور نفوس جزئی را عقل فعال نامیده‌اند که به وسیله آن نفوس بشری بر بدن‌ها و اجساد، فیض می‌گردد. (فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۳۲۰)

شهید مطهری رحمه الله نیز به مسئله ی افلاک و سماوات التفات داشته و می‌فرماید:

می‌فرماید: وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ. در آیه قبل سخن از هفت آسمان یا به تعبیر دیگر طبقات هفتگانه آسمان بود. در این آیه تعبیرش این است که ما نزدیکترین آن آسمانها را با مصباحها و چراغها مزین گردانیده‌ایم، که مقصود از چراغها بدون شك ستاره‌هاست. وَ جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ. راجع به مسأله آسمانها، در قرآن به طور مسلم معنی و مفهومی به نام هفت آسمان، البته هفت سماء، وجود دارد. مکرر گفته‌ایم: سماء با آسمان متفاوت است، چون کلمه «آسمان» که فارسی است یعنی مانند آس (سنگ آسیا)، یعنی آن چیزی که مانند سنگ آسیا می‌چرخد؛ یعنی مفهوم چرخیدن آنچه را که آسمان می‌نامیم باید قبول کرده باشیم، که همان «فلک» قدما می‌شود. ولی سمائی که قرآن می‌گوید، یعنی آن که در بالا قرار گرفته است؛ دیگر ندارد که آن که در بالا قرار گرفته، دور زمین می‌چرخد یا نمی‌چرخد. ولی ما چون فعلاً لغتی نداریم کلمه «آسمان» را به کار می‌بریم بدون اینکه مفهوم چرخیدن را- چون در لغت عربی‌اش نیست- منظور کرده باشیم. قرآن به طور مسلم از حقیقتی به نام «هفت سماء» نام برده است و این هفت سماء را به شکل هفت طبقه نام برده است، یعنی یکی بعد از دیگری. این جای شك و شبهه نیست. و باز این مسأله که ما نزدیکترین آنها را با ستارگان مزین کرده‌ایم، یعنی نزدیکترین آسمانها به ما (نه آن دومی، نه آن سومی، نه آن هفتمی) مزین است به این قندیلها و چراغها، به این ستاره‌ها، این مقدار مطلبی است که از قرآن کاملاً و در نهایت روشنی ثابت می‌شود. ما مطلبی را که از قرآن استنباط کنیم هیچ اصراری نداریم که حتماً آن را با علم روز منطبق کنیم، چون علم بشر متغیر است، در هر دوره و زمانی يك نظریه‌ای دارد که در زمان دیگر نیست، گو اینکه برای خود بشر هر چه که در زمان خودش هست امری است مسلم. آنچنان که امروز برای ما يك سلسله مسائل از نظر علمی مسلم است، در دویست سال پیش و پانصد سال پیش و هزار سال پیش همان نظریه هیئت بطلمیوسی برای آنها صد درجه مسلم تر و یقینی تر و قطعی تر بود. ما اصرار نداریم که آنچه را که در قرآن آمده است حتماً تطبیق کنیم با آنچه که علوم قدیم گفته‌اند یا علم جدید می‌گوید. ای بسا مسائلی باشد که فعلاً در این زمان برای ما يك مشکل و لاینحل باشد، بعد در دوره‌های دیگر که علوم بشر پیشرفت بیشتر می‌کند مسأله حل شود. ولی آنچه که ما می‌دانیم این است که این مطلبی که در قرآن آمده است اگر نخواهیم هیچ‌گونه توجیه و تأویلی در آن بکنیم، با هیئت قدیم متضاد است و با هیئت جدید متضاد نیست ولی منطبق نیست. ایندو با هم فرق می‌کنند. با هیئت قدیم متضاد است، یعنی این ضد آن است، از چند جهت. اول، آنها نُه فلک می‌گفتند و قرآن می‌گوید: هفت تا. ثانیاً آنها شدیداً معتقد بودند که این سیارات هفتگانه- که از ماه شروع کرده بودند، بعد عطارد، بعد خورشید، بعد مریخ، مشتری، زحل- هر کدام در یکی از آسمانها قرار دارد و در آسمان هشتم همه ستارگان دیگر قرار دارد. آسمان نهم هم اطلس است یعنی هیچ ستاره‌ای در آن نیست. قهراً این سؤال را در قدیم برای معتقدین به قرآن و معتقدین به هیئت قدیم به وجود می‌آورد که ما این را با قرآن چگونه تطبیق کنیم. قرآن می‌گوید ما نزدیکترین آسمانها را به ستاره‌ها مزین کرده‌ایم، و هیئت قدیم می‌گوید در نزدیکترین آسمانها فقط ماه وجود دارد، در دومی ستاره عطارد وجود دارد، در هشتمین آسمانهاست که سایر ستارگان وجود دارد. ناچار بودند به گونه‌ای توجیه و تأویل کنند، بگویند از باب اینکه آسمان دنیا از همه نزدیکتر است، گو اینکه این چراغها در بالاتر از آسمان دنیاست ولی چون ما از اینجا می‌بینیم مجازاً چنین چیزی می‌گوییم. ولی این، توجیه و تأویل است. اگر ما باشیم و ظاهر آیه قرآن، مطلبی به دست می‌آید که اگر می‌گویند با هیئت جدید منطبق نیست، به این معنی

است که هیئت جدید ساکت است، چطور؟ هیئت جدید مدعی است که این ستارگانی که بشر کشف کرده است، بعضی از ستارگانی است که در عالم وجود دارد؛ هنوز تا همه ستارگان کشف بشود راه بشر خیلی زیاد است. ما هنوز مقدار کمی از ستارگان را کشف کرده‌ایم. تا آنجا که ما کشف کرده‌ایم فقط ستاره دیده‌ایم و غیر از ستاره خورشید یا خورشیدهای منظومه‌های شمسی کهکشانی چیزی ندیده‌ایم. بعد از آن چیست، چقدر ستاره و کهکشان است، نمی‌دانیم. آیا این ستاره‌ها و این کهکشانیها، آن مقداری که تاکنون کشف شده- که زیاد هم کشف شده است- [چه نسبتی با آن مقداری که کشف نشده است دارد؟] ستاره‌هایی کشف شده است که می‌گویند میلیونها سال نوری طول می‌کشد که نور خودش را [به زمین] برساند. نوری که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر یعنی پنجاه هزار فرسخ حرکت می‌کند، ستاره‌هایی هست که اینقدر از ما دور است که اگر بخواهد نورش به ما برسد چندین میلیون سال نوری طول می‌کشد. در عین حال شاید آنهایی که وجود دارد و کشف نشده است چندین برابر اینها باشد. حال آیا بعدش به جایی منتهی می‌شود یا نمی‌شود، علم جدید نمی‌گوید منتهی نمی‌شود، می‌گوید: نمی‌دانم. ظاهر آیه قرآن این است که همه این ستارگان در زیر نزدیکترین آسمانها قرار گرفته است. پس آسمانهایی که قرآن معتقد است، غیر از آن چیزی است که هیئت بطلمیوس می‌گفت در آسمان اولش ماه است، در آسمان دومش عطارد و ... آسمانهایی که قرآن می‌گوید فوق همه این ستارگانی است که بشر کشف کرده است. آیا روزی بشر با علم خودش به نزدیکترین آن آسمانها می‌رسد یا نمی‌رسد، نمی‌دانیم، خدا عالم است. شاید هرگز چنین روزی نرسد. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۷، ص: ۵۲۰ تا ۵۲۳)

پنج: خلط مسطح بودن ربع معموره با مسطح بودن ارض

برخی بر اساس آیه ی شریفه ی و الی الارض کیف سطحت حکم به مسطح بودن زمین داده اند. علامه حسن زاده حفظه الله درباره ی تاریخ اعتقاد به کرویت زمین می نویسد:

ان المتفکرین فی خلق السموات و الأرض قدیما و حدیثا أجمعوا علی أن الأرض کرویة. و أن سطح الماء الواقف علی وجه الأرض مستدیر، بالبراهین القطعیة الموقنة الریاضیة، و الأدلة الطبیعیة الوثیقة المبانی الّتی أتوا بها فی تصانیفهم المبسوطة الاستدلالیة: منهم المعلم الأكبر فی هذا الفن بطلمیوس القلوذی جزاه الله خیر جزاء فی کتابه الکبیر القیم المسمی بالمجسطی الذی هو الدستور العظیم لأصحاب صناعة الهیئة، و العلم بین أهل العلم فی محاوراتهم، من أحسن التالیف فی الهیئة الاستدلالیة، و قد أتى بعدة منها فی الفصل الرابع من المقالة الأولى من المجسطی. و قد نسب إلیه الانتقال من رؤیة دقل السفینة فی البحر أولا ثم سائر أجزاءه تدریجا إلی استدارة الأرض. و منهم طائفة من الأقدمین کتالس المیلتی، و فیثاغورث، و أفلاطن تلمیذ سقراط، و أبرخس، و أرسطو قد أتوا ببراهین علی کرویتها قبل بطلمیوس. و من أدلة أرسطو علی کرویة الأرض ما یرى من ظل الأرض علی صفحة القمر حین الخسوف فان الظل یرى مدورا و ظل الكرة فقط مدور فالأرض کررة. (دروس فی معرفة الوقت و القبلة، ص: ۹۱ و ۹۲)

در بسیاری از روایات از نور عین و ضیاء بصر و امثال آن سخن به میان آمده است اما فهم اشتباه طبیعیاتی از این روایات است که منجر به فهم اشتباه پدیده ابصار شده است:

مشهور نزد فیزیک‌دانان جدید آن است که اساس الوان در سه رنگ قرمز و سبز و کبود خلاصه می‌گردد. نظر فیزیک جدید در باب حقیقت رنگ‌ها عکس نظر طبیعیات قدیم در باب رنگ‌هاست. طبیعیون قدیم معتقد بودند که رنگ سفید از آمیختگی هوا با اجسام شفاف ریز به وجود می‌آید؛ زیرا آن اجسام ریز دارای سطوح مختلف بوده هنگام عبور نور از آن سطوح مختلف، رنگ سفید پدید می‌آید، مانند عبور نور از ذرات ریز برف که پدید آورنده رنگ سفید است. اما رنگ سیاه از عدم نفوذ نور به جهت کثافت جسم پدید می‌آید لکن فیزیک جدید عکس مطلب فوق را معتقد است. معاصرین جدید می‌گویند رنگ‌ها کیفیت‌های خیالی هستند و رنگ سیاه معلول نفوذ امواج نور در جسم و عدم انعکاس آن به شبکه است و رنگ سفید معلول عدم نفوذ نور در جسم و انعکاس آن به شبکه است و باقی رنگ‌ها حاصل از نفوذ بعضی امواج نور و عدم نفوذ بعضی دیگر آن امواج در جسم می‌باشد. (فروغ حکمت، ج ۱، ص: ۶۶۴)

یکی دیگر از شارحان نهاییه نیز چنین می‌نویسد:

آنچه درباره کیفیت و احکام و خواص آن بیان شد، مطالبی است که از حکیمان پیشین به دست ما رسیده است. [و در واقع تفسیر فلسفی آرای است که در طبیعیات قدیم درباره رنگ و نور و اموری مانند آن بیان شده است. اما بخش عمده‌ای از آن آرا و نظریات هم اکنون نسخ شده و بطلانش آشکار گردیده است] و دانشمندان علوم طبیعی در قرون اخیر تحقیقات عمیقی درباره آن‌چه پیشینیان از مقوله کیفیت دانسته اند، انجام داده اند و به احکام و آثار فراوانی دست یافته اند و شایسته است دانش پژوه اندیشمندان آنها را از نظر دور ندارد و با توجه به آنها وارد تحقیق شود. (ترجمه و شرح نهاییه الحکمة نوشته علی شیروانی، ج ۱، ص: ۴۸۴ و ۴۸۵)

ابن هیثم در «مناظر و مرایا» قائل به خروج شعاع است و لیکن در چندین جای آن کتاب تصریح کرده است که ابصار به خروج شعاع و ضوء از مرئی به سوی رائی است، و در فصل ششم مقاله اولی نصّ بدین مطلب دارد. و ظاهراً متقدمین به همین قول ابن هیثم قائل بودند و چون بطور اطلاق گفتند که ابصار به خروج شعاع است متأخرین خروج شعاع را از بصر پنداشتند. و در حقیقت قائلین به انطباع و خروج الشعاع را یک مذهب است و مآل گفتار

هر دو یکی است. [اقوال مختلف در حقیقت ابصار] قول دیگر در ابصار قول طبیعیین است که قائل به انطباع‌اند، و این قول، مختار ارسطو و اتباع وی و فارابی و شیخ رئیس است چنانکه از مبحث نفس طبیعیات «شفا» ی شیخ معلوم است و دانشمندان طبیعی کنونی نیز بر همین عقیدت‌اند. و قول دیگر مذهب طایفه‌ای از حکماء است که گویند: مشقی که بین بصر و مرئی است به کیفیت شعاع بصر متکیف می‌شود و بدین جهت آلت ابصار می‌گردد. و قول دیگر مذهب شیخ اشراقی شهاب الدین سهروردی است که گوید: ابصار نه به انطباع است و نه به خروج شعاع بلکه چون مقابله مستنیر با باصره وقوع یافت نفس علم اشراقی حضوری به مبصر پیدا می‌کند. و قول دیگر رأی صدر المتألهین است که به قول متأله سبزواری صدر آراء است که ابصار نه به انطباع است و نه به خروج شعاع و نه بدان نحوه که شیخ اشراقی فرماید بلکه بالاتر و عمیق‌تر از آنها است، به این بیان که ابصار به انشاء صورت مماثل با مبصر از عالم ملکوت نفسانی است که آن صورت مبصر مجرد از ماده خارجیّه به انشاء نفس است که نفس منشی آن و آن صورت منشأ نفس است و در نزد نفس که مدرك است و اقتدار بر انشاء صور به اذن الله دارد حاضر است و قائم به نفس است چون قیام فعل به فاعلش نه چون قیام مقبول به قابلش. یعنی اینکه ابصار به خلاقیت نفس است که نفس، صورت مماثل و مشابه مبصر را در صقع ذات خود ایجاد می‌کند و این صورت مبصر معلول نفس است به اذن الله تعالی، و قائم به نفس است چون قیام معلول به علتش، و ظلّ به ذی ظلّ، بلکه علم که عبارة اخرای ادراك است مطلقاً چه ادراك بصری و چه غیر آن خود از شئون و اطوار وجودی نفس است نه اینکه نفس محلّ قابل برای پذیرفتن صورت مبصر باشد چون پذیرفتن موم، نقش خاتم را مثلاً. «انّ المبصر بالذات صورة مقداریّه حاضرة عند النفس مجردة عن الموادّ و هی الحسّ و المحسوس أی البصر و المبصر، و هما متّحداً معا اذ لا تغایر بینهما الا بحسب الاعتبار. (اتحاد عاقل به معقول علامه حسن زاده، ص: ۲۰۱ و ۲۰۲)

هفت: فهم دوری و دورانی آفرینش

یکی از دیگر مواردی که باعث بدفهمی شده است موضوع صعود و نزول امر از آسمان به زمین است.

کما بذاکم تعودون

کل یوم هو فی شان

ینزل الامر من السماء

و برخی روایات که موهم تکرار در آفرینش هستند

طبیعیون قدیم برای فرار از قائل شدن به علت ایجاد برای عالم دورهای وجودی تکرار شدنی قائل

بودند:

قدرت واجب تعالی همان مبدئیت او برای ایجاد و علیتش نسبت به سایر موجودات است و این قدرت، عین ذات متعالی او است. این امر مستلزم آن است که فیض واجب تعالی همیشگی و رحمتش پیوسته بوده و هرگز بخشش او قطع نگردد. اما این امر، مستلزم آن نیست که عالم طبیعت دائم و مستمر باشد، زیرا مجموع، چیزی بیش از اجزایش نیست و هر جزء [از اجزای عالم طبیعت] مسبوق به عدم است. [ممکن است گفته شود: عالم طبیعت هر از چند گاهی تکرار می‌شود و دوره‌ای پایان می‌یابد و دوره‌ای دیگر از آن آغاز می‌گردد. اگر چه هر یک از این دوره‌ها محدود و حادث است، اما مجموع آن، قدیم و نامحدود است. پاسخ این توهم آن است که:] برخلاف آن چه قائلان به ادوار و اکوار معتقدند، وجود عالم ماده تکرار نمی‌شود، زیرا دلیلی بر این مدعا در دست نیست. [در نظر قائلان به «ادوار و اکوار» مجموع عالم مادی در یک حرکت چرخشی به همان نقطه آغازین خود باز می‌گردد و این را «دور» می‌نامند. ایشان هم چنین معتقدند عالم، پس از رسیدن به نقطه آغازین، دور سابق را با همه حوادث و پدیده‌های همراه آن، از نو آغاز می‌کند و این را «کور» می‌نامند. به هر دور «سنه کبری» گفته می‌شود، که به عقیده برخی از قائلان به این نظریه سی و شش هزار سال طول می‌کشد و برخی از ایشان مقدار آن را سیصد و شصت هزار سال می‌دانند. فیلسوفان مسلمانی که طرفدار این نظریه‌اند، این سال را «سنه الوهی» می‌نامند و با استناد به آیه: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» طول هر روز آن را هزار سال متعارف می‌دانند. [بسیاری از فلاسفه] گفته‌اند: [نه فقط نوع، بلکه] شخص افلاک و اجرام آسمانی دارای وجود مستمر و همیشگی است. هم چنین کلیات عناصر و انواع اصیل مادی [و نه اشخاص و افراد آن]، وجودی مستمر دارد، چرا که علت‌های به وجود آورنده آن، مجرد بوده و دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شود. اما این سخن تام نیست، زیرا دلیلی در دست نیست که اثبات کند این علت‌ها، تام و منحصر بوده و در اثر گذاری خود و ایجاد معلول، متوقف بر یک سری شرایط و معادلات نیست؛ شرایط و معادلاتی که برای ما ناشناخته است و [اگر به راستی چنین معادلاتی وجود داشته باشد] تنوع و اختلافشان سبب اختلاف معلول‌های آن علل مجرد می‌گردد و اگر چنین باشد، دوره‌های آفرینش، شبیه به یک دیگر نبوده [و در نتیجه نظریه اکوار مردود خواهد بود]. افزون بر آن که اعتقاد به افلاک و اجرام تغییرناپذیر و مانند آن، در واقع اصول موضوعه‌ای است که از علم هیئت و طبیعیات قدیم اخذ شده [و در گذشته در فلسفه به آن استناد می‌شد.] و این آرا امروز فسخ [و بطلانش آشکار] شده است. (ترجمه و شرح نه‌ایة الحکمة نوشته علی شیروانی، ج ۳، ص: ۴۳۸ تا ۴۴۰)

هشت: خلط عدم وجود خلأ کونی و وجودی با خلأ مادی و قائل شدن به جزء لایتجزی

یکی دیگر از موارد، قیاس خالی نبودن هر نقطه‌ی قابل تصور، از وجود بخشی الهی و وجه الله بودن با خلأ مادی است. یعنی همه جا مملو از اسماء الله و عنایات الهی است و (اینما تولوا فثم وجه الله) و هر جا وجود و حتی تصور وجود ممکن است قبلا خدای متعال این امکان را با وجود خویش به آن افاضه فرموده است یعنی هر شیئی ای به مشیت الهی وجود پیدا کرده است. یعنی ان الله خلق المشیة فخلق الاشیاء بالمشیة. ابتدا خداوند قابلیت شیء شدن را ایجاد فرموده است و سپس اشیاء

را در ظرف مشیت خویش شیء نموده است. یعنی هر چی قابلیت قرار گرفتن در ظرف مشیت را دارد به برکت مشیت بخشی الهی به اوست. اما این قضیه کجا و اینکه بگوییم در همه جای عالم کون، هیولایی که ماده ی اولای عالم کون است وجود دارد کجا.

مرحوم شیخ الرئیس دلیل اینکه مایعات وارد سرنگ (قاروره) می شوند را امتناع خلا دانسته و می نویسد:

لكون وقوع الخلاء ممتعا يدخل الماء القارورة على نسبة الانقباض الذي حدث في الهواء المنفش عند مماسة الجسم البارد (رسائل ابن سینا، النص، ص: ۴۳۹)

و حال آنکه امروزه کاملا محرز است که دلیل این قضیه فشار هواست. همچنین در حواشی اسفار نیز برخی کشیده شدن روغن و شمع به سمت فتیله ی مشتعل را به دلیل امتناع خلا دانسته اند (رجوع کنید به الحکمة المتعالیة (با حاشیه علامه طباطبائی)، ج ۳، ص: ۲۱۵)

در دعای جوشن کبیر و دیگر ادعیه شریفه در مورد امتناع خلا وجودی آمده است:

يَا مَنْ لَهُ الْهَوَاءُ وَالْفَضَاءُ

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ عَظْمَةً

سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى جَلَالِ وَجْهِكَ وَ عَظْمَةِ مُلْكِكَ الَّذِي بِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ عَظْمَةً وَ حَلَفَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِقُدْرَةِ وَ أَحْطَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ أَحْصَيْتْ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا وَ حَفِظَتْ كُلَّ شَيْءٍ كِتَابًا وَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا- وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ... الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ الَّذِي مَلَأَتْ عَظْمَتُهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا وَثْرٌ يَا نُورٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ مَلَأَتْ أَرْكَانُهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي حَلَفَتْ بِهِ الْكُرْسِيُّ سَعَةَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْتَ الرَّحِيمُ وَ أَنْتَ الْبَاقِي الدَّائِمُ مَلَأَتْ عَظْمَتُكَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى جَلَالِ وَجْهِكَ وَ عَظَمَةِ مُلْكِكَ الَّذِي بِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَ لَكَ
الْحَمْدُ مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ عَظَمَةً وَ خَلَقَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِقُدْرَةٍ وَ أَحْطَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ أَحْصَيْتْ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا- وَ
حَفِظَتْ كُلَّ شَيْءٍ كِتَابًا وَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

يا الله وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي مَلَأْتَ بِهِ قُدْسَكَ بِعَظِيمِ التَّقْدِيرِ يَا قُدُّوسُ يَا اللهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اسْتَعَانَ بِهِ حَمَلَةُ
عَرْشِكَ فَأَعْنَتَهُمْ وَ طَوَّقَتْهُمْ أَحْتِمَالُهُ فَحَمَلُوهُ بِذَلِكَ الْإِسْمِ يَا اللهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْكَرْسِيِّ سَعَةَ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ يَا اللهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْعَرْشَ الْعَظِيمَ الْكَرِيمَ وَ عَظَّمْتَ خَلْقَهُ فَكَانَ كَمَا شِئْتَ أَنْ يَكُونَ بِذَلِكَ
الْإِسْمِ

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (الملك : ٣)

یکی دیگر از مواردی که باعث شده است که حکما قائل به پیوسته بودن اجسام و عدم وجود جزء
لا یتجزی شوند آن است که تصور آنها این بوده است که اگر مانند دموکرتوس و اتمیان قائل به صغار
صلبه و اجزاء لایتجزای مائیه و هوائیه و ناریه و ارضیه و سماویه شویم بین این اجزاء خلاء لازم
می آید و حال آنکه خلاء وجودی محال است و ما تری فیخلق الرحمن من تفاوت .. علامه حسن
زاده در این باره می فرماید:

قدماء اجسام را مؤلف از اجزای صغار صلبه لایتجزی میدانسته اند که در پیرامون عقیدت آنها برخی از اشارات را
بعرض می رسانییم: شیخ رئیس در فصل دوم فن سوم طبیعیات شفا (ص ۱۹۰ چاپ سنگی) و همچنین در فصل
پنجم آن (ص ۱۹۹)، و نیز محقق خواجه نصیر طوسی در فصل هشتم نمط اول شرح حکمت اشارات شیخ (ص
۱۲ چاپ سنگی) بحث از مجسمات پنجگانه را عنوان کرده اند که برخی از دانشمندان پیشین آنها را ذرات اتمی
عناصر پنجگانه زمین و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی دانسته اند که از آن ذرات به جوهر فرد و جزء لایتجزی
نیز تعبیر می کنند... ذرات ارضی هر يك مكعب اند که اضلاع آن مربعات است، و هر يك از ذرات آبی از بیست مثلث
است، و هوایی از هشت مثلث، و آتشی از چهار مثلث، و آسمانی از دوازده مخمس است، یعنی هر ذره آن مجسمی
است که دوازده سطح مخمس متساوی الاضلاع آنرا احاطه کرده است، و بعبارت دیگر آنرا دوازده قاعده آنچنانی
است، و بهمین بیان در ذرات اشکال دیگر. لذا از اجتماع و تراکم و تلاقی آنها خلاء لازم نمی آید چه اگر کره باشند
دو کره بر بیش تر از يك نقطه با هم تماس پیدا نمیکنند، بنابراین خلاء لازم آید و شیخ در فصل سیزدهم مقاله اولی
طبیعیات شفا (ص ۲۶) آورده است که دیمقراطیس و پیروان او این ذرات را مبادی کلی دانسته اند. خواجه طوسی
در شرح فصل ۱۲ نمط پنجم اشارات (ص ۱۴۰) گوید: دیمقراطیس و اصحابش این ذرات را در نوع متفق و در
اشکال مختلف دانسته اند، و اصحاب خلیط آنها را در نوع مختلف دانسته اند و اصحاب خلیط و رأی آنان را در این
موضوع در فصل ۲۳ نمط دوم شرح اشارات بیان کرده است (ص ۶۷ چاپ شیخ رضا). شیخ در همان مواضع

نامبرده شفا گوید قائلین به اتفاق نوعی آنها آثار مختلفیه طبایع خمسسه را که زمین و چهار دیگرند باختلاف اشکال آن اجزای صغار صلیبه دانسته‌اند. بسیار مناسب است که در این مقام به خطبه ۱۶۱ نهج البلاغه گفتار برهان الحقائق و معیار البراهین امیر المؤمنین امام علی علیه السلام رجوع شود آنجا که میفرماید: لم یخلق الاشیاء من - اصول ازلیة و لا من اوائل ابدیة، بل خلق ما خلق فأقام حده و صور ما صور فأحسن صورته. الخ. مجسمات خمس در مقاله سیزدهم اصول اقلیدس عنوان شده است شکل شانزدهم آن ناری، و هفدهم ارضی، و هجدهم هوایی، و نوزدهم مائی، و بیستم آن سمائی است. مقاله پانزدهم اصول متمم اشکال خمسسه مذکور است و لکن این مقاله منسوب به اِسقلاؤس است وی در تاریخ حکمای قفطی (ص ۷۲) به بزرگی نام برده شد که حکیمی خبیر در فنون علوم ریاضی بود و بعد از زمان اقلیدس میزیست و تصانیف بسیار شریف دارد. فیلسوف عرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی متوفای ۲۵۲ هـ ق در سبب اختصاص هر يك از این مجسمات خمسسه بطبایع خمسسه رساله‌ای بتازی گرد آورده است و به مبانی ریاضی و فلسفی نیکو بیان کرده است، این رساله مصدر به این عنوان است: رسالة الکندی فی السبب الذی له نسبت القدماء الاشکال الخمسة الی الاسطقسات. این رساله با چند رساله فلسفی کندی در مصر سنه ۱۳۶۹ هـ ق بطبع رسیده است. قول به مجسمات پنجگانه از دیمقراطیس و اتباع اوست که آن ذرات را جسم می‌دانستند و از آنها تعبیر به اجسام بسیطه نیز می‌کردند که در عبارات آنها اجسام بسیطه گاهی بر خود این ذرات صغار صلیبه مشکل به اشکال یاد شده اطلاق می‌شود، و گاهی بر عناصری که از آنها مؤلف است که سپس از این عناصر، مرکبات از معدن و نبات و حیوان و غیرها و صنایع تکون می‌یابد و صورت می‌پذیرد چنانکه فصل هشتم نمط اول اشارات شیخ و شرح خواجه بر آن بیان فرموده‌اند. خواجه گوید: من المذاهب المتعلقة بهذا الموضوع فی الاجسام المؤلفة مذهب ینسب الی بعض القدماء کدیمقراطیس و غیره و هو قولهم ان الاجسام المشاهدة لیست ببسائط علی الاطلاق بل هی انما متألفة من بسائط صغار متشابهة الطبع فی غایة الصلابة و تألف البسائط انما یکون بالتماس و التجاور فقط و الجسم البسیط الواحد منها لا ینقسم فکا اصلا و ینقسم و هما و مقادیرها فی الصغر و الکبر و اشکالها مختلفة الخ. و در حقیقت قول خواجه ملخص از کلام شیخ در شفاء است (ج ۱ ص ۲۶ ط ۱). آنکه خواجه گفت ان الاجسام المشاهدة، یعنی عناصر خاک و آب و هوا و آتش. و آنکه گفت: متألفة من بسائط صغار، یعنی آن ذرات لا تتجزی، و آنکه گفت تالف البسائط انما یکون، این بسائط همان عناصر چهار گانه‌اند که از تماس و تجاور آن بسائط صغار صورت عنصری می‌گیرند و مرکبات از آنها ترکیب می‌شوند. طایفه دیگر از قائلین به جزء آن اجزای صغار صلیبه را جسم نمی‌دانند هر چند که اجسام از آنها حاصل می‌شود چون واحد که عدد نیست و اعداد از آن حاصل می‌گردد شیخ بهائی در اول خلاصة الحساب گوید: و الحق ان الواحد لیس بعدد و ان تالف منه الاعداد کما ان الجوهر الفرد عند مثبتیه لیس بجسم و ان تألفت منه الاجسام. از ان طائفة در اشکال جزء که دیمقراطیس و اتباع وی قائل بوده‌اند، سخنی نقل نشده است. شیخ در اول طبیعیات اشارات قول آنان را نقل کرده است که اینان قائل‌اند که اجسام در واقع گسیخته‌اند نه پیوسته و جدا شدن اجسام از مفاصل و درزهایی است که اجسام از آن مواضع باعیانها یعنی مواضع معینه که مفصل و درز است جدا می‌شوند و آن اجزا اجسام نیستند هرچند اجسام از آنها مؤلف‌اند و آن اجزاء به هیچوجه قابل انقسام نیستند حتی به انقسام وهمی و فرضی. حدس راقم در عقیدت آنان راجع به جسم نبودن ذرات و ترکیب جسم از ذرات این است که مثلا در امروز مسلم

است که آب مرکب از اکسیژن و هیدروژن است که هیچیک آب نیستند اما به ترکیب آن دو آب صورت می‌یابد. مطلب قابل اعتنایی که در این مقام شایسته ذکر است این است که مشاء در رد قائلان به جزء برهانی ندارند و به قول محکمی آنرا رد نکرده‌اند تا جسم را پیوسته بدانند. چنانکه شیخ در فصل اول نمط اول اشارات منتهی کاری کرده است این است که اجزای صغار صلبه قابل انقسام وهمی و فرضی می‌باشند که از راه حجب وسط مرطرفین را پیش آمده است. و در فصل دوم آن منتهی کاری که کرده این که جسم مؤلف از اجزای صغار غیر منتهی بوده باشد نادرست است، یعنی غیر منتهی بودن اجزاء را نفی نموده است و به همین اندازه سخن در دو فصل یاد شده ناگهان در فصل سوم نتیجه گرفته است که فقد اوجب النظر امکان وجود جسم لیس لامتداده مفاصل. و حال اینکه فیه ما فیه. ممکن است گمان رود که خود آن اجزای صغار صلبه چون در نظر شیخ اجسام‌اند، پس جسمی یافتیم که پیوسته است نه گسسته و این است آن جسمی که لیس لامتداده مفاصل. جواب اینکه شیخ و دیگر مشاء می‌خواهند جسم را پیوسته بدانند و سپس به برهان وصل و فصل اثبات هیولی کنند پس باید جسمی غیر از اجزای صغار صلبه بوده باشد که لیس لامتداده مفاصل آنگاه برهان را تعمیم بدهند و حال این که دون اثباته خرط القتاد. (هزار و یک نکته، ص: ۳۸۸ تا ۳۹۲)

نه: بی حرکت بودن عوالم فوقانی

در فلسفه در مورد عوالم نیز بحث شده است و چهار عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت در نظر گرفته می‌شود. در روایات شریفه نیز به عوالم سه گانه و خصال سبعة تصریح شده است همچنان که به سماوات و ارضین سبع نیز اشاره شده است در روایت شریف عمران صابی که به حق می‌تواند زیربنای طبیعیات روایی قرار گیرد آمده است:

فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

الْإِبْدَاعُ

لَا وَزْنَ لَهُ

وَلَا حَرَكَتَ

وَلَا سَمْعَ

وَلَا لَوْنَ

وَلَا حِسَّ

وَالْخَلْقُ الثَّانِي

الْحُرُوفُ

لَا وَزْنَ لَهَا

وَلَا لَوْنَ

وَهِيَ

مَسْمُوعَةٌ

مَوْصُوفَةٌ

غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا

وَالْخَلْقُ الثَّلَاثُ

مَا كَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ

كُلِّهَا

مَحْسُوسًا

مَلْمُوسًا

ذَا ذَوْقِ

مَنْظُورًا إِلَيْهِ

وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَابِقٌ لِلْإِبْدَاعِ (حدیث عمران صابی)

در عوالم فوقانی حرکت نفی شده است و نفوس فلکیه و عقول طولیه و عرضیه فاقد حرکت و خرق و التیام و کون و فساد دانسته شده اند کما این که در حدیث شریف فوق نیز به نبود حرکت در عالم مشیت تصریح شده است.

در روایات شریفی آمده است که :

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخُصَالِ السَّبْعَةِ

بِمَشِيئَةٍ

وَإِرَادَةٍ

وَقَدْرِ

وَقَضَاءِ

وَإِذْنِ

وَكِتَابِ

وَاجَلِ

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُقَدَّرُ عَلَى نَقْصِ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَقَدْ كَفَرَ» [بحار الانوار ج ۵ ص ۱۲۱ باب]

در روایت دیگری ذیل آیه ی اول سوره ی مبارکه ی انسان آمده است:

و روى العياشي بإسناده عن عبد الله بن بكير عن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله: «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» قال كان شيئاً ولم يكن مذكوراً

در این روایت شریفه تصریح شده است که وجود انسان در عالم مشیت بود ولی در عالم کون نبود...

این مطلب در دو روایت ذیل هم آمده است:

و بإسناده عن سعيد الحداد عن أبي جعفر (عليه السلام) قال كان مذكوراً في العلم ولم يكن مذكوراً في الخلق

و عن حمران بن أعين قال سألت عنه فقال كان شيئاً مقدوراً و لم يكن مُكُوناً
يعنى در عالم مشیت و قَدَر بود ولی در عالم کون و ذکر کلمه ای نبود....
در آیات شریفه هم آمده است:

و ما تشاؤون الا ان يشاء الله

وما يشاؤون الا ان يشاء الله

یعنی مشیت شما در ظرف مشیت الهی است و این مطلب کلید بسیاری از شبهات باب قضاء
و قدر و اراده است. اما این خصال سبعة را برخی به سماوات سبعة ارتباط داده اند و سماوات
سبعة را نیز به افلاک سبعة کشانده اند و از آن به علل سبعة رسیده اند:

و اگر هر چهار علت باشد- اعنی درودگر و چوب و علم درودگر و صورت تخت و شاه خواهد- و لیکن دست‌افزار
نباشد، این مصنوع که تختست موجود نشود. و حکماء دین حق گفتند که علت هر محدثی هفت است، و تا هر
هفت علت نباشد آن محدث موجود نشود- نخست علت فاعله اعنی صانع، و دیگر علت آلتی، و سه دیگر علت
هیولانی، و چهارم علت صوری، و پنجم علت مکانی، و ششم علت زمانی، و هفتم علت تمامی- از بهر آنک صانع
مصنوع را اندر مکانی تواند کردن بزمانی، و این هر دو نیز از علتها حدود محدثات اند. و این نیکوتر است، از
بهر آنک اندر آفرینش عالم پدید است که علت حدود موجودات (و) موالید هفت استاره اند بر هفت فلک، که مدبران
اشخاص اند. (علت) محدثات نباتی و حیوانی و معدنی ایشان اند بتقدیر عزیز علیم. (جامع الحکمتین ناصر خسرو
قبادیانی، متن، ص: ۹)

یا مثلاً از ملاصدرا رحمه الله نیز یک حرکت قیاسی و تطبیقی عجیب نقل شده است:

(یا ربّ الأنهار و الأشجار): فمن الأنهار المعنویة، الأنهار العظيمة المنشعبة من بحرماء الحياة الهویة السارية في كل
شيء كما قال تعالى: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ وَ هذا الماء الحياة في ظلمة فناء التعینات و استهلاك الذوات
كما قال (عليه السلام): «ان الله تعالى خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره» فالأنهار أربعة: نهر «لاهوتي»
في عالم الأسماء، و نهر «جبروتي» في عالم العقول و المثل النورية، و نهر «ملكوتي أعلى» في عالم النفوس، و نهر
«ملكوتي أسفل» في عالم المثل المعلقة. و من الأنهار الصورية الأنهار الأربعة التي في الجنة التي وعد المتقون كما
قال تعالى: فيها أنهار من ماء غير آسنٍ و أنهار من لبنٍ لم يتغير طعمه و أنهار من خمرٍ لذة للشاربين و أنهار من عسلٍ
مُصفًى. و قد طبقتها في مفاتيح الغيب، على العلوم الأربعة، من المنطقيات، و الرياضيات، و الطبيعيات، و الإلهيات.
(شرح الأسماء الحسنی، ص: ۵۵۳ و ببینید مفاتیح الغیب صدر، ص: ۴۶۴ و ۴۶۵)

و امثال همین اقوال بوده است که موجب بسیاری از بدفهمی‌ها و تکفیر و تفسیق‌ها می‌شده است. و باید در قیاس کردن مطالب شریعت به مطالب فلاسفه دقت فراوانی مبذول داشت تا خدای ناکرده موجب کشیده شدن به سمت مادی‌نگری و اقوال طبیعیون و منجمان باطل نگردد.

ده: خلقت بر اساس خزائن و نوع مجرده عند الله

در آیات قرآن کریم آمده است که ان من شیء الا عندنا خزائنه و در روایات شریفه آمده است که خلق الله المشیئه و خلق الاشیاء بالمشیه. همچنین تقدم عالم مشیت بر عالم کون نیز در آیات شریفه ی مکرری تصریح شده است: اذا اراد الله شیئا فیقول له کن فیکون

لذا برای تکون، خروج از عالم مشیت به عالم کون ضروری است و این خروج با کن وجود بخش و جریان امر الهی اتفاق می‌افتد که بغتة اتفاق می‌افتد:

وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (القمر: ۵۰)

همین وحدت امر الهی سبب شده برخی به قاعده ی الواحد کشیده شوند و این قاعده ی غیبی را به عالم ماده و عوالم تحت العرشی بکشانند.

مثل افلاطونی و صورتهای نوعیه و شاید حتی رب النوع‌هایی که در قدیم قائل بوده اند از همین باب بوده است در روایات شریفه از خروس رب النوعی و دیک عند الله و دیک لله که خواندن او موجب خواندن خروس‌های عالم است نیز سخن به میان آمده است. لذا مسئله مناشی قرآنی و روایی دارد و بعدها چه بسا از مجرای حقیقی اش به خاطر تفسیرهای بشری منحرف شده است. الحمدلله درباره ی این مسئله حضرت علامه حسن زاده حفظه الله در کتاب هزار و یک کلمه ج ۶ ص ۵۵ کلمه ی ۵۷۴ در ۱۴۵ صفحه بحث مفصلی فرموده است که تقریبا از تحقیق جدید بی نیاز کننده است.

یازده: روح الهی حیات بخش به انسان و نار الهی درون او و تجرد نفس

گرمای بدن موجودات زنده و سرد شدن این موجودات در حال مرگ اگر چه فراگیر نیست و موجودات خونسرد و آبی ذی روح چنین گرمایی ندارند اما از باب قیاس به نفس، قدما این حرارت را نشانی از روح مجرد الهی درون انسان می دانستند و حیات موجودات را به این دما و گرما نسبت می دادند.

بدان که اولین آلت بدنی حرارت غریزیه است که کدخدائیت بدن بدان انتساب دارد، و افلاطون و ارسطو و شیخ رئیس و مولی صدرا و دیگر اساطین فن از آن تعبیر به نار الهیه می کنند. شیخ در آخر فصل هفتم مقاله دوازدهم طبیعیات «شفاء» ص ۴۵۴ گوید: «الآلة الاولى للنفس الحارّ الغریزی و بهایتمّ جمیع أفعالها». فاضل قوشچی در «شرح تجرید» خواجه گوید: «الحرارة الموجودة فی بدن الحيوان الّتی هی آلة للطبیعة فی أفعالها كالجذب و الدفع و الهضم و غیر ذلك، و لذلك تنسب إليها كدخدائية البدن و افلاطون یسمیها النار الالهیة و هی المسماة بالحرارة الغریزیة». آخوند ملاصدرا به تفصیل در جواهر و اعراض «اسفار» ج ۲ ص ۲۳ چاپ سنگی، در حرارت غریزیه بحث فرموده است و نیز در آخر فصل هفتم موقف هشتم الهیات «اسفار» ج ۳ ص ۱۲۲ فرمود: «و الحرارة الغریزیة الّتی هی عند المحققین جوهری سماوی بید ملك من ملائكة الله النازعة للارواح، الناقلة اياها من نشأة الی نشأة لیست من شأنها بالذات نفس الاذابة و التحلیل و افناء هذه الرطوبات الی أن یقع الموت، و الّا لم یکن أفاضها سبحانه و لم یسلطها علی البدن و لا یرضی سبحانه بموت أحد سیما الانسان الّا لأجل حیوة أخرى مستأنفة فی عالم المعاد، و ستعلم أن نفوس الحيوان بل النبات ایضا منتقلة الی ذلك العالم، بل فعل تلك الحرارة بالذات تعدیل المزاج و تحویل البدن و تحریک الموادّ بالتسخین الی مزاج حارّ یناسب الخفة و اللطافة لأن یتبدّل مرکب النفس و یسوی له مرکبا ذلولا برزخیا مطیعا للراکب غیر جموح لعدم ترکبه من الاضداد فیمیل تارة الی جانب و اخرى الی جانب آخر، فهذا التبدیل فی المراكب یهیء النفس للخروج و الهجرة الی الله من هذه الدار، فالموت طبیعی بهذا المعنی لا كما قالته الاطباء و غیرهم من الطبيعيین أن ذلك لنفاد الرطوبة و وقوف القوّة». (اتحاد عاقل به معقول علامه حسن زاده، ص: ۶۷ و ۶۸)

در باب حقیقت نفس انسانی روایات متعددی وجود دارد که اگر آنها مورد تدقیق و تحقیق قرار گیرند و کار اجتهادی روی آنها صورت گیرد حکمت اسلامی را از چنین نظراتی بی نیاز می کند و در مقاله ی عقلانیت و اقتصاد به آن پرداخته شده است.

دوازده : بحث اصالت وجود و ماهیت

بحث این که ابتدا یک قوالب علمیه ای و مشیات علمیه ای در عالم مشیت ایجاد می شود و سپس به فیضان روح وجودی در این کالبدهای علمی دمیده می شود از مطالب و مضامینی است که در آیات و روایات به کرات آمده است مثلا:

أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظِلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ (حدیث)

له الخلق و الامر (آیه)

إذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون (آیه)

ينفخ في الصور (آیه)

خلق الله المشيه و خلق الاشياء بالمشيه (حدیث)

خصال سبع (حدیثش گذشت)

اما این قضیه در بین فلاسفه و حکما موجب بحث های طویل الذیلی شده است و در فهم دقیق آن درمانده اند. علت اصلی آن است که در نظام فهم فلاسفه از عالم و مدلسازی آنها از وجود، صرفاً یک طبقه ی وجودی لحاظ شده است و لذا در فهم این که ماهیت در عالم کون وجود دارد یا ندارد در مانده اند. عیناً همان گونه که معتزله هم در مانده است و برای فرار از این مشکل قائل به وجود حال در بین وجود و عدم شده است و حال آن که قوالب مشییتی و کالبدهای ماهوی که قبل از وجود در عوالم پایین تر استفاده می شوند مربوط به عوالم فوقانی هستند. اشعری ها نیز با طرح بحث نظریه ی کسب نشان داده اند که در فهم برخی روایات ارتباط عالم مشیت و عالم کون و قضا و قدر درمانده اند.

یکی دیگر از نکاتی که باعث برخی ابهامات شده است تمثیل به ظلال در آیات و روایات است که در فضای حکمت از آن به ماهیت و عوالم حدودی تعبیر شده است:

باید معنی واقعی جعل، و فرق میان جاعل و مجعول با این که جاعل وجود صمدی است نه واحد عددی، دانسته شود که تمیز جاعل از مجعول به تعین احاطی است نه تعین تقابلی. «التحقیق الأتم فی الجعل أن المجعول أي اثر الجاعل و ما یترتب علیه بالذات هو نحو من الوجود بالجعل البسیط، و کذا الجاعل بما هو جاعل لیس إلا مرتبة من الوجود» (اسفار، ط ۱، رحلی، ج ۱، ص ۱۴). این معنی توحید قرآنی است. و چون جاعل - أعنی حق سبحانه - مساوق وجود صمدی است، لاجرم فصول حقیقی اشیا انحاء وجودات خاصه آنهایند. و فصول منطقی علامات و أمارات و حکایات از آنهایند، لذا فصول حقیقی اشیا نه از مقوله جوهرند و نه از مقوله عرض بلکه فوق مقوله اند. فافهم. نگارنده در این مرصد اسنی و مقصد اعلی سه رساله مطبوع یکی تازی به اسم جعل، و دو دیگر پارسی یکی به نام وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، و دیگری به نام انه الحق نوشته است که شاید در مسائل مربوط به مقام راهنما و راهگشا باشند. قوله: «و الماهیه تتبعه اتباع الظلّ لذي الظلّ...» ماهیت خیال وجود و بیان حدّ آن است،

و اتحاد او با وجود اتحاد لا متحصّل با متحصّل است، و نسبت اتباع او با وجود اشدّ از اتباع ظل با ذی ظل و فوق آن است، لاجرم تمثیل به اتباع ظل به ذی ظل فقط يك نحو عنوان تقریب ذهن به واقع است. مثلا در حرکت جوهری، هویت وجودی جوهر جسمانی در حرکت است و سیال است نه ماهیت آن؛ چنان که در اسفار افاده فرموده است: الحركة في الجوهر معناها أنه سیال الوجود لا أنه سیال الماهية، فالطبيعة مثلا ماهيتها ثابتة و هويتها سیالة. (هزار و يك كلمه، ج ۵، ص: ۴۷ و ۴۸)

یکی از پژوهشگران فلسفه اسلامی می نویسد:

حقیقت جسم، از منظر قرآن و رهاوردهای دانش فیزیک، «ابریگونة سیال» است. همچنین تعریف جسم به «ابریگونگی و سیالیت»، از برخی آیات قرآنی نظیر آیه «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» (نمل: ۸۸) و رهاوردهای فیزیکی الهام گرفته شده، مهم ترین و گویاترین شاهد عینی آن نیز عکس های ظاهر شده از آشکارسازهای ذرات زیراتمی، است. (مقاله ی بررسی فلسفی فیزیکی جسم و عالم ابعاد در حکمت نوصدرائی رحیم قربانی - دانشجوی ارشد فلسفه اسلامی)

با دقت در روح معنای جبل و استعمالات قرآنی آن مشخص می گردد که منظور از جبال توده هاست که آیه ی شریفه تری الجبال نیز حکایت از حرکت های ابریگونه ی درون همه ی توده های جسمی عالم دارد که در فیزیک جدید هم ثابت شده است. اما حکما آیه را برای مقاصد دیگری تطبیق داده اند. فاضل تونی رحمه الله می نویسد:

فرموده: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ. مقصود آن است که اجسام عالم آنا فآنا در تغیر و تبدل است، معنای آیه شریفه را حکمای قدیم دال بر حرکت جوهری و حکمای جدید دال بر حرکت زمین می دانند. (فاضل تونی، محمد حسین، حکمت قدیم (طبیعیات) (مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی)، صفحه: ۳۰۲، مطبوعات دینی، قم - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.)

حضرت امام خمینی رحمه الله هم توییحی نسبت به کاربرد این آیه برای حرکت جوهری دارند.

سیزده: فلک محدد الجهات

در آیات و روایات شریفه آمده است که خانه ی کعبه به محاذات بیت المعمور در یکی از سماوات علیا و بیت المعمور نیز به محاذات عرش الهی است و دحو الارض از خانه ی کعبه در روی زمین آغاز شده است. خلطی که برای بسیاری از دانشمندان پیش آمده است این است که فیضان وجود از عوالم غیبیه و سماوات سبعه را قیاس به قانون جاذبه و گرانش و چرخشهای فلکی سماء دنیا نموده

و تصور نموده اند چون در نظام فیضان وجود و خلق اولیه ارض سابعه که زمین ماست از زیر خانه‌ی کعبه مدحیه شده است و گسترش یافته است باید زمین مرکز نظام سیارات و ستارات باشد و همه به دور زمین بچرخند. حال آنکه هیچ ربط واضحی بین این که کعبه به محاذات عرش باشد و امر و اراده‌ی الهی در دحو الارض از آن توسعه یافته باشد با این که ستارگان و سیارات به دور زمین بچرخند وجود ندارد.

علامه حسن زاده حفظه الله در کتاب دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی، ج ۱، ص ۳۰۸ تا ۳۱۷ ریشه‌های نظریه‌ی حرکت وضعی و انتقالی زمین و قانون جاذبه را در بیان حکمای اسلامی آورده است و بر اساس قانون جاذبه به رد فرضیه‌ی وجود فلک محدّد الجهات پرداخته است. وی می‌نویسد:

شیخ رئیس در فصل سیزدهم و چهاردهم مقالت سوم طبیعیات شفاء (ط ۱ چاپ سنگی ص ۱۱۶ و ۱۲۲)، و نیز در آغاز نمط دوم اشارات قائل به فلک محدّد الجهات شده است. بدین معنی که محدّد الجهات فلکی متوازی الثخن است که محیط بر همه اجرام و افلاک است و مرکز آن مرکز زمین است که سفلی مطلق است. و این محدّد الجهات است که اجسام خفیف را به سوی خود می‌کشد، و اجسام ثقیل را از خود دور می‌کند که بسوی مرکزش دفع می‌نماید، و حرکت اولای شبانه روزی از اوست. و لکن اثبات محدّد الجهات آنگاه درست آید که فرود آمدن اشیاء سنگین را از فراز به نشیب به قوه جاذبه زمین اسناد ندهیم، و حال این که ثابت بن قره از دانشمندان بزرگ پیشین (متوفی ۲۸۸ ه. ق) قائل به جاذبه زمین بوده است. (دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی، ج ۲، ص: ۷۳۳)

علامه‌ی حسن زاده در ادامه‌ی همین مطلب با اشاره با تغییر فشار هوا و تغییر چگالی هوا که موجب بالا رفتن هوای گرم و شعله می‌شود به رد دقیق تر فلک محدّد الجهات می‌پردازد که علاقه‌مندان می‌توانند رجوع فرمایند.

پیش از ایشان نیز علامه حلی رحمه الله با ده دلیل وجود فلک محدّد الجهات را رد فرموده است (نهایة المرام فی علم الکلام، ج ۱، ص: ۴۵۸)

علامه طباطبایی رحمه الله نیز با رد گفتار کسانی که عرش را در هیئت بطلمیوسی با فلک محدّد الجهات تطبیق می‌کردند می‌فرماید:

قول الثانی فی معنی العرش أن العرش هو الفلك التاسع المحيط بالعالم الجسماني و المحدد للجهات و الأطلس الخالي من الكواكب، و الراسم بحركته اليومية للزمان، و في جوفه مماسا به الكرسي و هو الفلك الثامن الذي فيه الثوابت، و

في جوفه الأفلاك السبعة الكلية التي هي أفلاك السيارات السبع: زحل و المشتري و المريخ و الشمس و الزهرة و عطارد و القمر بالترتيب محيطا بعضها ببعض. و هذه هي التي يفرضها علم الهيئة على مسلك بطليموس لتنظيم الحركات العلوية الظاهرة للحس طبقوا عليها ما يذكره القرآن من السماوات السبع و الكرسي و العرش فما وجدوا من أحكامها المذكورة في الهيئة و الطبيعيات لا يخالف الظواهر قبلوه، و ما وجدوه يخالف الظواهر الموجودة في الكتاب ردوه كقولهم: ليس للفلك المحدد وراء لا خلاً و لا ملاً، و قولهم بدوام الحركات الفلكية، و استحالة الخرق و الالتيام عليها، و كون كل فلك يماس بسطحه سطح غيره من غير وجود بعد بينها و لا سكنة فيها، و كون أجسامها بسيطة متشابهة لا تقب فيها و لا باب. و الظواهر من القرآن و الحديث تثبت أن وراء العرش حجبا و سرادقات، و أن له قوائم، و أن له حملة، و أن الله سيطوي السماء كطي السجل للكتب، و أن في السماء سكنة من الملائكة ليس فيها موضع إهاب إلا و فيه ملك راعع أو ساجد يلجونه و ينزلون منه و يصعدون إليه، و أن للسماء أبوابا، و أن الجنة فيها عند سدرة المنتهى التي ينتهي إليها أعمال العباد إلى غير ذلك مما ينافي بظاهرة ما افترضه علماء الهيئة و الطبيعيات سابقا، و القائلون منا إن السماوات و الكرسي و العرش هي ما افترضوه من الأفلاك التسعة الكلية يدفعون ذلك كله بمخالفة الظواهر. و لم ينههم هذا الاختلاف في الوصف على أن ما يصفه القرآن غير ما يفترضه أولئك لتوجيه الحركات العلوية حتى أوضحت الأبحاث الأخيرة العميقة في الهيئة و الطبيعيات المؤيدة بالحس و التجربة بطلان الفرضيات السابقة من أصلها فاضطر هؤلاء إلى فسخ تطبيقهم و رفع اليد عنه. (الميزان في تفسير القرآن، ج ٨، ص: ١٥٤ و ١٥٥)

چهارده: حیات ملکوتی اجسام و حقایق غیبیه و ماورائی آنها و قائل شدن به ربوبیت دنیوی آنها

یکی دیگر از مواردی که باعث بسیاری از کج فهمی و قائل شدن روح و نفس و غیره برای اجرام سماوی و حتی ارضی شده است این است که در برخی از متون دینی برای آنها شان حیات عنوان شده است و با آنها همانند موجودات زنده تعامل شده است.

سید بن طاووس رحمه الله در پاسخ به شبهه کنندگان در ادعیه ی وداع با ماه رمضان می نویسد:

فاعلم أن الزمان و المكان و سائر الأشياء غير الحيوان و إن كانوا في عالمهم هذا و بصورهم هذه غير شاعرين إلا أن كلهما في بعض العوالم العالية لها حياة و شعور و نطق و بيان و حبّ و بغض كما يكشف عن ذلك الأخبار الكثيرة الواردة في احوال عوالم البرزخ و القيامة و مكاشفات أهل الكشف فإن لكل ما يوجد في هذا العالم وجودا في عوالم أخرى هي سابقة على هذا العالم في الوجود، و للموجودات في كلّ عالم صورا و أحكاما مخصوصة بعالمها تختلف مع الصور و الأحكام الكائنة في غير هذا العالم. و من احكام بعض العوالم العالية أن كلّ ما يوجد فيها يكون ذا حياة و شعور لأن الدار دار حياة و حيوان كما دلّت الأخبار على أن الدار الآخرة كذلك؛ و لعلّ في قول الله تعالى و أن الدار الآخرة لهي الحيوان أيضا إشارة إلى ذلك حيث حكم على الدار بأنّها هي الحيوان. و من الأخبار الدالة على حياة موجودات عالم الآخرة ما ورد فيها من تكلمات الفواكه في الجنة، و فرح السرير و استبشاره من تكتة المؤمن،

بل و منها ما دلت على تكلمات الأرض مع المؤمن و الكافر فانها ليست بعالمها هذا و لذا لا يسمعا اهل هذا العالم بل بملكوتهما. و من هذا القبيل تكلم الحصاء تلکم الحصاء في يد رسول الله صلى الله عليه و سلم حيث إن نطقها و تكلمها بملكوتهما، و إعجاز رسول الله -ص- أنما هو باسماع نطق لسان ملكوتها إلى هذه الأسماع الدنيوية، بل كل ما اظهر نبي أو ولي معجزا من قبيل انطاق جماد و احيائه فهو من هذا الباب فإن عصا موسى و طير عيسى حياتهما أنما هي بملكوتهما و هي غيب عن أهل هذا العالم إلا إذا أظهره الله عليهم لحكمة في اظهاره؛ فالزمان في بعض عوالمه حي و له شعور فلا بأس أن يودع و يخاطب بعالمه هذا. (دو رساله مثل و مثال علامه حسن زاده آملی، ص: ۱۶۸ و ۱۶۹)

در برخی روایات درباره افلاک آمده است:

عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْجُرْجَانِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- جَعَلَ لِمَنْ جَعَلَ لَهُ سُلْطَانًا أَجَلًا وَ مُدَّةً مِنْ لَيْالٍ وَ أَيَّامٍ وَ سَنِينَ وَ شُهُورٍ فَإِنْ عَدَلُوا فِي النَّاسِ أَمَرَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- صَاحِبَ الْفَلَكَ أَنْ يُنْطِقَ بِإِدَارَتِهِ، فَطَالَتْ أَيَّامُهُمْ وَ لَيْالِيهِمْ وَ سَنِينُهُمْ وَ شُهُورُهُمْ، وَ إِنْ جَارُوا فِي النَّاسِ وَ لَمْ يُعْدِلُوا أَمَرَ اللَّهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- صَاحِبَ الْفَلَكَ، فَأَسْرَعَ بِإِدَارَتِهِ، فَفَقَصُرَتْ لَيْالِيهِمْ وَ أَيَّامُهُمْ وَ سَنِينُهُمْ وَ شُهُورُهُمْ، وَ قَدْ وَفَى لَهُمْ -عَزَّ وَجَلَّ- بِعَدَدِ اللَّيَالِي وَ الشُّهُورِ». (الكافي - ط - دارالحدیث، ج ۱۵، ص: ۶۱۶ و ۶۱۷)

باید این روایات در یک نظام جامع هستی شناختی دیده شوند وگرنه موجب معضلاتی مثل نفوس فلکیه در عالم کون و اجسام و نفی خرق و التیام قمر می شوند.

یا مثلا در برخی روایات دیگر دوران به افلاک نسبت داده شده است نه به زمین:

عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِيًا فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِقُدْرَتِهِ وَ إِنْشَاءِ السَّحَابِ وَ تَضْرِيْفِ الرِّيحِ وَ مَجْرَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدَّرًا وَ مُنْشِئًا (التوحيد (للصدوق)، ص: ۲۵۱)

قال الله عز و جل يا ملائكتي و سكان سماواتي و عزتي و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضا مدحیة و لا شمسا مضيئة و لا قمر منیرا و لا فلکا یدور و لا بحرا یدری و لا فلکا یسری الا لمحبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الكساء (مسکن الفؤاد عند فقد الاحبة و الاولاد شهید ثانی رحمه الله، ص: ۱۵۵)

پانزده: نفی حرکت درون بنیاد موجودات به تصور نقض ربوبیت الهی

برخی از غریبوں در دوره ی اخیر به توهم نقض وجود خداوند و ربوبیت الوهی، با آب و تاب فرضیه ی تکامل انواع و رشد ژنتیکی داروین را ترویج رسانه ای می نمایند و به شدت از آن دفاع می کنند و حال آنکه اولاً این فرضیه در صورت تایید هیچ تناقضی با وجود خداوند و خلقت و

ربوبیت الهی ندارد کما اینکه در مقدمه ی کتاب دانشنامه آفرینش انتشارات سایان در مقاله ای مفصلاً توضیح داده شده است و دوماً این که تصور این مطلب که حرکت و سیورورت درون بنیاد موجب نقض برخی گزاره های اسلامی است پیش از این نیز توسط امثال ارسطو مطرح شده است:

ارسطو برای توضیح علل اربعه و برای بیان چگونگی ارتباط آنها به یکدیگر دو مثال می آورد که فقط یکی از آن دو در سنت اسلامی رائج گشته و دیگری مسکوت مانده است. دو مثالی که ارسطو برای روشن کردن علل اربعه می آورد یکی از دنیای هنر به معنی عام کلمه و دیگری از جهان طبیعت است. مثالی که ارسطو از دنیای هنر اخذ نموده همان مثالی است که با کمی تغییر در فلسفه اسلامی رائج گشته است. ارسطو برای این منظور مجسمه و مجسمه ساز را مثل می زند به این صورت که مجسمه ای که از فلزی بدست هنرمندی ساخته شده باشد به طور مشهود دارای ماده، صورت، سازنده و هدف می باشد: در این مثال مواد فلزی که در آن مجسمه بکار رفته علت مادی و آن شکلی که آن مواد به دست هنرمند به خود گرفته علت صوری، و هنرمند علت فاعلی و هدفی را که مجسمه ساز از عمل و در عمل خود تعقیب می کند و محرك وی در این عمل هنری بوده، علت غائی محسوب می شوند. چون مجسمه و مجسمه سازی در اسلام از نظر فقهائی خالی از اشکال نبوده فلاسفه اسلامی اکثراً برای تبیین علل اربعه کرسی و کرسی ساز (نَجَّار) را مثال می زنند و علت مادی کرسی را مثلاً چوب، علت صوری آن را شکلی که نَجَّار به آن چوب داده و علت فاعلی آن را نَجَّار و علت غائی آن را فواید و ثمراتی که می توان از این کرسی برد ذکر می کنند: دو علت مادی و صوری به علت های درونی و در دو علت دیگر یعنی علت فاعلی و علت غائی به عنوان علت های خارجی، موسوم است. در مثال مذکور فقط دو علت درونی (مادی و صوری) بهم پیوسته یکی بدون دیگری - با حفظ تمامیت وجود کرسی به عنوان کرسی - نمی تواند تحقق پذیرد، ماده کرسی (فلز، چوب و غیره) بدون صورت کرسی و صورت کرسی بدون ماده ای چون چوب، فلز و غیره نمی تواند وجود خارجی بیابد. ولی در این مثال علل خارجی یعنی نَجَّار (به عنوان علت فاعلی) و فواید مترتب بر کرسی (به عنوان علت غائی)، چنان پیوندی که بتوان آنها را برابر با کرسی دانست، ندارند. اگر نَجَّار هم از بین برود باز کرسی، کرسی می ماند. اگر از کرسی ثمرات مطلوب گرفته نشود و در گوشه ای بدون فایده بیفتد باز کرسی، کرسی می ماند، ولو علت فاعلی و غائی (یعنی این دو علت خارجی) در بوجود آمدن کرسی به عنوان علت هم دخالت داشته اند ولی در تحقق داشتن و بقاء آن دخالتی ندارند؛ برخلاف صورت و ماده یعنی دو علت داخلی که یکی بدون دیگری نه در بوجود آمدن، نه در تحقق، نه در بقاء ممکن نیست. این مثال ارسطو برای عالم اسلام که برخلاف وی قائل به مبدء خلاق است مثالی بسیار متناسب بوده حتی کمک به دلالتی می کند که فلاسفه برای اثبات صانعی برای این عالم می آورند. شاید هم این یکی از دلالتی باشد که این مثال و نه مثال دوم ارسطو در عالم اسلام رواج یافته است. مثال دوم ارسطو که از جهان طبیعت می آورد و در واقع مثال اصلی برای واقعیت و پیوند علل اربعه در جهان طبیعت می باشد، عبارت است از فرد انسان و علل اربعه برای به وجود آمدن و بقاء او: ارسطو علت مادی را نطفه انسان، علت صوری او را انسان، علت غائی او و علت فاعلی او را انسان می داند، با این وصف پیوند بین علل داخلی و خارجی را می تواند بگونه ای دیگر تعبیر کند. در پیوند علل صوری و مادی که حرفی نیست (پیوند ماده و صورت در این مثال حتی

برخلاف ماده و صورت در مثال مجسمه و یا کرسی، بسیار عمیق‌تر و حتی تا سرحدّ وحدت و برابری می‌باشد چون نطفه به‌عنوان علتّ مادی بنوبه خود بخشی از صورت است برخلاف ماده کرسی و صورت کرسی که ذاتا باهم تفاوت دارند: از چوب و فلز ممکن است به جای کرسی چیز دیگری ساخت در صورتی که از نطفه انسان، جز انسان موجود دیگری نمی‌تواند بوجود بیاید). تمام پدیده‌ها و جلوات طبیعت از نظر ارسطو محصول پیوند و ربط علل چهارگانه‌ای هستند که چون مثال انسان، هم در پیدایش و هم در تحقق و هم در بقاء متحدّ و از هم جدائی ندارند. مبدء و منشاء حرکت جوهری درست در همین بینش طبیعی ارسطو نهفته است. یعنی در اینکه ارسطو حرکت به معنی تغییر را فقط در مقولات کم و کیف و مکان و غیر ندیده، بلکه در کل طبیعت و یا لااقل در کلّ جواهر طبیعی ذیحیاتی که کون و فساد درباره آنها وجود دارد. فکر تغییر و تحوّل و صیوروت به نحوی بر بینش طبیعی ارسطو سیطره دارد که لااقل این سؤال را در مورد وی مطرح کرده است که آیا در نظر ارسطو وجود اصیل است یا صیوروت. سؤالی که پاسخ آن لازم و ملزوم بودن وجود و صیوروت، و صیوروت و وجود در بینش ارسطو است. در مقابل یعنی باتوجه به توصیفی که قرآن کریم از خلقت فرد فرد انسان می‌کند که «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» (سورة الحج، آیه ۵) - باتوجه به این توصیف - خلقت انسان برخلاف بینش ارسطویی در تمام مراحل صنع الهی و در هر حال علتّ فاعلی، علتّی خارجی بوده، این حقیقت از نظر اسلام در مورد کلّ طبیعت و جهان خلقت صادق خواهد بود. بنابراین دنیای اسلام نمی‌توانست و نمی‌تواند چنین طرز تفکر ارسطویی را پذیرفته علتّ فاعلی را در طبیعت انسان و صیوروت انسان را در تمام مراحل ناشی از نفس طبیعت انسان و بدون اعمال نفوذ يك نیروی ماوراء طبیعت بداند. بلکه برای اسلام و فلاسفه آن، در تمام مراحل، مسأله «خلق» مطرح است که تنها به خالق برمی‌گردد. بنابراین برای پذیرفته شدن فلسفه ارسطویی در جهان اسلام ناگزیر می‌بایست بخشی از طبیعیات ارسطو حالت دیگری بخود می‌گرفت. چنین تحوّل را که مستقیماً تصرّف در حرکت جوهری ارسطویی است در اندیشه دو معمار بنای فلسفه اسلامی بالصرّاحه و با تأکید می‌توان یافت یعنی در اندیشه ابن سینا و دیگری در فلسفه ابن رشد. ابن سینا در شفا از دو نوع فاعل سخن می‌گوید یکی فاعل در نزد طبیعیون و دیگر فاعل در نزد الهیون. فاعل نزد طبیعیون (چنانکه در بیان جهان‌بینی ارسطو ذکر شد) «مبدء تحریک» و در نزد الهیون (آنگونه که عقیده اسلامی است) مبدء وجود است، یعنی فاعلی که «وجود» را خلق و ایجاد می‌کند. بدیهی است که چنین فاعلی به معنی مبدء وجود، به معنی خالق و موجد وجود، نه در قالب فکر یونانی می‌گنجد و نه - برخلاف آنچه فلاسفه اسلامی تصور کرده‌اند - عقیده ارسطوست. ابن سینا با تفکیک صریح بین این دو نوع فاعل به این واقعیت اذعان می‌کند که محصول آنچه از مبدء تحریک صادر می‌شود حرکت و حاصل آنچه از مبدء وجود صادر می‌شود وجود است؛ «حرکت» و «وجودی» که متفاوت الذات می‌باشند. قبل از اینکه به نتیجه‌گیری ابن سینا از این فکر پردازیم به‌طور خلاصه به تأویلی که ابن رشد برای سازش دادن بین این دو فکر متفاوت الذات نموده اشاره می‌کنیم: ابن رشد در شرح خود بر ما بعد الطبیعه ارسطو می‌گوید مراد از «حرکت» یعنی حرکت صادره از محرک لا يتحرک، «فعل» است. مراد وی آن فعلی است که در لسان قرآن به معنی خلق است: «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (سورة الانبیاء، آیه ۱۰۴). ابن رشد به این ترتیب برای خود راه تلفیق بین

فکر اسلامی و فکر یونانی را هموار نموده، به شیوه خود به اسلامی نمودن فلسفه ارسطو توفیق می‌یابد. ابن سینا که جدائی بین فکر طبیعی یونانی و الهی اسلامی را روشنتر دیده و ناسازگاری آن را غیرقابل تأویل دانسته، ناگزیر در نتایج مترتب بر این اختلاف دو فکر، تصرف بنیادی نموده است. کوشش وی بر این است که «تحزک درونی طبیعت به دست خود طبیعت» را به نیروئی تغییردهنده که خارج از طبیعت نه داخل در طبیعت است تبدیل کند. یعنی علت فاعلی را از پیوند با سایر علل اربعه موجود در طبیعت درآورده، به صورت علت فاعلی خارجی در آورد؛ آن طوری که در مثال نجار و کرسی گفته شد. وی در کتاب شفا به شرح زیر و با صراحت غیرقابل تأویلی، انگشت بر این نکته غیرقابل سازش با فکر اسلامی نهاده، دگرگونی بنیادی در فلسفه ارسطوئی اسلامی شده بوجود می‌آورد: در کتاب شفا به روشنی نفی حرکت جوهری طبیعی ارسطوئی کرده آن را ناممکن می‌داند و پدیده‌ای را که از نظر وی موهوم حرکت ممتد جوهری است، فاقد حرکت ممتد بلکه منقطع و پر از فواصل می‌داند که در تحت تصرف نیروئی خارج از چهارچوبه طبیعت قرار دارد: در مورد پیوند علل اربعه و درست در مورد همان مثال ارسطوئی درباره به وجود آمدن فرد انسان و تطور حالات او که مثال بارزی برای حرکت جوهری طبیعی ارسطوئی است می‌گوید: «كذلك يستحيل و يتغير الي ان يشتد، فينفضل. لكن ظاهر الحال توهم ان هذا سلوك واحد من صورة جوهرية الي صورة جوهرية اخرى و يظن لذلك ان في الجوهر، الحركة و ليس كذلك، بل هناك حركات و سکونات كثيرة». استحاله و تغییر را در مورد سوق از صورتی به صورتی بالاتر می‌پذیرد ولی آن را به صورت خط ممتدی از حرکتی (که طبعاً حرکات کمی و کیفی خواهند بود) که با سکونات متعددی منقطع و از هم گسیخته است تصور می‌کند. نکته اندیشه و تصرف فکری وی در همین «سکونات» و نقش این سکونات است. سکونات را ابن سینا به صورت آنات غیر ممتد زمانی می‌داند چون فاصله‌هایی بین حرکات تا اینکه «واهب الصور» بتواند در آن فواصل به نوبه خود صورت جوهری مناسب با فراهم شدن مقدمات قابلیت قبول آن «صورت» را به آن ماده اعطاء کند. در مورد خلق انسان، طبق آیه قرآن، تبدیل صورت «ترابی» به «نطفه‌ای» و تبدیل صورت نطفه‌ای به «علقه» و غیره بصورت یک حرکت ممتد و مداوم نیست، بلکه حرکات کمی و کیفی خاصی ماده ترابی را قابل قبول صورت نطفه‌ای می‌سازند. در آن لحظه‌ای که قابلیت قبول به نقطه کمال خود می‌رسد نیروی واهب الصور، صورت نطفه‌ای را اعطاء می‌کند. پس حرکت در جوهر نیست، چون صور جوهری محصول حرکت نبوده بلکه مخلوق نیروی خالق خارج از این سیر درونی طبیعت می‌باشد. به این ترتیب در اثر تلاقی دو اندیشه از بنیان متفاوت یونانی و اسلامی و مزج آن دو با حفظ غلبه اصول فکر اسلامی بر یونانی یکی از محورهای اصلی فیزیک و متافیزیک ارسطو ساقط و اندیشه ممزوجی از یونانی و اسلامی، جایگزین آن گشته است؛ مزجی که دقیق و قابل تحسین ولی از نظر اندیشه فلسفی خالی از اشکال نیست؛ اشکالی که رفع آن یا به قبول حرکت جوهری طبیعی ارسطو و یا به ابداع حرکت جوهری وجودی میسور بوده، که صدر المتألهین پذیرفته و به صورت اساس نوینی برای فلسفه ابراز داشته است. اشکالی که در تبیین حرکت مرحله‌ای ابن سینا در مورد تطور و تکامل انسان و نظائر آن مانند موجودات زنده دیگر دیده می‌شود این است که ابن سینا حرکت امتدادی مسیر این تطور را تا آنجا که به ظاهر حس تبدیل صورت، یعنی جائی که صورت جوهری نیست، به عنوان حرکت می‌پذیرد و آن را تغییر صورت نمی‌داند و به حرکت جوهری تعبیر نمی‌کند ولی آنجا که باید اذعان به تغییر و تبدیل صورت کند به این تغییر و تبدیل جوهری اعتراف می‌کند

ولی ماهیت تدریجی این تغییر را با این حیلۀ ظریف فکری و فلسفی انکار می‌کند که می‌گوید این تغییر در «لا زمان» واقع شده و برای تأیید اینکه تغییر می‌تواند در «لا زمان» بوقوع پیوندد، آن را صنع واهب الصوری که ماوراء طبیعت است می‌داند. در صورتی که تغییر خالی از تدریج، خواه آن تغییر از فاعل خارجی و خواه داخلی، چه در امور مادی چه غیر مادی امر متناقض بالذات بوده مثل تدریج بدون تدریج سلب ذاتی و ذات از شیء و به عبارت دیگر سلب شیء عن نفسه می‌باشد. آیا صدر المتألهین مستقیماً سرانگشت تفکر خود را بر روی این تناقض نهاده و یا نه در هر حال حرکت جوهری وجودی وی درست با حلّ این تناقض و برای حلّ آن بوجود آمده است. به این معنی که وی بخش عظیمی از حرکت جوهری طبیعی ارسطو، یعنی تغییر صور جوهری را در تمام مراحل تطور و تکامل مثلاً انسان می‌پذیرد ولی برخلاف ارسطو و بر طبق گفته پور سینا، علت فاعلی این تغییر را عامل طبیعی داخلی ندانسته به واهب الصور به‌عنوان معطی دائمی صور نسبت می‌دهد. حرکت جوهری طبیعی ارسطویی و حرکت مرحله‌ای، جای خود را به حرکت جوهری وجودی ناشی از منبع فیض لا یزال الهی از منبع «دائم الفضل» و «دائم الفیض» می‌دهد. باتوجه به این نکته که فیاض صور، ایجاد حرکت نمی‌کند بلکه ایجاد صور دائمی بهم پیوسته‌ای که نفس حرکت ثمره آنست می‌نماید و این اندیشه‌ای است که دیگر نه از لحاظ محتوی و نه از لحاظ ارتباط علل اربعه با یکدیگر، با اندیشه ارسطو نمی‌تواند سازگار باشد. تمام حرکتی را که ارسطو در نفس طبیعت و از طبیعت می‌داند صدر المتألهین به قدرت خلاقه الهی انتقال می‌دهد. حرکت به معنی ایجاد صور به این اعتبار در فعالیت متمادی نیروی خلاقه باریتعالی متمرکز دانسته، «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» را دلیل بر آن می‌داند، در حالی که «یوم» به معنی همان لحظاتی است که ابن سینا آن را آنات خالی از امتداد یعنی «سکونات» می‌دانست. (دومین یادنامه علامه طباطبائی، ص: ۲۰۷ تا ۲۱۵)

آقای امیر محمد گمینی در مقاله ای به اولین واکنش علمای شیعه به فرضیه داروین پرداخته اند.

در پژوهش های جدید ثابت شده است که نه تنها محیط بلکه اعمال و رفتار انسان بر روی دی ان ای او و تغییرات ژنتیکی موثر هستند که در نسخه های بعدی باید اضافه شود... البته اصل حرکت درونی اشیاء همانند حرکت بیرونی آنها صحیح است و کما این که ظهور آیه ای اشیاء حرکت و صیورورت و تحول دارد درون اسماء ای آنها نیز صیورورت و تحول دارد کما اینکه در قرآن کریم برای تغییرات بیرونی آیات از تعبیر نسخ استفاده شده است که فرمود ما ننسخ من آیه او ننسها ناتی بخیرمنها او مثلها و در مورد تحولات درونی و اسماء ای نیز از تعبیر مسخ استفاده شده است که فرمود:

یس : ۶۷ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ

(۲) البقرة : ۶۵ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

(۵) المائدة : ۶۰ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ

(۷) الأعراف : ۱۶۶ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

احتمالا ریشه های روایی و وحیانی حرکت جوهری نیز به همین حرکت درون بنیاد اسماء ای بر می گردد.

در هر حال تئوری صحیح تکامل داروین نیست بلکه تکامل و تنازل ژنتیکی ناشی از محیط و رفتار موجودات است که باید با آیات و روایات و پژوهش های روز تدوین شود ان شاء الله.

شانزده: ربط متغیر به ثابت و حادث به قدیم

یکی از مناشی قائل شدن به عقول عشره و افلاک ذی النفوس سماویه، حل کردن بحث ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت بوده است. از آنجا که ذات الهی ثابت است و تغیر در وجود باری تعالی راه ندارد حکما به صرافت افتاده اند و محملی تراشیده اند برای تنزیه ذات باری از تغیرات عوالم به ذات حق تعالی و این از همان مواردی است که ناشی از آن است که آدمی حد فکر خود را نشناسد و در فوق عرش تفکر نماید که منهی است. لذا به دام قیاس به عوالم زمان مند افتاده اند و حال آنکه اصولا دوگانه ی ثابت و متغیر و حادث و قدیم در ظرف زمان و موجودات زمان مند قابل تصور و معناست و ذات باری تعالی از زمان مندی منزله است و لذا اصلا این دوگانه در مقام ذات مطرح نیست که بخواهیم حلش کنیم. یعنی علت اصلی مشکل در ربط حادث به قدیم این است که ما فکر می کنیم خدا یا باید حادث باشد یا قدیم زیرا خداوند را هم مثل خود زمان مند قیاس می کنیم و حال آنکه خداوند خالق زمان و وراء زمان است کما اینکه در روایات هم آمده است.

در روایات شریفه به زیبایی به این نکته اشاره شده است که خدای متعال خود خالق این و کیف و متی و زمان و مکان و چگونگی و چیستی است و لذا به تعبیر حضرت استاد علائی نژاد زید عزه خداوند فوق طور این مسائل است و نباید قیاس به تحت عرش کرد فوق عرش را و روبروی آینه را با درون آینه چه کار جز این که آینه عکس رخ یار نماید؟

نکته ی دیگر این است که همان گونه که مولانا آورده است : نقش با نقاش کی نیرو کند؟ و اصولاً به تعبیر حضرت علامه مصباح رحمه الله معلول ربطی وجودی و حقیقت عین الربطی به علت چگونه می تواند با علتینجه در پنجه افکند. این که ایشان معتقد بودند ارزش دارد انسان ۵۰ سال کار علمی کند تا وجود رابطی و حقیقت عین الربطی را بفهمد به دلیل اثرات عمیق عرفانی و اخلاقی و توحیدی ناشی از فهم عین الربطی است که البته چیز جدیدی نیست و در اشعار مولوی و بیانات حکمای متاله و آیات و روایات مکرراً آمده است مثل انتم الفقراء و ما من دابه الا هو آخذ بناصيته و ... یکی از افتخارات آقایان حکما در مسئله ی حرکت جوهری این است که حرکت جوهری می تواند ربط متغیر به ثابت و حادث به قدیم را حل نماید و حال آن که حلش همان بیان اهل بیت علیهم السلام است که ذکر شد:

جناب شیخ رئیس که نفس را روحانیه الحدوث می داند، و در فصل سوم مقاله دوم از فن اول طبیعیات شفاء در حرکت منیّ به کون و فساد، و ردّ حرکت جوهری آن می گوید: و الذي يجب أن يعلم هو أنّ المنیّ إلى أن يتكوّن حیواناً تعرض له تكوّانات أخرى تصل ما بينها استحالات في الكيف و الكم، فيكون المنی لا يزال يستحيل يسيراً يسيراً و هو بعد منیّ إلى أن تنخلع عنه صورة المنویة و یصیر علقة، و كذلك حالها إلى أن يستحيل مضغة و بعدها عظماً و عصباً و عروفاً و أمورا آخر لا ندرکها، و كذلك إلى أن یقبل صورة الحیاة، ثمّ كذلك یستحيل و يتغیّر الى أن یشتدّ فینفضّل، لكن ظاهر الحال یوهم أنّ هذا سلوک واحد من صورة جوهرية إلى صورة جوهرية أخرى، و یظنّ لذلك أنّ في الجوهر حركة، و ليس كذلك بل هناك حركات و سکونات كثيرة. (شفاء، ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ج ۱، ص ۴۴، س ۲۰). و با وجود این که شیخ حرکت در جوهر را نمی پذیرد، در فصل هفتم مقاله نهم الهیات شفاء، فرموده است که انسان را هم معاد جسمانی است و هم معاد روحانی و در آخر فصل مذکور گفته است: «إنّ الصور الخیالیّة لیست تضعف عن الحسیّة بل تزداد علیها تأثیراً و صفاء...». و صدر المتألّهین در معاد شرح هدایه (ط ۱، چاپ سنگی، ص ۳۷۷) گوید: «للشیخ الرئیس إشارة خفیة في آخر إلهیات الشفاء إلى وجه صحة المعاد الجسماني بقوله: «إنّ الصور الخیالیة لیست تضعف عن الحسیة...». و نیز جناب شیخ در فصل اخیر نمط هفتم اشارات تصریح کرده است که جزای نفس داخلی است نه خارجی: العقاب للنفس علی خطیئتها هو كالمرض للبدن علی نهمه، فهو لازم من لوازم ما ساق إليه الأحوال الماضية التي لم یکن من وقوعها بدّ و لا من وقوع ما یتبعها. و أمّا أن یكون علی جهة أخرى من مبدء له من خارج فحديث آخر ... حاصل مفاد این فصل همان است که بدان اشارتی نموده ایم که: «اعمال آدمی در دنیا مستتبع ملکاتند، و ملکات در آخرت مستتبع اعمال». و نیز جناب شیخ رئیس که در آغاز سخت اصرار به انکار اتحاد عاقل به معقول داشت، در انجام مستبصر شد و بدان اعتراف نمود چنان که به نحو مستوفی در کتاب دروس اتحاد عاقل به معقول تقریر و تحریر کرده ایم. غرض این که جناب شیخ نفس را روحانیه الحدوث می دانست، مع ذلك در معاد نفس، و در این که جزای نفس داخلی است نه خارجی، و در اتحاد نفس با

صور مدرکه اش همان را گوید که قائل به جسمانیة الحدوث می‌گوید. به شرح عین پنجاه و نهم کتاب ما شرح العیون فی شرح العیون رجوع شود...د- دیگر از آن حقایق که معرفت به حرکت در جوهر طبیعی مفتاح آن است، ربط متغیر به ثابت قدیم است. فلاسفه الهی پیش از صدر المتألهین فلك را واسطه ربط متغیر حادث که عالم طبیعت است به ماورای آن که عالم عقول و ملکوت و مبدء الهی ثابت قدیم است می‌دانستند؛ و لکن در منطق حکمت متعالیه، نفس حرکت جوهری واسطه ربط متغیر به ثابت است. یعنی خود جوهر اشیاء که از يك جهت متغیر و از يك جهت ثابت است واسطه رابط متغیر به ثابت است. (فصل بیست و یکم مسلك ثالث أسفار، ط ۱، چاپ سنگی، رحلی، ص ۲۲۴: «فصل فی کیفیت ربط المتغیر بالثابت...»). ۵- دیگر از آن حقایق که معرفت به حرکت در جوهر طبیعی مفتاح آن است، مسأله ربط حادث به قدیم است. بدان که فصل سی و نهم مرحله ششم مسلك اول اسفار بدین عنوان است: «فصل فی أنّ حدوث کلّ حادث زمني یفتقر إلى حركة دورية غیر منقطعة...» (ط رحلی، ج ۱، ص ۲۰۸). در این فصل از مسأله ربط حادث به قدیم به واسطه متوسطی بحث می‌شود. و فصل بیست و یکم مسلك سوم اسفار بدین عنوان است: «فصل فی کیفیت ربط المتغیر بالثابت...» (ط ۱، رحلی، ص ۲۲۴). و فصل سی و سوم مسلك سوم بدین عنوان است: «فصل فی ربط الحادث بالقدیم...» (ج ۱، رحلی، ص ۲۳۶). ما را در بیان هر يك از فصول یاد شده تحقیق و تنقیح است که در تعلیقات بر اسفار تقریر و تحریر کرده‌ایم. کوتاه سخن این که مشکل گشا و گره‌گشای همه این گونه مسائل سنگین و سهمگین، و رافع نزاع پرماجرایی فلاسفه و متکلمین، معرفت به حقیقت حرکت جوهری است که مجعول موجود سیال است - یعنی آن حقیقتی که ربط به جاعل دارد موجود مجعولی این چنین است که ذات او سیال است، نه این که حرکت دوباره مجعول باشد. فاعلم أنّه ربما كانت في الحقائق الوجودية المتميزة بذاتها لا بجعل جاعل يجعلها كذلك، بل بجعل لبسيط يجعل نفس هويتها هوية واحدة ذات شئون متکثرة متجددة... (اسفار، ط ۱ رحلی، ص ۲۳۸). فتدبر. و- دیگر از آن حقایق که معرفت به حرکت در جوهر طبیعی مفتاح آن است، معرفت به وجهی از وجوه حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است. بیان آن را صدر المتألهین در فصل اول فنّ پنجم جواهر و اعراض اسفار به تفصیل افاده فرموده است: سرّ آخر: قد انكشف لك مما سردنا عليك بيانه و أوضحنا برهانه أنّ الطبيعة الجسمانية فلكية كانت أو عنصرية ممّا يتلاشى و يضمحلّ شيئاً فشيئاً. و لو نظرت إلى أحوال نفسك و كلّ ذي نفس ظهر لك أنّ شأن ما يتصرّف فيه النفس من الطبائع و القوى و الأجرام أنّ تذوب و تذبل و تتحلّل ذاتها و صفاتها على التدریج في خدمة النفس و طاعة الأمر الأعلى... (اسفار، ط ۱، رحلی، ج ۲، ص ۱۵۹). (هزار و يك كلمه، ج ۴، ص: ۱۰۸ تا ۱۱۲)

هفده: خلط تفکیک امر و خلق و صور منفوخه و یصور کیف یشاء با صورت مادی و هیولای مادی

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام به صورت و هیولی و قوه و فعل اشاره شده است که در نسخه بعد اضافه می‌شود. در قرآن کریم هم با تعبیر نفخ صور به کیفیت نفخ ماء وجودی و نفخ روح در

صورت های مشیتی اشاره شده است و احتمالاً همین تعبیرات غیبی باعث شده است در فضای ماده نیز حکمای یونان قائل به صورت و هیولی شوند و بین این دو بحث خلط نمایند.

لذا میرداماد از کسانی که هیولی را در طبیعیات بحث نموده اند شاکی می شود و معتقد است باید در الاهیات از هیولی بحث شود:

إِنَّمَا النَّظَرُ فِي تَقَرُّرِ الْحَقَائِقِ وَأَحْوَالِ كُلِّ حَقِيقَةٍ فِي نَحْوِ وَجُودِهَا عَلَى ذِمَّةِ «الْعِلْمِ الَّذِي فَوْقَ الطَّبِيعَةِ»، وَلَا شُغْلَ لِدَمَمِ الْعُلُومِ الْجَزْئِيَّةِ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَصْلًا، فَضْلًا عَنْ نَفْسِ مَوْضُوعٍ وَأَجْزَائِهِ. بَلْ إِثْبَاتِ مَوْضُوعَاتِ جَمَلَةِ الْعُلُومِ بِأَسْرَافِهَا عَلَى «الْعِلْمِ الْأَعْلَى»، إِذْ مَوْضُوعُهُ مَطْلُوقُ الْحَقِيقَةِ الْمَتَقَرَّرِ بِمَا هِيَ حَقِيقَةٌ مَتَقَرَّرَةٌ، بِخِلَافِ سَائِرِ الْعُلُومِ. فَإِثْبَاتِ الْهَيُولَى وَالصُّورَةِ وَخَوَاصِّهِمَا لَيْسَ مِنَ الْحِكْمَةِ الطَّبِيعِيَّةِ، بَلْ مِنَ «الْحِكْمَةِ فَوْقَ الطَّبِيعَةِ». وَكَذَلِكَ هَلِ الْجِسْمُ مَتَأَلَّفٌ مِنْ أَجْزَاءٍ لَا تَتَجَرَّزَى أَمْ لَا؟ بَلْ مَمْتَدِّ مَتَّصِلٍ، فَتَلِكُ مِنْ أَحْوَالِ الْجِسْمِ بِمَا هُوَ مَتَقَرَّرٌ، لَا مِنْ حَيْثُ هُوَ وَاقِعٌ فِي التَّغْيِيرِ، أَوْ مَشْتَمَلٌ عَلَى الْمَادَّةِ، أَوَّلُهُ طَبِيعَةٌ. وَإِنَّمَا الْمَتَعَلِّقُ بِالطَّبِيعِيَّاتِ مَا يَسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى وَجُودِهِ بِالْبَيِّنَاتِ الطَّبِيعِيَّةِ، مِنْ جِهَةِ حَرَكَاتِهِ وَقَوَاهِ وَأَفْعَالِهِ. فَأَمَّا الْقَوْلُ فِي التَّنَاهِي وَاللَّاتِنَاهِي فَعَلَى سَبِيلَيْنِ: مِنْ جِهَةِ الْمَقْدَارِ وَالْجِسْمِ مِنْ حَيْثُ هُوَ جِسْمٌ، وَمِنْ جِهَةِ أَحْوَالِ الْجِسْمِ مِنْ حَيْثُ هُوَ مَتَحَرِّكٌ أَوْ سَاكِنٌ، وَمِنْ حَيْثُ أَفْعَالُهُ وَتَأْثِيرَاتُهُ، وَبِالْجَمَلَةِ الْأَخِيرَةِ مِنْ عِلْمِ الطَّبِيعَةِ وَفِي السَّمَاعِ الطَّبِيعِيِّ. (مصنفات مير داماد، النص، ص: ٤٧)

البته این بدفهمی ها و کج فهمی ها فقط مختص طبیعیات نیست بلکه در فقه و اصول و علوم دیگر هم الی ماشاءالله از این نمونه ها داریم. مثلا چند حدیث و آیه که ظهور در قیاس داشته است مثل آیه ی شریفه ی قیاس در کفاره صید باعث شده است برخی باب قیاس را بازکنند. یا مثلا بدفهمی اولی الامر منکم باعث شده است امارت و امامت هر بر و فاجری را بپذیرند. یا مثلا کل مجتهد مصیب که در تبیین و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا است باعث شده عده ای به انگاره تصویب قائل شوند. یا مثلا لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره باعث انگاره ی عصمت مطلقه ی صحابه شده است و کم له من نظیر...

۴: محدود بودن نیرو و توان علما شیعه و تهدیدات علیه آنان و اولویت فقه و قرآن و حدیث و کلام

یکی دیگر از علت های آنکه خیلی به مباحث هستی شناسی مبتنی بر آیات و روایات توسط علمای شیعه پرداخته نشده است آن است که :

اولا: تهدیدات حکومتی متوجه آنها بوده است و آزادی بیان و فکر وجود نداشته است و حتی احکام عبادی شیعی نیز نمی توانست آزادانه منتشر شود چه رسد به فهم هستی شناختی شیعی. دوما: فهم عمومی جامعه کمتر از درک این مطالب بوده است تا آنجا که اعتقاد به علم غیب امام را غلو می دانسته اند و ادعیه ای مثل زیارت جامعه قابل نشر در سطح عموم جامعه ی شیعی هم نبوده است.

سوما: آنقدر ردیه نویسی بر شیعه و جدالهای کلامی و فقهی وجود داشته است که همان ها فکر و ذهن و انرژی فقها را می گرفته است و فرصتی برای این مباحث باقی نمی مانده است.

چهارما: در فضای علوم عقلی همیشه تکفیر اهل معقول رایج بوده است تا آنجا که حتی ریاضی و منطق و طب را هم تحریم می کرده اند چه رسد به هستی شناسی و فلسفه.

پنجما: این قدر مسائل مبتلا به وجود داشته است که ذهن ها به سمت مسائل غیر مبتلا به نمی رفته است.

حجت الاسلام محمد رضا خادامیان حفظه الله در این باره می نویسد:

نباید عدم ورود فقها به برخی موضوعات را شاهد عدم لزوم موضوع شناسی از جانب فقها پنداشت، زیرا در طول سالیان متمادی، فقهای عظام مبتلا به سلاطین جور و طاغیان باطل بودند و عملا در متن قضایا از جهت حکم و قضاوت نبودند و در نتیجه علما و از جهت موضوع شناسی بر کنار و منزوی بودند. (جایگاه موضوع شناسی در اجتهاد ص ۱۷۶)

حضرت آقا نیز درباره علت عدم ورود فقها به مسائل صابئین می فرمایند:

شاید روی گردانی فقیهان از شناخت موضوع یا کم اعتنایی در احراز موضوع، بدان جهت بوده است که آنان با حکم فقهی صابنان چندان درگیر نبوده اند به ویژه آنکه فقیهان بزرگوار ما از داوری میان مردما و حکومت به دور بوده اند و به گرفتن جزیه از کافر و یا جنگ با کافران مبتلا نبوده اند نه در صحنه عمل و نه در جایگاه فتوا و ابراز حکم. (بحث حول صابنه ص ۱۱ ، به نقل از جایگاه موضوع شناسی در اجتهاد، خادمیان ص ۱۷۶، در ثلاث رسائل فی الجهاد و الصابنه و المهاده هم هست)

۵: سنگین و صعب بودن روایات طبیعات و هستی شناسی و سختی تفکیک بین تلفیقات روایی حقایق غیبیه و طبیعیه

هنر روایت فهمان در جمع و تفریق روایات طبیعیتی است نه روایات فقهی. البته روایات فقهی نیز ظرائف خاص خود را دارد اما این روایات هستی شناسانه و طبیعیات ماورائی است که هنوز بکر مانده است.

قاضی سعید قمی رحمه الله که حضرت امام ارادت ویژه ای به ایشان داشت و احوالاتش خواندنی است و خود از اساتید و اسطوانه های حکمت و فلسفه و پیرو و علمدار مکتب میرزا رجبعلی تبریزی رحمه الله در عصر خود است می نویسد:

إنَّ الحکمة - کلَّ الحکمة - ما ورد في الكتاب و السنة؛ و العلم - حقَّ العلم - ما صدر عن مدينة العلم؛ و أنَّ في أخبار الأئمة الطاهرين لبلاغا لقوم عابدين، إنَّ في ذلك لذكرى للعالمين؛ كيف لا و هم عليهم السلام أهل بيت الحکمة و معدن الوحي و الرسالة. فالکليم ألبس حلَّة الاصطفاء لما شاهدوا منه الوفاء؛ و جبرئيل في جنان الصاقورة ذاق من حدائقهم الباكورة؛ و أتى يكون لغيرهم و فيهم الإمام المبين و قال - عزَّ من قائل -: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ. ثمَّ إنَّ في الخبر الذي رواه أصحابنا، و دارت في السنة إخواننا - رضوان الله عليهم - و أثبتوه في دفاترهم من سؤال رأس الجالوت مولانا أبا الحسن الرضا - عليه التحية و الصلاة و الثناء - و ما أجابه الإمام عليه السلام لحکمة بالغة لا تبلغها أيدي الخائضين في الحکمة المتعالية - فضلا عن الفلسفة الرسمية - و [أسراراً] راتقة لا يكاد ينالها إلا من أتى البيوت من أبوابها و أنوارا بارقة لا يستنير بأشعتها الشارقة إلا من اقتبس من مشكاة الولاية الفاتقة. و إني - بعد ما نصفت السبعين و كنت في عشر الأربعين - أطلعت على هذه الرواية و استسعدت بتلك الزيارة، فوجدتها عذراء لم يطمثها قبل ذلك الأوان إنس و لا جان، بل لم يخطبها الفحول و لا الفتیان. و كيف لهم من ذلك! و إنَّها لمن أهل بيت النبوة، و لم يكافئها أحد من الأئمة؛ اللهم إلا من آجر نفسه ثماني حجج من اثني عشر من الحجج، و تقلد بالتابعية المحضه، و فاز بالمحبوبية الكاملة، حتى يكون الله سبحانه سمعه و بصره و عقله، فيسمع بسمعه و يبصر ببصره و يعقل بعقله؛ إذ «لا يحمل عطايهم إلا مطاياهم» (الفوائد الرضوية (الاربعينيات لكشف انوار القدسيات)، ص: ۷۰)

میرداماد رحمه الله نیز می نویسد:

و منها من طريق الصدوق، رضوان الله تعالى عليه، فى كتاب التوحيد، بتعدّد الاسناد عن مولانا اللهموم المعصوم
القديس الصديق، ابي الحسن الرضا، عليه السلام: بعث اليه المأمون، فاتاه، فقال بنو هاشم: يا ابا الحسن، اصعد المنبر،
فانصب لنا علما نعبد الله عليه. فصعد، صلوات الله على روحه و جسده، فقعد ملياً لا يتكلم مطرقاً. ثم انتقض انتقاضه،
و استوى قائماً و حمد الله و اثنى عليه، و صلى على نبيّه و اهل بيته، ثم قال: أول عبادة الله معرفته و اصل معرفته
توحيدّه، و نظام توحيدّه نفي الصفات عنه، بشهادة العقول أنّ كلّ صفة و موصوف مخلوق، و شهادة كلّ مخلوق أنّ له
خالقاً ليس بصفة و لا موصوف، و شهادة كلّ صفة و موصوف بالاقتران، و شهادة الاقتران بالحدث، و شهادة الحدث
بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث. فليس الله من عرف بالتشبيه ذاته، و لا اياه و حدّ من اكنهه، و لا حقيقته
اصاب من مثله، و لا به صدق من نهاه، و لا صمد صمده من اشار اليه، و لا اياه عنى من شبهه، و لا له تدلّل من
بعضه، و لا اياه اراد من توهّمه. كلّ معروف بنفسه مصنوع، و كلّ قائم فى سواه معلول، يصنع الله يستدلّ عليه، و
بالعقول تعتقد معرفته، و بالفطرة تثبت حجّته، خلقه الله الخلق حجاب بينه و بينهم، و مباينته اياهم مفارقتهم اينيتهم، و
ابتدائه اياهم دليلهم على ان لا ابتداء له، لعجز كلّ مبتدأ عن ابتداء غيره، رادوه اياهم دليلهم على ان لا اداة فيه، لشهادة
الادوات بفاقة المؤدّين، فاسماؤه تعبير، و افعاله تفهيم، و ذاته حقيقة، و كنهه تفريق بينه و بين خلقه، و غيره تحديد
لما سواه. فقد جهل الله من استوصفه، و قد تعدّاه من اشتمله، و قد اخطأه من اكنهه. و من قال «كيف؟» فقد شبهه، و
من قال «لم؟»، فقد علّمه، و من قال «متى؟» فقد وقّته، و من قال «فيم؟» فقد ضمّنه. و من قال «الى م؟» فقد نهاه، و
من قال «حتى م؟» فقد غيّاه، و من غيّاه، فقد غاياه، و من غاياه، فقد جزّاه، و من جزّاه، فقد وصفه، و من وصفه،
فقد الحد فيه. لا يتغيّر الله بانغيار المخلوق، كما لا يتحدّد بتحديد المحدود، احد لا بتأويل عدد، ظاهر لا بتأويل
المباشرة، متجلّ لا باستهلال رؤية، باطن لا بمزايلة، مباين لا بمسافة، قريب لا بمداناة، لطيف لا بتجسّم، موجود لا
بعد عدم، فاعل لا باضطرار، مقدّر لا بجول فكرة، مدبّر لا بحركة، مريد لا بهمامة، شاء لا بهمّة، مدرك لا بمجسة،
سميع لا بألة، بصير لا باداة. لا تصحبه الاوقات، و لا تضمّنه الاماكن، و لا تاخذه السنوات، و لا تحدّه الصفات، و لا
تفيده الادوات، سبق الاوقات كونه و عدم وجوده و الابتداء ازله، بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له، و بتجهيره
الجواهر عرف ان لا جوهر له، و بمضادته بين الأشياء عرف ان لا ضدّ له، و بمقارنته بين الامور عرف ان لا قرين له،
ضادّ النور بالظلمة و الجلاية بالبهيم، و الجسو بالبلبل، و الصرد بالحور، مؤلّف بين متعادياتها، مفترق بين متدانياتها،
دالّة بتفريقها على مفترقها، و بتاليفها على مؤلّفها. ذلك قوله عزّ و جل: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رُجُومًا، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».
فمفترق بها بين قبل و بعد، ليعلم ان لا قبل و لا بعد، شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها، دالّة بتفاوتها ان لا تفاوت
لمفاوتها، مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها، حجب بعضها عن بعض، ليعلم ان لا حجاب بينه و بينها غيرها. له معنى
الربوبية اذ لا مربوب، و حقيقة الالهية اذ لا مالوه، و معنى العالم و لا معلوم، و معنى الخالق و لا مخلوق، و تأويل
السمع و لا مسموع، ليس مند خلق استحقّ معنى الخالق، و لا باحدائه البرايا استفاد معنى البرائية. كيف؟- و لا يعييه
«مذ» و لا تدنيه «قد» و لا يحجبه «لعلّ» و لا توقّته «متى» و لا يشمله «حين»، و لا يقارنه «مع». أمّا تحدّد
الادوات انفسها، و تسير الآلة الى نظائرها، و فى الأشياء توجد فعالها، منعها منذ القدمة و حمتها قد الازلية. ثمّ قال،
عليه السلام: لا ديانة الا بعد معرفة، و لا معرفة الا باخلاص، و لا اخلاص مع التشبيه، و لا نفي مع اثبات الصفات
للتشبيه، فكلّ ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه، و كلّ ما يمكن فيه يمتنع من صانعه، و لا تجرى عليه الحركة و

السكون. و كيف يجرى عليه ما هو اجراه، او يعود فيه ما هو ابتداه؟ اذا لتفاوتت ذاته، و لتجزأ كنهه، و لامتنع من الازل معناه، و لما كان للبارئ معنى غير المبروء، و لوجد له وراءه اذ حد له امام، و لا لتمس له التمام اذ لزمه التقصان. كيف يستحق الازل من لا يمتنع من الحدث؟ و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الانشاء؟ اذا لقامت فيه اية المصنوع، و لتحوّل دليلا بعد ما كان مدلولاً عليه. فهذه جملة جميلة من احاديثهم الجامعة لمكونات العلم و غامضات الحكمة. و ايم الله، أنّها بعد الكتاب الكريم و الذكر الحكيم، لهي المحقوقة بان تكون كلمة الله العليا و حكمة الله الكبرى و عروة الله الوثقى و صبغة الله الحسنی، صلوات الله التامات عليهم، فإنهم حجج الله يعلم الكتاب و فصل الخطاب، في الآخرة و الاولى. و الحمد لله رب العالمين. (القبسات، النص، ص: ۱۳۹ تا ۱۴۲)

ملاحظه می فرمایید که میرداماد رحمه الله احادیث عقلانی را حکمه الله الكبرى بعد از قرآن کریم می داند و اذعان دارد که برای مطالب فلسفی و برهان حدوث دهری اش که شاهکار اوست از همین احادیث خوشه چینی نموده است.

علامه طباطبایی رحمه الله با نوشتن کتاب علی و فلسفه الهی و علامه جوادی حفظه الله نیز با نوشتن چند کتاب از جمله علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهية و الحكمة عند الامام علی فی نهجه سعی فرموده اند برخی روایات حکمی اهل بیت علیهم السلام را از بکارتی که قاضی سعید می فرماید در آورند. علامه جوادی آملی حفظه الله به شاگردانش می فرمایند هر کدام چند روایت حکمی را شرح کنید تا این قدر به فلسفه انگ غیر اسلامی بودن نزنند - نقل قول آورده شود..

علامه حسن زاده رحمه الله می فرماید:

قرآن فرقان است، تمام این علوم همه برای اعتلای به فهم خطاب محمدی است. و ما می خواهیم به منطبق و وحی آشنا بشویم، چون قرآن، صورت کتبی انسان کامل است، این قرآنی که در دست داریم حکایت از صورت عینی نظام هستی می کند که صورت عینی نظام هستی، صورت عینی انسان کامل است و خود قرآن مکتوب، صورت کتبی انسان کامل است. و همانطور که به عرض رساندم، جوامع روایی ما مرتبه نازل قرآن هستند و به حکم محکم خود قرآن حکیم که فرمود: قل کل يعمل علی شاکلته، هر کسی مطابق است با آنچه که دارد و آن قدر که هست اثر او و نمودار دارایی اوست. قرآن نمودار دارایی خاتم الانبیاء و نمودار دارایی حقیقت عالم حق سبحانه می باشد. یعنی همانطوری که خداوند غیر متناهی است، صمد است و غیرمتناهی است که [لاجوف له]، کتابش هم صمد است [لاجوف له]. و خاتم انبیاء هم در نبوت صمد است [لاجوف له]، یعنی دیگر جالی خالی ندارد که کسی بیاید نبوتش را پر کند. انبیای قبلی نبوت صمدانی نداشتند، کتاب ایشان کتاب صمدانی نبود که پر بوده باشد. در نبوت، حضرت خاتم انبیاء، [صمد] است. دیگر جای خالی ندارد که کسی نبوتش را پر کند قرآن [صمد] است و نبوت خاتم انبیاء، [صمد] است و آن طور که حق [سبحان] صمد است، قرآن هم [صمد] است. [قل کل يعمل علی شاکلته] و قرآن، نمودار دارایی گوینده اش است. لذا آن را نهایی نیست. و ما این همه را می خوانیم تا به مطالب

شامخه معارف انسانی یعنی کتاب و سنت، آگاه شویم. اگر عارفی، حکیمی، عالمی، اهل قلمی، فرمایشاتی دارد، حقیقتش این است که : هر بوی که از مشک و قرنقل شنوی *** از دولت آن زلف چوسنبل شنوی / گر نغمه بلبل از پی گل شنوی *** گل گفته بود گر چه زلبیل شنوی... اگر دیگران حرفی به نظم و نثر دارند از این منطق و حق منشعب شده است (مصاحبه علامه حسن زاده رحمه الله با مجله حوزه که بیشتر نشانی آن گذشت)

ملاصدرا و ملا محسن فیض و حضرت امام و علامه طباطبایی و علامه مجلسی رحمهم الله سالها تلاش کردند چارچوب فلسفه ارسطویی را با روایات و آیات اشراک کنند و به سمت قرآنی شدن و روایی شدن بکشانند ولی در آخر عمر اظهار پشیمانی می کنند که ای کاش از اول سراغ قرآن رفته بودیم و از قرآن یک نظام هستی شناسی جامع در می آوردیم و حیف که عمر گذشت..... نقل قولها در نسخه بعدی اضافه شود ان شاء الله....

البته آن تلاش ها قطعا مفید بوده و داشتن یک نظام هستی شناسی ارسطویی که با وصله و پینه کردن آیات و روایات ظاهر قرآنی به خود گرفته باشد بهتر از نداشتن نظام هستی شناسی است ولی ایکاش از اسکلت و ساختار یک منظومه هستی شناسی قرآنی می ساختیم کاری که علامه مصباح رحمه الله شروع کرد ولی کاریست که عمری می طلبد یا یک گروه مخلص و ملای پای کار....

طبیعیات غربی در دوره ی جدید بسیار زیبا و زوروق پیچی شده در قالب های نموداری و اینفوگرافیکی و تایم لاینی و میکرو فصل بندی شده و نمایه زنی شده و چاپهای چند رنگ با ورقهای گلاسه و ادبیات امروزی و زبان ساده به ممالک اسلامی صادر شده است. همچنین علاوه بر کتب انواع رسانه های جدید در قالب های هنری و تصویری و جدیدا به صورت پویانمایی های سه بعدی حرفه ای که محیر العقول است در اینترنت به وفور یافت می شود. لذا انتظار نیست در این دوره کسی این حلوای آماده و راحت الحلقوم را رها کند و سراغ طبیعیات اسلامی موجود در نسخه های خطی سخت خوانی که پر از اصطلاحات فنی قدیمی هستند برود. لذا طالبین کار بر روی طبیعیات اسلامی بسیار افراد کمی هستند و امثال دکتر غلامحسین رحیمی ها و دکتر غلامحسین دانشی ها و دکتر یوسف یاسی ها و دکتر گلشنی ها انگشت شمارند که چنین همت و حوصله ای دارند. این هم از دلایل مهجوریت طبیعیات اسلامی است.

طبیعیات غربی صرفاً در کتب باقی نمانده و با اوج گیری روحیه ی خلاقیت و ابتکارهای فناورانه در غربی ها، که البته این روحیه در پای سفره ی الحیل بنوموسی شاکر خراسانی و الجزری به آنها رسیده بود به فناوری های کاربردی بسیاری منتهی شد. لذا گوی سبقت را در کاربردی بودن و تولیدمحور بودن و فناوری ساز بودن از طبیعیات اسلامی ربود. البته باید توجه داشت که فیض روح القدس تنها در ابتکارات شعری افاضه کننده ی اشعار زیبای جدید نیست بلکه هر کس در فضای ایده پردازی هم خالصانه تلاش نماید فیض روح القدس طرح های ابتکاری هنری و مهندسی و ... به او افاضه خواهد کرد همان گونه که غربی هایی که خالصانه برای علم و فناوری با نیت خدمت به خلق تلاش کردند برکاتی نصیبشان شد و البته شیطان هم در القاء طرح های ابتکاری مهندسی شیطانی، ید طولائی دارد که نمونه اش پیشنهاد منجیق به نمرود برای پرتاب حضرت ابراهیم علیه السلام به درون آتش است و نمونه ی امروزی اش هم بمب های اتمی است که حتی خود مهندسین مبدع طرح هم شیطانی بودن آن را دریافتند و بعداً در نامه هایی برای حذف و تعطیل طرح تلاش کردند که دولتهای شیطانی آن را قبول نکردند.

سیل فناوری زایی در غرب به حدی بود که علمای شیعه را به انفعال کشاند. یعنی از یک طرف علمای شیعه بدیل و عدیلی برای این فناوری ها نداشتند و خوف این داشتند که ملت از امکانات جدید و ادوات مفیده محروم شوند و از طرفی به غربی ها با توجه به سوابق سوئی که نسبت به ممالک اسلامی از آنها صادر شده بود بدبین بودند. حضرت امام خمینی در این باره می فرماید:

مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده ها برخورد احتیاط آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهانخواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمیکردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ی ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را میدادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی نمود؟ (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۷)

۸: حکمت ستیزی ها و تحریمهای تعلیم علوم و دشمنی ها با علوم قدیم و متهم شدن افراد مشغول به غیر از فقه و اصول و ادبیات

علمای تنبل و سطحی نگر از اهل سنت و شیعه برای راحت کردن خود و بستن دکان دیگر علما و تخطئه ی بقیه همواره سعی کرده اند به حرمت تعلیم علوم دیگر حکم کنند مثلا ابن تیمیه منطق و عرفان و فلسفه و ... را همه را حرام می داند و غزالی هم دست کمی از او ندارد و حتی به ریاضیات و هندسه هم می تازد (نقل قولها آورده شود). ولی علمای کوشا و پرتلاش شیعه همواره تلاش حداکثری در کسب علوم داشته اند زیرا هر علمی منشا تجربی یا وحیانی دارد و روزی به دردی خورده و یا خواهد خورد و اگر اعوجاج و تحریف و بدکاربری از آن زدوده شود مفید خواهد شد مثلا خواجه نصیر به کمک همین نجومی که بسیاری حرام می دانند در عصر مغول چه خدمت ها که نکرد و چه شیعیان و کتب نفیسی از تمدن اسلامی را که نجات نداد.

یا مثلا ملاصدرا می نویسد از هر علمی یک مختصر بخوان که در رساله فوائد المعصومیه گذشت و روایت اعلم الناس من زاد علم الناس الی علمه هم مطلق است. فخر رازی در جامع العلوم ستینی ۶۰ علم را مختصرا جمع کرده است و احصاء العلوم و نفائس الفنون و ابجد العلوم و انموذج العلوم و مطلع العلوم و مفاتیح العلوم هم همه در راستای جامعیت طلاب تالیف شده اند.

یا روایاتی که نجوم و ... را برای کسانی که دچار انحراف اعتقادی نمی شوند لازم می دانند. از حضرت امام هم پیشتر نقل شد که حتی به دنبال جفر و رمل به نزد شیخ حسنعلی نخودکی رحمه الله هم رفته است و فرزند علامه قاضی رحمه الله هم در علوم غریبه تبحر داشت و علامه حسن زاده و علامه طباطبایی در بسیاری علوم سرآمد بودند و معماری مدرسه حجتیه کار علامه طباطبایی رحمه الله بود و ... و علامه شعرانی و ذوالفنون بودن ایشان هم گذشت و در کل نگاه حداقلی عموما مربوط به اهل سنت و نگاه حداکثری در کسب علم غالبا مال شیعه بوده است که از جامعیت ائمه علیهم السلام الگو گرفته شده است.

برخی اطرافیان کج فهم آیت الله بروجردی نمونه آخر مخالفت ها با تعلیم علوم هستند. بله باید با بدفهمی و کج فهمی مبارزه کرد ولی تا وقتی زمام مقام اعظم هر علم در دست فرهیخته و حکیمی باشد بدفهمی چهار بچه طلبه مشکلی ایجاد نمی کند و نهایتا درست می شود. منطق ستیزی ابن تیمیه و کتب نوشته شده در رد حکمت و منطق و ریاضی و طبیعیات در نسخه بعدی از یادداشت ها فهرست شود.

ملا عبدالرزاق لاهیجی در طلیعه کتاب شوارق الالهام که از مهم ترین کتابهای کلامی شیعه است، می فرماید: غالب قواعد کلام امامیه مطابق با فلسفه است و در اسلام نخستین گروهی که با تفکر عقلی مخالفت کردند اشاعره بودند. آنها نه تنها با فلسفه که با کلام برهانی هم مخالف اند. (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی)

حضرت امام سوگمندانه در شکایت از اتهام زنی به افراد مشغول به علوم غیر از فقه و اصول در حوزه می فرمایند:

اشکال به ما این بود که به غیر از مسائل عبادی فقه هیچ کاری نمی کردیم. حوزه ها در زمینه های دیگر حرکتی نداشتند. تازه علمای بزرگ هم منبر نمی رفتند و تبلیغی که اساس کار است انجام نمی دادند. وضع فلسفه هم به صورت امروز نبود. آقای شاه آبادی - رحمة الله علیه - می گفت، مرحوم آقا میرزا علی اکبر یزدی که یکی از فلاسفه بزرگ و مردی عالم و صادق و پرهیزکار بود وقتی فوت کرد شخصی برای تعریف از او در منبر گفت، خودم دیدم که او قرآن می خواند. وضع حوزه ها این گونه بود. علوم ریاضی یا سایر علوم یا نبود یا کم بود. اصولاً کسی به این فکر نبود که چه چیزهایی باشد و چه چیزهایی نباشد. حرکت در حوزه ها نبود. (صحیفه امام، ج ۱۸، ص: ۷۱ و ۷۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در آسیب شناسی علت مخالفت ها با فلسفه می نویسد:

وفي هذه البرهة من الزمن نقلت علوم الأوائل من المنطق و الرياضيات و الطبيعيات و الإلهيات و الطب و الحكمة العملية إلى العربية، نقل شطر منها في عهد الأمويين ثم أكمل في أوائل عهد العباسيين، فقد ترجموا مئات من الكتب من اليونانية و الرومية و الهندية و الفارسية و السريانية إلى العربية، و أقبل الناس يتدارسون مختلف العلوم و لم يلبثوا كثيرا حتى استقلوا بالنظر، و صنفوا فيها كتبا و رسائل، و كان ذلك يغيب علماء الوقت، و لا سيما ما كانوا يشاهدونه من تظاهر الملاحدة من الدهرية و الطبيعية و المانوية و غيرهم على المسائل المسلمة في الدين، و ما كان عليه المتفلسفون من المسلمين من الوقيعة في الدين و أهله، و تلقي أصول الإسلام و معالم الشرع الطاهرة بالإهانة و الإزراء (و لا داء كالجهل). و من أشد ما كان يغيبهم ما كانوا يسمعونهم منهم من القول في المسائل المبتنية على أصول موضوعة مأخوذة من الهيئة و الطبيعيات كوضع الأفلاك البطليموسية، و كونها طبيعة خامسة، و استحالة الخرق و الالتيام فيها، و قدم الأفلاك و الفلكيات بالشخص و قدم العناصر بالنوع، و قدم الأنواع و نحو ذلك فإنها مسائل مبنية

على أصول موضوعه لم يبرهن عليها في الفلسفة لكن الجهلة من المتفلسفين كانوا يظهرونها في زي المسائل المبرهن عليها، وكانت الدهرية و أمثالهم و هم يومئذ منتحلون إليها يضيفون إلى ذلك أمورا أخرى من أباطيلهم كالتقول بالتناسخ و نفي المعاد و لا سيما المعاد الجسماني، و يطعنون بذلك كله في ظواهر الدين و ربما قال القائل منهم: إن الدين مجموع وظائف تقليدية أتى بها الأنبياء لتربية العقول الساذجة البسيطة و تكميلها، و أما الفيلسوف المتعاطي للعلوم الحقيقية فهو في غنى عنهم و عما أتوا به، و كانوا ذوي أقدام في طرق الاستدلال. فدعا ذلك الفقهاء و المتكلمين و حملهم على تجبيهم بالإنكار و التدمير عليهم بأي وسيلة تيسرت لهم من محاجة و دعوة عليهم و براءة منهم و تكفير لهم حتى كسروا سورتهم و فرقوا جمعهم و أفنوا كتبهم في زمن المتوكل، و كادت الفلسفة تنقرض بعده حتى جدده ثانيا المعلم الثاني أبو نصر الفارابي المتوفى سنة ۳۳۹ ثم بعده الشيخ الرئيس أبو علي الحسين بن عبد الله بن سينا المتوفى سنة ۴۲۸ ثم غيرهما من معاريف الفلسفة كأبي علي بن مسكويه و ابن رشد الأندلسي و غيرهما، ثم لم تنزل الفلسفة تعيش على قلة من متعاطيها و تجول بين ضعف و قوة. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۷۹ و ۲۸۰)

درباره ی علامه شعرانی رحمه الله آمده است:

ایشان با این که خود از فقیهان و اصولیان مبرز بودند و بسیاری از اوقات گرامی خود را به تعلم و تعلیم و تصنیف و ترجمه و شرح کتابهای فقه و اصول اختصاص داده بودند، اما اهتمام بیش از حد حوزویان به فقه و اصول، و غفلت آنان از معارف دیگر را سخت تخطئه می کردند و این امر را ناشی از دل بستگی مشتغلان و اهل علم به امتیازات دنیوی و مادی می دانستند. در این مورد، در مقدمه شرح خود بر تجرید خواجه طوسی می نویسند: ... امروز که مادیین بر عقول غالب مردم مسلط گردیده اند، واجب اهم از برای علما و متعلمین آن است که ثابت کنند موجود دیگری - بلکه عالم دیگری غیر مرئی که خدا و روح از آن عالمند - هست؛ و تا کسی به این عالم معتقد نباشد، محال است مسلمان باشد؛ و محال است هیچ مسأله از مسائل اصول دین یا فروع دین را به او آموخت. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، صفحه: ۱۳۳ و ۱۳۵، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش).

دکتر مهدی گلشنی می فرماید:

رشد علم، فرهنگ مناسب می طلبد. در دوران تمدن اسلامی مانند دوران سامانیان و دوران آل بویه و در زمانی که روحیه تسامح و تضارب آراء وجود داشت، رشد علم پیشرفت زیادی داشته است. اما متأسفانه بعد از آن مکتب اشعری حاکم شد که علوم عقلی را به کناری گذاشت و صرفاً به سراغ قرآن و سنت رفت. شیعیان در مقابل اشاعره ایستادند. حکومت اشاعره به نفع خلفای عباسی بود، زیرا در مکتب اشعری هر اتفاقی رخ بدهد خواست خدا است پس هر شخصی که به حکومت برسد، خواست خدا بوده است. در نتیجه چنین اندیشه ای حاکم شد و افرادی مانند غزالی از آن حمایت کردند. به تدریج علوم طبیعی از مدارس رسمی نظامیه خارج و علوم دینی خاص حاکم شد، بعد از مدتی کسانی مانند خواجه نصیر بودند که طبیعیات و ریاضیات را ادامه دادند و با اینکه خودشان در مدارس غیر رسمی این درس را خوانده بودند آن را در مدارس رسمی حاکم کردند. اما بعد از خواجه نصیر فلسفه الهی

باقی ماند و علوم دیگر مثل طبیعیات و ریاضیات دوباره طرد شدند. در دوران صفویه هم با اینکه وضعیت خوبی از نظر اقتصادی حاکم بود، ولی علوم طبیعی و ریاضی محل توجه نبودند و این همزمان با آمدن دکارت و گالیله در غرب بود. خلاصه در جهان اسلام پیشرفت علم تا زمان قاجاریه متوقف شد... کشور ما در دوران قاجاریه در پی وقوع جنگ با روسیه متوجه کمبود علمی شد و دانشجو به خارج فرستاد و امیرکبیر دارالفنون را تاسیس کرد. با تاسیس دانشگاه تهران و ایجاد مدارس به تعلیم علوم پرداخته شد (سخنرانی عمومی گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف با سخنرانی دکتر مهدی گلشنی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مدیرگروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف - آبان ۹۶)

شیخ انصاری رحمه الله در مسئله ی تنجیم در مکاسب محرمة از خواجه نصیر رحمه الله به عنوان مروج و محیی علم نجوم یاد می فرماید.

اما نگاه سوال گریزی و علم گریزی اشعری ها ناشی از فهم غلط آنها از یک روایت بود:

ذكر الأستاذ أبو إسحاق الإسفراييني: أنَّ أوَّل من أخذ منه ذلك، إدریس عليه السَّلام، حيث جاءه إبليس في صورة إنسان و هو يخيِّط و يقول في كلِّ دخلة و خرجة: سبحان الله و الحمد لله، فجاءه بقشرة و قال: هل الله تعالى يقدر أن يجعل الدُّنيا في هذه القشرة فقال: الله قادر أن يجعل الدنيا في سَمِّ هذه الإبرة و نخس بالإبرة إحدى عينيه، فصار أعور، و هذا و إن لم يرو عن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله، فقد اشتهر و ظهر ظهوراً لا ينكر قال: و قد أخذ الأشعري من جواب إدریس عليه السَّلام أجوبة في مسائل كثيرة من هذا الجنس «انتهى كلامه» (إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱، ص: ۱۰۱ و ۱۰۲)

بله طبق این روایت قطعاً نباید به شیاطین اعتنا کرد و در جورچین آنها گرفتار شد ولی برخورد با سؤال و شبهه و حتی استقبال از آن سیره ی قرآن کریم و انبیاء و ائمه علیهم السلام بوده است و حضرات فرمودند لا یوتی العلم الا من سوء فهم السامع و علامه شرف الدین چه زیبا فرمود که لا ینتشر الهدی الا من حیث انتشر الضلاله.

یکی از مهمترین عصرهایی که با افراد فلسفه خوان به شدت برخورد شد و فلسفه به شدت در لاک دفاعی فرو رفت دوره ی صفویه است. در همین دوره است که بیشترین حضور مستشرقین و گردشگران غربی در ایران و خصوصاً در اصفهان و در خانه هایی که شاهان صفوی برای نزدیکی و تبادل فناوری در اختیار غربی ها قرار می دادند دیده می شود. اتفاقاً در همین دوره است که اخباری گری موج بلندی بر می دارد و کشور را به نحو عجیبی تحت تاثیر قرار می دهد. جالب اینجاست که فلاسفه ی حقیقی چون ملاصدرا رحمه الله هم در این دوره منزوی و تبعید و طرد

می‌شوند و فلاسفه ای که فلسفه شان رنگ و بوی دینی ندارد به عنوان مکتب عقل گرا کوبیده می‌شوند کما این که در کتاب دانش نامه ی شاهی ملا امین استرآبادی که به شدت فلسفه کوبیده می‌شود، شیرازی و دوانی تخطئه می‌شوند. در همین دوره است که قلیان و قهوه و چای توسط نفوذی های غربی وارد ایران صفوی و دولت عثمانی می‌شود و غلیان ریشه دودستگی علما در شیعه و قهوه ریشه دو دستگی علما در اهل سنت می‌شود. در همین ایام است که وهابیت در حجاز شکل می‌گیرد و نگاه اخباری آنها حکم به حرمت قهوه می‌کند.

شهید مطهری رحمه الله می‌نویسد:

ملا امین استرآبادی که مؤسس این مکتب (اخباری گری) است و شخصاً مردی باهوش و مطالعه کرده و مسافرت رفته بود کتابی دارد به نام الفوائد المدنیّه. در آن کتاب با سرسختی عجیبی به جنگ مجتهدین آمده. مخصوصاً سعی دارد که حجیت عقل را منکر شود. مدعی است که عقل فقط در اموری که مبدأ حسی دارند یا قریب به محسوسات می‌باشند (مثل ریاضیات) حجت است، در غیر اینها حجت نیست. از قضا این فکر تقریباً مقارن است با پیدایش فلسفه حسی در اروپا. آنها در علوم حجیت عقل را منکر شدند و این مرد در دین منکر شد. حالا این فکر را این مرد از کجا آورد، آیا ابتکار خودش بود یا از کسی دیگر گرفته، معلوم نیست. یادم هست در تابستان سال ۱۳۲۲ شمسی که بروجرد رفته بودم و آن وقت هنوز مرحوم آیت‌الله بروجردی اعلی الله مقامه در بروجرد بودند و به قم نیامده بودند يك روز سخن از همین فکر اخباریین شد. ایشان در ضمن انتقاد از این فکر فرمودند که پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد. این را من آن وقت از ایشان شنیدم، بعد که به قم آمدند و درس اصول ایشان به این مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم دوباره این مطلب را از ایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند. الان نمی‌دانم که این فقط حدسی بود که ایشان ابراز می‌داشتند یا مدرکی داشتند. من خودم تاکنون به مدرکی برنخورده‌ام و بسیار بعید می‌دانم که این فکر حسی در آن وقت از غرب به شرق آمده باشد. ولی از طرف دیگر ایشان هم بی‌مدرک سخن نمی‌گفتند. اکنون متأسفم که چرا از ایشان استفسار نکردم. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل اجتهاد در اسلام(ده گفتار))، ج ۲۰، ص: ۱۶۹)

کم توجهی به قرآن و حدیث از طرف برخی فیلسوف نمایان و معقول گریزی برخی فقیه نمایان باعث دوگانه کاذب فلسفه - قرآن و حدیث و فقه شد. همچنین است داستان دو گانه کاذب فلسفه - کلام و دو گانه کاذب فلسفه - عرفان. حجت الاسلام برنجکار حفظه الله می نویسد:

در زمان ملاصدرا، فلسفه یعنی فلسفه ی ابن سینا؛ لذا ملاصدرا که می خواسته فلسفه ی جدیدی طرح کند، به عنوان ضد فلسفه مطرح می شد؛ طوری که مخالفین ملاصدرا فقط فقها و متکلمین نبودند؛ بلکه خود فلاسفه ی آن زمان هم بودند؛ می گفتند ملاصدرا می خواهد فلسفه را نابود کند! چرا؟ به این علت که ملاصدرا مدام بحث های ذوقی، عرفانی، همراه با آیات و روایات را مطرح می کرده؛ در حالی که روش فلسفه، استدلال عقلی و مشایی بود؛ مشایی ها می گفتند فلسفه یعنی فلسفه ی مشایی؛ حالا کسی پیدا شده که مباحث ذوقی، عرفانی و کلامی را در فلسفه وارد می کند. این دیگر فلسفه نیست؛ بلکه ترکیبی از چیزهای مختلف است. به همین دلیل ملاصدرا به عنوان ضد فلسفه مطرح می شود. (حجت الاسلام رضا برنجکار در گفت و گو با مباحثات با موضوع حوزه علمیه قم و فلسفه (۱))

علامه طباطبایی رحمه الله یکی از جلوه های زیبای خضوع عقل در برابر دین بودند:

همواره تأکید می کردند که دین و عقل باهم سازگاری دارند؛ در جایی که فکرمان از عهده فهم بعضی از مسائل برنیاید، در آن جا حقیقت دینی را پذیرفته، استدلال عقلی را به يك سو می نهیم. در مورد معاد جسمانی یا معاد روحانی و عقلانی نظرشان این بود که اگر ما در مواردی نتوانستیم حقیقتی را درك کنیم، تابع محض قرآن کریم و دین خواهیم بود، و در حقیقت پای عقل را در برابر وحی، مستحکم و قویم و متین نمی دانستند تا بتواند در جایی که يك سلسله جزئیاتی که دین درباره آنها نظر دارد، مداخله نماید؛ این نکته در تفسیر المیزان بسیار مشهود است. بنابراین با تمام حقانیت عقل دفاع می کرد، علاقه و احترام خاصی نسبت به هر دو رشته (دین و عقل) داشت و با این که با تمام وجود از حقانیت عقل دفاع می کرد، مانند ابن رشد و امثال او نبود که گاهی نسبت به حقایق دینی بی مهری کنند، بلکه حد هر کدام را حفظ می کرد، و حدود کاربرد عقل، علم، دین، عرفان و نظایر آنها را کاملاً مشخص و معلوم می نمود. (ترجمه و شرح نهایة الحکمة نوشته علی شبروانی، ج ۱، ص: ۳۹ و ۴۰)

یکی از ایراداتی که به اهل فلسفه در مسائل طبیعیات وارد بود استفاده بیش از حد از عقل و تفکر در مسائل هستی شناسی و کم توجهی به کاربرد تجربه در این حیطة است:

ایرادات ابو ریحان بر ابن سینا هم عمدتاً مربوط به تز فلسفی او است و اظهار نظر او درباره مسائل فلسفی مربوط به بخش هایی از طبیعیات و فیزیک و غیره است با دید متافیزیکی و به عبارت دیگر ایراد ابو ریحان بر این امر است که مسائل علمی را با دیدگاه های فلسفی نتوان حل کرد و در واقع ایراد او بر متد و روش ارسطو و ابن سینا است.

او حل مسائل علمی را از راه فلسفی و منطق صوری و به ویژه الهیات ارسطویی نادرست می‌داند. (فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص: ۵)

دکتر غلامحسین رحیمی می‌گوید:

ابوریحان را جامعه ایران خوب می‌شناسد و به عنوان یکی از برجسته‌ترین دانشمندان شناخته شده است. شرح حال او از سوی اندیشمندان مختلف ارائه شده است و متعرض آن نمی‌شوم. یکی از مواریث علمی ابوریحان، پرسش‌هایی است که ایشان در حوزه طبیعیات مطرح و برای پاسخ، آن‌ها را برای ابن سینا می‌فرستد. این پرسش و پاسخ‌ها بین دو نفر از برجسته‌ترین دانشمندان صورت می‌گیرد و تقریباً سراغ نداریم که این بحث جدی علمی بین سرشناس‌ترین دانشمندان یک تمدنی صورت گرفته باشد. به رغم اینکه این دو دانشمند این ارتباط را به صورت پرسش و پاسخ علمی مطرح می‌کنند، اما از منظر علمی مورد توجه نبوده است. در اینجا به این مسئله اشاره می‌کنم که حوزه‌ای که این پرسش‌ها به آن تعلق دارند، طبیعیات است و تعداد آنها نیز هجده پرسش است و ۱۰ پرسش در مورد کتاب والسما و العالم ارسطو است و هشت پرسش عمومی از طبیعیات حکمت مشاء است و همه پرسش‌ها در مورد حکمت مشاء هستند. اما یک نکته مهمی را باید ذکر کنیم و آن اینکه، متعلق به چه بخشی از طبیعیات است. به نظر بنده طبیعیات دوره اسلامی، خوب شناخته نشده است و شاخه‌های مختلف آن شناخته نشده است و به همین دلیل به ویژه در دوران معاصر باعث داوری‌های ناقص و اشتباه شده است. طبیعیات دوره اسلامی را به دو بخش طبیعیات فلسفه‌مبنا و طبیعیات علم‌مبنا می‌توانیم تقسیم کنیم. پس اولین سؤال این است که پرسش‌های ابوریحان متعلق به کدام یک از شاخه‌ها است که تقریباً متعلق به طبیعیات علم‌مبنا است. اگر کتاب شفا را به عنوان نماد حکمت نظری دوره اسلامی در نظر بگیریم، ما با یک حوزه‌ای به نام حکمت طبیعی، ریاضی و الهی مواجه هستیم و تمرکز ما روی حکمت طبیعی است و در آنجا می‌توانیم طبیعیات ابن سینا را به دو بخش تقسیم کنیم. یکی آنچه به عنوان سماء طبیعی مشهور است و بقیه هم طبیعیات تخصصی است که در حوزه شیمی و زیست‌شناسی و ... است. قسمت سماء طبیعی که مبادی طبیعیات است را می‌شود به دو بخش تفکیک کرد؛ یکی طبیعیاتی که علم‌مبنای نظری است و یکی طبیعیات فلسفه‌مبنا، مبتنی بر خمیرمایه‌ای که طبیعیات برای فلسفه فراهم می‌آورد و این بخش، شاید فلسفه طبیعی باشد. پرسش ابوریحان هم به طبیعیات علم‌مبنای نظری مربوط می‌شود و بخشی هم به طبیعیات علم‌مبنای تجربی. مثلاً کتاب المناظر این هیشم را باید در بخش طبیعیات علم‌مبنای تجربی گذاشت و یا میزان الحکمه خازنی، در این بخش قرار می‌گیرد. پس این پرسش و پاسخ‌ها به طبیعیات علم‌مبنای دوره اسلامی تعلق دارند. اما به این معنا نیست که ابن سینا در پاسخ‌های خود در همین حوزه محدود مانده باشد. بخشی از پاسخ‌های ابن سینا از منظر فلسفی نگریسته و تحلیل شده است، لذا شاید ره به خطا برده و باز مورد اعتراض ابوریحان قرار گرفته و ابوریحان بر آن پاسخ‌ها اعتراض وارد کرده است. این هجده پرسش و پاسخ در کتابی به نام اسئله و اجوبه گرد آمده که خوشبختانه چاپ شده است. به زبان فارسی در دوره قاجار حکیم ساوجی این کتاب را ترجمه کرده، اما بخشی از تحلیل خود را در بین ترجمه آورده است. طبیعت‌شناسی ابوریحان تقریباً بر مبنای تجربه است. یعنی مشاهده و آزمایش. ابوریحان دنیای طبیعی ما را دنیای محسوسات و کمیات می‌داند و

روش دستیابی به معرفت برای شناسایی این دنیا را روش مشاهده و آزمایش می‌داند. به همین دلیل، علیه کسانی که می‌خواهند فقط با استدلال عقلی این دنیا را توجیه کنند، به مقابله برمی‌خیزد. بیرونی در کتاب «الفهم» می‌نویسد، هر پژوهشگر برای دست یافتن به راستی می‌تواند بر هر نوشته‌ای شک کند، اگرچه رأی چندین نفر باشد یا به تواتر به ما رسیده باشد و حتی نوشته خواص باشد. خیلی اوقات وقتی خواص را مطرح می‌کند، منظورش ارسطو است. به شدت با کسانی که ارسطو را بری از اشتباه می‌دانند به مبارزه برمی‌خیزد و می‌گوید او نیز در معرض خطا است. می‌گوید پژوهشگر باید هشیار باشد و درستی کار خود را همیشه آزمایش کند و بر خود خرده بگیرد و از خودپسندی پرهیزد و از این کار خسته نشود. بعد در کتاب دیگری آورده است، آنچه دانشمندان گفته‌اند، جز در واژه‌ها و الفاظ، تفاوت دیگری با سخن ارسطو ندارد. آنان نادرستی‌هایی که در این نظریات هست به گردن کسانی جز ارسطو می‌اندازند. اگر کسی نظریات ارسطو در این کتاب را خطای فاحش بداند و مثلاً قبول نکند که پایین‌تر از مدار رأس السرطان نیز آبادانی بر زمین وجود دارد، این گروه به تکذیب او برمی‌خیزند. این‌ها را ابوریحان نقل می‌کند. می‌گوید بر اساس آموزه‌های ارسطو، عده‌ای مدعی هستند که آب گرم به سبب لطافت اجزایش زودتر از آب سرد که اجزایش متراکم است، یخ می‌زند، اما من دو ظرف یک اندازه و یک شکل برگرفتم و در هر دو ظرف، از یک آب خالص یکی سرد و دیگری گرم به گونه‌ای که لمس آب گرم آزاردهنده نباشد، ریختم. هر دو ظرف را در هوای تمیز و زمان یکسان نهادم. سطح آب سرد یخ بست، در حالی که در آب گرم هنوز گرمایی باقی مانده بود. این آزمایش را بار دیگر تکرار کردم و باز هم چنان شد. حرارت ظرف داغ را خیلی بالا بردم، ظرف سرد فسرد، اما ظرف داغ به مرتبه حرارت ظرف اول نرسید. نکته دیگری که از ابوریحان ذکر می‌کنم، در مورد قوانین طبیعی است. بیرونی در توصیف طبیعیات و قوانین طبیعی از تعریف متداول حکمت مشائی از علوم طبیعی فاصله می‌گیرد. ایشان می‌گوید شرایط و مبانی و مجاری طبیعی از گذشته بوده و خواهد بود و اگر شناخت حقیقی آنها حاصل شود، آنگاه این قوانین، علوم طبیعی خوانده می‌شوند. (بیانات در نشست بزرگداشت ابوریحان ۱۲ شهریور ۹۹)

علامه حسن زاده حفظه الله نیز با شکایت تلویحی از تحلیل‌های عقلی از مسائل تجربی می‌فرماید:

شرط دوم از شرایط عالم این است که در علوم طبیعی خواص غیبی و امور ماوراء الطبیعه را مدخلیت ندهد، و در این مسئله باید تابع فلسفه مثبت آگوست کنت گردید. حتی کسانی هم که در اصول مطالب فلسفی با آگوست کنت موافق نبودند، در کشف علل طبیعی به طریقه او رفتار می‌کنند، و به عبارت اخری نبات‌شناسان، هر چند موحد و خداپرست بود و لیکن در جستجوی علت غیبی نمؤ درخت برنیامده بلکه در فکر این بودند که ببینند وسائل ظاهری و طبیعی آن چیست، از عروق شعریه ریشه و پوست و الیاف و برگها چگونه غذای آن جذب می‌شود. پاسطور با آن که موحد و متدین بود علت گندیده شدن اجسام آلیه را در میکروبها معین نمود، و این روش منافات با تدین و خداشناسی ندارد، زیرا که خداوند برای هر کاری وسائل و اسبابی قرار داده است. در بعض علوم که وسائل طبیعی در آن به کار نیست و علوم طبیعی از حل آن عاجز است، مانند غریزه‌های حیوانات، در این مورد البته باید به علل غیبی متشبت گردید. (دروس معرفت نفس، متن، ص: ۵۰۵ و ۵۰۶)

ایشان با تمجید از اینکه در علوم جدید کیفیات کمیّت بندی شدی است و فرضیه ی مباین بودن اعراض کنار گذاشته شده است می فرمایند:

بسیاری از چیزهایی که به نظر ظاهر مبائن هستند در علم ثابت می شود که متحد الحقیقه اند. مثلا ترش شدن خمیر و سوختن چراغ و زنگ زدن آهن تماما یک حقیقت است، یعنی گرفتن اکسیژن است و نیز در علم ثابت شده که صوت و نور و حرارت و الکتریسیته همه یک حقیقت اند یعنی تمّوج و ارتعاش. در علوم، یک واقعه مشخص به چند گونه تحلیل و تجزیه می شود. در علوم، کیفیت را به کمیّت بدل می کنند، مثلا برای نور و حرارت و الکتریسیته مقدار معین می نمایند. تب را که کیفیت است، به کمیّت بدل کرده اند و می گویند چند درجه تب دارد، و گاهی اندازه گیری به علم النفس هم سرایت نموده است. (دروس معرفت نفس، متن، ص: ۵۰۴)

علامه طباطبایی رحمه الله نیز با رد نظر ارسطو در حقیقت جسم، قول فیزیکدانان معاصر را می پذیرد و می نویسد:

و أما القول السابع المنسوب إلى أرسطو و هو تركب الجسم من الهیولی و الصورة الجسمیة و هی الاتصال الجوهری علی ما عند الحس و هو كون الشیء بحیث یمکن أن ینفرض فیہ امتدادات ثلاثة متقاطعة علی قوائم تقبل القسمة إلى أجزاء غیر متناهیة أما الهیولی فسیجیء إثباتها و أما الصورة الجسمیة التي هی الاتصال فقد تقدم توضیحہ. ففیہ أن كون الجسم مرکبا من مادة و اتصال جوهری یقبل القسمة إلى غیر النهایة لا غبار علیہ لكن لا حجة تدل علی كون الجسم فی اتصاله كما هو علیہ عند الحس فخطأ الحس غیر مأمون و قد اكتشف علماء الطبیعیة أخیرا بعد تجارب دقیقة فنیة أن الأجسام مؤلفة من أجزاء ذریة لا تخلو من جرم بینها من الفواصل أضعاف ما لأجرامها من الامتداد فلینطبق هذا القول علی ما اكتشفوه من الأجسام الذریة التي هی مبادئ تكون الأجسام المحسوسة و لیکن وجود الجسم بهذا المعنی أصلا موضوعا لنا نعم لو سلم ما یقال إن المادة یعنون بها الأجسام الذریة الأول قابلة التبدل إلى الطاقة و أنها مجموعة من ذرات الطاقة المتراکمة كان من الواجب فی البحث الحکمی أخذ الطاقة نوعا علیا مترتبا علی الجوهر قبل الجسم ثم ترتیب الأبحاث المتفرقة علی ما یناسب هذا الوضع فلیتأمل. (نهایه الحکمه)

حجت الاسلام محمد تقی سبحانی حفظه الله می گوید:

فلسفه، یک دانش بشری است مثل همه دانش های دیگر. به این معنا که بشر با عقل خداداد بر روی میراث های فرهنگی معنوی اندیشه می کند، دانش سازی می کند، به آن معارف ساختار می دهد و این را به عنوان یک دانش عرضه می کند. اگر تعبد و تسلیم در مقابل دانش و دانشمندان بود که ما این همه دانش های گسترده نداشتیم. اگر قرار بود فیلسوفان ما در مقابل اندیشه های گذشته ایستادگی نکنند، بلکه ایستایی کنند ما امروز نه دانش مشاء داشتیم و نه فلسفه اشراق و نه حکمت متعالیه. همه این ها مرهون این است که اندیشمندان ما یک اصل داشتند و آن: «خردمندانه عمل کردن» و «اندیشه ورزانه وارد میدان شدن» است که یک اصل اساسی و یک حجت الهی است. به همان مقدار که فلسفه ستیزی گناه است و خطاست، فلسفه پرستی هم خطاست. نباید کسانی فکر کنند که

مثلاً دانش‌های ما مثل فلسفه، معبدی است که باید به بارگاهش رفت، تقدسش کرد، تعظیم کرد. اندیشمندان و فیلسوفان را باید گرامی داشت، به این معنا که آن‌ها بزرگان فرهنگ ما هستند. این منطق فیلسوفان تاریخ بوده و هیچ فیلسوفی در مقابل رأی استاد خودش، چون استاد و بزرگ بوده است، توقف نکرده، بلکه اندیشه‌ها را بررسی کرده و اگر دیده مطابق با عقل است، مطابق با موازین است پذیرفته و اگر احساس کرده با مبانی عقلی ناسازگار است، آن اندیشه را تکامل و توسعه و تغییر داده است. متأسفانه تاریخ چند سده گذشته ما در حوزه فکر شیعی دچار یک بن بست معرفتی و دانشی شده است؛ یعنی گویا تصور کرده ایم که میراث گذشتگان و دانش گذشتگان، آخرین مرحله اندیشه ورزی و دانش اندوزی است. سقف دانشها همین است و خلاصه، ره چنان رو که بزرگان رفتند. بدر از آن، دوگانه‌هایی است که در تاریخ معاصر ما تبدیل به یک تابو شده است؛ مثلاً دوگانه اخباری و اصولی، دوگانه فیلسوف و مثلاً متکلم. این دوگانه‌هایی که اگر کسی بخواهد نسبت به یک طرف این ماجرا سخن بگوید، تقدی کند، بحثی نماید منسوب می‌شود به آن سمت دیگر. این دوگانه‌هایی که ما درست کردیم به گمانم باید رخت بریند تا ذهن و ضمیر متفکران و دانشمندان ما حرکت کند. چه کسی گفته که باید میان اخباری و اصولی یکی را انتخاب کرد؟ چه کسی گفته میان فیلسوف و متکلم یکی را باید انتخاب کرد؟ چه کسی گفته عرفان موجود ما با عرفان تاریخی ما آخرین تقریر از معنویت‌گرایی اسلامی است؟ چه کسی گفته میان این‌ها نمی‌شود مکتب‌های تازه و حرف‌های نو زد؟ (سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی در نشست «توسعه و تکامل فلسفه؛ افق‌ها و راهکارها» ۷ تیر ۹۶)

یکی از شکایات علامه طباطبایی از حکما و فلاسفه، سر بیان دادن مطالب فلسفی بدون بنیاد مستحکم به آیات و روایات و تطبیق و تاویل فلسفی آیات است:

و أما الفلاسفة، فقد عرض لهم ما عرض للمتكلمين من المفسرين من الوقوع في ورطة التطبيق و تأويل الآيات المخالفة بظاهرها للمسلمات في فنون الفلسفة بالمعنى الأعم أعني: الرياضيات و الطبيعيات و الإلهيات و الحكمة العملية، و خاصة المشائين، و قد تأولوا الآيات الواردة في حقائق ما وراء الطبيعة و آيات الخلق و حدوث السموات و الأرض و آيات البرزخ و آيات المعاد، حتى أنهم ارتكبوا التأويل في الآيات التي لا تلائم الفرضيات و الأصول الموضوعية التي نجدها في العلم الطبيعي: من نظام الأفلاك الكلية و الجزئية و ترتيب العناصر و الأحكام الفلكية و العنصرية إلى غير ذلك، مع أنهم نصوا على أن هذه الأنظار مبتنية على أصول موضوعية لا بيّنة و لا مبيّنة. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۶ و ۷)

علامه بر همین مبنا، خود در کتابهای بدایه و نهاییه از آوردن آیات و احادیث به شدت پرهیز فرموده است. البته ایشان در کتاب و سائط خود سعی فرموده است با کمک عقل و استفاده از آیات و روایات یک نظام هستی‌شناختی جامع مبتنی بر آیات و روایات و دقت‌های عقلی ارائه دهد.

اصحاب هیولی هم که غلام از فلاسفه بودند آورده شود.

جمله علامه مصباح رحمه الله در لزوم تعصب نداشتن در فلسفه هم اضافه شود.

و آیت الله فیاضی حفظه الله هم در ضرورت نداشتن تعصب در فلسفه جمله ی خوبی دارند.

تعصب در بین اهل علم متاسفانه همواره باعث جمود و رجال زدگی و تقدس سازی های پوچ برای کتب علمی شده است. علت این تعصبات نیز قیاس کردن مکتوبات رجال علم با مکتوبات وحیانی و نبوی است و حال آنکه قداست خاص وحی و مکتوبات وحیانی است نه تفسیرهای و تطبیق های بشری از آنها:

برتراند راسل می گوید: هشتاد سال پس از گالیله، نیوتون از راه رسید و این فیزیک و مکانیکی که «هنوز» کاربرد دارد را پایه گذاری کرد. از طرفی طنز قضیه، در این امر نهفته است که کشیشها در مدت هزار سال (قرون وسطی) هر کسی را که در صدد تخطئه طبیعیات و مکانیک ارسطو برآمده بود، محاکمه کرده، مورد تکفیر قرار داده و به شنیعترین وضعی او را در ملاعام سوزاندند. اما پس از ارائه فرضیه فیزیک کاربردی نیوتون، کشیشها دسته دسته از نقاط مختلف اروپا راهی لندن (کمبریج) می شدند تا هر چه زودتر دروس اثبات فرضیه نیوتون را فراگیرند. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی میرزا عبدالغفارخان نجم الدوله، صفحه: ۳۴، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۸۶ ه.ش.).

استاد بدیع الزمان فروزانفر رحمه الله می نویسد:

حکمای اسلام غالباً اقوال ارسطو و افلاطون را مانند اصل ثابت علمی می پذیرفتند و اشتباه و خطا و اختلاف آنها را از شدت اعتقاد تاویل می کردند، گفتار ابو نصر فارابی در مقدمه ی (الجمع بین الرأیین) و دفاع سخت ابن سینا از تعلیمات و آراء ارسطو در کتب خود بخصوص کتاب (شفا) نمودار این حسن اعتقاد و تعصب است، دیگران نیز عقیده ای نزدیک بدین دو تن داشتند تا بدان جا که برای متاخرین، حقی در اصابت واقع و یافتن مطلبی اضافه بر آن چه حکمای یونان گفته بودند، قائل نمی شدند، درین میان، اشخاصی از قبیل ابو بکر محمد بن زکریای رازی (متوفی، ۳۱۳) و ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی هم گاهی پدید می آمدند که خود دارای افکار تازه بودند و بدیگران نیز حق می دادند که آراء یونانیان را باطل کنند و یا بر آن نکته ای بیفزایند. مناظرات رازی با ابو حاتم محمد بن حمدان رازی (متوفی، ۳۲۲) حاکی از وسعت نظر پسر زکریا و جمود فکر ابو حاتم رازی است (رسائل فلسفیه، باهتمام پ، کراوس، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۰۱). پس از انتشار کتب ابن سینا و شهرت و آوازه ی شگرف او در قرن پنجم، حکمای اسلام با نوعی از تعصب، کتب او را درس می دادند و راستی آن که فلسفه بجای تحقیق

در اسرار آفرینش، نزد بسیاری از حکمت پژوهان، عبارت شده بود از بحث در اقوال ابن سینا و تدریس کتب او چنان که جمعی بدفاع از ابن سینا می پرداختند و بعضی نیز سخنان وی را رد می کردند، ابو حامد غزالی در مقدمه‌ی (تهافت الفلاسفه) گفته است که هر گاه ما بطلان نظر فارابی و ابن سینا را ثابت کنیم، در نتیجه، بطلان اصول فلسفه مقرر خواهد گشت، عمر خیام از هوا خواهان ابن سینا بود و درین باره اصرار می ورزید (تممه صوان الحکمة، طبع لاهور، ص ۱۱۱). فخر الدین محمد بن عمر رازی (متوفی ۶۰۶) که در جدل و علم نظر سخت قوی پایه و در بحث تا بدان مایه گستاخ بود که پس از نقل حدیث و روایت از حضرت رسول اکرم (ص) می گفت: محمد تازی چنین گفت و محمد رازی چنین می گوید. (مقالات شمس تبریز، نسخه‌ی عکسی) بر گفته‌های پیشینیان خاصه ابن سینا اعتراضات و شکوک گوناگون وارد ساخت. شاگردان و پروردگان مکتب وی از قبیل: شمس الدین عبد الحمید بن عیسی خسرو شاهی (متوفی، شوال ۶۵۲) و شمس الدین احمد بن الخلیل خویی (متوفی، ۶۳۷) و افضل الدین محمد بن ناماور خونجی (متوفی، ۶۴۶) و تاج الدین محمد بن الحسین ارموی (متوفی، ۶۵۴) و اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری (متوفی، حدود ۶۶۰ یا ۶۶۳) در بلاد روم و سوریه و عراق پراکنده شدند و تعلیمات استاد خود را منتشر ساختند تا اینکه نصیر الدین محمد بن حسن طوسی (متوفی، ۶۷۲) بدفاع از ابن سینا برخاست و شکوک و ایرادهای فخر الدین رازی را با دلیلهای استوار و تقریری حکیمانه رد کرد چندان که طریقه‌ی ابن سینا بار دیگر سمت قبول یافت و بر جای خود محکم نشست... گذشته از این، در علم برین و حکمت الهی، بتصریح منطقیان، ترتیب مقدمات و نقل از مقدمه‌ای بمقدمه‌ی دیگر مانند علوم ریاضی آن چنان منظم و روشن نیست که از خطا مصون و مأمون باشد (البصائر النصیریة، تالیف عمده الدین عمر بن سهلان ساوی، طبع مصر، ص ۵). همچنان حکم بر موضوعی آن گاه مفید یقین، ممکن است واقع شود که احاطه بر آن موضوع، بهمه جهت امکان پذیر باشد و ذات حق برتر از آن است که فکر و عقل بشری بر آن محیط تواند شد. علاوه بر آن که سهروردی مقتول، بدست آوردن حد حقیقی را حتی در مادیات نزدیک بمحال شمرده است (حکمة الاشراق، بخش منطق). (شرح مثنوی شریف،

ج ۳، ص: ۸۶۷ و ۸۶۸)

یکی از علل حذف طبیعیات از حوزه این بود که علامه طباطبایی پرچمدار فلسفه در قم به خلاف حضرت امام طبیعیات قدیم را قبول نداشت و تدریس نمی کرد...
حذف طبیعیات در اسفار و حذف طبیعیات در آثار علامه طباطبایی و کم مایه شدن طبیعیات در منظومه ملاحادی سبزواری و حذف طبیعیات در تحفه الحکیم محقق اصفهانی رحمه الله هم مزید علت در بی رونقی طبیعیات در حوزه بود.

بسیاری از حکمای دوره اسلامی با این که می دیدند بسیاری مباحث طبیعیات فلسفی قابل دفاع نیست اما به دلیل وجود برخی مباحث مهم در بخش طبیعیات که خیلی هم طبیعیاتی نبودند این بخش را در فلسفه اسلامی حفظ کرده بودند. بعدها برخی تلاش نمودند که این بحث ها را جابجا نمایند تا راحت تر بتوان طبیعیات را کنار گذاشت:

تا پیش از صدرالمتألهین رحمه الله بحث علم و عالم و معلوم در بخش طبیعیات مندرج می شد، نه امور عامه و به تعبیری فلسفه اولی، حتی محقق سبزواری قدس سره که از پیروان وفادار صدرالمتألهین است، نیز این بحث را در بخش طبیعیات آورده است. اما صدرالمتألهین و بسیاری از فلاسفه پس از او و از جمله مؤلف قدس سره در بدایة الحکمه و نهاية الحکمه این بحث را در قسمت امور عامه فلسفه آورده اند و بحث از علم را بحث از احکام و آثار کلی وجود قلمداد کرده اند. این بحث، از این جهت سرنوشتی شبیه بحث حرکت داشته است. مؤلف قدس سره در توضیح این که چرا این بحث، از مسائل فلسفه اولی و در شمار امور عامه است و باید در این علم مطرح شود، می گوید: موجود مطلق از دو حال بیرون نیست: یا موجودی است که در آن حیثیت قوه و قبول و پذیرش وجود دارد و یا موجودی است که فعلیت صرف است و هیچ حالت منتظره ای در آن وجود ندارد. قسم نخست را همان ماده و امور مقارن و همراه با آن (مادیات) تشکیل می دهد و قسم دوم عبارت است از: موجودات مجرد. این تقسیم از تقسیمات اولیه وجود است و مانند تقسیم وجود به واجب و ممکن، خارجی و ذهنی، واحد و کثیر و مانند آن می باشد. از سوی دیگر، مجرد بودن مساوق است با علم بودن و نیز مساوق است با عالم بودن و معلوم بودن. یعنی موجود مجرد، از آن جهت که مجرد است، عین علم است، زیرا علم چیزی نیست جز حضور مجردی برای مجردی و حضور همان وجود است و وجود شیء خود آن شیء است. پس علم همان وجود مجرد است به اعتبار تعلقش به وجود مجردی، اعم از خودش یا غیر خودش. از این جا دانسته می شود بحث از علم، عالم و معلوم در واقع بحث از یکی از اقسام اولیه وجود است و از این رو شایسته است در فلسفه اولی آورده شود. شایان ذکر است که فلاسفه در این که علم از احکام مطلق موجود است، خواه مادی و خواه مجرد و یا آن که از احکام خصوص موجود مجرد است، اختلاف نظر دارند. (ترجمه و شرح بدایة الحکمة نوشته علی شیروانی، ج ۳، ص: ۲۳۷ تا ۲۳۹)

حجت الاسلام امینی نژاد حفظه الله هم چنین بیان می دارند:

در بدایة و نهایة برخی از بحث‌های حکمت اسلامی، حکمت متعالیه و برخی از بخش‌هایی که در شرح منظومه آمده بود، حذف شده است؛ یعنی علامه طباطبایی قسمت‌هایی از حکمت را از دو کتاب بدایه و نهایه حذف کرده که ضرر خیلی زیادی به فضاهاى حکمی نرذده است؛ مثلاً طبیعیات و اخلاق را برداشته و البته علامه طباطبایی رساله‌های دیگری را نوشته است که می‌تواند جایگزین برخی از بخش‌های حذف شده در این دو اثر باشد؛ مثلاً رساله برهان و یا رساله الولاية. اما آنچه از نظر ما مهم است که آن زمان واقعاً شرایط ایجاب می‌کرد که علامه طباطبایی (ره) دو بخش مهم فلسفی را در بدایة و نهایة مطرح نکند؛ زیرا وی به دلیلی خواسته است تا حدی در این مسأله جانب احتیاط را نگه دارد، تا بتواند اصل حیات تفکر فلسفی و حکمی را در حوزه‌ها و تقویت حفظ کند؛ احساس می‌کرد که اگر این‌ها مطرح شوند، ممکن است هجمه‌ها و حملات به گونه‌ای باشد که آموزش حکمت و فلسفه را تحت الشعاع قرار دهد و این کتاب‌ها جایگاه خود را پیدا نکنند. این دلایل سبب شد که علامه طباطبایی دو بخش از حکمت اسلامی را حذف کند که یکی از این دو بخش مربوط به مباحث نفس و دیگری هم نتیجه بحث نفس در حوزه معاد است؛ جمالتی هم از علامه طباطبایی (ره) به ویژه در مسأله معاد مطرح شده است که گفته اند: «فضاهای آن روزگار برای طرح مباحث معاد همچنان در مرحله صباوت به سر می‌برد»؛ یعنی همچنان آماده نیست که این مباحث مطرح شود. (مصاحبه رسانیوز با استاد امینی نژاد ۱۹ دی ۹۸)

مرحوم ملاصدرا در حاشیه اش بر کتاب شفا علت اختصاص دادن اسفار به الهیات و حذف طبیعیات از آن را چنین می نویسد:

نحن لما کرهنا رجوع الرجل الالهی فی شیء من مسائل علمه الی صاحب علم جزئی طبیعیا کان او غیره سیما فی البحث الذی کان مذکوراً هناك علی سبیل الوضع و التسلیم، و لهذا نرفع الحوالات فی اکثر المواضع من شرح هذا الكتاب و نوردها بالفعل كما هو عادتنا فی کتابنا الكبير المسمى بالاسفار و هو اربعة مجلدات كلها فی الالهیات بقسیمها الفلسفه الاولی و فن المفارقات. (دومین یادنامه علامه طباطبائی، ص: ۱۴)

شهرزوری از کسانی است که بحث هیولی و صورت را از الهیات به طبیعیات برده است، وی درباره‌ی تعلیل این انتقال معتقد است:

چون مسائل هیولی و صورت بر دو مسأله طبیعی، یعنی تنهای ابعاد و نفی جزء لا یتجزی مبتنی است، پس جای بحث از هیولی و صورت در طبیعیات است. (رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية، المقدمة، ص: ۲۷)

این که برخی مسائل الهیاتی بر مسائل مطرح در طبیعیات مبتنی است یکی از عللی است که بسیاری از فلاسفه را ناگزیر نموده است که یا طبیعیات را در فلسفه‌ی خود بیاورند و یا همانند علامه

طباطبایی رحمه الله سعی نمایند که آن مسائل را از طبیعیات به دل الهیات بکشند. شهرزوری در جای دیگری می نویسد:

نفی ترکب جسم از اجزای لا یتجزی در مسائل متعددی در علم الهی، از جمله در بحث تجرد نفس و مبحث ترتیب وجود و امثال اینها مفید است. (رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية، المقدمة، ص: ۲۹)

یا مثلا در مقدمه ی یکی از کتب شهرزوری آمده است:

شهرزوری نیز همچون خواجه نصیر الدین طوسی تصریح کرده است که مسأله تناهی ابعاد، یکی از مقاصد طبیعیات و از مبادی ای است که اثبات برخی مسائل بر آن مبتنی است؛ مثلا در طبیعیات، مسأله اثبات محدد الجهات، و در الهیات، مسأله امتناع انفکاک صورت از هیولی بر آن مبتنی است. (رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية، المقدمة، ص: ۳۲)

یکی از علل این عقب کشیدن آنها هجوم مخالفین فلسفه به مسائل طبیعیات قدیم برای رد فلسفه است. حجت الاسلام مسعود طالبی می نویسد:

محور به ظاهر اساسی دیگری که جولانگاه تاخت و تاز مخالفان فلسفه اسلامی گشته، مبحث طبیعیات قدیم است، زیرا اکثر مطالب آن ارزش علمی خود را از دست داده و ابطال گردیده است. به زعم منتقدان عجول و خام اندیش، نقطه ضعف بزرگی را یافته اند، که درمان ناپذیر است و چه توهمات و داستان سرایی هایی که به دنبال آن در مقام استنتاج بر آن مترتب نموده اند، تا جایی که پا را از حریم طبیعیات فراتر نهاده و به الهیات و بخش های دیگر فلسفه و معارف اسلامی حمله ور شده اند و با کیمیای جهالت می خواهند از اشکال مسی زنگ زده خود، طلا بسازند. (شرح المنظومة، ج ۴، ص: ۴۵)

وی در ادامه می نویسد:

آیا طبیعیات قدیم بایستی از متون فلسفه اسلامی حذف گردد؟ گمان می کنم که با توجه به مطالب گذشته پاسخ این سؤال خود به خود روشن شده باشد. نتایج و تولیدات طبیعیات قدیم، به دلیل فاصله زمانی دراز، کاربردی برای جامعه امروز ما نداشته و صرفا ارزش تاریخی دارد. همان طور که قبلا تأکید کردیم مهمان موقت ناخوانده ای بود در علم فلسفه اسلامی که ورودش از ابتدا اشتباه بود بنا بر این خروجش هم نیاز به مجوز ندارد. اما از حیث مبانی اخلاقی و نیز متافیزیکی و اهداف، طبیعیات قدیم بایستی مورد مطالعه مجدد و بررسی دقیق تری قرار گیرد، تا آن مبانی استخراج و ارزیابی و مقایسه شوند. نیز سهم دانشمندان علوم تجربی مسلمان در پیدایش علوم تجربی نوین از حیث نوآوری ها و ابتکارات بهتر مشخص شود. کما اینکه گامهای با ارزشی در این زمینه برداشته شده است. (شرح المنظومة، ج ۴، ص: ۵۵)

و در ادامه می نویسد:

آیا الهیات، تابع طبیعیات است و با تغییر طبیعیات، الهیات نیز دگرگون می‌شود؟ مسیر دیگری را که برخی از منتقدین، به عنوان بهانه‌ای برای نفی فلسفه اسلامی برگزیده‌اند، طرح این قضیه و قیاس منطقی است که: «الهیات هر مکتبی، تابع طبیعیات آن است و با تغییر طبیعیات، الهیات آن مکتب خود به خود فرو می‌ریزد» و از آنجا که طبیعیات قدیم اسلامی بسیاری از نظریاتش تنقیص و یا باطل گشته است، به ناچار باید در ساختار الهیات اسلامی دگرگونی و دستکاری به عمل آید. در ضمیر این برهان ناستوار، چندین قضیه نامسلم و پیشینی (که از پیش صحیح مفروض شده) مستتر و در آن گنجانده شده است و سپس استنتاج منطقی به عمل آمده است. مواد این قیاس به شرحی که در زیر آورده‌ایم فاسد است: الف- در این گزاره موضوع طبیعیات و الهیات یکی (یا به نسبت تساوی) پنداشته شده است زیرا تنها در این حالت است که تبادل و توالد بین آنها برقرار می‌شود و از نقض یکی نقض دیگری لازم می‌آید و بالعکس. در صورتی که نسبت میان این دو علم، عام و خاص مطلق محسوب می‌شود. زیرا همان طور که قبلاً گفتیم موضوع طبیعیات بخشی و جزئی از عالم هستی است و در فلسفه از کل هستی بحث می‌شود. و اگر از دیدگاهی عمیق‌تر و بر مبنای عرفان نظری و نظریه وحدت وجود بخواهیم بحث را دنبال کنیم نسبت آن دو به تباین تبدیل می‌شود. چون یک طرف هیچ است و وجودش اعتباری است، و از قبل وجود حقیقی و اصیل، از عالم عدم پا به عرصه وجود نهاده، و به عنایت او، و از مبدأ جواد باری حصه‌ای از فیض وجود یافته، تا مادامی که اراده باری تعالی فیضش را دوام بخشد وجودش باقی است و رقیبی برای وجود حقیقی اصیل او، چه در مرتبه احدیت، و چه در مرتبه واحدیت متصور نیست، تا بخواهیم علم به وجود حقیقی را، با علم به موجودات بسنجیم، و بین آن دو نسبتی برقرار بسازیم. (شرح المنظومة، ج ۴، ص: ۵۶)

حجت الاسلام رشاد حفظه الله نیز فوق العاده از علامه طباطبایی برای حذف طبیعیات تقدیر می‌کند:

علامه طباطبایی فلسفه موجود را با نگاه نقادانه نگریست، کاستیها و ناراستیهای آن را دید و اصلاحاتی را در آن پدید آورد و فلسفه اسلامی را نوسازی کرد... علامه طباطبایی به لحاظ محتوایی فلسفه را منقح کرد هرچند این گرایش پیش از علامه آغاز شده بود اما آثار فیلسوفان را که ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم هنوز هم بخشی به نام طبیعیات در آنها وجود دارد. در بعضی از متون عمده فلسفی که در واقع حلقه واصل بین ملاصدرا و مرحوم علامه به عنوان خاتم الفلاسفه محسوب می‌شود، حتی در آثار ملاحادی سبزواری، مشاهده می‌کنیم که بخش طبیعیات از آن حذف نشده اما علامه در آثارش مطلقاً این بخش‌ها را حذف کرد... منقح کردن فلسفه از مباحث طبی و طبیعی قدیم و در عین حال اشاره به نظریات طبی جدید و اینکه طبیعیات جدید چه تأثیری بر ساختار و محتوای فلسفه گذاشته است، از ابداعات علامه است. (حجت الاسلام علی اکبر رشاد، رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در گفتگو با خبرنگار گروه دین و اندیشه خبرگزاری "مهر")

آیت الله سبحانی حفظه الله نیز بر حذف طبیعیات قدیم از کتب فلسفی اصرار داشته و می‌فرماید:

بخشی از مسائل فلسفی کهنه شده و از بین رفته است مثل مباحثی که درباره هیئت بطلمیوسی و تشکیل جسم از هیولی و صورت بود. این مسائل علم فلسفی را متورم کرده و باید فلسفه پاکسازی شود. البته از گذشتگان تشکر می‌کنیم، زیرا همان غلط‌های گذشته بحث‌ها را به اینجا رسانده است. فلسفه دو بخش است: امور عامه (مباحث کلی درباره وجود) و الهیات (واجب‌الوجود و صفات و افعال آن) و اما کتاب‌های قدیمی مباحث دیگری مثل طبیعیات و فلکیات دارد که باید حذف شود. (از بیانات حضرت آیت الله سبحانی در دوره اندیشه اسلامی از دراسات فلسفی در مدرسه علمیه عالی نواب مشهد ۱۸ مرداد ۹۸)

ایشان در جای دیگری می‌فرمایند:

و بما أنّ العلوم الجديدة الباحثة عن الطبيعة و أحكامها قد قطعت أشواطاً كبيرة، و أبطلت كثيراً من الفروض العلمية في الفلكيات و الأکوان، فأصبح ما يبحث في الكتب الكلامية و الفلسفية في هذا القسم تاريخاً للعلم الطبيعي لا نفسه، و لأجل ذلك تُرکت دراسة المحور الثاني في الكتب الكلامية و الفلسفية في أعصارنا. (كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد قسم الالهيات، مقدمه ی آیت الله سبحانی حفظه الله، ص: ۵)

محسن دهقانی نیز در مقدمه ی شرحش بر نهاییه می‌نویسد:

مؤلف رحمه الله در این کتاب از طرح مسایلی که در دنیای امروز مطرح کردن آن ضرورت ندارد، خصوصاً مسایلی که به علم فیزیک پیوند خورده یا تکیه بر دیگر علوم طبیعی دارد مانند بخش عمده‌ای از مباحث فلکیات که با پیشرفت علوم طبیعی ارکان آن متحوّل شده، اجتناب نموده‌اند. (فروغ حکمت شرح محسن دهقانی بر نهاییه، ج ۱، ص: ۳۷)

۱۱: وجود نیتهای شوم برای واردات علوم طبیعیات از سایر ملل

یکی از علل بدبین شدن بسیاری از علما به علوم طبیعیات در جامعه اسلامی آن بود که اولین کتب طبیعیات همراه با کتب فلسفی و ریاضی و ... از خارج از مملکت اسلام وارد شد. گفته شده که اولین تمایل به علوم خارجی در نسل معاویه و بنی امیه ظاهر شد و احتمالاً آنها دنبال علوم ضد دینی بوده اند ولی ظاهراً بعدها ایرانیان و شاگردان ائمه علیهم السلام با وارد کردن علوم مفیده و ترجمه ی آنها کفه ی جریان واردات علم را به نفع علوم مفید برگرداندند. کما اینکه در دوره ی پهلوی و بعد از انقلاب نیز روشنفکران غرب زده و حتی برخی روحانیون غربزده به شدت برای ترجمه ی علوم ضد دینی غربی له له می زدند و دنبال نفوذ علمی و ایجاد انحراف علمی در کشور بودند ولی

شکر خدا بعد از دو دهه از انقلاب بسیاری نیروهای مخلص و حزب الهی با ترجمه آثار مفید و هماهنگ با دین و دفاعیات خود غربی ها از دین، بازار ارتش سری روشنفکران^{۷۳} را کساد کردند.

کان خالد بن یزید بن معاویه محباً للعلوم، فأمر بإحضار جماعة من فلاسفة اليونان ممن كان ينزل مدينة مصر، و أمرهم بنقل الكتب في الصنعة من اللسان اليوناني و القبطي إلى العربي، و هذا أول نقل كان في الإسلام من لغة إلى لغة، ثم نقل الديوان و كان باللغة الفارسية إلى العربية في أيام الحجاج، و كان أمر الترجمة يتقدم ببطء، إلى أن ظهر المأمون في ساحة الخلافة، فراسل ملك الروم يسأله الاذن في انفاذ ما يختار من العلوم القديمة المخزونة، المدخرة في بلد الروم، فأجاب إلى ذلك بعد امتناع، فبعث المأمون جماعة، منهم: الحجاج بن مطر، و ابن بطريق، و محمد بن أحمد و الحسين بنو شاکر المنجم، فجاءوا بطرائف الكتب، و غرائب المصنفات في الفلسفة و الهندسة و غیرهما»، ثم ذکر ابن الندیم أسماء النقلة من اللغات المختلفة إلى اللغة العربية، و جاء بأسماء کمیة هائلة (ابن الندیم: الفهرست: ۳۵۲ و ۳۵۶. به نقل از مقدمه نهاية المرام، ص: ۱۲ و ۱۳)

امام خامنه ای حفظه الله می فرماید:

فلسفه‌ی اسلامی - همان‌طور که شما فرمودید و درست هم گفتید - فقه اکبر است؛ پایه‌ی دین است؛ مبنای همه‌ی معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد. مرکز فلسفه هم باید حوزه‌ی علمیه باشد. یکی از بزرگترین خسارتهایی که ما کردیم، این بوده که مرکز فلسفه‌ی اسلامی از حوزه‌ی علمیه به مناطق مختلف منتقل شده است. بعضی از آقایان اساتید فلسفه، ماه رمضان پیش من بودند؛ می‌گفتند برخی از آقایانی که اصلاً اهلیت ندارند، در مساجد فلسفه تدریس می‌کنند و ناقص و سطحی و به عمق نرسیده و جویده جویده مطالبی را دست افراد می‌دهند. این‌ها خسارت است؛ ما نباید بگذاریم این کار ادامه پیدا کند. من خدمت آقای «جوادی» و آقای «مصباح» هم به تفاریق مکرراً گفته‌ام باید کاری کنیم که قم از مرکزیت و مرجعیت فلسفه نیفتد و قطب اصلی فلسفه‌ی اسلامی همچنان باقی بماند. بنابراین در این زمینه هرچه شما تلاش کنید، بجا و بحق خواهد بود. همه باید تلاش کنند؛ مدیریت حوزه و اساتید فلسفه هم باید تلاش کنند. طلاب فلسفه را باید تشویق کرد... نگذارید حوزه از مرکزیت فلسفه بیفتد. در این زمینه هر کاری می‌شود کرد، باید انجام داد. شما که جوان هستید و نیرو و حوصله و نشاط دارید، امروز این بار بر عهده‌تان است. دو سه نکته در خصوص آموزش فلسفه و پژوهش فلسفی عرض می‌کنم، که خوشبختانه دیدم در ذهن بعضی دوستان هم هست. یکی مسأله‌ی امتداد سیاسی - اجتماعی فلسفه است که من مکرراً به دوستان گفته‌ام و الآن هم در تأیید فرمایش بعضی از آقایان عرض می‌کنم؛ منتها نه با تعبیر رنسانس فلسفی؛ نباید به این معنا مطرح شود. ما به رنسانس فلسفی یا واژگون کردن اساس فلسفه‌مان احتیاج نداریم. نقص فلسفه‌ی ما این نیست که ذهنی است - فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد - نقص فلسفه‌ی ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد.

^{۷۳} کتاب ارتش سری روشنفکران از برادر پیام فضلی نژاد به زیبایی به این داستان پرداخته است.

فلسفه‌های غربی برای همه‌ی مسائل زندگی مردم، کم‌وبیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفه‌ی ما به‌طور کلی در زمینه‌ی ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند. شما بیابید این امتداد را تأمین کنید، و این ممکن است؛ کما اینکه خود توحید یک مبنای فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا إله إلا الله» فقط در تصوّرات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی‌ماند؛ وارد جامعه می‌شود و تکلیف حاکم را معین می‌کند، تکلیف محکوم را معین می‌کند، تکلیف مردم را معین می‌کند. می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریانهای بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و روشن کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء»، از مبانی ملاً صدرا، اگر نگوییم از همه‌ی این‌ها، از بسیاری از این‌ها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه‌های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی اقتصاد و ... این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ‌کس غیر از شما نمی‌تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید. فلسفه‌ی اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفت درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه‌ی ما - مثل ابن سینا و ملاً صدرا - عارف هم بوده‌اند. اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه‌ی جدید - یعنی فلسفه‌ی ملاً صدرا - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نزدبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به وجود می‌آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه‌ی ملاً صدراست؛ یعنی راهی که ملاً صدرا آمده، راه درستی است. آن فلسفه است که انسان را وادار می‌کند هفت سفر پیاده به حج برود و به همه‌ی زخارف دنیوی بی‌اعتنایی کند. البته نمی‌خواهیم بگوییم هرکس در این دستگاه فلسفی قرار نداشته باشد، اهل دنیاست؛ نه، اما این راه خوبی است. راه فلسفه باید راه تدین و افزایش ارتباط و اتصال انسان به خدا باشد؛ این را باید در آموزش فلسفه، در تدوین کتاب فلسفی، در درس فلسفی و در انجمن فلسفه - همین که به آن اشاره شد - رعایت کرد. اهل فلسفه‌ای که ما قبلاً دیده بودیم، همه همین‌طور بودند؛ کسانی بودند که از لحاظ معنوی و الهی و ارتباطات قلبی و روحی با خداوند، از بقیه‌ی افرادی که در زمینه‌های علمی حوزه کار می‌کردند، بهتر و زبده‌تر و شفافتر بودند. از قول جناب آقای جوادی فرمودند «محبّ غال و مبغض غال»، که درست هم هست. من عامل دیگری هم سراغ دارم و آن، رقیب‌سازی برای فلسفه‌ی ما در دوره‌ی اخیر است. به اعتقاد بنده، قرائن و شواهد نشان می‌دهد فلسفه‌هایی که در ایران رایج شد - و الآن هم اوج آن است - عادی نبود. خواستند برای فلسفه‌ی اسلامی رقیب درست کنند؛ لذا فلسفه‌های غربی را آوردند و ترجمه و ترویج کردند. با غفلت حوزه‌های علمیه‌ی ما تدریجاً کار به جایی رسید که هر وقت در محیطهای دانشگاهی اسم فلسفه برده می‌شد - الآن هم تقریباً همین‌طور است - ذهن به سمت «کانت» و «هگل» و امثال این‌ها می‌رفت و تصوّر می‌شد اصلاً فلسفه محصول تفکر این‌هاست. زمانی که تفکرات مارکسیستی در ایران خیلی رواج داشت، یکی از قلمهای عمده‌ی تبلیغاتی

کمونست‌ها کوبیدن منطق ارسطویی و منطق شکلی بود که در مقابل منطق دیالکتیک فحش محسوب می‌شد؛ می‌گفتند این‌ها طرفدار منطق ارسطویی‌اند! تا این حد فلسفه‌ی اسلامی و مبانی فلسفه‌ی اسلامی و از جمله منطق را ضد ارزش کرده بودند. این کار، حساب شده صورت گرفته است. البته نمی‌گوییم هر دانشجو یا استادی وارد فلسفه‌ی جدید شد، لا بد با «سی. آی. آی.» ارتباط دارد؛ نه، اما این یک فکر اساسی شد. کسانی که پیشروان این کار بودند- امثال فروغی و دیگران- ارتباطات سیاسی و خارجی و تلاش‌هایشان مشخص است. امروز هم آدم قرائن و شواهدی را مشاهده می‌کند که کسانی می‌خواهند. درست نقطه‌ی مقابل ما- که فلسفه را یک امر کاملاً خصوصی قرار داده‌ایم- حجم‌های قوی فلسفی را بیاورند. برخلاف یک فقیه که مثلاً می‌نشیند مسئله می‌گوید، اصلاً بروز و ترشح فلسفه از درون انسان به بیرون است؛ این تربیت حوزه‌های علمیه‌ی ما بوده؛ اما آن‌ها بعکس، فلسفه را در سطوح مختلف ترویج کردند. یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتابهای فلسفی متعددی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اول با مبانی فلسفی‌ای که امروز مورد پسند لیبرال دموکراسی است، آشنا می‌کنند. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظام‌های مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود، چیزی بود که مثلاً به فلسفه‌ی علمی «مارکس» منتهی شود. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد ملاً صدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم می‌تواند بر آن همت بگمارد. بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذاب. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰)

۱۲: یونانی بودن چارچوب اولیه‌ی حکمت

این که اولین بار چه کسی مسائل یک علم را مطرح کرده است و نظام داده است گرچه موضوع مهمی است اما باید توجه داشت که این چارچوب اولیه متکامل است و با گذر زمان تغییر و تحول می‌یابد و از چارچوب مهمتر، محتوایی است که در آن چارچوب و قالب و دسته بندی ریخته می‌شود. گرچه حکمت و فلسفه چارچوبش از تدوین ارسطویی و یونانی وارد تمدن اسلامی شد اما محتوایی که در این چارچوب ریخته شد تا حد زیادی اسلامی و متخذ از آیات و روایات بوده است. حضرت امام رحمه الله می‌فرمایند:

این سخنی که زبانزد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرفها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرفها در کتب آنها دارد. این حرفها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه‌اش طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه یونانی است و در آن هم این حرفها نیست. و باز گمان نشود که حاجی سزواری و یا حکمای اسلامی این حرفها را از خود درآورده باشند، بلکه این حرفها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه

و قرآن منبع و سرچشمه و مادر این حرفهاست. بیابید منظومه حاجی سبزواری را با این ادعیه مقایسه نموده ببینیم در کدام یک مطالب و معارف حقّه بیشتر است؛ منظومه در یک رشته و اشاره به یک غرض است ولی ادعیه در رشته های مختلف و دارای اغراض متعدده است. (تقریرات فلسفه، ج ۱، ص: ۸۷ و ۸۸)

گرچه همین یونانی بودن چارچوب نیز مقبول نیست و کسی که در تاریخ علم تتبع کرده باشد می داند که حکمتی که در یونان جمع شده بود متخذ از علوم ادریسی مصری و علوم جاماسی فارسی و حکمت لقمانی سلام الله علیهم بوده است و محتمل است چارچوب نیز متخذ از همانجا بوده باشد و بعید نیست لوجیک که تعبیر انگلیسی منطقی است از لقمان مه در انگلیسی لاجینین است گرفته شده باشد کما اینکه مجیک در انگلیسی از مغ فارسی که به معنی موبد زردشتی است گرفته شده است.

۱۳: قدیمی بودن متون حکمت و فلسفه

یکی از مشکلات اساسی برای فلسفه گریزی و کم توجهی به تلاشهای حکما در تاسیس هستی شناسی اسلامی قدیمی بودن ادبیات و متون این رشته است. یکی از پژوهشگران این عرصه می نویسد:

با آن که حدود پنجاه سال است در دانشگاه های ما فلسفه تدریس می شود، هنوز برای نمونه يك نفر شایسته و لایق از این محیط بیرون نیامده است، ما يك تاریخ فلسفه تمام عیار نداریم. از فلسفه معمول در مدارس غرب نیز يك اثر با ارزش که با نقّادی کامل توأم باشد، به زبان فارسی در دسترس ما نیست. دانشگاه ما احتیاج به يك دارالترجمه کامل در رشته های مختلف دارد که دانشجویان ما را به وسیله ترجمه، از افکار و عقاید و آثار با ارزش مغرب زمین آشنا نماید. ایرانی که محیط پرورش بزرگترین فلاسفه و مرکز مستعد برای به وجود آمدن ده ها فیلسوف بزرگ بود، بکلی از افکار محققانه فلسفی خالی خواهد شد و مردم ما در آینده باید جهت فرا گرفتن همین فلسفه و عرفان اسلامی، به مغرب زمین پناه ببرند. قسمت زیادی از مباحث علم النفس و بسیاری از مباحث دیگر فلسفی که ارتباط با علوم طبیعی دارند، باید به سبک تازه تقریر و تحریر شوند، ناچار باید در قسمتی از مسائل تجدید نظر نمود و از این راه تحرکی به مباحث فلسفی بخشید. عرفای بزرگ ایران، عالی ترین مسائل عرفانی را به نظم و نثر فارسی تحریر نموده اند که قسمتهای زیادی از آن هرگز کهنه نمی شود، ولی ناآشنایی نسل آینده به مسائل عرفانی به تدریج رابطه ما را با فرهنگ گذشته قطع می نماید، مسلم است که بعد از این امثال مولوی و حافظ و عطار و سعدی در مرز و بوم ما به وجود نمی آیند و چه بسا آشنا به افکار آنها هم در بین مردم ما پیدا نشود. (سه رسائل

فلسفی، ص: ۲۲ - پاورقی)

علامه طباطبائی رحمه الله به شدت به کارهای تطبیقی بین فلسفه ی غرب و شرق و حکمت قدیم و حکمت اسلامی علاقه مند بودند. نه تنها در فلسفه ی تطبیقی بلکه به دین شناسی تطبیقی هم فوق العاده علاقه مند بودند:

علامه طباطبائی بعد از آگاهی از کتاب انسان و جست و جوی روان اثر یونگ، خواستار ترجمه آن می شود و می گوید: «باید جهان را شناخت. ما نمی توانیم خود را در برج های عاجمان محصور و منزوی کنیم» ... آن حکیم فرزانه نسبت به دین شناسی تطبیقی، از چنان حساسیتی برخوردار بود که یکی از پژوهشگران - که مدتی با ایشان مصاحبت داشته است - می گوید: با او تجربه ای را گذرانده ایم که احتمالاً در جهان اسلامی یگانه است؛ پژوهش تطبیقی مذاهب جهان به هدایت و ارشاد مرشد و علامه ای ایرانی. ترجمه های اناجیل، ترجمه فارسی اوپانیساده ها، سوترا های بودایی و نائوته چینگ را بررسی می کردیم. استاد با چنان کشف و شهودی به تفسیر متون می پرداخت که گویی در نوشتن این متون شرکت داشته است. (مرزبان وحی و خرد، ص: ۶۹۰)

علامه طباطبائی پس از تدریس يك دوره فلسفه در قم از اسفار اربعه مرحوم صدر المتألهین قدس سره در صدد بر آمدند بین فلسفه شرق و فلسفه غرب را تطبیق و توفیق دهند؛ و معتقد بودند که بحث ها اگر بر پایه برهان و شکل های قیاسات صحیحه پایه گذاری شود، محال است دو نتیجه مختلف دهد، خواه در هر مکتبی که بخواهد بوده باشد؛ و بنابراین باید بدنبال سر اختلاف فلسفه شرق و غرب رفت؛ و مواضع ضعف را روشن ساخت. (مهر تابان) طبع قدیم، ص: ۳۹)

شهید بزرگوار مرتضی مطهری رحمه الله در مقدمه ی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم با ابراز تاسف از انجام نشدن کارهای تطبیقی می نویسد:

چیزی که از نظر تاریخ مسلم است این است که یونان قدیم نیز سرمایه های اصلی معلومات خویش را مدیون مشرق زمین است و دانشمندان بزرگ آنجا مسافرتها به مشرق کرده اند و از اندوخته های دانشمندان شرقی بهره مند گشته و پس از عودت، در وطن خود منتشر ساخته اند... از زمان ارسطو که بر خلاف نظریات استادش افلاطون قیام کرد پیوسته دو مکتب و دو مشرب فلسفی به موازات یکدیگر سیر می کرد که افلاطون و ارسطو هر يك نماینده یکی از این دو مشرب فلسفی بودند و در هر يك از دوره ها هر يك از این دو مشرب فلسفی پیروانی داشتند... با اینکه مدتی است که توجه علاقه مندان جلب شده است که عقاید و آراء جدید در فلسفه قدیم وارد شود و بین نظریات جدید و نظریات فلاسفه اسلامی مقایسه شود متأسفانه تا کنون این منظور عملی نگردیده و از آن زمان تا کنون آنچه رسالات فلسفی نشر یافته یا صرفاً به سبک قدما بوده و احیاناً در مسائل مرتبط به طبیعیات و فلکیات هم که نظریات جدید به کلی مخالف آنهاست باز از سبک قدیم پیروی شده، و یا آنکه صرفاً جنبه نقل و ترجمه نظریات جدید را داشته است.. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱ - ۵))، ج ۶، ص: ۲۹ و

در ادامه درباره ی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به حذف طبیعیات قدیم تصریح می فرماید:

در این کتاب در عین اینکه از تحقیقات گرانهای هزار ساله فلسفه اسلامی استفاده شده است، به آراء و تحقیقات دانشمندان بزرگ اروپا نیز توجه کامل شده. در این کتاب هم مسائلی که در فلسفه قدیم نقش عمده را دارد و هم مسائلی که در فلسفه جدید حائز اهمیت است مطرح می شود؛ و چنانکه در جای خود توضیح می دهیم، در ضمن این کتاب به قسمتهایی برخورد خواهد شد که در هیچیک از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی سابقه ندارد مانند معظم مسائلی که در مقاله پنجم حل شده و آنچه در مقاله ششم بیان شده است. در مقاله ششم با طرز بی سابقه ای به نقّادی دستگاه ادراکی و تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری پرداخته شده است. در این مقاله هویت و موقعیت «ادراکات اعتباری» نشان داده می شود و فلسفه از آمیزش با آنها بر کنار داشته می شود و همین آمیزش نابجاست که بسیاری از فلاسفه را از پا در آورده است. در این کتاب در عین اینکه فلسفه حریم خود را حفظ کرده با علوم مختلط نمی شود، رابطه فلسفه و علم محفوظ مانده است ولی رابطه فلسفه با طبیعیات و فلکیات قدیم به کلی قطع شده و لدی الاقتضاء از نظریات علمی جدید استفاده می شود. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱ - ۵))، ج ۶، ص: ۳۷)

علامه شعرانی و علامه حسن زاده نیز بر ضرورت خوانش متون دینی مسیحیت و تورات تاکید دارند که می توان سخنانشان را آورد.

علت هم بحث تولد حقیقت از تضارب آراء است که در روایات شریفه آمده است و همچنین بسیاری از روایات نبوی و آیات قرآنی ما ناظر به تطهیر و تصحیح انحرافات و اعوجاجات ادیان سابق است کما اینکه بسیاری از روایات ائمه علیهم السلام ناظر به تحریف ها و انحرافات فقهای دوره اموی و عباسی است و باید فقه اهل سنت و روایات آنها پیش از روایات و فقه شیعه دیده شود که به این موضوع مفصل در فوائد المعصومیه پرداخته شد.

۱۴: رعایت نکردن حیطة بندی علوم

یکی از عللی که باعث شد بسیاری از فقهاء از علمایی که جامعیت علمی داشتند مکدر شوند این بود که برخی از افراد ذوالفنون، حیطة بندی علوم را رعایت نمی کردند و مثلاً در اصول فقه از فلسفه

می گفتند و در هیات از مبادی طبیعیاتی استفاده می کردند. این باعث شد که شکایاتی از افرادی که از علمی به علم دیگر گرفته اند صورت گیرد مثلاً :

السابع من شرائط المجتهد ان لا يكون متوَعِّلاً في فنون بحيث يألف ذهنه بغير طريقة الفقه فيفسده و يخزبه فأنا رأينا جماعة من المهرة في الكلام و الرياضی و غیرهما خزبوا الفقه من هذه الجهة فأنّ لكلّ فنّ طريقاً يختصّ به (التنقيذ لأحكام التقليد، ص: ۷۳)

السابع من شرائط المجتهد: أن لا يكون مدّة عمره متوَعِّلاً في الكلام، أو الرياضی، أو النّحو، أو غیر ذلك ممّا هو طريقته غیر طريقة الفقه، ثمّ یشرع بعد ذلك في الفقه، فأنه يخزب الفقه بسبب أنس ذهنه بغير طريقته، و ألف فهمه بطريقة الكلام و أمثاله، كما شاهدنا كثيراً من الماهرين في العلوم من أصحاب الأذهان الدّقیقة السّليمة أنّهم خزبوا الفقه من الجهة الّتی ذکرناها. (الفوائد الحائریة، ص: ۳۴۰ و ۳۴۱)

ملا امین استرآبادی نیز از تفسیرهای ناشی از انس گرفتن با علوم از کلام اهل بیت علیهم السلام و قرآن کریم شاکی بوده است که باب اخباری گری را فتح نموده و با علوم معارض حدیث و قرآن در افتاده است:

چون اکثر افاضل تتبّع احادیث اهل البیت که در اصول دین و اصول فقه وارد شده نکرده اند کما ینبغی، و از اوایل حال به مطالعه کتب اشاعره و معتزله مشغول شدند و طبع ایشان مألوف به آن قواعدی که در آن کتب مذکور است شده در نظر ایشان معانی بسیار مستهجن است. (دانشنامه شاهی ص ۱۳۷ و ۱۳۶)

تمجید علامه طباطبایی رحمه الله و علامه جوادی آملی حفظه الله از ملا محسن فیض رحمه الله برای رعایت حیطة بندی مشهور است و نقل قولهایش موجود.
شکایت حضرت امام رحمه الله از وارد کردن فلسفه به اصول نیز مشهور است و نقل قولهایش موجود.

۱۵: دست مایه ی اختلافات شدن مطالب فلسفی

لابد دیده اید که وقتی دو نفر با هم لج می افتند دنبال بهانه می گردند و روی هر موضوعی کورکورانه با هم لجاجت و مخالفت می کنند. یکی از بلاهایی که بر سر فلسفه ی یونان و نظام هستی شناختی یونان در ورودش به تمدن اسلامی آمد همین قضیه بود. یعنی ابوالحسن اشعری و ناپدری اش ابوعلی

جبائی وقتی باب مخالفت و لجاجت میانش باز شد بیشتر مباحث فلسفه ی یونان را از باب همین لجاجت در علم کلام که مشغول آن بودند داخل کردند:

انهم توغلوا فی علم الکلام، و تشبثوا بأذیال الفلاسفة فی کثیر من الأصول، و شاع مذهبهم فیما بین الناس، الی أن قال الشیخ «أبو الحسن الأشعری» لأستاذه «أبی علی الجبائی»: ما تقول فی ثلاثة اخوة مات أحدهم مطبعا، و الآخر عاصیا، و الثالث صغیرا؟ فقال: الأول یناب بالجنة. و الثانی یعاقب بالنار. و الثالث لا یناب و لا یعاقب. قال الأشعری: فان قال الثالث: یا رب لم أمتنی صغیرا، و ما أبقیتنی الی أن أكبر فأؤمن بک و أطیعک فأدخل الجنة، ما ذا يقول الرب تعالی؟ فقال: يقول الرب انی كنت أعلم أنك ان کبرت لعصیت فدخلت النار، فكان الأصلح لك أن تموت صغیرا. قال الأشعری: فان قال الثانی: یا رب لم تمتمنی صغیرا لثلا أعصی فلا أدخل النار؟ فما ذا يقول الرب؟ فبهت الجبائی. و ترک الأشعری مذهبہ، و اشتغل هو و من تبعه بإبطال رأی المعتزلة، و اثبات ما وردت به السنة، و مضی علیه الجماعة. فسموا أهل السنة و الجماعة. ثم لما نقلت الفلسفة الی العربية و خاض فیها الاسلامیون حاولوا الرد علی الفلاسفة فیما خالفوا فیہ الشریعة، فخلطوا بالکلام کثیرا من الفلسفة، لیتحققوا مقاصدها فیتمکنوا من ابطالها. و هلم جرا الی أن أدرجوا فیہ معظم الطبیعیات و الالهیات، و خاضوا فی الرياضیات حتی کاد لا یتمیز عن الفلسفة، لو لا اشتماله علی السمعیات. و هذا هو کلام المتأخرین. (شرح العقائد النسفیة، ص: ۱۲)

مدرسه علمیه تخصصی هستی‌شناسی اسلامی حوزه علمیه (طبیعیات اسلامی)

ذره‌شناسی و حرکت‌شناسی و موج‌شناسی : فیزیک

بخش طراحی و کاربردی سازی

بخش شناسایی و کشفیات

واکنش‌شناسی : شیمی

بخش طراحی و کاربردی سازی

بخش شناسایی و کشفیات

زنده‌شناسی و زیست‌شناسی : بیولوژی

بخش طراحی و کاربردی سازی

بخش شناسایی و کشفیات

در این زمینه کارهایی نیز شده است مثلاً برای فیزیک و مکانیک اسلامی دکتر غلام حسین

رحیمی طرحی اینچنین ارائه داده اند:

الف - علم السکون (استاتیک) ب - علم الحركات (سینماتیک) پ - علم القوا (دینامیک) (مقاله کاربری میراث

علمی و فنی تمدن اسلامی در عصر حاضر، مشخصات پیش‌تر آمد)

درباره نامه دکتر گلشنی به حضرت آقا درباره طبیعیات در حوزه پیشتر گذشت.

روش تاسیس مرکز تخصصی طبیعیات حوزوی

۱: دعوت از اساتید برجسته حزب اللهی دانشگاهی آشنا به مبانی اسلامی برای

هیئت علمی

امثال استاد مهدی گلشنی ها و غلامحسین دانشی ها و استاد محمود بهمن آبادی

ها و استاد حشمت پورها و سعادت مصطفوی ها و استاد رحیمی ها و ..

به شرط :

سلامت سیاسی

سلامت مذهبی

مجله راه بیندازند : طبیعیات اسلامی - هستی شناسی اسلامی - ...

لباس حوزوی بپوشند :

احکام عمومی را بدانند

افزایش رویکرد محققان ایرانی به طبیعیات قدیم بعد از انقلاب اسلامی در دانشگاه ها بیشتر دیده می شود مثلا آقای سعید انواری در پایان نامه کارشناسی ارشد خود موضوع بررسی اثرات ناشی از تحول طبیعیات بر فلسفه اسلامی را با نگاهی بر موضوع افلاک بررسی کرده است. (سال ۸۳)

روشنفکران قبل از انقلاب علاقه زیادی به طبیعیات اسلامی داشتند و احتمالا این قضیه از سه منشا سرچشمه می گرفته است یکی علاقه غربی ها به کشف مبهمات طبیعیات اسلامی کما اینکه بیشتر نقل قول دکتر گلشنی ذکر شد که اساتید فلسفه در غرب به ایشان فرموده اند روی شفا و طبیعیات اسلامی کار کنید و غرب هنوز تشنه ی آن است. منشا دیگر این که لغزش گاه طبیعیات برای ایرادگیری از علمای شیعه فضای مناسبی است و برخی چون صاحب حدائق رحمه الله در این وادی لغزش های سهمگینی داشته اند. منشا سوم آن است که نقطه ضعف فقها و علمای صفویه و قاجار و پهلوی بحث طبیعیات بود و از همین منفذ می توانستند علما را بکوبند و حیثیت آنها را لکه دار کنند

و ضعف علمی آنها را در جامعه منتشرکنند و آبروی آنها را خدشه دار کنند. قبل از انقلاب تقی زاده و نصر و صفا و فروغی و امثالهم مشغول بودند و بعد از انقلاب هم نصر و سروش و جعفریان و ... دروس طبیعیات در حوزه بعد از انقلاب باید احیا می شد ولی هنوز نشده است و متأسفانه در دانشگاه ها تلاش کردند طبیعیات قدیم را قبل از حوزه احیا کنند مثل دانشگاه تهران که عموماً با توهین و تخریب فقها و علما همراه بوده است هر چند برخی هم در دفاع از فقهای شیعه مقالاتی نوشته اند مثل مقاله ی نجوم جدید و علمای قاجار برادر گمینی.

مدل هستی شناسی

مدل سریان اسماء الله و فیوضات و تجلیات (مدل عرفان نظری)

این مدل ظاهرا نزدیک ترین مدل به مدل ارائه شده در آیات و روایات است ولی نیاز به اصلاحات و تکمیلیهایی با توجه به آیات و روایات دارد و نقص های بسیاری هم دارد مثل اینکه امتداد در دنیای ماده و مجربات مادی معلوم نیست.

مدل جوهر و عرض (مدل فلسفه مشاء)

این مدل هم مناشی روایی دارد ولی از اصل روایی خود بسیار فاصله گرفته است باید مناشی و حیانی آن را پیدا کرد و انحرافاتش را ترمیم کرد و اگر نکات مثبتی داشت در مدل اصلی استفاده نمود.

مدل نور و سایه (مدل فلسفه اشراق)

و النَّظَرُ الثَّالِثُ يَلْزِمُهُ سُرُورًا أَقْلًا مِنْهُ، اذ وجوده بالاول مثل ظلّ له ممدود عليه، حافظا إياه من امتداد يد الفناء اليه، و استعلاء جورا لبلى عليه. و هذا الاستغلال هو المسؤول في بعض دعوات النبي، عليه السلام، الصّالحة الفاتحة، حيث قال: اللَّهُمَّ اظْلِنِي تحت ظل عرشك يوم لا ظلّ الا ظلك. فالعقل الأوّل ظلّه و ظلّه، كما سمّاه تعالى صريحا بهذا الاسم في قوله: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ، وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا». لان له ما سكن في اللّيل و النهار، و هي العقول و النفوس الساكنة ليلا و نهارا أصالا و اسحارا في حظيرة الجبروت، و هو سلطان الله في ارض عالم الاجسام كما قال، عليه السلام: السّلطان ظلّ الله في ارضه، فهو ظلّ بالنسبة الى كبرياء الأوّل، و شمس بالنسبة الى من دونه، و ما سواه ظلاله. فكما أنّ التّور اشرق من الظلّ، فكذلك تصوّره اشرف منه. (الاقطاب القطبية او البلغة في الحكم، النص، ص: ۱۴۹ و ۱۵۰)

این مدل هم شواهد قرآنی و روایی زیادی دارد ولی به نظر می رسد صرفا یک تمثیل است و در واقع از اسماء و حروف باطنی به نور الهی و وقوع بیرونی و نمود بیرونی آنها به سایه های آن حقایق نوری درونی تعبیر شده است ...

مدل عددی (فیثاغوریون)

مدل های روایاتی

مدل حروف (جریان حروفیه و نقطویه ناشی از بد فهمی و بد استعمالی همین مدل

هستند)

مدل انوار اربعه

طبق روایات ما تا عرش حق داریم مدل هستی شناسی داشته باشیم ولی متاسفانه آقایان معمولاً سراغ فوق عرش هم رفته اند...

نقد مدل‌های هستی شناسی موجود که ان شاء الله در نسخه های بعدی اضافه خواهد شد:

مشکلات مدل فلسفی جوهر و عرض و گزینش علامه از آن در بدایه و نهایه

مشکلات مدل اسماء و فیوضات و تجلیات در عرفان نظری

مشکلات مدل‌های غربی جدید

مدل اتمی یا ماده - انرژی

مدل غیب گرایی افراطی - اثر پروانه ای

مدل زمان گرایی افراطی - نظریه نسبیت

مدل آمارگرایی افراطی - نظریه کوانتوم

مدل حروف گرایی افراطی - حروفیه و نقطویه

مدل عددگرایی افراطی - نظریه فیثاغورس^{۷۴}

مدل نظریه ریسمان

^{۷۴} رجوع شود به الملل و النحل شهرستانی، ج ۲، ص: ۳۸۸

مدل هستی شناسی اسلامی پایه و زیر ساختی است برای مدل ارزش شناسی اسلامی، زیرا تا جایگاه موجودات عالم و مراتب آنها مشخص نباشد نمی توان از ارزش گذار و ارزش پذیر سخن راند. ابتدا باید مشخص شود که چه کسی خالق است و چه کسی مخلوق و سپس بحث شود که ارزش ها را چه کسی در عالم تعریف کرده است و بر اساس آن خلق فرموده است و حرکت عوالم بر مبنای چه ارزش هایی است و اگر موجود مختاری در مخلوقات وجود دارد نیز او باید ارزشهای حرکت خود را از کجا اخذ کند... اما بحث حق شناسی اسلامی نیز بر بستر ارزش شناسی اسلامی سوار می شود زیرا تا ارزش ها مشخص نباشند و جایگاه ها مشخص نباشند نمی توان سخن از حقوق و تکالیف زد.. در واقع حقوق همان حداقل های لازم برای حرکت مجموعه هستی در مسیر ارزش ها هستند. یعنی مثلا حق گیاه این است که کسی شاخه آن را ظالمانه نشکند زیرا این شاخه شکنی او را از حرکت در مسیر ارزشهای کمالی تعریف شده برای او باز می دارد. یا مثلا حق زن در جامعه این است که از دسترس نامحرم دور باشد زیرا قرار گرفتن او در دسترس نامحرم او را از حرکت در مسیر ارزش های در نظر گرفته شده برای او باز می دارد. یا مثلا حداقل های لازم برای حرکت جامعه بر اساس ارزش ها این است که از سرقت و جنایت و زنا و .. بری باشد وگرنه زمینه ی حرکت آن جامعه بر اساس ارزش ها وجود نخواهد داشت و محکوم به فنا و هلاکت خواهد بود. لذا حقوق، خط قرمز ها و حداقل ها برای حرکت در مسیر ارزشهاست و بعد از تعیین ارزش ها باید تعیین شوند.

پیش تر گفته شد که تلاش هایی توسط علما برای تشکیل منظومه هستی شناسی اسلامی صورت گرفته است ولی کافی نیست. بیشتر این تلاش ها تلاش های موردی و تک موضوعی یا شرح احادیث طبیعیاتی مثل توحید مفضل و حدیث عمران صابی و شرح توحید صدوق بوده اند. یا مثلا

در :

کتاب علوم فلکیه عند آل البیت مازن مومن

و یا کتاب الاسلام و الهیئه شهرستانی

و یا کتاب الکون و السماء عند الإمام السجاد «علیه السلام» (موجود در نرم افزار نور مجموعه آثار
مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام)
یا تفسیرهای علمی قرآن با روایات
یا کتاب ستارگان و آسمان صادقی تهرانی
و کتاب دانش عصر فضای آیت الله نوری همدانی
و یا کتب نجومی استاد زمانی قمشه ای
و ...

برخی هم تلاشهای لابلائی داشته اند یعنی در لابلائی کتب حکمت و فلسفه ی خود آیات و روایات
را وارد کرده اند مثلاً:

اسفار ملاصدرا

منظومه ملاهادی سبزواری

فصوص فارابی

رسائل عامری

تقریرات فلسفه حضرت امام خمینی

رسائل حضرت علامه طباطبائی و المیزان

ظاهراً علامه طباطبائی رحمه الله چون از ایشان خواسته بودند بدایه و نهاییه را به سبک مشاء بنویسد
در این دو کتاب همانند بوعلی از آیه و روایت استفاده نفرمود ولی در رسائل الهیه الی ماشالله آیه و
روایت آورده اند.

ضرورت قرآن محوری علوم حوزوی:

علامه طباطبائی و قرآن محوری و روایت مداری و تعبد به هر دو در المیزان

قرآن محوری شیخ مفید و فیض و مجلسی و بروجردی رحمهم الله و ری شهری حفظه الله آورده
شود

ضرورت قرآن به سر شدن حوزه در بیان علامه جوادی آملی هم آورده شود.

بخش ششم: سازوکار احیای طبیعیات در حوزه علمیه - بررسی حرکات حوزویون برای احیای طبیعیات

فرمان امام خامنه ای به تیریزیان برای احیای طب در حوزه و تشکیل درس خارج طب در زیرزمین فیضیه که متأسفانه با اخباری مسلکی ها و بی بصیرتی ها ایشان و گرفتار شدن ایشان در جورجین نفوذی ها مثل داستان سوزاندن کتاب هاریسون فجایعی به بار آورد که در رساله کرونا و واکسن به آن پرداخته می شود.

نامه گلشنی به امام خامنه ای و پاسخ ایشان آورده شود.

موسسه طبنا متأسفانه با طب اسلامی به اسم طب ستیز دارد و البته با اخباری گری طبی باید مقابله کرد ولی این موسسه عموماً کل جریان طب اسلامی را مورد هدف قرار می دهد و آقای امیری هداه الله متأسفانه جهت گیری مناسبی ندارد.

فعالیت‌های مشکل دار مرتضی رضوی و مهدی نصیری هداها الله از داخل و حسین نصر و هانری کرین و الریج از خارج درباره طبیعیات هم خوب است مطرح شود...

جریان بی سوادان و کاسبان طرفدارنمای طب اسلامی که به صورت افسار گسیخته و بی ضابطه به حرکت آسیب می زنند هم مطرح شود.

مبارزه ها با طب اسلامی در برجام و وزارت بهداشت غربگرا و روشنفکران و روحانیون غریزده هم مرور شود.

یادداشت گرد و خاکهای طب اسلامی از طلبگی تا اجتهاد آورده شود.

یادداشت احیای طبیعیات در طلبگی تا اجتهاد آورده شود.

کارهای آیت الله احدی در طبیعیات اسلامی مرور شود.

کارهای استاد حشمت پور مرور شود.

کارهای آیت الله سعادت مصطفوی مرور شود.

کارهای سعید انواری و غلامحسین رحیمی و غلامحسین دانشی و مهدی گلشنی و معصومی همدانی مرور شود.

گرچه حضرت آقا تاکیدات فراوانی بر لزوم رشد فلسفه در حوزه های علمیه دارند و از مهجوریت فلسفه در حوزه همچنان گلایه مند و داغدارند اما برخی حوزویون در جریانی مشکوک همچنان از حوزه ی قم و اصفهان و مشهد بیش از ۵۰ شماره مجله ی نورالصادق و ده ها شماره مجله ی سمات و ده ها سایت اینترنتی علیه رشد دانش فلسفه در کشور تدارک دیده اند. کار وقتی جالب تر می شود که غربی ها هم عنایت خاصی به اسلام نص گرا پیدا می کنند و رابرت گلیو کتاب اسلام نص گرا می نویسد و در تاریخ یکبار غربی ها در اهل سنت نص گرایی را به اسم وهابیت و در شیعه آن را به اسم اخباری گری پرورنده اند. جالب تر این که حضرت آیت الله اعرافی که سالها رئیس جامعه المصطفی بوده اند می فرمایند:

وقتی به کشورهای اسلامی سفر می کردم به وضوح می دیدم که هر جا تفکر عقلانی ضعیف تر بود وهابیت با سرعت و گستردگی بیشتر رشد می کرد (به نقل از حضرت استاد علانی نژاد)

متأسفانه در پاسخ به شبهات فلسفه ستیزان که جمع متنابهی هم هستند هنوز کار جدی اغنا کننده ای صورت نگرفته است و باید صورت گیرد (که به موازات این کار در حال پژوهش است) ولی در هر حال روایات مطلوبیت تفکر و ظن و تدبر و تعقل در آسمان و زمین تا تحت عرش پیش تر گذشت و روایات و مطالب بیشتری در این باره در رساله فوائد معصومیه بر رد شبهات اخباریه جمع آوری و تقدیم شده است. به نظر می رسد باید هر چه سریع تر مشکلات طبیعیات اسلامی را حل نمود تا فلسفه ی اسلامی که طبیعیات قدیم همچون غل و زنجیری بر پایش بسته شده است و مستمسک اصلی تخریب های مخلفین است از فلسفه جدا شود و به جای آن طبیعیات اسلامی جایگزین شود و آنگاه بتوان از نظام جامع هستی شناسی اسلامی را که همچون گوهر درخشانی از آیات و روایات در نهایت عقلانیت تولید خواهد شد و جای حکمت موجود را خواهد گرفت سخن گفت... والله الحمد

بخش هشتم: نه مکتب تعطیل و نه مکتب تفکیک بلکه فقط مکتب تطهیر

سالهاست عده ای به اسم مکتب معارف و مکتب تفکیک به مخالفت با فلسفه و عرفان نظری می پردازند و حتی درس تفسیر عرفایی چون حضرت امام رحمه الله را هم به تعطیلی می کشانند و بزرگانی چون علامه حسن زاده آملی رحمه الله را مهجور و مظلوم می کنند و آیت الله مصباح یزدی رحمه الله را تخطئه و تخریب می کنند. گرچه سردمداران این مکتب همچون علامه محمدرضا حکیمی رحمه الله که انسانی فرهیخته و مودب بود خود به نص صریح در کتبشان که نقل قولها در آینده تقدیم خواهد شد فرموده اند منظور از مکتب تفکیک تعطیل شدن فلسفه و عرفان نظری نیست و فقط جدا بحث شدن از فلسفه یونان و قرآن است ولی در عمل با این فشارهای رسانه ای و تقبیح و هجوها و هوچی گری های رسانه ای علیه بزرگانی چون مرحوم ملاصدرا و مرحوم ابن عربی کارشان در نهایت به تعطیلی فلسفه و عرفان نظری خواهد انجامید. ضمن اینکه تفکیک این دو در عمل مثل این است که چارچوب هستی شناسی موجود فعلی را هم از علوم رایج محروم کنیم و صرفا با پاره ای گزاره های نصوص دینی روبرو باشیم و نهایت کاری که می توانیم در آن صورت بکنیم همان ده جلد بحار الانوار است که به طبیعیات و هستی شناسی پرداخته است بله باید چارچوب را هم از قرآن و روایات گرفت ولی تا یک پیش فرض اولیه نباشد اصلاح و تکمیل و متمیم معنا ندارد. برخی هم که پیش تر از علمای اهل سنت رسما به تکفیر و تفسیق اهل این علوم فتوا داده بودند. دشمن نفوذی استعمارگر که به شدت از اسلام اجتهادی می ترسد و بارها از علمای با بصیرت و زمان آگاه چوب خورده است می داند که بهترین افراد برای سواری گرفتن اخباری ها و ظاهر اندیش ها و قشریون هستند و در طول تاریخ بارها از علمای ضد عقل و تفکر سوء استفاده های هولناکی شده است. تا جایی که برخی جریان اصولیون و مجتهدین شیعه را در کتابشان جریان عقلانیت اسلامی نام نهاده اند. لذا همان گونه که مکتب حجتیه ای ها و ولایتی ها بستر مفیدی برای نفوذ دشمن هستند تفکیکی ها و نو اخباری های طب گرا و غیر طب گرا نیز بستر مناسبی برای سوار شدن دشمن هستند. باید مراقب بود و پیشگیری کرد. اما اهل بیت علیهم السلام هیچگاه به دنبال تعطیلی علوم و یا تفکیک علوم نبوده اند و همواره به دنبال تطهیر علوم بوده اند. ده ها حدیث

وجود دارد که اهل بیت علیهم السلام نه تنها دین را از انحرافات یهودی و نصرانی تطهیر می کردند بلکه در حدیث واحد و احد جملی حتی وحدت عددی فیثاغوری را هم از ساحت ذات ربوبی زدوده اند و تطهیر کرده اند. حتی علم طب را هم این بزرگواران از انحرافات تطهیر کرده اند مثلاً به سه روایت طبی زیر درباره خوردن نارنج و مرکبات دقت بفرمایید:

عن عبد الله بن إبراهيم الجعفري عن الإمام الصادق عليه السلام: بَأَيِّ شَيْءٍ يَأْمُرُكُمْ أَطْبَاؤُكُمْ فِي الْإِتْرَاجِ؟

فَقُلْتُ: يَأْمُرُونَنَا أَنْ نَأْكُلَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ. فَقَالَ: إِنِّي أَمُرُّكُمْ بِهِ بَعْدَ الطَّعَامِ.

عن إبراهيم بن عمر اليماني: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْإِتْرَاجَ عَلَى الرَّيْقِ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ قَبْلَ الطَّعَامِ خَيْرٌ فَهُوَ بَعْدَ الطَّعَامِ خَيْرٌ، وَخَيْرٌ وَأَجْوَدُ.

عن الإمام الصادق عليه السلام: كُلُوا الْإِتْرَاجَ بَعْدَ الطَّعَامِ؛ فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ. (دانشنامه احادیث پزشکی، ج ۲، ص: ۱۸۲)

یا مثلاً به روایات زیر دقت بفرمایید:

عن علي بن أبي علي اللهي عن الإمام الصادق عليه السلام: مَا تَقُولُ أَطْبَاؤُكُمْ فِي عِشَاءِ اللَّيْلِ؟

قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ. قَالَ: لَكِنِّي أَمُرُّكُمْ بِهِ.

عن زياد بن أبي الحلال: تَعَشَيْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: الْعِشَاءُ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ عِشَاءُ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (دانشنامه احادیث پزشکی، ج ۲، ص: ۱۶۴)

حتی ایشان روش های مداوا را نیز تصحیح می فرمودند و مثلاً در مورد جراحی نهی فرمودند و کی را آخر الدواء عنوان فرمودند و بیش از ده روایت در مورد ترتیب استفاده از روش های درمان و انحصار روش های درمان در روش های خاص توسط این بزرگواران ارائه شده است که در نسخه های بعدی تقدیم خواهد شد.

یا مثلاً داستان شق القمر نبی اکرم صلوات الله علیه خود تطهیر افکار از محال بودن خرق و التیام فلاسفه بود.

درباب تطهیرهای فکری از بد فهمی های روایات نبوی و انحرافات کلامی توسط ائمه علیهم السلام که می توان یک کتاب نوشت و عموماً حضرات وقتی سوال کلامی خدمتشان می آمد اول از نظر فقها و محدثین عامه سوال می کردند با تعابیر مانند تعابیر زیر:

ما یقولون

ما یقول الناس

ما یقول من قبلکم

ما راءوا فیه

ما قال الناس

ما قال العامه

ما قالوا فیه

ای شیء یقول اصحابکم فی هذا

و سپس با تعابیری مانند تعابیر زیر که شمار کاربرد برخی هم در جامع الاحادیث آمده است تصحیح و تطهیر می فرمودند:

لیس کما قالوا ۱۹

لیس کما قلت ۳۲

لیس کما قیل ۱۰

لیس کما تقولون ۹

لیس کما یقولون ۱۱۱

کذبوا لعنهم الله

کذب لعنه الله

لیس حیث ذهبوا ۹

لیس حیث تذهبون ۷

لیس حیث یدهبون ۸

لیس حیث ذهبت ۲۳

لیس حیث ذهب ۵

لیس هناک

لیس هناک

حتی روش های نظامی و مبارزه با اسلحه ها را هم از روش های جاهلانه و ظالمانه تطهیر فرموده

اند که نقل قول آن از اعیان الشیعه خواهد آمد ان شاء الله.

این بحث جای کار بیشتری دارد ولی فعلا در همین حد تقدیم می شود تا در نسخه های بعد ان شاء

الله تکمیل شود.

بخش نهم: تعریف طبیعت و ریشه طبع در قرآن و روایات

ریشه ی طبع در قرآن کریم فقط در مورد قلب به کار رفته است و در یازده آیه به طبع نهادن بر قلوب افراد کافر و امثال آن اشاره شده است:

(۴) النساء : ۱۵۵ فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبِعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

(۷) الأعراف : ۱۰۰ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

(۷) الأعراف : ۱۰۱ تِلْكَ الْأَفْئِدَةُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ

(۹) التوبة : ۸۷ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

(۹) التوبة : ۹۳ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

(۱۰) يونس : ۷۴ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

(۱۶) النحل : ۱۰۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

(۳۰) الروم : ۵۹ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

(۴۰) غافر : ۳۵ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ

(۴۷) محمد : ۱۶ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

(۶۳) المنافقون : ۳ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

در برخی آیات دیگر به جای طبع قلب از ختم قلب و ختم سمع یاد شده است:

(۲) البقرة : ۷ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

(۶) الأنعام : ۴۶ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ حَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهَ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ هُمْ يُضِلُّونَ

(۴۲) السورى : ۲۴ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

(۴۵) الجاثية : ۲۳ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَ أَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ حَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

همین طور در برخی آیات به ختم افواه هم اشاره شده است:

(۳۶) یس : ۶۵ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

از مجموع آیات یاد شده بر می آید که قلوب و افواه و اسماع قابل ختم پذیری دارند و قلوب علاوه بر آن قابل طبع هم هستند که چیزی شبیه ختم و ظاهرا بالاتر از آن است. این طبع و قبل به انسداد و از کار افتاد مفید این اعضاء منجر می شود و بعد از طبع نهادن دیگر قلب کارایی خود را که ارتباط با غیب و ملکوت است را از دست می دهد.

طبیعت در واقع به معنی قطع رابطه با غیب و ملکوت است و طبیعیون که خود قلوبشان طبع خورده بود و ارتباط خود را با غیب و ملکوت از دست داده بودند همه ی عالم را طبع خورده و منقطع از غیب می دیدند و لذا بر عالم آفرینش و خلقت اسم طبیعت گذاشته بودند. حضرت امیر در غرر می فرماید:

الرَّجُلُ السُّوءُ لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا يَوْضِفُ نَفْسِهِ

الشیریر لا یظن باحد خیرا لانه لا یراه الا بطبع نفسه

یا در روایات دیگری آمده است:

وَ مَنْ غَيَّرَكَ شَيْئًا فَفِيهِ مِثْلُهُ

در افواه عامه هم مشهور است که:

کافر همه را به کیش خود پندارد

ابوسعید ابوالخیر در این باره می گوید:
آنرا که حلال زادگی عادت و خوست
عیب همه مردمان به چشمش نیکوست
معیوب همه عیب کسان می نگرد
از کوزه همان برون تراود که دروست

شیخ بهائی رحمه الله نیز چنین می گوید:
آن کس که بدم گفت، بدی سیرت اوست
وان کس که مرا گفت نکو خود نیکوست
حال متکلم از کلامش پیدا است
از کوزه همان برون تراود که در اوست

برخی نیز این شعر را چنین نقل کرده اند:
گر دایره ی کوزه ز گوهر سازند
از کوزه همان برون تراود که در اوست

در کلیله و دمنه نیز آمده است: و کل اناء بالذی فیه یرشح

به خلاف فهم فلاسفه طبیعی که فکر می کردند عالم طبیعت است عالم عین شعور و حیات است و مرتبط با غیب است و این خودشان هستند که در حجابند و لذا باید در تعبیر دقیق از هستی شناسی اسلامی استفاده کنیم نه از طبیعیات اسلامی.

(۱۷) الإسراء : ۴۴ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

در روایت شریف نبوی دارد که در آخرالزمان بعد از ظهور همه ی کوه ها و سنگ ها و درخت ها بشریت را در قطع نسل یهود که این بازی ها را بر سر بشریت در آورده اند و سالهاست بشر را از نور انبیاء و ائمه علیهم السلام محروم کرده اند یاری می کنند و هر یهودی که پشت درخت و سنگی مخفی شود خود آن سنگ و درخت به مسلمین می گوید بیایید و او را بگیرید و بکشید..
در قرآن کریم نیز از سخن گفتن مورچه و هدهد سخن به میان آمده است و در معجزات نبوی نیز حتی سنگ ریزه هم در کف دست مبارک حضرت رسول صلوات الله علیه به رسالت ایشان شهادت داده است. والله الحمد اولاً و آخراً

گرچه فصول انتهایی این نوشته صرفاً عناوینی است که باید طرح شود اما با توجه به ضیق وقت و کفایت مکتوبات در اقتناع مخاطب که در ابتدای متن از آن به عنوان هدف نوشته یاد شد ضرورت کمتری برای طرح آن مباحث وجود دارد و ان شاء الله در آینده در تدوین نظام هستی شناسی اسلامی مفصلاً این عناوین بررسی و طرح خواهند شد ان شاء الله.

نکته ی دیگر این که نقل قول های آورده شده در این نوشته صرفاً مثنوی نمونه ی خروار بود و حداقل چهار تا پنج برابر آنها نقل قول تهیه شده است و اینها تنها بخشی از نقل های اینترنتی و کتابخانه های نرم افزاری موسسه نور بود و گرنه نقل قول های یافت و جمع آوری شده در بین منابع کتب دیجیتال پی دی اف و مقالات پی دی اف و کتب چاپی کماکان وارد در متن نشده است الا شد و ندر.

منابع در پاورقی و انتهای نقل قول ها موجود است و عموماً از نرم افزارهای نور و سهل الوصول است و لذا نیازی به ذکر مجدد نیست، برخی منابع هم مثل متن سخنرانی ها و مصاحبه ها در اینترنت سایتهای خبر حوزوی وی دینی به راحتی قابل دسترس است کافیهست بخشی از متن در گوگل جستجو شود.